



سال کوشش بزرگ

زن در دوران شاهنشاهی ایران

پژوهش و نگارش :

دکتر ابوتراب رازانی

نشریه شماره ۱۵ مدرسه عالی دختران ایران
تهران ۱۳۵۰ خورشیدی



سال کوشش بزرگ

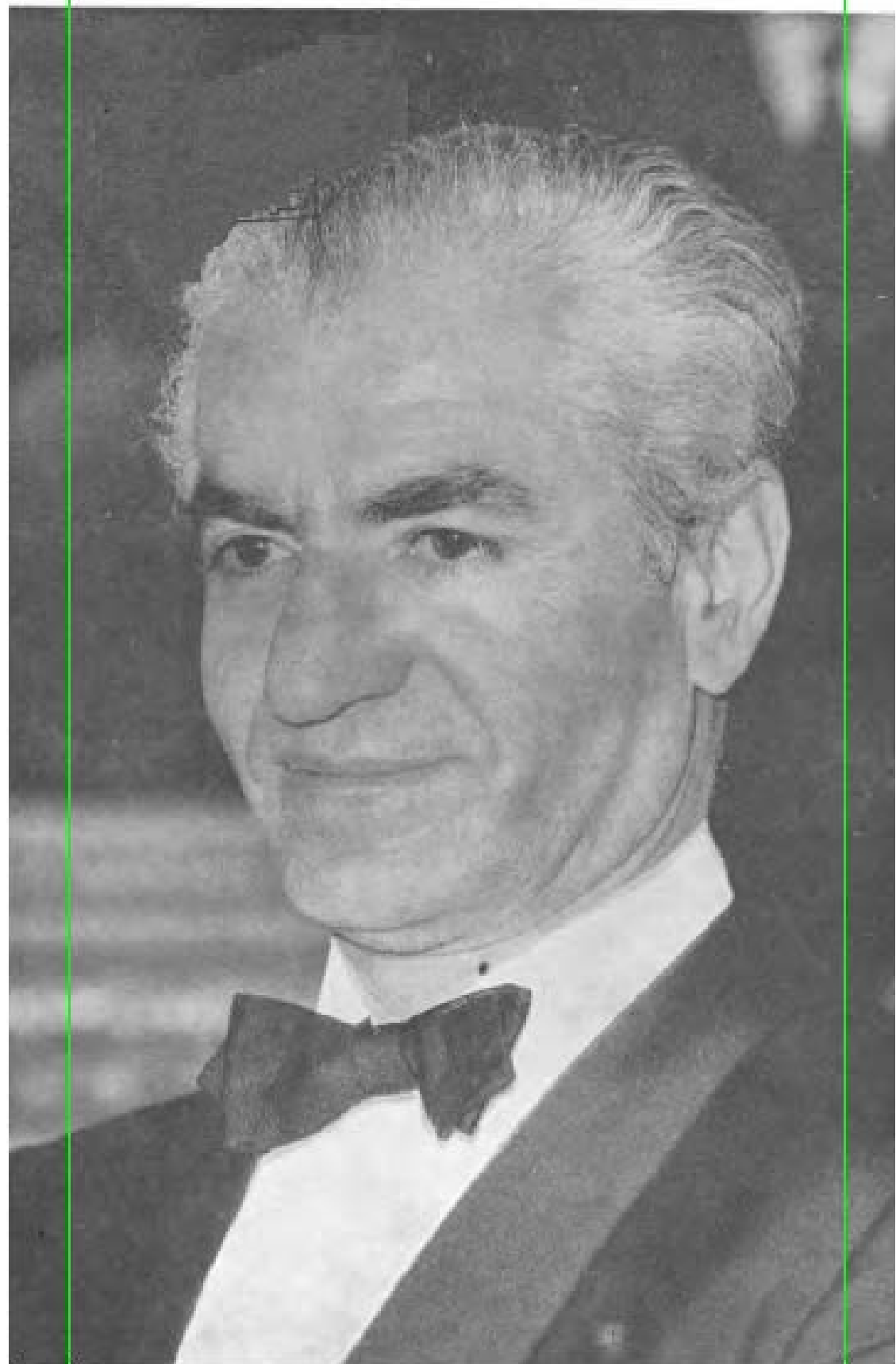
زن در دوران شاهنشاهی ایران

پژوهش و نگارش :

دکتر ابوتراب رازانی

نشریه شماره ۱۵ مدرسه عالی دختران ایران
تهران ۱۳۵۰ خورشیدی

چاپ این کتاب در ۲۰۰۰ جلد در مردادماه
۱۳۵۰ در چاپ آذر پایان رسید .







فهرست هئدرجات

- ۱- مقدمهٔ جناب آقای دکتر کریم فاطمی
- ۲- پیش‌گفتار
- ۳- شاه و شاهنشاهی
- ۴- ایران و ایرانی و پیوند ملت و مقام سلطنت
- ۵- زن
- ۶- آفرینش زن از نظر ادیان
- ۷- زن و حقوق او در جریان تاریخ جهان
- ۸- زن و شمه‌ای از حقوق اجتماعی او در ایران
- ۹- زن در اسلام
- ۱۰- زن در شاهنامه فردوسی
- ۱۱- زن از نظر شاهنامه منشور ثعالی
- ۱۲- زن در داستان ویس و رامین
- ۱۳- زن در نظر نظامی
- ۱۴- زن در نظر سعدی
- ۱۵- زن در نظر مردان بزرگ تاریخ
- ۱۶- ضرب‌المثل‌هایی که درباره زن ورد زبانهاست
- ۱۷- توصیف جمال زن بوسیلهٔ شاعران وطن

- ۱۸- زن و عشق
- ۱۹- عشق از نظر شاعران
- ۲۰- توصیف عشق بوسیله بزرگان دانش جهان
- ۲۱- عشق در نظر نظامی
- ۲۲- عشق در نظر سعدی
- ۲۳- زنان فرمانروا
- ۲۴- زن و هنر
- ۲۵- زن و شعر و ادب
- ۲۶- ازدواج و طلاق و مقررات آن در ایران
- ۲۷- مراسم و تشریفات ازدواج در شهرها و روستاهای ایران
- ۲۸- آنچه از قانون مدنی درباره زن استخراج میشود
- ۲۹- زن ایرانی در نیم قرن اخیر
- ۳۰- اعلامیه سازمان ملل در رفع تبعیض از زن
- ۳۱- طرز تقسیم زنان ایران در سراسر کشور
- ۳۲- نقش زنان در بزرگداشت اصول شاهنشاهی
- ۳۳- بانوان مترجم و نویسنده و اثری از هریک
- ۳۴- فهرست اعلام
- ۳۵- فهرست منابع

زن و مرد که شیرازه بند دفتر خلقت و بمنزله شعر و نثر کتاب ادب جهان آفرینش اند در جریان تاریخ پرافتخار وطن پشیمان یکدیگر و مسایه استقرار و استمرار اصول شاهنشاهی بشمار بوده و در تحقق آرمانهای والای انسانی این روش طبیعی حکومت که منطبق با آئین مردمی و داد و دانش ودین و نصفت است توامان بتلاش پرداخته و موفقیت‌های تاریخی کشور سرفراز را مشترکاً ممکن و عملی ساخته‌اند .

زن عامل اصلی پرورش و دامن مقدس او بزرگترین مکتب خدا پرستی و ایمان و آموزش تمدن و فرهنگ و احترام بسنن ملی است. اگر بیشتر ملل باستانی و اقوام قرون وسطائی و حتی بعضی از طوایف امروزی بدین آیت رحمت جور و عناد روا داشته و او را موجودی عاطل و باطل انگاشته‌اند نیاکان ارجمند ما بارزش واقعی زن ازدیرباز و قوف یافته و منزلت آسمانی و مقام بشری این موجود ظریف را بخوبی شناخته‌اند ...

فرصت مناسبی که جشنهای جهانی بنیان‌گذاری شاهنشاهی برای تحقیق و نگارش در اختیار صاحب‌نظران گذارده و وظیفه خاصی که گردانندگان مدرسه عالی دختران از لحاظ متجلی ساختن نقش زن برعهده دارند سبب گردید که از همکار عالیقدر و دانشمند خود آق‌سای دکتر ابوتراب رازانسی بخوایم زن را در دوران شاهنشاهی ایران با تمام خصوصیات و جبهه‌های خاص تشریح و توضیح نمایند و نقش تاریخی و مفید و مؤثر این مظهر کامل آفرینش را طی فصولی از همه جهات برملا سازند و اینک مایه نهایت خوشوقتی است که با قلمی توانا در مدتی اندک تصویر تمام نمائی از زن مجسم ساخته و هیچ نکته مهم و ضروری سرگذشت

تاریخی و حقوق و خصوصیات و نقشهای پرورشی، فرمانروائی، هنری و احساسی و عاطفی او را از قلم نینداخته‌اند با سپاس فراوان از کار ارزنده مؤلف ارجمند امید است این اثر که بمناسبت جشنهای بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران بحلیه طبع آراسته شده است مورد قبول پیشگاه مقدس شاهنشاه آریامهر و علیا حضرت شهبانو رهبر گرانقدر بانوان ایران قرارگیرد و دانشجویان مدرسه عالی دختران بملکات اخلاقی و سجایای انسانی زنان وطن که طی قرون نمایشگر خلاقیت طبع و قدرت اراده و اداره و مظهر نیروی تشخیص و احساس و ذوق آنان بوده است بادیده تقدیس و احترام بنگرند و از آن بهره‌ها ببرند .

دکتر کریم فاطمی

پیش‌گفتار

گرچه نقش اساسی عوامل : نژادی ،
زبانی، دینی و جغرافیائی را نمیتوان درنجم
وطن نادیده انگاشت باید کانون تحقیق میهن
را: علایق معنوی، اشتراك در مآثر و مفاخر و

سنن دلبسندملی، آداب و رسوم و تمدن و فرهنگ واحد پنداشت .
سرزمین مقدس ایران که محور عالم وجود و شاهکار آفرینش و پراج‌ترین
محدوده‌ای است که دست قدرت در حد والای خصوصیات طبیعی و معنوی بوجود
آورده است از دیرباز و از زمانی که آریاها پرچم افتخار و اقتدار و سرافرازیهای
خود را بر فراز قلل سر برفلك کشیده این فلات جاودان برافراشته‌اند با اصول
شاهنشاهی همعنان و شاه و وطن نیز بقا و عظمت و موفقیت خود را پیوسته مرهون
فره ایزدی و عنایات پروردگار جهان‌اند از اینرو شعار پایدار: « خدا شاه میهن» که
رمز هستی و مظهر استقلال ماست اصیل‌ترین و دلچسب‌ترین نمودار پندار ملت
برگزیده ایران در زیر و بم تصاریف زمان است .

واژه‌های: ایران و شاه مترادفات روحانی و معنوی ، شاهنشاه جلوه‌گاه ایران
و ایرانی جاودانه به میهن و سلطنت پیوسته و دادار جهان وجود نیز همواره پشتیبان و
راهبر این دو پدیده آسمانی است ...

من که بحکم وراثت و بااستناد فطرت و احساس و تعقل و خصایص نژادی
شیفته اصول شاهنشاهی و عظمت و طنم، من که مانند هر ایرانی‌پاك نهاد دیگر مسحور
بزرگیها و جهانداریهها و دل‌باخته‌آیین دادودش آزاد مردان این سرزمین غرور آفرینم
از دوران کودکی و بیشتر بنیروی معنوی داستانهای نغزی که مادر نیک سرشمنم از

دادگری‌ها، قهرمانی‌ها، ضعیف‌نوازی‌ها و جنبه‌های ارشادی و پندآمیز شاهنشاهان با لطف و ظرافتی تمام بازگو می‌کرد بدین مظهر هستی پیوستم و دریچه قلب را بر روی همه نغمه‌های شوم (که راده اصول: تفرقه انداختن، ملتی را از گذشته تابناک خود منحرف ساختن و سرانجام با تضعیف و تحقیر سنتهای ملی و تاریخی بنوامیس حیاتی قومی تاختن است) با خشونت تمام بستم و از همه چیز جز: ستایش پروردگار، مهر شاه و عشق وطن گسستم و این پندار دینی و اعتقاد باطنی خود را طی قریب چهل سال خدمت فرهنگی در سراسر کشور و ممالکی که مورد بازدید و اقامت مطالعاتیم قرار گرفته است در حضور جمع و بصورت نگارش و سخن و شعر متجلی ساختم و با سرسختی تمام از ایمان خویش بدفاع برخاستم ...

اینک که بر اثر نیات پاک و اندیشه تابناک شاهنشاه آریامهر دنیای متمدن بشری از بنیان گذار گرانقدر شاهنشاهی ایران «کوروش کبیر» در سطحی جهانی و باشکوهی بی نظیر یاد می‌کند و اعلامیه «آزادی بیان و دین» این برجسته‌ترین چهره آریاهای گیتی را که نخستین جلوه آیین مردمی در عالم فرمانروایی و کشورداری است از صمیم قلب می‌ستاید بخواسته جناب آقای دکتر کریم فاطمی رئیس ارجمند مدرسه عالی دختران ایران و سایر اولیای گرامی این مؤسسه بزرگ پرورشی که آنی از اشاعه دانش و بینش دریغ نمیورزند و بحکم علاقه باطنی و ایمان به تساوی مطلق زن و مرد (با اذعان باختلاف آندو در وظیفه) کتابی درباره «زن در دوران شاهنشاهی ایران» در فرصتی بسیار کوتاه مدون و آماده نشر ساختم و هدف را در سی و اندفصل مستقل جامه تحقق پوشیدم. در این اثر نخست از شاه و شاهنشاهی (بحکم: اینهمه آوازه از شه بود) و ایران و ایرانی و پیوند ملت و مقام سلطنت که محور تمام فعالیت‌های ثمربخش تاریخ افتخارآمیز کشور ماست سخن بمیان آوردم سپس ضمن تعریف جامع «زن» از حالات و خصوصیات و فعالیت‌های اجتماعی و مقام و حقوق او در جریان تاریخ ایران و جهان گفتگو و از کیفیات هنری و روحی و قدرت اراده و نیروی اداره این موجود برتر بویژه تلاش‌های جهان پسندش در نیم قرن اخیر بطور

تفصیل بحث کردم و امیدوارم مقبول طبع صاحب نظران قرار گیرد و از لغزشهای آن چشم ببوشند.

اطمینان دارم فصول کتاب زمینه تحقیقات و کارهای مهمتری را درباره زن در آینده برای دانش پژوهان فراهم خواهد ساخت و بانوان دانشمند وطن بخصوص در رفع نقایص و اکمال آن خواهند کوشید...

در پایان از کلیه نویسندگان و محققان کشور و ایرانشناسان عالیقدر گیتی که بحکم: الفضل للمتقدم پیشقدمی آنان محفوظ و آثار ارزنده شان مورد استفاده کامل نگارنده قرار گرفته است و نیز از دخترگرامی و دانشجوی فعال و ادب دوستم خانم زریندخت صابر شیخ که درپا کنویس کردن یسارداشتهها و تصحیح بعضی نمونه‌های چاپی بدستیاریم پرداخته است سپاسگزاری مینماید.

ابو تراب رازانی

دهم اردادماه ۱۳۵۰ خورشیدی (سال کورش بزرگ)

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء

آیه ۲۵ سوره عمران

بگوای پیاسبر ، پروردگارا ، ای پادشاه
کشور هستی توبه هر که بخواهی وسزاواربدانی
ملك و سلطنت می بخشی .

شاه و شاهنشاهی

از کهن ترین زمان که در اصطلاح

داستانهای ملی ما به عصر پیشداری و کیانی

(پارادها تا Paradhata) و کیویان شهرت یافته است و دوره اوستائیش نیز
توان خواند کی یا کوی و کیانی بمعنی شاهی و سلطنتی بکارمیرفته و واژه مقدس
«شاه» از دوران مجد و عظمت هخامنشیان خاصه از غلبه کورش بر آستیاژ (ایخ -
توویگو یا استواگس آخرین پادشاه مادی ۵۵۰ ق.م) بجای مانده است در آن عصر
درخشان خشایثی Xsayathya (ریشه اصلی شاه) متد اول بوده است و بتدریج و
طبق اصول و قواعد زبان «خ» مقدم بر «ش» حذف و مانند خستره یوان که شهربان
گردیده واژه «شاه» بدست آمده است. شاه معمولا بفرمانده بزرگ و برگزیده -
ترین فرد استان و یا ناحیه و گاهی ولایتی اطلاق میشده است و بیشتر اوقات کسی
را که بر همه این قدرتمندان محدود برتری و تسلط و حکومت داشته است شاه
میگفته اند . پادشاه، پاتی خشایثی (Patixsayathya) است که بخش نخستین آن
همان پات یا پاد کنونی و بمعنی نگاهبان شاهی و مترادف شاه است.

شاهان ایران همه از آغاز پیشدادیان تا یزدگرد «شهریار» لقب گرفته اند .

در دوره های اشکانی و ساسانی گاهی بجای کلمه شاه : شاه شاهان ، یا شاهان شاه
بکار میرفته است و در عصر اسلامی این واژه بصورت شاهنشاه که نمودار چگونگی

سازمان فرمانروائی است و در اشعار پارسی بشکل : شاهنشاه^۱ ، شهنشاه، شهنشه و شاهنشه تغییر صورت یافته است .

باستناد نصوص کتب تاریخی و داستانی ایران نخستین کسی که آیین پادشاهی بر جای نهاد هوشنگ پیشدادی یا هئوشینگها Haosyangha بوده است که برهفت کشور آریائی و ممالک غیر آریائی حکومت یافته است و برخی باشتباه کیومرث را اولین شاه ایران می‌پندارند و این از نظر متون داستانی ملی اشتباه است زیرا باستناد گفته بیشتر محققان و مفاد زندگی این مرد تاریخی وی با حضرت آدم یا نواده او منطبق و در واقع نخستین انسان است.

در اوستا نخستین فردی که پدید آورنده بنیاد شاهنشاهی و پیوند دهنده کشورها بشمار است کیخسرو کیانی Kavi-Havsrava میباشد . در دوران فرمانروائی او ایران و توران و ممالکی که فریدون بین سه پسر خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود تحت حکومتی واحد بیرون آمد و بهمین جهت بااستناد اوستا آئین پادشاهی برای اولین بار بوسیله کیخسرو بنیاد نهاده شده است .

۱- مورخان ایران اسلامی این لقب را به پیروزی اردشیر بر اردوان منسوب میدارند صاحب‌ناسخ‌التواریخ گوید: چون اردشیر از کار جنگ فراغت یافت در همان بیابان از اسب فرود شده خدای را ستایش و نیایش کرده آنگاه بزمی شاهانه راست کرد و خود را شاه‌نشاه نامید در البدء والتاریخ آمده است : به اردشیر شاه‌نشاه گفتند . فردوسی گفته است:

شهنشاه خواندند از آن پس و را ز گشتاسب نشاختی کس و را
وز آن پس همه کارداران اوی شهنشاه کردند عنوان اوی

در کتب عربی این‌عنوان بصورت ملك المملوك یاد شده است . صاحب‌مجم‌التواریخ (مؤلف ۵۲۰هـ) گوید : اما پارسیان از عهد کیوسرت تا یزدگرد شهریار هر پادشاهی را با لقبی خواندندی بیرون از : شهریار ، شاه ، شهنشاه ، خدایگان ، خسرو و غیره . هندو شاه صاحب تجارب السلف (مؤلف ۷۲۲هـ) نوشته است «اما القاب آیین سلاطین عجم است مثل بنی‌بویه و بنی‌سلجوق...» ابو زیحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه آورده است: پیش از چیرگی اسلام کسی بجز پادشاهان ایرانیان لقب ویژه نداشت...

در اینجا از بیان این نکته ناگزیریم: متاخران باتکای آنچه در کتب یونانیان و رومیان نگاشته شده است تنها پادشاهان ماد و پارس که از نظر فواصل مرزی به ممالک مغرب زمین نزدیکتر بوده بصورت واقعیت اندیشیده‌اند و در واقع یونانیان بخاطر ارتباط و تماس دایم با آریاهای غربی فقط شاهان این دو سلسله را تاریخی پنداشته‌اند در صورتیکه آریاهای شرق (که تحت عنوان قلمرو زرتشت میتوان از آن یاد کرد) با سلطنتهای پیشدادی و کیانی توأم است و هیچگونه دلیلی در دست نیست که سرگذشت آنان سراسر افسانه باشد.

از نظر تاریخ مدون میتوان آغاز شاهنشاهی ایران را بدوران هخامنشیان (۶۳۳-۵۸۵ ق.م) که آشور، ایلام، ماد و پارس را در قلمرو خود قرار داد اطلاق نمود بخصوص که بسال ۶۰۶ یا ۶۰۷ ق.م نینوا را نیز تسخیر کرد و همه سرکشان آنروزی را منقاد نمود ولی چون شاهنشاهی هخامنشی نخستین امپراطوری بزرگ جهان است که از کناره‌های دریای مدیترانه و سواحل افریقا تا سند و گنگ و دیوارهای چین را تحت تسلط خود در آورده و به تمام این کشورها داد و دهش بارمغان داده است باید ابتدای واقعی سلطنت در ایران را تاجگذاری کوروش کبیر به حساب آورد. این امپراطوری عظیم از ۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م که اسکندر مقدونی با استفاده از اختلافات و بی‌نظمی‌های داخلی بر لشکریان ایران غلبه کرد دوام داشته و بنیاد تشکیلات اساسی و جهان پسند شاهنشاهی کهن ما تا ۶۵۲ م یا سال ۳۱ هجری در فلات مقدس ایران باشکوه تمام برپا بوده است. در نتیجه عنوان شاهی همیشه رواج داشته و در عصر اسلامی هم تا دوران آل بویه دوام یافته و پس از آن نیز: امیر، میر، سلطان، شاه، پادشاه بتناسب وضع و عرف و عادت بر فرمانروایان وطن اطلاق گردیده است.

شاهنشاهی برای مردم میهن ما به منزله رسالت آسمانی و مأموریت الهی جهت تمشیت امور زندگی ساکنان این مرز و بوم و حفظ رسوم و سنن و دین و برانداختن متجاوزان و اهریمن صفتهان است. از این رو شاه خود مأمور داد و دهش

و حافظ مواهب خدائی است . شاهان پیوسته خود را به عنایت پروردگار متکی میدانند و مردم با رغبت تمام از این مظاهر ملی تبعیت میکنند و در واقع پروردگار جهان کسی را برمیگزیند تا براهنمائی دیگران بپردازد و واسطهٔ ابلاغ او امر الهی و حافظ نیکی و نصفت باشد . مقام شامخ شاهی مقدس و برتر از درجات اعتباری مادی و دنیائی است و این عطیه بکسی که نهادی پاك دارد و از دودمانی شریف و برگزیده است تعلق میگیرد او دارای «فرشاهی»^۱ است یعنی واجد خواسته‌های پروردگار میباشد و شایستگی این مقام و الارا با کردار و پندار و گفتار نيك احراز کرده است .

در اوستا سلطنت بخشش اهورامزدا و عامل پیروی از خوبی و طرد بدی قلمداد شده است . خدا در دوره‌های داستانی ملی ما شاهان برگزیده را بخدمت بزرگ برای آسایش خلق میگمارد تا بحکم سیرت آسمانی تاریکی اهریمنی را از ساحت زندگی بشر بزداوند . در عصر اشکانی هم شاه مقدس و مصون ازهر آلاینش و نقص بشمار بوده است بهمین جهت همه باید بحکم دستور موکدیزدان بدو احترام بگذارند . در دوران درخشان ساسانی شاه در دلهای مشتاق مردم و وطن جای داشت و احترامی آمیخته با عشق برای این مظهر ملیت قابل بودند و شاید القاب بجا و مناسب : خدا ، پسر خدا ، ظل الله ، خدایگان از همین عقیده قدسی ملت ما سرچشمه گرفته باشد . صاحب کتاب السعادة و الاسعاد می نویسد : نوشیروان عقیده داشت پروردگار پادشاهان را میآفریند تا مصالح جامعه را اجرا و آنان را از خطرات دور سازند و باز از قول خسرو گوید: «پادشاهان امنای خدا در زمین و بندگان او هستند

۱- فرعنایت پرورگار نسبت به فردی برجسته و او را از میان خلق برای اجرای شسیت الهی و راهبری مردم برگزیدن است . این واژه مقدس بصورت : فر ایزدی ، فر شاهی ، فرکیانی و ترکیبات دیگر بکار رفتند و به معنی خورن **Xvareno** اوستائی است . فر در تمام دوران پادشاهی ، شاهنشاه را همراهی و دفاع و حراست از او و خرمی و سعادت وی را تأمین میکند . طبق بتون اوستا برای بدست آوردن فر ، خیر و شر پیوسته با یکدیگر می ستیزند ولی همواره نیروی نیکی از این پدیده آسمانی برخوردار میگردد .

وبرترین کار برای شخص امین حفظ امانت است.». اردشیر بابکان در کارنامه خود که خلاصه آنهم در کتاب تجارب الامم مندرج است اصلاحاتی را که از جانب پروردگار مأمور اجرای آن بوده برشمرده و دستورهای مفید و نصایحی سودمند برای کارگزاران کشور بیادگار گذارده است.

در عصر درخشان ساسانی شاهان^۱ را مینوچهر Mainyo Cithrai یا از نژاد معنوی که در حقیقت برگزیده عالم روحانی هستند بشمار میآورند و این احترام تقدس آمیز بدوران اسلامی هم رسیده است. اهل تسنن شاه را سایه خدا در زمین و حاکم دین و برگزیده پروردگار میشناسند در جهان تشیع بخصوص بخاطر احترام نژادی و وراثت پس از غیبت امام زمان شاه علاوه بر مقام سلطنت ریاست معنوی نیز دارد و اولوالامر^۲ و اطاعت او فرض است. در حدیث نبوی هم آمده است که فرمانبرداری از سلطان واجب میباشد. در ادبیات جاودان ایران مقام سلطنت بالاترین درجات تعالی روحی افراد بشمار آمده و شاه نه تنها الهام بخش و مرجع اصلی زندگی است ارشاد جامعه و پناه خلق را هم باید از درگاه آسمانی اوجستجو نمود. برای ملت آزاده ایران شاه و پرچم و تخت و تاج مفهومی خاص و دل انگیز دارد ایرانیان طی ۲۵۲۰ سال به یمن برکات اصول شاهنشاهی به حدی پیش رفته اند که شاه نماینده کامل وحدت و عظمت و موجودیت تلقی و کار بجائی کشیده شده است که مردم حق شناس این فلات مقدس که کعبه قلبهای مشتاق آریانزادان جهان است حتی

۱ شرح مفصل مقام آسمانی شاهان باستان را میتوان از کتب اسلامی ایران :
 زین الاخبار گردیزی ، مجمل التواریخ والقصص ، تجارب الاسم ، عیون الاخبار ، تحفة -
 الملوك ، احسن التقاسیم ، لسواع الشراق فی مكارم الاخلاق ، بیهقی ، تاریخ بلعمی ،
 آثارالباقیه و التفهیم ، نصیحة الملوك ، مرزبان نامه ، اخلاق ناصری ، تاریخ بخارا ،
 مسالك والممالك ، قابوسنامه ، سیاستنامه ، غرر الاخبار ملوك الفرس ، التنبیه والاشراف
 سروج الذهب ، حبیب السیر و بسیاری کتب دیگر بدست آورد .

۲ یاایهاالذین امنواطیعوالله واطیعوالرسول واولی الامرمنکم وبلغفته فردوسی :

دوران اسلامی پس از خدا و پیامبر و ائمه هدی شاه را مأمور راهنمایی خلق دانسته اند او با تأیید خدای تعالی و تبارک سلطنت میکند و این اصل در تمام فرمانها و احکام سلاطین مندرج است. سلطنت و دایعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه تفویض میشود و به موجب اصل دوم قانون اساسی مجلس ملی با تأیید امام عصر و بذل عنایت شاهنشاه تأسیس میگردد بهمین جهت پیوسته فرامین سلطنتی را با تأیید خداوند متعال توشیح میفرمایند.

ژرف دومستر عالم قرن ۱۹ فرانسه مانند ابن سینا فیلسوف بزرگ و وطن عقیده داشت که شاه از طرف خدا برای رهبری خلق مبعوث شده است. سعدی نیز در ا کمال این سخن قرن‌ها پیش سروده است:

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را هر چه لایق بود داد

سلیمان بگفته لویان بین انبیاء نخستین پیغمبری است که به پادشاهی کلیه وحوش و پرندگان و جن و انس برگزیده شده است در دوران سلطنت او جهان، آباد و بدخواه سرکوب شد از این گفته دینی که بگذریم بازارز ترین نمونه شاهنشاهی دنیای باستان سلطنت کوروش کبیر است که نام سرفراز او هرگز از عارض دفتر وجود زوده نخواهد شد. هر دوت بکرات از عظمت وی یاد میکنند. گزنفن او را میستاید و زندگانی و روش پرورشش را درسیر و پدیا جاودانه نقش میزند. کوروش نخستین فرمانروائی است که احترام به حقوق و آزادی بشری را پایه‌گذاری کرده است و پس از او شاه مظهر و حدت و تمامیت معرفی شده و این روش حکومت پیوسته پایدار و هیچگونه تغییری در اصول اساسی آن بوجود نیامده است. از این رو پادشاهی ایران کهن‌ترین روش سلطنتی جهان است. آری در جریان تاریخ وطن ما هرگز کسی بر علیه مبانی سلطنتی قیام نکرده و برعکس هرگاه این طریقه طبیعی حکومت در مسیری خطرناک قرار گرفته است همه بپا خاسته و مخالفان را برجای خود نشانده اند.

آرتور کریستن سن در باره وضع پادشاهی و آداب و سنن ملی ایرانیان باستان گوید: « پادشاه در ایران غالباً راهنما و رهبر معنوی و اجتماعی است. او

فرمانروائی میباشد که عصر جدیدی را در تاریخ کشورش آغاز میکند او سازنده دورانی نوین است . شاه در ایران مرشد واقعی ملت خود است . « شاه برگزیده پروردگار ، نماینده کامل وحدت و تمامیت ، مظهر استقلال و عظمت است . او پیوسته بعنایات پروردگار جهان متکی است و از نبوغ ذاتی خود برخوردار میباشد . برسنگ آرامگاه داریوش بزرگ چنین حک شده است . « من داریوش هستم ، پادشاه بزرگ ایران و شاهنشاه ملل گوناگون مدتهاست بر این دنیای بزرگ که به نقاط دور دست میرسد با عنایات خدا سلطنت می کنم . « جای دیگر میگوید : « بزرگ است اهورا مزدا . اوست که داریوش را شاه کرد . بیاری اهورا مزدا داریوش شاه است . « در نقش رستم آورده است : « وقتی اهورا مزدا دید که این زمینها دشمن یکدیگرند و برضد هم می جنگند آنها را به من وا گذاشت و مرا به عنوان پادشاه برگمارد من با حمایت اهورا مزدا آنان را در جای خود مستقر ساختم و آنچه را من امر کردم بموجب خواسته من انجام دادند . »

ایرانیان از قدیم سلطنت را موهبت خدائی پنداشته اند و کسی در خورتکیه زدن بر اریکه سلطنتی است که صاحب «خوارنه» باشد و آن فروغی است که بر دل هر کس بتابد از دیگران ممتاز می شود و از پرتو این فروغ آسمانی پیداشاهی میرسد و برازنده تاج و تخت و دادگستر و آرامش آفرین میگردد . بعقیده فردوسی فر کیانی و فر خسروی قدرت میا فریند . بنا بر این قدرت پادشاهی آسمانی و ایزدی است . ساسانیان نیز خود را زاده آسمان یا بخت پورا دانسته اند و در حقیقت سلطنت و دین تاحد زیادی توأم شده است . فردوسی هم میگوید :

نه بی تخت شاهی بود دین بجای نه بی دین بود شهریاری بنیای

نه آنزین نه این ز آن بود بی نیاز دو انباز دیدیمشان نیکساز

آثار شاهان پیوسته الهام بخش جانشینان و مایه تقلید آنان بوده است

کوروش^۱ به گفته گزنفن: «هنگام مرگ، دو فرزند خود خساریار شاه و بردیا را پیش خواند و گفت هر دو را بیک اندازه دوست دارم ولی زمام کشور را بفرزند بزرگتر که تجربه‌ای بیشتر دارد میسپارم. در مملکت هم بزرگتران را احترام میگذارم باید همه پیران را گرامی شمرند. کمبوجیه، توشاهی، بردیا تونیز چند ایالت را میگیری و بتو سعادت بی‌ریب و ریا می‌بخشم و از شما رقابت نکردن و دام نگسردن را می‌طلبم.

داریوش گوید: خدای بزرگ اهورا مزداست که نیکی و شادی را آفرید فرمان او اینست تو که زین پس شاه باشی دروغگو و ستمگر را دوست مباش و پادافراه کن.»

۱- مسعودی در مروج الذهب آورده است: «در ایام پادشاهی بهمن، کورش سادی در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت در روایات دیگر آمده است که کورش پادشاه مستقل بود و این پس از انقضای پادشاهی بهمن بود و کورش از شاهان طبقه اول ایران بود و این در همه کتب تاریخ قدیم نیست.» مسعودی باز گفته است: «پس از آن دارا پسر دارا پسر بهمن پادشاهی رسید و ایرانیان این دارا را بزبان قدیم داریوش گویند.» «در حبیب السیر آمده است معنی بهمن که لقب اردشیر بود بلغت یونانی نیکونیت باشد و او اول پادشاهی است که در ابتداء سکا تیب و مناشیر نام حضرت حق را ثبت کرده. صاحب حبیب السیر در انتساب معنی بهمن بزبان یونانی اشتباه کرده است ولی ترجمه لغت (نیکونیت) را درست آورده است. از اینجا برسیاید: کورش، داریوش و خشایارشا در کتب تاریخی داستانی ایران و عرب آمده است و ایرانیان خاطره لذت بخش و غرور آمیز دوران هخامنشیان را از یاد نبرده اند.

من ازمیان بلاد ، نخستین
سرزمین و کشور مقدس و خوبی که
آفریده‌ام همانا ایرینه و آنچه (۱)
Airyana , Vaejah میباشد.
(وندیداد)

ایران و ایرانی و پیوند ملت و مقام سلطنت

ایران و ایرانی و واژه سلطنت مترادفات
روحانی و معنوی‌اند. شاهان یادآور جلوه‌گاه
ایران بشمارند. ایرانی جاودانه بشاه و میهن
پیوسته و کردار و گفتار و پندار شاهان مظهر این
سرزمین مقدس محسوب است.

گیرشمن مستشرق معروف در کتاب ایران از آغاز تا اسلام تصویری از یکی از
شاهنشاهان ساسانی آورده و چنین نگاشته است: «شاه مظهر اهورامزدا در زمین
فرمند در هنر ساسانی در حال تاجگذاری در دربار باشکوه خویش معرفی شده است.
چهره وی بعنوان سرمشق هنرمندان بیزانسی برای تجسم چهره مسیح پیروزمند
که اطراف وی را موبی از فرشتگان، حواریون، پیامبران و نویسندگان انجیل فرا
گرفته‌اند بکار رفته است. بعدها هنرمندان در نقوش برجسته و گچ‌بری کلیساهای کهن
فرانسه انگشت سبابه خم شده را که علامت احترام بزرگان دوره ساسانی بود نقش
کردند. زرگران اروپای مرکزی از آن پس موضوعات کنده‌کاری دوره ساسانی را
تقلید نمودند و شاید آنان نیز بیش از ما از مفهوم آنها خبر نداشتند کسانی هم که قطعات
زرین عالیقدر مجموعه‌ای موسوم به گنجینه آتیلار را که منسوب به قرن ۸ و ۹ مسیحی

است ساخته اند همین کار را کرده اند.»

کرویزو در کتاب سمبولیک و میتولوژی (مؤلف ۱۸۱۹ م) اصل تمدن جهان را از ایران میدانند. هر تسفلد و سر آرتور کیت ایران را محور تمدن ماقبل تاریخ بشر می‌پندارند و می‌گویند: «در اینکه ایران در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد دارای تمدنی بسیار پیشرفته بوده تردیدی نیست. سومریها تمدن موجود فلات ایران را به محل الثقای دو رود دجله و فرات آورده‌اند. ثعالبی در کتاب اخبار ملوک الفرس گوید:»

حکومت ایران کهن ترین حکومت عالم و سلطنت آن مملکت بادوامترین سلطنتهاست و جمیع اختراعات مفید که موجب متمدن شدن نوع بشر است به پادشاهان ایران منسوب است.

اوشیار زمین، گله‌داری، رمه‌بانی، قلعه سازی، ایجاد شهر و اختراع آلات جنگ و وضع اصول داورى و عدالت و تعیین جشنها و صید و تعلیم جانوران و اختراع آلات موسیقی مانند چنگ و فن طبخ را به پادشاهان ایران نسبت میدهد.

پرفسور پوپ نیز اصول کشاورزی و فلزکاری و مبانی اندیشه‌های دینی و فلسفی و نوشتن علم اعداد و نجوم و ریاضی را از فلات ایران میدانند. صاحب کتاب میراث ایران گوید:

هیچ ملت شرقی دیگری مانند قوم ایرانی در ترکیب تمدن و فکر بشر با یکدیگر تا این حد اثر مثبت باقی نگذاشته است.

پوپ در شاهکارهای هنر ایران مینویسد: «طی بیش از شصت قرن مردمی که در فلات ایران زندگی میکردند اندیشه‌ها و فنونى پیش آوردند که مایه بقای نسل بشر و موجب اعتلای مقام انسانی شد.»

ایران در کهن‌ترین آثار ادبی و دینی: یهود، هندو و مسیحی و گفتار گویندگان برگزیده جهان چون: هوراس: آشیل، دانت، منتسکیو، گوته، هوگو، ولتر، میلتن، روسو، نیتچه، هاینه، هگل، کربن، راسین، لافنتن، لرمانتف، بایرن، ادگار آلن پو،

آنا تولفرانس، تاگور، ژید، غالب، اقبال و هزاران فرد برجسته دیگر گیتی باشکوه تمام جلوه گر است.

منتسکیو گوید: «همانطور که ملل ستمگر ویرانیا از خود باقی میگذارند که پیوسته نمایشگر تباهی و فساد آنان است اقوام بزرگ با اندیشهٔ خلاقه از خود نیکیها و خدماتی بر صفحات تاریخ منعکس میسازند که با گذشت زمان روی فنا نمی بینند، ایران نمونه بارز این مردم است.»

گوبینو در کتاب سه سال در آسیا مینویسد: «کسانیکه اراده تسلط بر سرزمین ایران را دارند و میخواهند تمام یا قسمتی از آن را بخاک خود ضمیمه سازند کاری بیهوده است زیرا خود سقوط مینمایند بی آنکه بتوانند ایران را سرنگون کنند. ایران پیوسته ایران خواهد ماند.»

امرسون کتاب گلستان را یکی از انجیلها و کتب مقدس دینی جهان میدانند و معتقد است دستورهای اخلاقی آن عمومی و بین المللی است هم او گوید: سعدی بزبان همه ملل و اقوام سخن میگوید گفته های او مانند: هومر، شکسپیر، سروانتس و مزینتی تازگی دارد.» گویند روزی مفهومی از بوستان درباره صبر و قناعت را واعظ و روحانی شهیری از انگلیس بر زبان راند بنیامین فرانکلین که آنجا حضور داشت گفت: این عبارت باید یکی از جمله های مفقود تورات باشد که به لاتین ترجمه شده است.» گوته شاعر و الای آلمانی که بگفته امیل لودویگ: «بتنهائی مظهر تمام تاریخ بشر و آئینه تمام نمای سیر تکاملی آنست.» در دیوان شرقی ارادت خالصانه خود را نسبت به حافظ آسمانی چنین ابراز میدارد: «ای حافظ سخن تو چون ابدیت بزرگی است زیرا آنرا آغاز و انجامی نیست کلام تو مانند گنبد آسمانی تنها بخود وابسته است اگر دنیا بسر آیدای حافظ ملکوتی آرزویم اینست با تو و در کنار تو باشم و در شادی و غمت شرکت کنم زیرا این افتخار زندگی و مایهٔ حیات من است ای حافظ همانطور که جرقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراطوران کفایت میکند از گفتهٔ شورانگیز تو چنان آتشی بردلم نشسته که سرپای این شاعر آلمانی را در تب

و تاب افکنده است. حافظ خود را با تو برابر نهادن نشان دیوانگی است. تو آن کشتی هستی که با غرور تمام باد در بادبان می افکند و سینه دریا را می شکافد و پسا بر سر امواج می نهد و من آن تخته پاره ام که سرگشته و بیخود سیلی و راقیانوسم هنوز در خود جرئی اندک می یابم تا خویشتن را مریدی از مریدان تو بشمار آورم.»

پوپ هنرشناس بزرگ آمریکائی (که وصیت کرده است جسد او را هر کجا چشم از جهان ببندد در اصفهان بخاک سپارند) در مقاله ای تحت عنوان (رنگ در صنعت معماری ایران) گوید: «گچ پر بها با رنگ آمیزی ملایم از جمله هنرهای خاص و غیر قابل تقلید ایرانی شناخته شده است. سردر مسجد شاه سپاهان بیشتر از شاهکارهای فن معماری جهان ارزنده بشمار خواهد رفت. چگونه این سفال گران موفق میشدند اینهمه رنگ را بطور کامل در آتش بپزند، رازی است که هنوز بر ملا نشده است.» وینتز آمریکائی گوید: ایران برای دنیا قوانینی وضع نمود و مذهب بوجود آورد و و این اصولی است که در اوستای زردشت بیان شده و پس از او عیسی پیروی کرده و همان موعظه را با ایستادگی تمام نموده تا آنکه سر دار جان داده است.» جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی گفته است: «در صدر اسلام طبعاً بیشتر حافظان قرآن و راویان احادیث و مفسران و فقیهان ایرانی بوده اند.

در صرف و نحو پیشقدم بشمار رفته و خلیل، سیبویه، اخفش، زمخشری همه ایرانی بوده اند. علمای اهل تسنن و بزرگان آن ایرانی هستند: قزوینی، محمد بن اسمعیل بخاری، ترمذی، فخر رازی، بیضاوی، فیروز آبادی، حاکم نیشابوری، عبدالقادر گرگانی، راغب اصفهانی، قطب تبریزی، ابوحنیفه مجتهد بزرگ اهل تسنن، ابو حاتم سیستانی و غیره.»

طبق متون نشریه مورخ ۱۳۴۲ شورای فرهنگی سلطنتی تا آن تاریخ ۲۹۶ آکادمی، انستیتو، انجمنهای خاورشناسی، انجمن های روابط فرهنگی - ۱۹۵ دانشگاه دارای کرسی زبانهای ایرانی ۳۷۴ کتابخانه و اجد کتب و نسخ خطی فارسی ۲۲۱ موزه و گالری آثار هنری و باستانی ایران وجود دارد. ۱۸۰ مجله و نشریه ایران شناسی

منتشر میشود ۳۵۰ دانشمند ایرانشناس خارجی سرگرم تتبعات ایرانی میباشند بیقین در این زمان (سال ۱۳۵۰) باید تعدادی زیاد در هر قسمت بر این آمار افزوده شده باشد (طبق اعلامیه اخیر یکهزار مؤسسه جهانی در بزرگداشت جشنهای بیست و پنجمین سده شاهنشاهی ایران شرکت دارند) .

کوروش شخصیت بزرگ تاریخی جهانی آزادی و حیثیت انسانی را تأمین نمود . در تورات کوروش بصورت ناجی و مسیح معرفی شده است . در ۱۸۷۹ در بابل اثری پر ارزش وباستانی بدست آمده از گل پخته که به استوانه بابلی معروف شده و بزبان بابلی است این استوانه در موزه بریتانیاست و مفاد آن چنین است : منم کوروش ، شاه شاهان ، شاه بزرگ ، شاه نیرومند ، شاه بابل شاه سومر ، آکد ، پسر کمبوجیه شاه بزرگ از شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلها نزدیک است . وقتی که بی جنک وجدال به بابل وارد شدم مردم همه مقدمم راباشادی پذیرفتند . در قصر شاهان بابل بر سریر سلطنت تکیه زدم . مردوک دلهای نجیب مردم بابل را متوجه من کرد زیرا من او را محترم و گرامی شمردم . لشگر بزرگ من بآرامی وارد بابل شد : نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر و و این سر زمین وارد آید . وضع داخلی بابل و امکانه مقدسه آن قلب مرا تکان داد فرمان دادم همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و بی دینان آنان را نیازارند . فرمان دادم هیچ خانه ای خراب نشود . هیچکس ساکنان شهر را از هستی ساقط نکند . خدای بزرگ از من خرسند شد و به من که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و به تمامی لشگر من از راه عنایت برکات خود را نازل کرد . بادشاهانی که در همه کشورهای جهان در کاخهای خود نشسته اند از دریای بالا تا دریای پائین و پادشاهان غرب خراج سنگین آوردند و در بابل به من با نظر احترام نگریستند فرمان دادم از بابل تا آشور و شوش و آکد و همه سرزمینها آنکه در آن طرف دجله واقعند و از ایام قدیم بنا شده اند معابدی را که بسته شده بود بگشایند همه خدایان این معابد را بجاهای خود برگردانیدم تا همیشه در همانجا مقیم باشند اهالی این محل ها را جمع

کردم و منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان سومر و آكد را بی آسب بقصرهای آنها که (شادی دل) نام دارد باز گرداندم . صلح و آرامش را به تمامی مردم عطا کردم (۱) .»

اردشیر بابکان گوید : آسایش میهن را تنها ارتش میتواند تأمین کند و ارتش از ثروت پایدار است و ثروت را دهگان تولید میکند و دهگان هم از عدل و داد سعادت مند است ...

کریستن سن مینویسد : صنعت ایران راهنمای تمام جهان و برخی از شاهکارهای هنری این کشور نمونه کاملی از شکبائی و دقت و رقت خیال ایرانیان است و همین خصوصیات و عواملی دیگر که توصیف آن اشکال دارد صنایع ایران را یکی از ارزنده ترین خدمات بشر به زیبائی و جلوه دادن صنعت دنیا قلمداد کرده است ...

(۱) درموزه انگلیس همانجائی که این فرمان باشکوه تمام میدرخشد سندی بنام (ماگنا کارتا) یا منشور بزرگ بریوست آهو در تاریخ (۱۲۱۵ م) نگاشته شده و «جان» پادشاه انگلیس آنرا امضا کرده است درحقیقت مردم در برابر ظلم فرمانروای خود بجان آمده و فرمانی را باوقبولانده اند ولی در منشور کورش شاه بزرگ خود بی آنکه دیگری در این راه چیزی اندیشیده باشد بهمه آزادی فکر و دین و بیان میدهد. درست است که انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۶ م، اعلامیه جهانی حقوق بشر که احترام بحیثیت ذاتی آدمی است همه از آزادی و مساوات سخن میگویند ولی با رعایت وضع آنروزی دنیا و در قرن هائسی که آسوربانیپال (۶۴۵ ق م) در کتیبه ای بشرح زیر خود را می ستاید اعلامیه کورش بزرگ درخور توجه بسیار و تقدس و احترام است. آسوربانیپال به ویرانی و سرک و یغما چنین می بالد : شوش را متصرف شدم و از سرخز این و ذخایر پادشاهان قدیم ایلام بهره بر گرفتم هر چه سیم و زرو جواهر و البسه و اثاثه قصور و مجسمه سلاطین از نقره و طلا و مفرغ و سنگ بود به آشور فرستادم، نقش معابد ایلام را از بیخ و بن بر انداختم و خدایانشان را بیاد فنا دادم، آن سرزمین را سراسر ویران کردم و در آن شوره و خار پاشیدم پسران و خواهران شاهان و بزرگان را کشتم، احشام را بر دم و فریاد شادی را از آن جایگاه بریدم و آنجا را محل گورخران و ددان ساختم .»

خوشبختانه در کشاکش تحولات بزرگ و جنگها و ویرانی های تاریخی موزه های معتبر جهان هم اکنون بداشتن شاهکارهای هنری وطن ما می بالند و این پدیده های بزرگ روحی بشر را زیب گنجینه های خود می پندارند که به بعضی اشارتی می رود :

میناتور بر تخت سلطنتی تکیه زدن خسرو و شیرین که در اواسط قرن دهم هجری توسط هنرمند عالیقدر آقا میرک ترسیم و با این دو بیت نظامی آغاز و ختم شده است :

سعادت بر گشاد اقبال را دست قران مشتری با زهره پیوست
 که شیرین انگبینی بود در جام شهنشه روغن او شد سرانجام
 ابن اثر هم اینک از افتخارات موزه لندن است .

از آثار هنری ایران مربوط به چهار قرن پیش از میلاد مسیح ظروفی سفالی (در موزه متروپولیتن نیویورک)، پارچی سیمین متعلق بقرن ۱۳ میلادی (در مجموعه ای خصوصی) بشقاب و تنگ چینی نقاشی شده از قرن ۱۷ از ذخائر درجه اول موزه دانشگاه ویلادلفیاست .

موزه ارمنیاز شوروی با درچوبی خاتم کاری بسیار نفیس ایران مربوط به ۸۰۸ ه و موزه ازبکستان با کاشی معرفی متعلق بمسجد خان و مربوط به ۹۹۰ ه پرارج ترین آثار هنری وطن ما را دارا میباشند .

سرزمین مقدس ما کهن تر بن و والاترین قلمرو زاده درسراسر جهان است بگفته بندهشن کیومرث^۱ نخستین انسان در سطح زمین است و اوستا کتاب دینی باستانی ما به هفت هزار سال قبل از مسیح پیوستگی دارد زیرا مبدء گاه شماری کهن فلات ایران تاریخ کیومرثی یا صبح سه شنبه اول فروردین سال ۶۵۳۲ ق.م است .

(۱) کیومرث را در تواریخ ایرانی اسلامی: گلشاه ینا گیل شاه گویند گیل بمعنی جنگل و گیلان جمع آنست و داستان معروف گیل گمش هم از کیومرث یا انسان اولیه سرچشمه گرفته است .

ایرانیان نخستین بار آهن را یافته و ذوب کرده و خط را بوجود آورده و ابزار جنگی و کشاورزی و وسیله حمل و نقل ساخته و آئین کشورداری و دین و داد و دانش به بشریت بخشیده‌اند ایران بگفته زرتشت پیامبر باستانی بهترین سرزمینی است که خدا آفریده و ایرانی طبق شاهنامه^۱ که سندی کهن و متکی بر مدار کبی باستانی است بشاه که برگزیدهٔ پروردگار و خلق و دارای فر و مینوچهر است پیوستگی ناگسستی دارد و این سه عامل اساسی: شاه، ایران و ایرانی لازم و ملزوم یکدیگرند و زن که نیمی از مردم کشور است در تحقق اصول ثلاثه زندگانی ما نقشی شگفت دارد که در فصول آینده از آن بتفصیل سخن میگوئیم

در کتاب آسمانی تورات جاهای متعددی از کورش بعظمت یاد شده است: این سخنی است از خداوند خطاب به کورش: تو مسیح من هستی. من دست راست ترا گرفتم تا بحضور تو آنها را مغلوب کنم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بروی تو باز کنم و دیگر دروازه‌ها برویت بسته نشوند. من همه جا پیش روی تو خواهم بود و نااهوارها را برویت هموار خواهم کرد و دروازه‌های مفرغین را خواهم شکست و کلون‌های آهنی آنها را خواهم برید و پادشاهان را در پایت خواهم افکند من کمر ترا آنوقت بستم که مرا نشناختی و هنگامی ترا بنام خواندم که هنوز بدنیا نیامده بودی.»

کورش شبان من است و هر آنچه او کند آن است که من خواسته‌ام. پس کورش را بعدالت برانگیختم و تمامی راهها را پیش رویش استوار خواهم ساخت.. فن لو کوك در کتاب گنجینه‌های مدفون در ترکستان چین ایران را اولین ملت متمدن آسیا میخواند بگفته کریستن سن در کتاب خلاصه العجائب آمده است همه اقوام جهان به برتری ایرانیان اعتقاد داشته‌اند خلاصه در کمال دولت و تدابیر عالی

(۱) بگفتهٔ فردوسی شاهنامه از اثری منشور که بیش از دو هزار سال در زمان او از تاریخ

نگارش گذشته بوده اقتباس شده است :

گرایدون که برتر نیاید شمار

گذشته بر آن سالیان دو هزار

تباهی ز گفتار آن دور بود

فسانه کهن بود و منشور بود

جنگی و هنر رنگامیزی و تهیه طعام و ترکیب دارو و طرز پوشیدن جامه و تشکیلات ایالتی و مراقبت در قراردادن هر چیز بجای خود و شعر و ترسل و نطق و خطابه و قوت عقل و کمال پاکیزگی و درستکاری و ستایشی که از پادشاهان خود میکردند در همه این مسائل رجحان ایرانیان بر سایر اقوام جهان مسلم بوده است .

تاریخ این قوم سر مشق کسانی است که از این پس به نظم ممالک می پردازند. «گیرشمن گوید:» ایرانیان نخستین ملتی بودند که امپراطوری جهانی بوجود آوردند و اصول داد و آزادمنشی را که تا آن زمان بر بشر مجهول بوده است اشاعه دادند.»

امیل گروسه در کتاب روح ایران آورده است: ادبیات ایران از سر چشمه کمال مطلوب انسانی و ابدیت فکر و سخن الهام گرفته و آثاری بوجود آورده که موازی آثار یونان و روم جهانی را بهره مند ساخته است. «پسوپ روشنی تمدن اسلامی را هنگامیکه اروپا در تاریکی فرورفته بوده زاده منبع بزرگ نور ایرانی میداند و میگوید بزرگترین خدمت ایران بجهان در رشته صنعت و هنر بوده است . بازهم او گوید: ایران حق بزرگی برگردن بشریت دارد زیرا بشهادت تاریخ این کشور با فرهنگ نیرومند و وظریفی که طی قرون بوجود آورده وسیله تفاهم و هماهنگی را برای ملل فراهم ساخته است و بر اثر نفوذ ایران و افکار او نژادهای مختلف دارای ایمان و عقیده مشترک شده اند. شعرای ایرانی جهانی را تسخیر کرده اند . عرفان ایران با آنکه پیروانش مسلمانند دل فردی مسیحی را مانند قلب برهمنی یکنواخت به طپش در آورده بهمین دلیل متعلق به تمام بشریت است.» . پرفسور آربری گفته است: بهترین خدمت را ایران برای بهره مندی از لذات زندگی انجام داده است او تانگ و هواپیما اختراع نکرده ولی وسائلی برانگیخته است که افراد بشر بتوانند تحت لوای صلح و سلامت بسا یکدیگر زیست کنند و برای داد و ستد از نقطه ای بمکانی دیگر بروند بطور خلاصه: صنعت ، طب ، شعر ، نقاشی

موسیقی و بسیاری از امور دیگر که بزندگانی قدر و ارزش می‌بخشد هدیه ایران بجهانست.»

ایران از نظر وضع جغرافیائی در مرکز معموره جهان قرار گرفته است . کورش کبیر جهان ناشناخته آنروز گاران را تحت حکومتی واحد قرار داد و جانشینانش عقیده داشتند که پروردگار بآنان ماموریت حفظ آرامش دنیا را وا گذاشته است . کورش سلسله خود را مورد عنایت خدایان می‌پنداشت و راستی دست قدرت بمنظور اشاعه عدل و آزادگی کورش را از میان ابنای عالم برگزید و بدو رسالتی معنوی تفویض فرمود او هم در نخستین منشور آزادی ملل که زاده اندیشه تائبانک برجسته ترین مظهر آریاهای جهان بود بکشورهای تابعه حق آزادی داد و خود نظارت نمود تا با فراغ بال خدای خود را بدلخواه بستانند و هر نوع حکومتی که بخواهند برای خود انتخاب کنند .

هگل فیلسوف آلمانی عقیده داشت: هدف امپراطوری ایران ملل مختلف را با قدرتی ملایم و انسانی بصورت واحدی نیرومند بیرون آوردن است . اساس سلطنت ایران آزادمنشی و دادگستری بود .»

نئوفیلاکت معاصر هرقل (۶۰۱ م) و خسرو پرویز بامپراطور موریس میگوید: «خدا وظیفه اداره و روشنی عالم را بدو قدرت وا گذاشت: حکومت مدبرانه ایران و سلطنت نیرومند رومیان» شاهان که فرستاده خدا و دارای فره ایزدی بوده اند همه کارها را با کمک او انجام میداده اند. ایرانیان نیز می‌پنداشتند پروردگار شاه را بمناسبت خصوصیات معنوی و جسمانی از میان مردم برای اجرای رسالت الهی برمیگزیند و بدو مدد میکند تا به همه هدفها برسد مقام شاه مقدس و احترام و تقدس او واجب است. بدخواه این منبع نور و جلا، دشمن خدا و گناهکار است. فرمان خدا به سایه یزدان در روی زمین ابلاغ میشود و این او امر الهی باید اجرا گردد. بهمین جهت ارتباط شاه و پروردگار پیوسته برجسته و روشن و جالب و دلچسب است . شاه ساتراپی نیروی یزدانی همه چیز را می‌بیند تمام رازها بر او آشکار میباشد

او دارای فر یزدانی است و جز با بیدادگری و اغوای اهریمن این نور هدایت از او منفك نمیگردد .

تعالیمی ابداع اصول عدل و داد را بشاهنشاهان ایران منسوب میدارد .

ابو حیان گوید: پروردگار خصایص فطری را بین اقوام و طوایف جهان تقسیم کرده است: ایرانیان در اداره امور کشور و وضع قوانین و صدور فرامین بر سایر ملل برتری دارند .

ابن بلخی در ترجمه حالات خسرو انوشیروان میاورد : در همه معانی تربیت نیکو فرمود و موبدموبدان را بر قضاة و امور حقوقی و جزائی گماشت در نامه تنسرا^۱ ضمن بیان عظمت تشکیلات عصر ساسانی شاه طبرستان باطاعت از شاهنشاه توصیه شده است .

در فارسنامه در باره اردشیر نوشته شده است : « قاعده‌های نونهاد در عدل و سیاست و حفظ نظام ملك که پیش از آن کس ننهاده بود پادشاهان از خواندن آن استفادت کنند و تبرك افزایند و او را عهد و وصایاست و نسخهای آن موجود است. » و باز می نویسد: چون پادشاهی بر کسری انوشیروان قرار گرفت عهد ارد شیر بن بابک را پیش نهاد و وصیتهای او را که در آن عهد است بکار بست و هر کجا کتابی بود از حکمتها و سیاست میخواند و آنچه او را اختیار آید از آن بر میگردد و کار می بست و قاعده‌ای نهاد در آیین پادشاهی و لشکر داری و عدل میان جهانیان که مانند آن هیچکس از ملوک فرس ننهاده بسود و شرح مناقب و مناصب او دراز است . »

گزنغن می نویسد: پارسیان برخلاف اغلب ملل اند بسود اجتماع بیش از هر

(۱) تنسرا از دانشمندان و موبدان بزرگ دوران اردشیر بابکان است. بکوشش او قطعات پراکنده دینکرت جمع آوری گردیده و نامه او پیدادشاه طبرستان که این مقطع آنرا از پهلوی به عربی برگردانده است و دارمستتر مستشرق فرانسوی نخست آنرا نشر داده است معروف و خلاصه‌ای از آنرا صاحب تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار) نیز درج کرده است.

چیز می‌اندیشند و کورش بر این مبنی پرورش یافته است و در واقع قوانین پارسی عیب را از سر چشمه میگیرد و فرزندان را طوری پرورش میدهد که هرگز پیرامون پستی و خیانت نگردند. شاهان باستان قضاوت را بر عایت رأفت و داد توصیه و خائنان را سخت مجازات میکردند بگفته گیرشمن، داریوش به اجرای عدالت اهمیت بسیار میداد و قوانین او مدتی دراز پس از پایان شاهنشاهی که بوجود آورده بود پایدار ماند.

هرودت گوید: «قضات شاهی که از پارسیان انتخاب میشوند وظایف خود را تا دم مرگ انجام میدهند مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار برکنار شوند آنان در محاکمات داورى می‌کنند قوانین ملی را تعبیر و تفسیر و در تمام امور تصمیم لازم را اتخاذ مینمایند.»

داریوش در کتیبه جاودان خود گوید: این سرزمین‌ها از روی عدل (قانون) رفتار و آنچه فرمان دادم اجرا نمودند.

کورش بگفته گیرشمن پیوسته نسبت بدشمن گذشت‌نشان میداد و بلند نظر بود و دست دوستی دراز میکرد. بر مبنای همین سیاست، او و جانشینانش نخستین کسانی بودند که وحدت عالی مشرق یا بعبارت دیگر هماهنگی جهان تمدن آنروز را بر مبنای عدل با عقاید و افکار متضاد و محیط‌های متناقض بهم مرتبط ساختند و آنرا تحت نظارتی سیاسی و انسانی بیرون آوردند و امپراطوری جهانی پی‌افکنند که قرن‌ها با قدرت و شکوه برای دنیای بشری نور و صفا بارمغان آورده بود.

جان کریستوفر و کر بن برینتون و ربرت لی و ولف در کتاب نفیس تاریخ تمدن غرب و مبنای آن در شرق نسبت به کشور بی‌آغازما چنین اظهار نظر میکنند:

مادها و پارسی‌ها اولین قوم هند و اروپائی هستند که بر دره‌های بزرگ استیلا یافتند پادشاهی ایران در جریان سلطنت داریوش کبیر با وج عظمت و اقتدار خود رسید در حقیقت یکی از امپراطوریهای بزرگ باختر بود و از نظر بهم پیوستگی‌های زمینی تنها تا کنون امپراطوریهای اسکندر، روم، مغول و تاحدی اتحاد جماهیر شوروی

میتوانند با آن رقابت کنند داریوش ازلیبی تا سند و از دریای خزر تا اقیانوس هند را تحت فرمانروائی خود بیرون آورد و دسته‌های نظامی را بمنظور تضمین مرزها با طرف جهان مانند منطقه دانوب و یونان گسیل میداشت در زمان او گئوئی از نظر تشکیلات تاریخ معاصر را ورق میزنیم زیرا شاهنشاهی او توسط استانداران که ساتراپ نامیده میشدند و سازمانهای کشوری که با جاده‌های خوب و دستگاه منظم چاباری با یکدیگر ارتباط داشتند بخوبی اداره میگردد و بهمین دلیل بود که وودرو ویلسن رئیس جمهوری کشورهای متحد آمریکا دستور داد بر سر در اداره پست مرکزی نیویورک توصیفی را که هرودت مورخ یونانی از دستگاه حمل و نقل و پیکهای نامه‌رسان ایرانی کرده بود بعنوان سرمشق نصب گردد عین جمله اینست :

« این چابارها رانه برف از پایان رساندن سریع راه و مأموریت مقرر باز میدارد نه باران، نه گرما و نه رعب و دهشت شب »

باز در همین کتاب آمده است :

در دوران بخت‌النصر بابلیان اورشلیم را تصرف کردند و خواستند ملت یهود را از میان بردارند چندین هزارتن از بزرگان این قوم را به بابل انتقال دادند و این همان اسارت بزرگی است که در عهد عتیق اتفاق افتاده است... در این هنگام در کوه‌های فلات ایران نیروی تازه‌ای تقویت میشد و نضج میگرفت و این نخستین نیرو و دولتی بود که مردم آن بزبان آریائی سخن میگفتند در صورتی که تمام زبانهایی که در خاور نزدیک و بین‌النهرین بکار میرفت سامی بود ازینرو با اطمینان توان گفت ایرانیان اولین دولت آریائی را تشکیل داده‌اند و میدانیم مدتها پیش از آن در عصر حجر در جایی قوم واحدی بودند که به یک زبان سخن میگفتند و همه زبانهای آریائی امروزی از همان زبان اشتقاق یافته است و تقریباً یقین است که آن قوم اولیه و ایرانیان باستان قیافه اروپائی‌ها را داشته‌اند با قد بلند، بدن پر مو و رنگ بالنسبه سفید...»

گفته امستد آمریکائی تاریخ هخامنشی صفحه شگفت انگیزی از تمدنهای

گو ناکون را که بدرجات جمال و کمال ارتقا یافته است در نظر انسان مجسم میسازد . بنویست « Benvenist » گوید تمدن ایران ازین حیث که در دورانهای متفاوت با وجود تغییرات سیاسی بحیات خود ادامه داده در تاریخ جهان بی نظیر است و نموداری حیرت انگیز و آموزنده برای تقلید کشور داران جهان بوجود آورده است .

ایران چشم و چراغ جهان، ایرانی باغبان این گلستان پرازهار و شاهنشاه در جریان تاریخ نگاهبان و مرشد این کانون دادودش و هنر و بینش زاده انسان است اکنون به ترانه آسمانی حکیم فرزانه طوس باگوش جان و دیده دل می اندیشیم:

بفرمان شاهان نیاید درنگ	نباید که گردد دل شاه تنگ
هر آنکس که بر پادشادشمن است	روانش پرستار اهریمن است
دلی کو ندارد تن شاه دوست	نباید که باشد ورا مغز و پوست
چنان دان که آرام گیتی است شاه	چو نیکی کنی او دهد پایگاه
به نیک و بد او را بود دسترس	نیازد بکین و بسآزار کس
بشهری که هست اندر و مهر شاه	نیابد نیاز اندران شهر راه
جهان را دل از شاه خندان بود	که بر چهر او فر یزدان بود
چو از نعمتش بهره یابی بکوش	که داری همیشه بفرمانش گوش
هر آنکس که بسیار گوید دروغ	بنزدیک شاهان نگیرد فروغ
همی در جهان ارجمند آن بود	که با او لب شاه خندان بود

برای اثبات قطعی پیوند ناگسستنی سلطنت و میهن و ملت بگفتار تنی چند از بزرگان دانش مغرب زمین که خاورشناسان بنام آن سامان اند نظری می افکنیم :

پرفسور ج . ه ایلینف انگلیسی عظمت دنیای قدیم را بآر یائیان ایرانی پیوسته می داند و می نگارد جای بسی شگفت است که آریاهای غربی از نقش اجداد خود بی خبر بمانند و تنها بدرک تمدنهای رومی و یونانی و یهودی پردازند و از صحنه های پر وسعت تاریخ ایران آگهی نداشته باشند و تنها از زبان تساریخ جلای

وطن یهودیان و حمایت شاهنشاهان ایران را بخوانند و با از کتاب استرانجیل آیهٔ اول وسعت قلمرو خشیایار شاه را «از هندوستان تا حبشه» بدانند و از فرمان تاریخی کوروش بزرگ و کشورداری داریوش و کیش پرفروغ زرتشت غافل باشند.

شاید علت این بی‌خبری از میان رفتن منابع مدون تاریخی ایران و درک سرگذشت این ملت بزرگ بوسیله کسانی چون هرودت و گزنفن و سایر دشمنان دیرین این سرزمین باشد که همه بطرفداری از یونان برخاسته و از عظمت حسن اداره ایرانیان کاسته‌اند.

لغت پرس یا پرشیا از اواسط هزاره دوم قبل از میلاد با هجوم آریاها با آسیای غربی هویدا می‌شود که هرچند امروز بایالتی از ایران اطلاق می‌گردد در آن دوران بویژه با روش دنیا آمدن کوروش که سبب حماسه‌های ملی شده است مرکز تمدن جهان بشمار بوده است. از پارس ازدورترین زمان تا چهار هزار سال قبل از میلاد ظروف سفالینی بدست آمده که در بعضی با کشف هرتسفلد خاور شناس معروف آلمانی علامت صلیب شکسته برای نخستین بار بکار رفته است و در قرن حاضر ماجراجویان از آن در مقاصد سیاسی استفاده کرده‌اند ...

بطوریکه می‌دانیم نخستین اشاره بقوم ماد یا مددر کتیبه سالمانسر سوم (۸۳۶ ق.م) بعمل آمده و ضمن دشمنان آسور نامی هم از این قوم برده است غافل که همین طایفه دو قرن بعد نخستین شاهنشاهی آریائی را در جهان برپا و بین ۶۰۶ تا ۶۱۲ ق.م پایتخت آنان را تسخیر می‌سازد و در ۵۳۸ ق.م درخشنده ترین چهره شاهنشاهان باستانی ایران کوروش بابل را هم تسخیر میکند و وسعت ایران باستان را از کرانه‌های مدیترانه بصحاری سبیریه و سند و نزدیکیهای دیوار چین میرساند.

کوروش بگفته تورات از سال ۳۴۶۶ بعد از آفرینش زمین تا سال ۳۴۷۵ سلطنت می‌کند و خود را پادشاه هخامنشی و شاه شاهان و شاهنشاه بزرگ و نیرومند و صاحب چهار قطعهٔ زمین و بابل می‌داند او همینکه بر تخت سلطنت کشوری تکیه می‌زند برای تاجگذاری به معبدی می‌شتابد و با احترام به خدایان ملل مغلوب در دل آنان رخنه

می‌کند و همین امر اثری شگفت در پیش بردنیات پاك او داشته است. کوروش هرگز خود را فاتح جلوه نمی‌داد بلکه بصورت ناجی و مدیر معرفی می‌نمود و با رفتار صلح طلبانه و دوری از جور و عناد همه در برابر او احترامی تقدس آمیز داشتند او بزرگترین فاتح دنیای باستان و محبوبترین کشورگشایان جهان بحساب می‌آید.

زندگی ساده کوروش و محبت به اطرافیان و هم‌زمان و در عین حال شکوه و جلالی که در مراسم ملی بعمل می‌آورد زبانزد خاص و عام است گزنفن در باره تاجگذاری او در بابل می‌نویسد: «نخست در برابر درهای کاخ شاهی ۴۰۰۰ سرباز نیزه‌دار و درپس آنها ۲۰۰۰ سرباز دیگر در هر یک از دو جانب درها می‌ایستادند تمام سوار نظام ارتش حضور می‌یافتند و از اسب خود پائین می‌آمدند و دستها را زیر لباسهای بلند پنهان می‌ساختند. پارسها طرف راست مسیر شاهنشاه و متحدان آنان در جانب چپ قرار می‌گرفتند گردونه‌های جنگی نیز هر یک در قسمتی جای می‌گزیدند. همینکه دربانان با لباسهای فاخر درهای عظیم کاخ پادشاهان را می‌گشودند مردم گاوهای مزین زیبایی را می‌نگریستند که چهار به چهار آشکار می‌گردیدند تا به پیشگاه خدای بزرگ ملت دست نشانده تقدیم شود پس از آن اسبهای مقدس که بافتخار خورشید قربانی می‌شدند در حرکت بودند. پس از اسبها گردونه‌ای خاص خدای بابل و در پی آن گردونه جمعی با مشعل حرکت می‌نمودند و سرانجام کوروش بر گردونه‌ای باشکوه آشکار می‌شد که تاجی از جواهر بر آن نصب کرده بودند او قبائی ارغوانی می‌پوشید که حاشیه‌ای سپید داشت شلوار وی قرمز و دستهایش از آستین بیرون بود راننده گردونه پارسی بالابلندی بود که اندامش از اندام شاهنشاه کوتاه‌تر بنظر می‌رسید تماشاگران همینکه کوروش را می‌دیدند قبائی مردانگی و افتخارات رزمی و اخلاقی وی همه را در برابرش بسجده و امی داشت پس از گردونه کوروش چهار هزار سرباز نیزه‌دار حرکت می‌کردند و دوهزار تن دیگر در هر طرف گردونه مستقر می‌شدند ۳۰۰ غلام عصای سلطنتی را بدنباله گردونه حرکت می‌دادند و خود با خنجر مسلح بودند ۲۰۰ اسب با افسارهای زرین و روپوشی از تسمه‌های

دراز یدک می کشیدند و آنگاه ۲۰۰۰ سرباز با خنجر کوتاه خود از دسته برگزیده جاودان ۱۰۰۰۰ نفری در قسمت‌های صد تنی آشکار می گردیدند سپس نوبت به سواران ملل تابعه می رسید ...»

بگفته هرودت بین ایرانیان جنگیدن و جنگ آوری بالاترین خصایص مردانگی است پس از آن داشتن فرزندان زیاد که هدف اصلی همه جنگ آوران گیتی است. دروغ و قرض گناه بحساب بوده است و بهمین مناسبت از کسب و تجارت دوری می گزیدند. در ایران باستان میهمان نوازی (مانند امروز) و جشن ولادت برپاساختن (که غربیان هم از آن تقلید کرده‌اند) رواج داشت و این مراسم با جلال و شکوه هر چه تمامتر اجرا می شد و بگفته هرودت ایران در دنیای باستان ضرب‌المثل تجمل بشمار بوده است ایرانی حسن معاشرت را در هیچ صورتی از دست نمی‌داده است حتی هنگام میگساری پیوسته از ادب برخوردار بوده است. آنان افرادی پرورش نیافته بحساب نبوده‌اند و بگفته ایلیف بیشتر بفرانسویان شباهت داشته‌اند نه به روسها و انگلیسیهای قرون وسطی. ایرانیان بعدالت توجه خاص داشتند بهمین جهت اگر هنگام مستی تصمیمی اتخاذ می کردند وقت هوشیاری در آن تجدید نظر می نمودند رسم روبوسی هنگام برخورد و سلام، بسیار رواج داشت که اعراب بدوی امروز همان روش را تقلید می کنند. هخامنشیان در معماری و حجاری هم باقتباس صرف اکتفانمی کردند و ابتکارهای چشم‌گیری از خود بروز می دادند بهمین جهت کاخهای باشکوه و بارگاههای کوروش و داریوش نه قلعه نظامی و نه معبد بود بلکه بناهای عظیم ایرانی تالارهای بزرگی بود که سقف سبکی بر روی انبوهی از ستون قرار گرفته باشد و در همین ساختمانهای عظیم بود که شاهان فرستادگان خارجی را بحضور می پذیرفتند. اگر اکتشافات دنیای باستان را در حدودی معین قرار دهیم کتیبه بیستون داریوش بزرگ در رأس همه قرار گرفته است خوشبختانه شاهنشاه بزرگ ایران یادگار اقدامات درخشان خود را به سه زبان: بابلی، ایلامی و ایرانی نگاشته است (هرسه با خط میخی) و این کتیبه بزرگترین اثر ادبی دوران هخامنشی و والاترین سند ارزنده تاریخی جهان است.

کوشش ایرانیان و راهنمائی و روش جهان پسند شاهنشاهان نقش هخامنشیان را قرن‌ها پایدار نگاهداشت و حتی هجوم اسکندر نیز نتوانست ایران را یونانی سازد بلکه به تعبیری توان گفت دوره اسکندر هم ادامه دوران هخامنشی بشمار است.

یونانیان کوروش را با دیده احترام و ستایش آمیخته به ترس می‌نگریستند آنان عنوان شاهنشاه را به لغت یونانی بازیلئوس « Basileus » ترجمه کرده‌اند که در زبان آنان شهریار معنی می‌دهد و همینکه شهرمیلت « Milet » (ملط) یا مرکز یونانیان آسیای صغیر (۴۹۴ ق.م) بدست ایرانیان افتاد کشور ایران در نظر یونانیها شکست ناپذیر جلوه‌گر شد (فرینی کاوس Phrynicaus) شاعر آن دوران نمایشنامه‌غم‌انگیزی از سر نوشت میلت بنگاشت و در صحنه نشان داد مردم آتن سخت گریستند و همین امر سبب گردید که گوینده را مقامات مملکتی هزار درهم جریمه کردند. آشیل Achilles از کیفر همکار خود تجربه آموخت و بخیال خود از شکست ایرانیان سخن گفت و با آنکه ایرانیان را دلاور خواند سعی کرد مردم را از وضع آنها بخنداند. هرودت گوید ایرانی خود را از هر حیث بهتر از همه ملل می‌داند و با این وجود از همه ملتها بیشتر از آداب دیگران استقبال می‌نماید چنانکه لباس مادی می‌پوشد وزره مصریان را بکار می‌برد و بعضی از شکست‌ها را معلول پستی ادوات جنگی بشمار می‌آورد نه فقدان دلاوری. طبق عقیده این مورخ (که با وجودیکه تبعه ایران بحساب بوده است پیوسته جانب یونانیان را می‌گرفته و امانت‌زیاد بخرج نمی‌داده است) پادشاهان ایران عاشق راستی و خود قومی پر طاقت بوده‌اند.

انبیای بنی اسرائیل نیز نسبت به شاهنشاهان ایران نظر مساعد داشته و افکار خود را در تورات متجلی ساخته‌اند اشعیا نبی و عزرا و دانیال پیغمبر در بساره کوروش سخنانی احترام آمیز بیان داشته‌اند. بهمین جهت یهودیان ایرانیان را دشمن آزادی نمی‌پنداشتند بلکه آنها را موحدان نیکوکار می‌انگاشتند.

ایرانیان در دوران اشکانیان هم طعم شکست را بروم مغرور چشانیدند جنگ

حران ۵۳ ق.م که کراسوس و سربازان او یکسره نابود گردیدند و شکست انتوان برای قدرت رزمی پارتها کفایت می کند و شاپور بزرگ با اسارت والرین آخرین امید تفوق جوئی آنان را نقش بر آب ساخت در زبان انگلیسی (تیرانداز اشکانی) مثلی حماسی است زیرا ویرژیل هم گفته است: « ایرانی اشکانی از پشت برمی گردد و تیراندازی می کند . بنظر اروپائیان ایران (به تصویر ماندویل) بهشتی در روی زمین است و مهد داستانهای کتاب مقدس و محدود به چهار رود که از بهشت برین جاری می گردد کشوری صاحب جلال و شکوه و نور و درخشندگی دارای گلزارهای عطر آگین که نغمه نهرهای جاری و آوای پرندگان در فضای آن طنین انداز است ساکنان این سرزمین سحر آمیز در شهرهای دلکش و آباد سر میکنند و مردم آن خردمند و ستاره شناس و غیب گوی، امیران ایران صاحب شوکت و جلال و پیرانش رند و جهان دیده و عیارند. زمامدارانش در قصرهای گنبدطالائی می زیند و طالارهای آنان با گوه رشب چراغ روشن و با بلسان و عود خوشبو گردیده است . لباسهای ملت ایران زردوزی و بمرواریدهای درشت مزین و با قطعات الماس که از خورشید نور و جلا و از شبمنم لطافت گرفته زینت یافته اند ولی مارکوپولو و نیزی در اواسط قرن ۱۶ سیاحت نامه خود را به چاپ می رساند و برخلاف سرجان ماندویل ایران را دیده و وصف کرده است مثلا او تبریز را شهری آباد می یابد و مردم را چنانکه هستند می ستاید .

شاید منتسکیو به تقلید گفته های ماندویل و کاکستون (Caxton) در کتاب آئینه جهان) در نامه های ایرانی تخیلی شاعرانه بوجود می آورد که جنبه طنز نیز در آن رعایت و گاهی بمناسبت بی خبری اهانتی هم شده است :

« يك اندرون، يك حرم... هر نوع ناراحتی را در جهان از میان می بردونیز:

اغلب آه می کشم که کاش در میان گروه مهوشان بودم برای تمام آنها بنوبت اما نه برای مدتی مدید...»

دیودوردوسیسیل گوید: «کوروش همینکه بر آستیاژ پیروز گشت (بعد از المپاد ۵۵ یا ۵۴۷ ق. م) عنوان پادشاه پارس بخود داد و بیادبود این پیروزی مهم بازارگادرا بنیان نهاد و کاخهایی بساخت و نقدینه فراوان فراهم کرد که در بالای ستونهای هر بنا کتیبه‌هایی بدین متن: «من کوروش پادشاه هخامنشی هستم» وجود دارد. کوروش با آستیاژ که در کودکی بخاطر پیشگوئی غیب دانی قصد جان او کرده بود با نهایت احترام رفتار کرد و در حقیقت خصوص ذاتی آریاها را زنده و عملی نمود^۱

کوروش درسندی جاودانی که تاجگذاری خود را در بابل شرح می‌دهد و شمه‌ای از آن گذشت اطاعت و احترام ملل مغلوب را بخواست خدای آنان مربوط می‌سازد و می‌گوید: «تمام اهالی بابل، تمام مردم سومر و آکاد درمقابل من زانو زدند و احترام لازم بجای آوردند و ازانتخابم بسطنت خود اظهار شعف کردند و ازچهره‌های آنان خرسندی و بشاشت نمودار بود - مردوک تمام کشورهای جهان را از نظر گذراند و پادشاهی عادل جستجو کرد او کوروش شاه آنزان^۲ را طلبید و برای سلطنت جهان برگزید او همه ساکنان شمال را در برابر کوروش بزانسو در آورد و همه افراد را که دستهای او را گرفته بودند ازداد و نصفت این شاهنشاه بهره‌مند ساخت مردوک خدای بزرگ و حامی ملت‌ها به کوروش دستور داد به بابل رود، شهر را باو نشان داد و با وی به راه افتاد لشگریان بیشمارش سیل آسا اسلحه بدست پیش رفتند خداوند بدون جنگ او را به داخل بابل وارد کرد و این شهر ازویرانی برست همه

(۱) بگفته جان در کتاب محیط تورات قبل از مسیح، واژه آریائیها یا (خاری ها) Kharri (نام یکی از قبایل میتان) برای نخستین بار ۱۴ قرن قبل از میلاد در پیمانیکه بین سویلیوما Subbiliuma پادشاه هیت‌ها و ماتیوزا Mattiuza شاه میتانیت‌ها بسته شده دیده می‌شود.

(۲) این واژه برای بار اول در متنی مربوط به ستاره شناسی بابلی و ازدوران نخستین دودمان سلطنتی آن دیار چنین آمده است: «در دهمین ماه سیل آنزان را ویران کرد»

مردم و بزرگان و فرمانروایان سرفرود آوردند و بنوید پادشاه فاسد سنگدل بدست او سپرده شد. من کوروش پادشاه جهانم، پادشاه بزرگ، پادشاه آنزان. همینکه با صلح به بابل وارد شدم و با خرسندی مردم در کاخ شاهی مستقر گردیدم مردوک خیرخواهی خود را به بابلیان نشان داد من نیز از درهم ریختن کشور خود داری کردم، خانه‌های ویران را از نو بنیان نهادم، همه شاهان از دریای بالا تادریای پائین باجهای سنگین خود را به بابل آوردند و بمن تقدیم نمودند. خداوندان ممالک را به‌خانه‌های آنها در کشورهای دیگر وارد کردم آرزو مندم خدایانی که برگشت داده‌ام هر روز از بل و بنو بطلبند که عمر مرا دراز سازد.»

ایران و ایرانی و شاهنشاهان این سرزمین مقدس در تکریم‌دانش و بزرگداشت عالمان و اصول‌کشورداری سرمشق جوامع انسانی بشمار بوده و راه و رسم‌هایی بوجود آورده‌اند که جاودانه مورد تقلید مشتاقان جهان بشری خواهد بود. ایران با وجود موقعیت ممتاز جغرافیائی که پلی مطمئن بین شرق و غرب گیتی بشمار است هرگز مقهور مهاجمان و عابران این رهگذر زندگی نگردید و ایرانی توانست ضمن پذیرش و تغییر صورت خصوصیات گذرندگان آنانرا در تمدن خاص خود مستحیل و همگان را مجذوب سازد بهمین جهت و باتکای غرور نسبت بگذشته و کیفیت سازمان‌های کشوری و استعداد فطری و کوشش در درک مفاهیم و پیروی از وحدت وجود و مبارزه با قوای اهریمنی و جانبداری از خیر و روشنائی و خوبی، تمدنی بیافریند و بکار برد که اندیشهٔ خلاقه سایر جوامع بشری هرگز نمونه مشابهی نتوانسته است ارائه نماید همین اداره سرزمینهای پهناوری از دانوب و نیل تا جیحون و سند و گنگگ و از دریای خزر تا اقیانوس هند و مدیترانه و شمال افریقا تحت لوای عدل و نصف و دین و اخلاق خود بتنهائی برای تجسم عظمت روحی و قدرت مدیریت نیاکان سرفراز ما نموداری رسا و شایان تقدس و احترام است. داریوش بزرگ کشورهای تابعه را به بیست ساتراپ نشین که خود شاهانی مستقل داشتند تقسیم کرد آنان در امور داخلی از اختیارات کامل برخوردار بودند و مالیاتی سالانه می‌پرداختند و در جنگها شاهنشاه را

با اعزام لشکریان و ایثار خون‌یاری مینمودند و بجای مالیاتهای جنسی آنروزگاران سکه طلا ضرب کرد و بشاهان دست نشاندۀ نیز اجازه داد خود سکه زنند و بکار برند دونالد ویلبر (Donald Wilber) انگلیسی در کتاب «ایران» خود گوید: داریوش در اقتباس رسوم پسندیده سایر ملل چون ژاپونیا ذوقی خاص بکار میبرد از جمله تقویم و پزشکی را از دیگران گرفت و اسیری مصری را که از روحانیان آن دیار بود مأمور ساخت بسرزمین فراغنه برگردد و دانشکده طب برپا سازد خوشبختانه دستور داریوش بزرگ بر کاغذ (پاپیروس) درموزه واتیکان بیادگار دوران مجدد و عظمت هخامنشی پایدار مانده است در این فرمان بروحانسی مصری خطاب شده است: «داریوش شاه این فرمان را داد زیرا ارزش فن پزشکی را میدانست و هدف وی نجات بیماران از مرگ بود...» از این گفته و سند تاریخی برمیآید که نخستین دانشکده طب جهان بامر داریوش کبیر برپا شده است و نیز در دوران درخشان سلطنت او بود که شاید قدیمی‌ترین تحقیقات نجومی توسط ستاره‌شناسان کلدانی: نبوریمانو و کدینو Nebu Rimannu Kedinu با مروی انجام گردید. ایجاد نیروی بزرگ دریائی و اکتشافات بحری از جمله: اعزام دریانوردی معروف بنام سیلاکس Sylaخ تارود سند را نقشه برداری کند، سپس از آنجا تا تنگه سوئز با کشتی برود و در حقیقت راه آبی شرق و غرب را بوجود آورد همه از اثرات اندیشه تابناک یکی از مظاهر بزرگ آریاهای گیتی بود.

داریوش ترعه بین نیل و دریای سرخ را امر به حفاری داد و اقیانوس هند را به خلیج فارس و دریای سفید مربوط ساخت و در کنیه‌ای که از تنگه سوئز بدست آمده چنین نگاشته است: «من فرمان دادم این ترعه را حفر کنند تا نیل به دریای قرمز وصل گردد و کشتی‌ها بامر من بایران بروند» داریوش با مهربانی بیدریغ به فینیقی‌ها و استعانت از تخصص آنان بزرگترین نیروی دریائی آنروزگاران را بوجود آورد و راههای کاروان رو و شاهراهها ایجاد نمود و اجناس شرق و غرب را بمبادله تشویق

نمود. در زمان او نخستین بار مرغ خانگی از هند بکشورهای ساحل مدیترانه فرستاده شد داریوش همه موفقیت‌های خود را در اکثر کتیبه‌ها از عنایات پروردگار میدانند و درحقیقت: ایمان، کار، اندیشه و قدرت اراده و خواست پروردگار این همه کار مشکل را آسان و ایران و ایرانی و شاهنشاهی ایران را که به نیروی دانش و بینش و کوشش زنان و مردان آنروزگار پیوستگی داشت برگزیده جهان و در ارشاد خلق موفق ساخت ...

زن

زن شیرازه بند دفتر خلقت است، زن تاج آفرینش است،
زن بهترین و آخرین هدیه آسمانست . او با مفهوم عشق
معنوی آشنا میباشد . زن فرشته ای است که در کودکی
پرستار و راهنمای آدمی ، در شباب مایه دل بستگی و نشاط

و در پیری تسلی بخش و موجب آسایش و آرامش ماست .

زن در برابر مرد که نثر کتاب آفرینش است شعر دیوان عالم وجود بشمارست
و عبارت دیگر زن و شعر دو واژه مترادف برای معنی واحدی اند . اگر زن نبود
مظاهر احساس ناشناخته میماند و گاهی از آهی و نگاهی افروختن و سوختن و
ریختن و خاموش شدن جلوه گر نمیشد . عشق و زن لازم و ملزوم یکدیگرند .
بدون زن پرتو دل باختگی از زیر وزبر دیوان گویندگان عالمی را روشن نمیساخت
دل پر مهر این موجود زیبا را که مقصد نهائی زندگیست به مشتاقان جهان تخمیل
و احساس و رقت فکر معرفی نمی نمود . متاسفانه حقوق زن در دوران تاریخ
بیوسته افراطی و در دو حد زیادی و کمی قرار داشته و با این وجود هرگز جنبه
الهام بخشی و نفوذ خود را از دست نداده است .

زن از نظر لغوی واژه های مترادف بسیاری در دایرة المعارفهای فارسی یافته
است . فرهنگ رشیدی آنرا برابر: آقا، خانم ، خاتون خانه و دز فرهنگ خطی آنرا:
خاتون ، سپیده ، سنی ، بیگم، خدیش ، بیکه ، صره ، آغا ، بزرگ خانه ،
خاتون خانه و فرهنگ دهخدا : رئیس دانسته است . بانو ، ازبان بمعنی حارس و
حافظ و دارنده و او علامت شفقت یا تأنیت یا تصغیر است . انجمن آرای ناصری:
آنرا کریمه و بی بی گفته است .

فرهنگ نظام زن را ماده‌ای از جنس انسان بعد از سن تکلیف و معقوده مردی پنداشته و ریشه آنرا باتکای پهلوی از زائیدن مشتق دانسته و نگاشته است در اوستا زن بمعنی زائیدن و در سانسکریت جن برای زائیدن آمده است برهان قاطع زن را نقیض مرد معرفی کرده و در حواشی آن آمده است . در پهلوی زن Zhan اوستا Jani و Jeni هندی باستان Jani و Janî ارمنی Kin کردی Zhin افغانی JinaĀ و JunaĀ اورامانی Zhan در لرستان و روستاهای بروگرد زنرا زینه یسا ژینه گویند زن و مرد بحکم ضرورت طبیعی از آغاز خلقت در دوره بظاهر متفاوت که در حقیقت مکمل یکدیگرند قدم گذاشته‌اند و اختلاف در کیفیات روحی و جسمی آنان از لحاظ آفرینش است و همین امر دو وضعیت ممتاز بوجود آورده است که هر یک از پیروی آن ناگزیرند . زن موجودی است که مرد هستی خود را نثار قدم او میکند و مهر او را با اندیشه خود هم‌طراز می‌پندارد . در زن هوش و در مرد قریحه بیشتر متجلی است . زن چراغ روشنی بخش تاریکی زندگانی است او آفریده‌ای است که میتوان لطیف‌ترین و واقعی‌ترین فضایل را در وجود وی یافت . زن مخلوقی است که عمیق‌تر می‌نگرد موجودی است که دور تر را می‌بیند . جهان هستی برای مرد قلب و قلب در نظر زن جهانی است . بگفته پیشینیان اداره زن از اداره ملتی آسانتر نیست . زن حساس‌تر از مرد است و بیش از او مهر می‌ورزد ولی با این همه عاطفه و احساس سخت‌کینه‌جو و انتقام‌گیرنده است . تکوین عقل مرد و زن یکنواخت است با اینهمه شمار مردان دیوانه بر زنان‌مجنون فزونی دارد .

زن رویهم از مرد شجاع‌تر است زیرا مرد شهامت خود را با گذشت زمان از دست میدهد ولی زن با تحمل سختی‌ها کم‌کم دلیرتر و شجاع‌تر میشود . زن با آنکه در اظهار نظر کند آنچه ابراز میدارد بیشتر صائب است . زن برخلاف مرد بسیار مردد است هرگز از خطایا چشم نمی‌پوشد و مراقب گفته‌ها و کارهای خود میباشد حافظه زن از مرد نیرومندتر است و در آزمایشها دیده شده که از مرد

پیشی جسته است. مرد در دروغ و فریب به پای زن نمیرسد ولی زن از این حربه خیلی استفاده نمیکند بر عکس مرد با وجود داشتن ضعف در تشخیص و بکار بردن رازهای فریب و حيله خاصه اگر جهان دیده باشد بسیار دروغ میگوید و همیشه میکوشد فریب دهد و این خصیصه را برای سیاست مفید می‌پندارد. زن در سیاستمداری شایسته‌تر از مرد است زیرا کمتر از او در تشخیص خود خطا میکند و دوست حقیقی را خوب می‌شناسد. زن فرمانروائی و صدور دستور را دوست دارد. در امریکا سرپرستی زن را کارگران بخاطر مخالفت ذاتی او با تبعیض برسرپرستی مرد ترجیح میدهند. زن در بکار بردن دست و پای خود تندتر و چالاک‌تر است باریکی انگشتان نه تنها او را برای دوزندگی آماده‌تر میسازد. در ماشین نویسی، نواختن پیانو، ویلن و مثبت کاری بر مرد رجحان دارد. در افریقا نزد بعضی قبایل زنان در مزارع و جنگلها کار میکنند و مردان در خانه بانتظار برگشت آنان دقیقه شماری مینمایند. با آنکه در جهان ادب گویندگان مدعی شناسائی زن اند هنوز مرد در خانه دل زن چنانکه باید جای نگرفته است و این مخلوق شگفت را درست نمیشناسد. مرد خواسته خود را با سوز و گداز بصورت گفته و نوشته ابراز میدارد زن وجود واقعی خویش را پس پرده شرم و حیا پنهان میسازد. اگر هر دو بی پروا آرزوها را بر زبان میراندند یکدیگر را خوب میشناختند.

قامت زن از مرد کوتاه‌تر و این اختلاف از آغاز ولادت مشهود و نزدیک ده تا پانزده سانتیمتر است. وزن بدن زن نیز قریب پنج کیلوگرم از مرد کمتر و از دوران صباوت این تفاوت موجود میباشد. در استخوان بندی هم تفاوتی از لحاظ شکل و وزن و نیز از نظر ساختمان شیمیائی وجود دارد و همین امر باعث عدم تحمل بدن زن در برابر کارهای خشن است عضله زن نیز دو سوم عضله مرد و در نتیجه زن باریک اندام، ظریف و حرکاتش کندتر است. حجم قلب زن کمتر از مرد و در حدود ۶۰ و وزن این عضله برجسته بطور متوسط در مرد ۳۰۰ و در زن ۲۳۰ گرم میباشد. از جهت خون هم مقدار آن در زن کمتر از مرد و از لحاظ شیمیائی هموگلوبین و گلبولهای سفید خون بانوان از مرد اندک‌تر و در عوض گلبولهای

قرمزشان برتر است. جهاز تنفس این دو موجود هم متفاوت است گنجایش ریه زن نیم لیتر کمتر از مرد و فراخی سینه مرد بیشتر است. احتراق کربن در زن طی يك دقیقه از مرد افزون تر میباشد بعضی معتقدند جمجمه مرد به نسبت پیشرفت تمدن به ترقی تدریجی گزاینده است و در زن این ارتقا محسوس نیست و حتی گوستاولوبن عقیده دارد درست برعکس وجود مرد که رو بکمال نهاده جمجمه زن متمدن کنونی از دوره های ماقبل تاریخی کمتر است. نسبت جمجمه مرد وزن ۱۰۰ در برابر ۸۵ میباشد و زن مغز مرد قریب ۱۴۰۰ و مال زن در حدود ۱۲۰۰ گرم است و این مقدار در مرد ۴۴ و در زن ۳۱ وزن بدن است. در حواس پنجگانه نیز اختلافی مشهود و نیروی زن کمتر است مثلاً در لامسه علماء فن معتقدند بواسطه کمبود این حس زنان دردهای شدید را میتوانند تحمل کنند و نیز بگفته عالمی اگر مردی بوی نارنج را مثلاً از پنجاه متر فاصله حس کند برای زن یا مسافت باید به نصف تقلیل یابد و یا بود و برابر گردد. ضربان قلب در مرد بین ۷۲ تا ۷۶ در دقیقه و در زن از نظر ضعف قوای جسمانی بیشتر است و حرارت بدن مرد بطور متوسط در حدود ۳۷ و مال زن ۳۶٫۱ درجه است.

رشد دختران سریعتر و تا حدود ۱۸ که متوقف میشود ادامه دارد در صورتیکه رشد پسران از ۱۷ بر سرعت خود میافزاید و تا ۲۵ سالگی متوقف مینماید جهاز تنفسی مرد قوی تر و در هر دقیقه بین ۱۸ تا ۲۰ دم میزند و در نتیجه مقدار کربن قابل احتراق او ۱۱ و در زن که سریعتر نفس میکشد ۷ گرم است.

(۱) توپینار Topinard یازده هزار زن و سرد اروپائی را مورد آزمایش قرارداد و در نتیجه حد متوسط مغز مرد را ۱۳۶۱ و مال زن را ۱۲۵۵ گرم مشخص کرد - اسپیتسکا Spitska آمریکائی بین هوش و درک با زیادی مغز و نخاع نسبت و رابطه مستقیم قائل است.

بین روح و جسم تناسب کاملی مشهود است: سودائیه‌ها لاغر و باریک‌اندام و بلغمی مزاجها چاق‌اند. بهمین جهت ساختمان تشریحی زن و مرد با یکدیگر تفاوت بسیار دارد و این اختلاف از نظر تفکر و احساسات و قوای عقلانی هم هویدا است. (خواجہ سراهای قدیم همینکه برای تجمل صاحبان قدرت بدان شکل بیرون می‌آمدند رنگ بشره، صدا و حالات روحی آنان تغییر می‌پذیرفت و این اخلاص در زمانیکه برخورد با نازائی میکنند نیز موجود است. بطور کلی مرد از نظر تفکر و تعقل و قدرت جسمانی برتر و زن از لحاظ عواطف و ظرافت و زیبایی والاتر است.

در نتیجه وظیفه زن و مرد تفاوت می‌پذیرد و همین تقسیم کار که مبنای علوم طبیعی و اقتصاد نیز بشمار است اجتماع را بشرط استفاده متناسب از هر دو نیرو تقویت میکند. در علوم برای بدست آوردن قانون کلی هرگز بیک یا چند تجربه اکتفا نمیشود باید آزمونها تعمیم یابند. از اینرو اگر تعداد محدودی زن یا مرد وظایف اختصاصی دیگری را انجام دهند نمیتوان آنها امری کلی بحساب آورد. ذکاوت زن بسیار زیاد است و همین امر موجب ابتکار بیشتر میگردد دکتر فوگت سوئیسی گوید: «اگر در امتحان قسمتی از کتاب مورد نظر باشد دختران بهتر از پسران از عهده بر می‌آیند اما هرگاه عنوان تغییر یافتد و شیزگان عجزی در خود احساس می‌کنند. بهمین جهت قضاوت، اختراع، ریاضی باید بوسیله ابتکار قوی عملی شود. از نظر شکل نیز جنس مذکر با مؤنث تفاوت دارد و شاید این اختلاف بر اثر غدد زایشگر است که اندام ماده‌ها را با نرها متفاوت می‌سازد. مادینه‌ها ظریف‌اند و همین جهاز خاص سبب میشود که کارهای خشن و سخت را نتوانند انجام دهند و بطوریکه میدانیم توانستن: شرایط لازم برای نیل به مطلوب را بحد کمال داشتن است.

در انگلستان مزد زنان کارگر کمتر و در کارهای خشن فرسودگی جسمانیشان بیشتر است. زن باید به پرورش فرزندان همت گمارد تا اجتماع روبه‌تعالی گذارد و در نظر داشته باشد که بزرگی جسم دلیل عظمت روح نیست زیرا بخاطر بعض

خاصیت‌ها جسم مذکر و مؤنث دارد ولی روح نرینه و مادینه نیست .

زن بیش از مرد در معتقدات خود پابرجاست و با استقبال خطر می‌رود و تا نیک و بد موضوعی را در نیابد جستجو را رها نمی‌کند. کنجکاو، دقت، پشتکار، فعالیت شدید از خواص ذاتی جنس زن است. بهمین جهت بانوانی که در کار اجتماع شرکت دارند بیش از مردان پایداری نشان می‌دهند زیرا حوصله زن بیشتر از مرد است اگر زن بکاری ایمان و اعتقاد داشته باشد خیلی کم ممکن است تحت نفوذ دیگران قرار گیرد و تا سرحد فداکاری برای پیشرفت مقصود میکوشد. صرفه‌جوئی و اقتصاد از خواص فطری زن است. زن مسئولیت خود را درک میکند و با دلگرمی بدانچه بر عهده اش قرار گرفته می‌اندیشد و اگر نقایصی در روش وی مشهود شود با اندک دقتی خطای مرد از آن استنباط می‌شود زن و مرد هر یک باقتضای طبیعت راهی مستقل که در عین حال مکمل یکدیگر است پیش میگیرند. بهمین جهت هیچیک بی دیگری آنطور که باید و شاید از عهده کاری بر نمی‌آید. زن بالاترین منابع را بشرط انجام وظایف خاص خود به جامعه بر میگرداند و اگر در اختراعات و علوم بیای مردان نرسیده است دلیل ناتوانی نیست کار او نوعی دیگر و در حد خود مفید و از لوازم تمدن بشمار است. زن زیرک و هشیار و دارای قریحه سرشار و در عین حال زبون مرد خوش گفتار است. در حقیقت زن آفریده شده است تا آیین محبت و مهر و ناز و لطف را پروراند و از پرتو این ظرافت دریچه قلب مرد را بگشاید و در روح او نفوذ کند و این خود متکی بر قوانین موسیقی است و ذوق هنری چنین خاصیتی در زن می‌پروراند. فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا در کتاب تدابیر المنازل گوید : ان المرأة الصالحة شریکة لرجل فی ملکه امینه فی تربیته اولاده .

زن و مرد با وجود اختلاف در طبایع مکمل یکدیگرند و امور اجتماعی را بکمک هم باید انجام دهند. زنها از نظر قوای حافظه و ذاکره و عمل و متانت و هوش و پشتکار بر مردان برتری دارند. دکتر کواره فیزیولوژیست بزرگ فرانسه نیز همین

نظرا با تکای آمارهای علم تشریح باثبات رسانده و معتقد است در انجمنهایی که زن و مرد با یکدیگر شریک داشته باشند کارها پیشرفت محسوس تری دارد. بدیهی است در همین زمینه استوارت میل موفقیت اجتماعی زن را برخلاف کمال انسانی دانسته و معتقد است زنان نباید در امور مربوط به مردان دخالت کنند زیرا سلامت مطلق خانواده در تساوی دو جنس ولی در اختلاف وظایف اجتماعی آن دو نهفته است. با این وجود از زبان تاریخ و خود در تجربه‌های زندگی شنیده و دیده‌ایم که اگر در کشوری تعلیم و تربیت برای زن و مرد مساوی و یکو اخت باشد، زنان در بسیاری از موارد از مردان پیشی می‌جویند و حتی ممکن است دانش آموزان و دانشجویان رتبه اول از دختران باشند. در عالم سیاست و کشور داری هم زنان شخصیت بارزی در زندگی ملل ابراز داشته‌اند. فردریک کبیر درباره ماری ترر جمله‌ای بر زبان رانده که جنبه ضرب‌المثل یافته است گوید: «گرچه ناگزیر با او به جنگ پرداخته‌ام ولی هرگز دشمن او نبوده و نسبت به وی احترامی عمیق حس میکنم زیرا او از برگزیده‌ترین زمامداران و باعث افتخار جنس زن است».

زن بر اثر قدرت حس کنجکاو، و نکته‌بینی و موشکافی بهتر از مرد مقاصد دیگران را درک میکند و احساسات و اندیشه‌های آنان را درمییابد. در عالم تعلیم و تربیت بخصوص نقش زن بخوبی هویداست. تعداد آموزگاران و دبیران زن در مدارس جهان دلیل بارزی بر قدرت پرورش این جنس ظریف است. شمار معلمان زن امریکائی قبل از جنگ بین الملل دوم ۷۰۰ و عده مر بیان مرد در حدود ۴۰۰ هزار تن بوده است.

اختلاف تشریحی زن و مرد بخصوص هنگام بلوغ بارزتر است. استخوانها در زن نسبت به تناسب طول ظریفتر، شصت پای زن از شصت پای مرد بلندتر است ستون مهره‌های مرد طویلتر است. لکن خاصره زن پهن تر و عرض آن از قطر شانه بیشتر است. استخوان ران بطور مایل تری مفصل بندی شده بهمین جهت زانوی

زنان بیکدیگر نزدیکتر است ازینرو روش راه رفتن آنان وضعی خاص بخود میگیرد. عضلات جز در قسمت رانها (برای تحمل وزن جنین) نازکتر است. بافت سلولی خاص و چربی فراوانی عضلات را پوشانیده است و در نتیجه شکل مدورتری به عضله زن میبخشد. پوست زن لطیفتر و فاقد پوست. وضع جسمانی نیز بخاطر ترشحات منظم غدد داخلی کاملاً با مرد متفاوت است. عادت ماهانه در حرارت بدن زن مؤثر است و وزن او را تا حدی در این دوران میافزاید زیرا مقداری آب در بدن جمع میشود و در نتیجه وریدها و موی رگها پر خونتر میشوند. در این حالت سلسله اعصاب و فعالیتهای مغزی متناسب با اشخاص و وضع آنها سبب خلق و خوی و میل متفاوت میگردد و بهر حال بی نظمیهای زیادی بوجود میآید و روی اعمال هاضمه اثر میگذارد و عمل کبد را نارسا میسازد ولی در دوران یائسگی اکثر اختلاف زن و مرد از بین میرود. بارداری هم بر تمام عناصر وجود اثر میگذارد و بر شدت اکثر فعالیتها میافزاید. افزایش نیاز غذایی، ازدیاد کار، تنفس بیشتر سینه را سبب میشود و بر فعالیت و جنب و جوش آن اضافه می کند. بارداری وضع نشستن و راه رفتن زن را تغییر می دهد زن باردار بالای بدن خود را بسمت عقب متمایل میسازد تا تعادلی نسبت به سنگینی رحم بعمل آید. مرد میتواند کوشش شدید و بی درنگی انجام دهد ولی مقاومت در برابر تلاش ملایم در زن بیشتر است. حواس پنجگانه و قابلیت تحریک ارادی در دو جنس یکسان است. بر اثر اختلاف در ترشحات آندوگورین خصوصیات اخلاقی و روانی و احساس زن و مرد متفاوت است زن پر حرف تر و مرد ساکت تر و حالت احساسات در کار زنان بیشتر است با اینهمه گرچه قله تعالی کارهای بزرگ بوسیله مرد تسخیر شده است بانوان نیز میتوانند در هر قسمت سهم برجسته و نقش خلاق ایفا نمایند.

افلاطون در کتاب پنجم جمهوریت نسبت به اختلاف استعداد زن و مرد سخنهایی گفته و نوشته است: «اگر از زنها همان کارهایی را بخواهیم که از مرد آرزو داریم باید آنان را هم با همان روش مردی بار آوریم. آیا بهتر نیست به تجربه

بینیم جنس ماده میتواند در تمام وظایف با جنس نر شرکت جوید یا اینکه در بعضی از آنها ضعیف و در پیش بردن بعض دیگر توانا میباشد. بنابراین باید بهر يك بفرخور طبیعتشان مسئولیت و کار رجوع کنیم و هر يك وظیفه‌ای در برابر اجتماع بر عهده بگیرند.» از مجموع نوشته‌های افلاطون برمیآید که وزن را رو بهم برتر از مرد میدانند و می‌پرسد زن در اداره امور جمهور و کشور داری وظیفه‌ای بالاتر از مرد می‌تواند ایفا کند. در حقیقت هیچ تکلیف خاصی برای زن بعنوان اینکه زن است و هیچ وظیفه ویژه‌ای برای مرد بخاطر اینکه مرد است وجود ندارد و استعداد هر دو مساویست باز او اضافه میکند زن و مرد بفرخور کیفیات روحی خود در گردش چرخهای اجتماع دارای طبعی واحدند و گرچه زن از نظر جسمی ضعیف‌تر است با این وجود باید مشترکاً با جنبه‌های استعدادی متفاوت خود در اداره جامعه همکاری کنند. افلاطون معتقد است برای جامعه هیچ افتخاری برتر از داشتن مردان و زنان برگزیده نمی‌توان یافت....»

گوستاو فلوبر در کتاب مادام بوآری شخصیت زنی پخته و کنجکاو را با مردی کوتاه بین که تنها دارای عنوانی اشرافی است با یکدیگر مقایسه می‌کند و پوچ بودن این گونه همسری‌ها را نشان میدهد.

بسرای سجیه‌های پسندیده زن بهترین نمونه عالم آفرینش است زیرا در مهرورزی، فداکاری، تحمل شدايد بدرجه‌ای میرسد که مرد را با او تاب همسری نیست. بنگرید پیغمبر (ص) در این باب چه فرموده است: «اگر در نماز مستحب باشی و پدربت ترا بخواند نماز را قطع مکن ولی هرگاه مادرترا بطلبد ترك نماز گوی.» باز فرموده است: «اگر کسی سه دختر و یا سه خواهر داشته باشد و رنج پرورش آنان را تا موسم شوهر کردن تحمل نماید در بهشت با من همنشین خواهد بود. هر کس دختری داشته و او را پیرورد از هزار حج و هزار جهاد و هزار شتر که در راه خدا قربانی کند و از هزار میهمانی برتر است. دختران سرچشمه محبت و مایه سعادت و انس اند» از پیغمبر اسلام پرسیدند پدر حقى بزرگتر برگردن ما دارد یا مادر؟ فرمود کسی که ترا در شکم خود حمل نموده و از دو پستان شیر داده و در آغوش پر مهرت پرورده است حق زیادتری دارد...»

زن در عواطف آسمانی و بخصوص در بزرگداشت کودک که پیوند انسانی و بالاترین هدیه یزدانی است کار را بمبالغه و غلو میکشاند. او میتواند در دنیای پر آشوب کنونی با چشمهٔ محبت تشنگان بشری را سیراب سازد و اگر از صمیم قلب اراده کند جنگ و خونریزی را از ساحت جهان براندازد. در تاریخ درخشان وطن به نمونه‌های برگزیده‌ای از فداکاری زن برخورد میکنیم که همه کمابیش با آن آشنایند. شاهنامه جاودان فردوسی مظهر تمام نمای مهرمادری در داستان‌های ملی چون مَرک سهراب است.

فردوسی در این زمینه عمیق‌ترین احساسات زن را در سوک فرزندان چنین آغاز میکند:

گر یو آمد از شهر توران زمین	که سهراب شد کشته بردشت کین
بمادر خبر شد که سهراب کرد	به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
بزد چنگ و بدرید پیراهنش	درخشان شد آن لعل زیبا تنش
فرورد ناخن دو دیده بکند	بر آورد بالا در آتش فکند
بر آن زلف چون تابداده کمند	بانگشت پیچید و از بن بکند
بسر برفکند آتش و برفروخت	همه موی مشکین با آتش بسوخت
بپوشید پس جامه نیلگون	همان نیلگون غرقه گشته بخون
بروز و به شب مویه کرد و گریست	پس از مرگ سهراب سالی بزیست

گفتیم بین روح و جسم هم‌بستگی کاملی برقرار است و فعالیت‌های جسمانی به کوشش‌های روانی پیوستگی دارد از جمله محبت مادری که منشعب از روح فداکار اوست و در عین حال بخاطر حمل و ولادت و پرستاری و شیردادن قویتر میگردد سبب شدت و سرعت احساسات رقیق زن و برتری آن بر مرد است و در حقیقت این خوی معنوی از گهواره با دختر همراه است. همه طرز رفتار ملایم کودک کی خردسال را با عروسک خود دیده‌ایم که بحکم فطرت تمرین مادری میکند. بین زن و مرد امتحانات آزمایشگاهی از نظر احساس عملی و معلوم شده است از زنها ۰/۰۲ دارای احساس ضعیف ۰/۰۷، مریض ۰/۱۸، احساس معتدل و ۰/۰۷۳، دارای احساس شدید اند

ولی در مردها ۰/۰۸ / ضعیف ۰/۰۲ / مریض ۰/۰۶۶ / معتدل ۰/۰۲۴ / شدید می باشند و از این امر معلوم میشود که احساس درزن قوی و درمرد معتدل است .

سرعت انفعال درزن ناگهانی و شدید است مثلاً اگر زنی نزاع دو تن را بنگرد بیدرنگ برای یکی از آنها که قطعاً مظلومتر جلوه میکند غمگین میشود و بهم دردی می پردازد . عاطفه زن با مرد از نظر کمیت و کیفیت اختلاف دارد زیرا هر چه بخواهد و آرزو کند با تمام وجود است و حتی اگر از تمام نعمات زندگی محروم گردد برای او آسانتر از چشم پوشی از خواسته هاست .

عاطفه و احساس زن بیشتر متوجه دوستی است و با دشمن چندان رابطه نزدیکی ندارد . نیروی ادراک دو جنس تقریباً مساوی است ولی حافظه زن بیشتر است اراده یا قدرت خواستن در زن بحد کمال وجود دارد از همین جا مثلی در جامعه ها منتشر است: آنچه زن اراده کند اراده خداست که قطعاً بخاطر پایداری در بدست آوردن آرزوست ...

به مجرد آنکه زنان با آزادی اجتماعی نایل شدند استعداد های نهفته خود را بروز دادند و در مراحل قدم گذاردند که پیش از آن در انحصار مردان بود . اکنون بخوبی می بینیم کشوری به مقام عالی انسانی تواند رسید که در آن زن و مرد از حقوق مساوی برخوردار شده باشند و قدرت روانی زن با منبع فنا ناپذیر خود بمدد مردان بشتابد . در آموزش و پرورش بشرط تعلیم واحد بطوریکه اکنون در دبستانها معمول است دختران در مراحل اولیه از پسر ها پیشی می جویند . زن در قوای دماغی و مقاومت بدنی بر مرد رجحان دارد و به تجربه ثابت شده است که کرموزوم جنس ماده کاملتر از کرموزوم جنس نر است . بهمین جهت حد متوسط عمر زن در همه جا بیش از مرد است او از سلامت بهتری بهره مند است وی چالاکتر از مرد و شدت اضطراب او کمتر از جنس نر میباشد .

در امریکا ثابت شده است دخترها که از ۵ سالگی به مدرسه میروند از حیث

قوای دماغی باندازه ۲ سال ازپسرها جلو ترند و این پیشرو بودن تقریباً در تمام ادوار تحصیل ادامه دارد و در تاریخ وطن خود هم به نمونه‌های بارزی چون رابعه عدویه که در هفت سالگی تمام قرآن را حفظ داشت یا مهستی شاعر و سخنوری که در ۱۰ سالگی از نظر هوش و قدرت تفکر و تعمق نمونه کامل بود برخوردار میکنیم .

بدیهیست اگر انسان نیز مانند موجودات ذره‌بینی بود که پس از رشد طبیعی خود بدو قسمت تقسیم و هر يك نیز عامل همین تحول شوند نری و مادگی از جهان رخت برمی‌بست و بتناسب قدرتی که هر جنس در جریان تاریخ بدست می‌آورد آیین پدرشاهی و مادرشاهی وجود نمی‌یافت بعلاوه هر دو از يك نیرو ، يك آرزو و يك اثر وجودی برخوردار میگرددند. ولی در برابر دست قدرت و مصالح بشریت چه میتوان کرد خصوصیات ماده و نر اختلاف می‌پذیرد و بحکم همین تباین، تفاوت در طرز پندار و کردار و روش گفتار مشهود میشود و در حقیقت اینهمه دوگانگی زاده ترشحات غدد جنسی است که خود استخوان بندی را هم بصورت‌های مختلفی جلوه میدهد و در فعالیت اندامها و سلسله اعصاب و تمام جنبش‌های زندگی نقشی قطعی بازی میکند. نر باید بدود جستجو کند و بیابد و مادینه برعکس در برابر نیروی طرف مقابل تسلط پذیر گردد ...

بهر تقدیر بر اثر همین غدد شگفت‌انگیز نرها خصایص و وظایف معین و ماده‌ها هم به نهاد خود خو میگیرند. نر بدست می‌آورد و میگذارد و میرود. ماده می‌پذیرد و میگیرد و برجای میماند و شاید بارداری و مدتی که در آن عالم سر میکند از عوامل اصلی ستیزه‌جو نبودن است بدیهی است مستثنیاتی هم در جریان تاریخ و در زندگی روزمره می‌نگریم که مادینه بر نرینه تفوق نشان میدهد ولی اصل فطرت تکیه کردن زن بر نیروی مرد و پشت گرمی و قدرت مرد از ملایمت و عواطف و احساسات زن است تنها باید مردان بعظمت و وظیفه زن در سراسر جهان خلقت آگاه باشند تفوق جوئی را کنار بگذارند و بدانند غلبه روحی پیوسته از آن زنان بوده است. بخصوص که زن حفظ نسل را برعهده دارد و در عین حال وظیفه‌ای سنگین‌تر و مفیدتر برای بقای حیات

انجام می‌دهد و شاید بتوان گفت وجود زن برای مرد ارزشی بیشتر از هستی مرد برای زن دارد. با این وجود مرد برای رفع عقده حقارتی که از قدرت لایزال روحی زن حس میکند به زور آزمائی و پیروزی توجه میکند و زن هم آرایش، حیل و اشک را وسیله حفظ خود قرار میدهد و این کشش و کوشش تا جهان حیات را فروغی است ادامه دارد.

بطور کلی فعالیت‌های زنان و سود جنس لطیف در دودمان بشری بانوع منافع مرد متفاوت است زیرا هر دو ریشه‌های استوار درخت کهن انسانیت و نگهدار و حافظ مبنای آدمیت‌اند در نتیجه بقای هیچ‌یک از آن دو بدون پایداری دیگری معقول نیست و کامیابی و سلامت هر یک مایه استواری و سلامتی نوع دیگر میباشد و هرگاه بخواهیم بگوئیم زن برتر است یا مرد مانند آنست که علم و خرد یا نور و حرارت و یا مثلا بهار و پائیز را با هم مقایسه و او لویت یکی را بر دیگری ثابت کنیم چه این عوامل مؤثر حیات هر یک مکمل دیگری بشمار است. این دو علت متقابل وجودی دارند بی آنکه دور یا توقف چیزی بر نفس خود لازم بیاید ولی زن و مرد با وجود شدت و ضعف در بعضی آثار، در برخی دیگر مشترک‌اند مثلا مردها از لحاظ ساختمان بدنی برای تحمل سختی‌ها و کارهای دشوار قوی‌تر ساخته شده‌اند و زنان نیز عواطف و احساساتی رقیق دارند که در مرد با صورت ضعیف‌تری وجود دارد با این وجود از نظر کیفیت و شاید خصوصیات عاطفه‌ای زن برتر باشد زیرا مردی زور آزما در میدان نبرد بمقابله دشمن میهن می‌شتابد و جان خود را از دست میدهد و قدمی واپس نمی‌گذارد زنی پرستار هم در مبارزه با بیماری‌های واگیردار و تسلی‌بخشی به دردمندان برای نجات بشریت چشم از جهان می‌پوشد شاید در این دو مورد از نظر احساسات باشاعر بزرگ بتوانیم هم صدا شویم و بگوئیم :

غازی بره شهادت اندر تک و پوست غافل که شهید عشق فاضل تر از پوست
 در روز قیامت این بدن کی ماند کاین کشته دشمن است و آن کشته دوست

پرورش كودك و باعصارهٔ جان بدو نیروی زندگی بخشیدن، شب نخفتن و بر بالین فرزند دل‌بند بیدار نشستن، دست او را گرفتن و راهنمایی نمودن تا شیوه راه رفتن و افتادن و برخاستن بیاموزد عالیترین درجات از خودگذشتگی و عشق بحیثیت آدمی است و شاید در این دریای ژرف وظیفه غوطه خوردن زن را از لحاظ بعضی کیفیات با مرد متمایز و در درجهٔ دیگری وارد ساخته باشد با این وجود هرگاه بانوئی تکلیف اساسی خود را بدست فراموشی بسپارد میتواند با تلاش زیاد در همه شئون با مرد در ردیف واحدی قرار بگیرد و مثلاً لطف و ظرافت و الهام بخشی زنانگی را برخلاف طبیعت باقهرمانی مشت زنی و کشتی و دو مبادله نماید ...

آفرینش زن از نظر ادیان

خلقت آدمی بگفته پیامبران و
متفکران باستان از آدم ابوالبشر آغاز و بسا
آمدن حوا اکرام خداوندی اتمام یافت و
برای رفع تنهائی این شاهکارهای آفرینش و

بعنوان ارمغان، سخن رانیز بدانها بخشود. بگفته نظامی :

جنش اول که قلم بر گرفت	حرف نخستین زسخن درگرفت
پرده خلوت چو بسر انداختند	جلوت اول به سخن ساختند
تا سخن آوازه دل در نداد	جان تن آزاده بسه گل در نداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را به سخن باز کرد

این آفرینش که در همه ادیان بامختصر اختلافی در تعبیر یکسان یاد شده است
طبق نص قرآن کریم مظهر بخشش پروردگار بود و آفریننده سودی از آن در
نظر نداشت .

وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون اوليعرفون .

گفت گنجی بدم نهانی من	خلق الخلق تا بدانی من
من نکردم خلق تا سودی کنم	بل نمودم خلق تا جودی کنم

(سنائی)

اینک برای توضیح عقیده ادیان در آفرینش انسان نخست بصورت حواشی
از آنچه در تاریخ بلعمی باستاناد قرآن کریم و احادیث و اخبار آمده است مراجعه
میکنیم سپس بعقاید مذاهب و گفتار بعضی از متفکران گیتی در متن کتاب می پردازیم :

۱ - آغاز خلقت نگارش-حمدبن جریرطبری و آفرینش زن و مرد باستاناد تتبعات او:
پس چون خدای عزوجل خواست که آدم را علیه السلام بیافریند جبرئیل را بزمین فرستاد

در قرآن آمده است: ای مردم از خدای خود که شمارا از يك تن بیافرید بترسید زیرا او جفت انسان را از جسم آدم پدید آورد و از این دو مردوزن فراوان، در اخبار شیعه آمده است که خدا حوا را از باقیمانده طینت آدم آفرید و از فروغ ایسن هدیه آسمانی هر دو دارای سرشتی واحدند .

و گفت: از زمین يك قبضه گل بگیر تر و خشك و از هر لونی از سیاه و سپید و سرخ و زرد و سبز و شور و شیرین تا این خلق خدا را از گل بیافرینم، جبرئیل علیه السلام بزمین آمد، آنجا که امروز خانه کعبه است و خواست که برگردد، زمین زیر او اندر بلرزید و گفت: چه خواهی کرد؟ وی گفت: از تو يك قبضه بگیرم و بخدای برم تا از تو خلقی آفریند. و بر روی تو بر نشاند زمین گفت: یا جبرئیل از من خلقی آفریند. ندانم که فرمان بردار او اگر نه؟ بحق خدای بر تو که بزگردی و از من بر نگیری جبرئیل از تعظیم سوگند نام خدا باز گشت و چیزی از او نگرفت و پیش خدای تعالی شد و گفت: یارب تودانی که زمین مرا بحق تو سوگند داد که از من برداری، نیارستم برداشتن. پس میکائیل را بفرستاد و همچنین زمین با او گفت، اسرافیل را بفرستاد همچنین گفت، پس عزرائیل را بفرستاد ملك الموت را چون زمین او را سوگند داد بحق خدای، گفت: من فرمان او بسوگند تو دست باز ندارم و يك قبضه گل از زمین برگرفت و از هر لونی، زرد و سیاه و سرخ و سپید و کبود و سبز و گل تر و خشك، و خاک و سنک ریزه، و زهر آنست که فرزندان آدم از هر گونه باشند سپید و سیاه و زرد و سرخ و نیز خویهای ایشان هر گونه باشد. خوی نیک و خوی بد و خدای عزوجل این همه اندر نبی یاد کرد دست و گفت: انا خلقناهم من طین لازب. و این لازب گل سپید باشد پاکیزه. و جاد دیگر گفت: من حمامسون. آن گل که زیر آب سیاه شده باشد و جای دیگر گفت: من صلصال. و صلصال آن گل باشد که آب بسیار بر آورده بود پس از او بشته و آفتاب بر او تافته و خشك شده و تر کیده پس چون دست بر او نهی بانک از او بر خیزد چون زنگل و از بهر آن صلصان خوانند که انه يتصلصل کالحدید. و جای دیگر گفت: من سلاله من طین. و سلاله آن گل باشد که سپید و پاک باشد که چون بدست اندر افشاری از نازکی بمیان انگشتان بیرون آید، گروهی ایدون گفتند که نخست خاک بود خشك از هر لونی، چنانکه گفت: انا خلقناکم من تراب، پس آن خاک را تر کردند تا طین لازب گشت، پس آن گل را از دست باز داشت روزگار بسیار تا سیاه شد، و حمامسون گشت پس آفتاب بران بتافت و صلصال گشت، قال فخلق الله تعالى آدم علی صورته. والهاء را جعة الی آدم علیه السلام،

در تورات نگاشته شده است: بهوه گسل آدم را از خاک بسرشت و بهه پیمانۀ هستی زد و زندگی در تن او قرار داد. آدم موجود شد و حیات انفرادی خود را در بهشت آغاز نمود و چون از تنهایی رنجور گردید از خدا خواست چاره‌ای بیاندیشد پروردگار کرم کرد او را به خوابی سنگین فرو برد و یکی از استخوانهایش را بگرفت و از آن حوا را بیافرید و در جای استخوان مفقود گوشت بنهاد. بر طبق گفته تورات خدای پوستین دوز برای آنها لباسی پوستی میسازد و بر تنشان می‌پوشاند و سپس قابیل (قائن) و هابیل بوجود می‌آیند. قائن پس از کشتن هابیل که بدو حسادت

یعنی: صورۀ آدم، و آن صورت، آنست که امروز صورت فرزندان آدم است. و این صورت هرگز هیچ کس ندیده بود. نه فرشته و نه جن و نه دد و دام و نه وحوش، هیچ صورتی بدین نیکی نبود و بالای آدم چندانی بود که از زمین تا بر آسمان، و چهل سال کالبد آدم بر زمین افکنده بود، آنجا که امروز خانه کعبه است و هر که بروی بگذشتی از فرشته و دیگر گونه، از آن صورت عجب داشتی، پس ابلیس بدیدن وی آمد. و پای بروی زد، و خشک شده بود، و صلصال گشته، از آن بانگ برآمد، ابلیس عجب داشت از آن صوت وی، نیکو بنگیرید میانش تهی دید بدن فروشد و بشکم وی اندر گشت پس بسوی بینی او بیرون شد و سوی سرش بر شد و بمغزش اندر گشت و بیرون آمد از آنجا، و آن فریشتگان که بر روی زمین بودند که او ملک ایشان بود آنجا بودند، چون ابلیس از شکم او بیرون آمد آن کفر خویش که بدل اندر داشت برایشان پیدا کرد، و ایدون گفت که: این خلق چیست که چیزی نیست و نیرو ندارد، ازیرا که میان تهی است و هر خلقی که میانش تهی بود او ضعیف و بی نیرو باشد. و اگر خدای تعالی این زمین او را دهد ما بدو بسپاریم، و او را از روی زمین برکنیم، چنانکه گروه جان را راندیم، ایشان گفتند: ما آنکه با جان کردیم بفرمان خدای تعالی کردیم نه بفرمان تو: این زمین خدای راست هر که را خواهد بدهد، اگر این زمین او را دهد بدو بسپاریم، ابلیس چون از ایشان یاری ندید، از آن کفر و از آن سخن بازگشت؛ و طاعت آشکار کرد و کفر پنهان کرد و ایشان را گفت: راست گوئید این زمین خدای است، آنرا دهد که خواهد، و نیز من هم برینم، ولیکن شما را بیازمودم بدین سخن، و بدل اندر ایدون اندیشید که اگر خدای این خلق را بر من فضل کند من او را فرمان نکنم و اگر سرا بروی مسلط کند هلاک کنمش خدای تعالی خواست که این اندیشه

میورزیده است از جانب خدا طرد میشود و بشرق عدن میرود و درزمین «نود» سکنی میگزیند و حنوک از او همسرش بدنیا میآید. پسر سوم آدم شیث است و سپس توالد و تناسل، ازدیاد می یابد و ساکنان زمین روبه فزونی می نهند. اینک عین آیات تورات را میآوریم: خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بشکل خدا و ذکور و اناث خلق کرد (آیه ۲۷ سفر تکوین) اما برای آدم یاوری که همراهیش کند پیدا نبود خداوند خواب گرانی بر آدم مستولی گردانید. آدم وقتی حوا را دید گفت این استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم می باشد پس باین «نسا» باید گفت زیرا از انسان

وی آشکار کند . جان را بفرستاد تا به آدم اندو شد بدهان و بگلویش فروشد، و بسرش برشد و سروروی و دهن و بینی راست شد ، پس چون بگلویش فروشد و برشکم رسید و تاناخن پای شد هر کجائی که جان آنجا رسیدی، آنجای از گل همه استخوان و بی گشتی وزیر او گوشت برآمدی ، و بحديث اندر ایدون آمدست که : بگوای آدم الحمد لله چون بگفت خدای تعالی گفت : یرحمک وبک یا آدم ، خدای ببخشایاد ترا پس چشم باز کرد و بهشت بدید، و درختان دید، و آن سیوه ها بر او بدید بار آورده و چون جان بر سرش فروشد و بمعده برسد ، گرسنه گشت ، چون جان بشکمش بگذشت و بنافش رسید، چندان گرسنگی آمد، که خواست بر خیزد و از آن سیوه بهشت بر کند و دست بر زمین نهاد و نیرو کرد که بر خیزد و نیم تن فرودیش هنوز گل بود نتوانست برخاستن ، جبرئیل گفت : یا آدم شتاب مکن و خدای گفت: کان الانسان عجولا، و بآیت دیگر گفت خلق الانسان من عجل، این خلق را بیافریدیم و شتاب زده آفریدم . سجد کردن فریشتگان بر آدم را علیه الصلوة والسلام، چون جان بناخن پای آدم رسید و خلقتش تمام شد خدای عزوجل از بهشت حله فرستاد تا بپوشد. و بر تخت کرامت بر نشاند، و فریشتگان را گفت: اسجدوا لادم. گفت آدم را سجده کنید، و گروهی گفتند، کان فریشتگان را گفت: اسجدوا لادم، که بروی زمین بودند، وزیر دست ابلیس بودند، و مخاطبه با آن فریشتگان بود خاصه ، همچنانکه بدان آیت دیگر اندر ایدون گفت و اذ قال ربك للملكه اني جاعل في الارض خليفة، و این مخاطبه با این فریشتگان بود که بروی زمین بودند خلاصه گروهی گفتند همه فریشتگان آسمان و زمین را فرمود ، و دلیل کردند قول خدای که گفت: فسجدوا للملكة كلهم اجمعون الا ابليس، همه را نام برد که

گرفته شده است بهمین دلیل افراد پدر و مادر خود را ترك میگویند و به زنشان می‌پیوندند و در واقع يك گوشت می‌شوند. (نقل به تعبیر از آیة‌های ۲۰-۲۲-۲۳-۲۴ فصل دوم سفر تکوین)

در کیش زرتشت بنیاد آفرینش بطوریکه از کتاب بندهشن برمیآید از گیاه است و بدین تقریب بیان شده است: کیومر تا که نخستین آفریدگار است ۳۰ سال در دامن کهسار سر کرد و دم مرگ نطفه‌ای از پشت او بیافتاد و آفتاب با تابش خود آنرا

سجود کردند، و خدای تعالی او را آدم نام کرد از بهر آنکه از ادیم زمین آفریدش پس فریشتگان همه سجود کردند، و معنی سجود معنی تعظیم و کرامت بود آدم را نه عبادت و پرستیدن دون از خدای عزوجل سجود خدای را بود و تعظیم و کرامت آدم را همچنانکه سا را فرمود که چون سجود کنید روی بسوی کعبه کنید سجود خدای بود، و بدان سجود اندر خواست خانه کعبه را تا فضل وی پدید آید بر همه زمین، و همچنین سجود فریشتگان، خدای را بود و کرامت سجود آدم را، و آدم را قبله ساخت و فریشتگان را فرمود سجده کردند همه سجود کردند، ابلیس سجده نکرد آدم را، خدای گفت: ما منعك ان تسجد لاخلقت بیدی. و جای دیگر فرمود: ما منعك ان تسجد اذ امرتك گفت: چه باز دارد ترا که سجده نکنی آدم را چون بتو فرمان دادم؟ گفت: من بر ترا ز آدمم سرا از آتش آفریدی و او را از گل. و اصل من برتر است و بهتر و جوهر من روشن تر است و پاکتر و هر چیزی شرف باصل و گوهر کرد و ابلیس بدین سخن اندر حجت بخویشتن گردانید و ندانست. ایدون گفت: خافتنی من نارو خلفته من طین. نتوانست خدای را گفتن سرا تو بیافریدی، و او را کسی دیگر آفرید ولیکن گفت مرا آفریدی از آتش و او را از گل، چون مقر آمد که آفریدگار خدای است، حجت براو گشت، که فضل برین دو گوهر آن را بود که خدای فضل کند که هر دو گوهر او آفرید، پس گزین آفریدگار کند و فضل او نهد. پس چون ابلیس این سخن بگفت همه فریشتگان را بد آمد از کافری او که خدای تعالی دانست از دل وی، او را لعنت کرد، و از حد و صورت فریشتگی بیرون آورد. و بصورت ابلیس برد. او اندر فریشتگی، نیکو صورتی بود و نام او عزازیل بود، آن نام صورت فریشتگان از وی بیفکند، و او را ابلیس نام کرد، و معنی ابلیس نوسید بود، از رحمت چنانکه گفت فاذا هم بلسون. یعنی آیسون من رحمه اله. پس خدای

پاك گردانید و چهل سال در كمون خاك باقی ماند سپس بصورت دوساقه ریاس در مهر روز از مهرماه (جشن مهرگان) در حالیکه بهم پیچیده بودند سر از خاك در آوردند و كم كم تغییر شكل دادند ولی دوچهره و قامت و خصوصیات همانند بودند آنكه نر بود « مشیه » و ماده « مشیانه » نام گرفت و پروردگار روح در كالبند آندو بدمید و بدانها جان بخشود و خطاب با آنان چنین گفت: « شما پدر و مادر خلق جهانید. شما را پاك آفریدم آیین پاکی بكار بندید. پندار و گفتار و كردار خود را نيك گردانید و از اهریمن پرهیزید.» بهمین جهت مشیه و مشیانه تصمیم گرفتند در خشنودی و محبت نسبت بیکدیگر صمیمانه بکوشند. آندو از جا برخاستند خود را شستشو دادند و به

تعالی گفت؛ اخرج منها فانك رجيم وان عليك لعنتی الی یوم الدین گفتا بیرون شو و از حال فریشتگی بحال ابلیسی و نومییدی شو. پس خدای عزوجل خواست كه فریشتگان را پدید كند كه آدم را برایشان نه بگزارف فضل كرد، از آدم علمی پیداكرد كه فریشتگان آن ندانستند و آدم دانست، تا ایشان را پدید آمد كه فضل او برایشان بعلم است نه باصل و گوهر، و به نبی اندر یاد كرد و گفت: و علم آدم الاسماء كنهائهم عرضهم علی الملائكة، گفت: هر چه در هوا و اندر روی زمین و جانور است كه او را نام است. از زمین و كوهها و گوهرها و دریا و چهار پای وريك بیابان و دد و دام و چمنده و چرنده و سوام و هوام و آنچه اندر هواست از مرغان چندین گونه هر یکی را جدا جدا نامی است و نامهای درختان و میوهها و ساه و آفتاب و ستارگان و رعد و برق و هر چیزی كه بر زمین است و بر آسمان و اندرین دو میان كه او را نامست، آن نامها او را بیاموخت و هیچ كس از آفریده این ندانست، پس خدای فریشتگان را گفت: بگوئید نامهای این چیزها اگر راست گوئید چنانكه گفت: فقال انبؤنی باسماء هولاء ان كنتم صادقین، ایشان گفتند: لا علم لنا الا ما علمتنا، پس خدای عزوجل نامهای این همه از آدم باز جست و پرسید، آدم همه بگفت و فریشتگان همه خیره بماندند، پس چون مقر آمدند كه ما ندانیم گفت یا آدم: انبئهم باسمائهم. آدم همه چیزایشان را بیاموخت و بگفت: تا فضل آدم برایشان پدید آمد، و بدانستند كه فضل بعلم و حكمت و بدانش است نه باصل و گوهر، چون آدم ایشان را از این همه پدید كرد، خدای عزوجل گفت: الم اقل لكم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبءون و ساكنتم تكتمون، گفت: نگفتم شما را

یگانگی اهورامزدا که آفریننده آب و خاك و گیاه و جاندار و ماه و ستارگان و خورشید و پشتیبان راستی و درستی است اذعان کردند . پس از ۵۰ سال فرزندان بی بشریت دادند ...

درودهای مقدس هندوان آفرینش زن بدین سان یاد شده است: روزی برهنه روشنی را از آفتاب، گریه را از ابر، تیزتکی را از نسیم ، خود نمائی را از طاووس ، سختی را از الماس ، کمروئی را از خرگوش ، سردی را از برف، آهنگ را از دسته

من از غیب آن دانم که شما ندانید؟ شما ایدون گفتید که خون ریزد و فساد کند، و من دانستم که از این خلق علم و حکمت آید و دانش ، پس گفت: و اعلم ما تیدون و ما کنتم تکمون یعنی من دانم آنچه شما به گفتار پیدا کنید و آنچه بدل اندر پنهان دارید . آنچه پیدا کردند ایدون گفته که: ازین خلق فساد آید، و آنچه پنهان داشتند آن بود که بدل ایشان اندر افتاد که این خلق از خاك آفریدست. و میانه تهیست بعبارت صبر نتوان کردن، خدای عز و جل باز نمود که فضل نه بعبادت که بعلم گیرند .

پس خدای عزوجل آدم را بدین جهان بحله بهشت پیوشانید، و میوه بهشت فرستاد تا بخورد، و بر تخت بنشاندش و قبله فریشتگان کردش، تا چون فریشتگان خواستندی که خدای تعالی را پرستند روی سوی او کردند چنانکه بسوی قبله کنند. پس چون میوه بهشت بخورد و بر آن تخت بنشست بر تخت خوابش برود. خدای عزوجل از بهلوی چپوی حوا را بیافرید و از این جهت گویند که زن از بهلوی چپ است خلقی بصورت چون ماه ، و حللای بهشت او را پیوشانید و بخواب اندر بنمودش، چون چشم باز کرد حوا را بیالین خویش دید نشسته بر تخت، گفت: تو کیستی؟ حوا گفت: من جفت توام، و سرا خدای تعالی از تو آفرید و از بهلوی تو بیرون آورد تادل تو بمن بیار آمد پس فریشتگان خواستند که او را بیازمایند، گفتند: یا آدم این را چه نام است؟ گفت: حوا گفتند حوا چه باشد؟ گفت از حوا آفریده است. و این مسئله با چند مسئله دیگر پیغمبر صلی اله علیه و سلم را برسیدند جهودان گفتند: ما را بگوی که آدم را از حوا آفرید یا حوا را از آدم؟ گفت: نی حوا را از آدم گفتند: اگر آدم را از حوا آفریدی چه بودی؟ گفت: طلاق را در دست زن بودی، گفتند: آدم تمام خفته بود یا نیم خفته یا بیدار؟ گفت: نیم خفته، گفتند: اگر

زنبوران، شیرینی را از انگبین، خونخواری را از بیره، حرارت را از آفتاب، آهنگ خوش را از قمری، وفای بعهد را از مرغ حق و دورویی را از فاخته بگرفت و درهم آمیخت و از این مجموعه شگفت‌انگیز زن را بیافرید و به مرد اهدا کرد. پس از آنکه مرد با این موجود آشنا شد هنوز هفته‌ای سپری نشده بود که نزد برهمن به نیاز

بیدار بودی چه بودی و اگر تمام خفته بودی چه بودی؟ گفت: اگر تمام خفته بودی سرد از زن هیچ آگاهی نداشتی، و اگر بیدار بودی زن را پرده بیایستی کردن. پس خدای عزوجل آدم را با حوا به بهشت فرستاد. و گروهی از علما گفتند: حوا را به بهشت آفرید و درست آن است که نه به بهشت اندر آفرید زیرا که همی گوید:

اسكن انت و زوجك الجنة .

و پیش از آنکه به بهشت فرستاد بر آدم عهد گرفت از بهر ابلیس را، و ای‌دون گفت: ان هذا عدوك و لزوجك فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی .

گفت: این دشمن تو است و آن حوا جفت تو، نگر تا شما را از بهشت بیرون نکند که بدبخت شوید، پس چون به بهشت فرستاد گفت: و کلامنا غداً حیث شئتما، هر چه خواهید همی خورید، و لا تقربا هذه الشجرة، نزدیک این یک درخت مشوید پس آدم اندر بهشت همی بود مقدار پانصد سال از سال این جهان و نیم‌روز از روزهای آن جهان و بخیر اندر آمده است که نیم روز از روز آدینه بشمار روزهای آن جهان گذشته بود که به بهشت اندر شد، آفتاب فرو نشده بود که از بهشت بیرون آمد. گروهی دیگر چنین گفتند: که وقت نماز دیگر بیرون آمد از روزی آدینه و بزمین آمد، و دو بیست سال این جهان بگریست، و آن یک ساعت آن جهان بود چند مقدار نماز دیگر تا آفتاب زرد شد، خدای عزوجل توبه او را پذیرفت و خیر است از پیغمبر علیه السلام که بروز آدینه اندر ساعتی هست که هر چه بنده بخواهد بدهدش و آن وقت آفتاب فرو شدن باشد و توبه بپذیرد...

(خبر بیرون آمدن آدم و حوا از بهشت)

سبب بیرون آمدن آدم علیه السلام از بهشت آن بود که چون ابلیس از بهر آدم علیه السلام ملعون گشت و از رحمت نومید شد، و نام و صورتش بگردانید. خدای عزوجل ملک زمین و خازنی بهشت از وی بستد و ملک زمین بآدم داد و در بانی و خازنی بهشت برضوان داد، ابلیس از هرسوی همی کشتی، و به بهشت اندر نتوانستی شدن، که فرمان بدست

رفت و گفت پروردگارا آفریده تو زندگانیم را تلخ ساخت، دایم با کوچکترین بهانه‌ای شکوه سر میدهد و آرام نمیگیرد باید همه اوقات را در راه اوسر کنم و نتیجه‌ای هم نگیرم. او را از من بگیر. برهن زن را پس گرفت ولی هشت روز بسر نیامده بود که مرد دوباره به تقاضا برخاست و گفت پروردگارا از روزی که آفریده ات را بتوبازگرداندم سخت تنهایم همیشه، اوقاتی را که در برابر من میرقصید و سرود میخواند و از گوشه چشم به من نظر می‌افکند و با من هم‌بازی بود در نظر من

رضوان افتاده بود و او را منع کردی، پس این‌بار، یکی بود از دربانان بهشت، میان او و ابلیس بیشتر دوستی بود، چون ابلیس بلعنت شد، همه فریشتگان و رضوانان روی از وی بگردانیدند، و این‌بار همچنان با وی دوستی داشتی، و ابلیس هر گاه بدر بهشت شدی و با وی حدیث کردی، و از خبر آدم پرسیدی، و گفتی آدم از آن درخت که او را منع کردند همی خورد؟ مار گفتی نه. چنین آمدست بخبر اندر که: ابلیس، مار را بفریفت و خواهش کرد که مرا راه ده تا اندر بهشت شوم نزد آدم و با وی حدیثی کنم. مار گفت: نیارم که فریشتگان ترا ببینند ابلیس گفت: دهن باز کن تا اندر دهن توشوم تا ایشان نبینند و گویند مار بر صورتی بود که از آن نیکوتر صورت نبود و چهار دست و پای داشت پس ابلیس را اندر بهشت ببرد بدهن اندر، ایدون که کسی او را ندید تا پیش آدم شد، آدم با حوا نشسته بودند بر تخت، ابلیس پیش ایشان شد و بنشست و از حال ایشان پرسید، آدم از خدای تعالی شکر کرد و تسبیح کرد خدای را، ابلیس گفت: مرا غم شماست که شما را خدای تعالی از بهشت بیرون خواهد کرد. آدم گفت توجه دانی؟ گفت: این درخت که شما را گفت از این درخت نخورید. آن درخت جاودانه خوانند و هر که از آن بخورد جاودانه ایدر بماند، و خدای تعالی اندر نبی یاد کرد: قال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا منکمین او تکونان من الغالدين وقاسمهما انی لکما الناصحین فدلیمما بغرور.

خدای تعالی این سخن وی را و سوسه میخواند چنانکه گفت: فوسوس لهما الشیطان لیبیدی لهما ما وری عنهما، گفت ابلیس ایشان را و سوسه کرد، تا از آن لباس که ایشان را بود عریان شدند. و جای دیگر گفت: یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد و ملک لایبلی، گفت: ای آدم ترا راه نمایم بدرختی که از آن سیوه بخوری جاودانه بمانی. و بسیار گفت و آدم همی گفت: من فرمان خدای را دست‌باز ندارم، و فرمان تو نکنم، چون از آدم نومید شد، نزدیک

مجسم است او را به من بازگردان برهنه نیز زن را به او پس داد باز سه روز نگذشته بود که از خدا خواست بر او رحم آورد و از دست این موجود مزاحم آسوده‌اش سازد اما برهنه اینبار نپذیرفت و وی را به تحمل و مماشات بخواند . مرد اندوهناک با خود میگفت : نه با او میتوانم سرکنم، نه بی او قدرت ادامه زندگی دارم ...»

دربخشی ازودها خدا و همسر او دریک ردیف ضمن سرودی دینی یاد شده‌اند: ای برهنه باشکوه ، ترا صورتی خاص نیست ولی بسا نقش‌ها پدید میآوری، تو آنها را میآفرینی و بسوی خود بازشان میگردانی بما بگو: تو آتشی، تو خورشیدی، تو هوایی، تو ماهی، تو آسمان پرستاره‌ای، تو زنی، تو مردی، تو پسر

حوا شد، و فریب بر زنان زودتر روا گردد، و مردان را نیز بر زنان توان فریفتن، پس حوا را بگفت: وی فریفته شد از آن درخت بار بخورد و او را زیان نداشت، از آن قبل که عهد آدم را افتاده بود هر چند مخاطبه بر هر دو بود و گفت : ولا تقربا هذه الشجرة ، ولیکن عهد بر آدم بود چنانکه گفت: ولقد عهدنا لآدم من قبل فَنَسِيَ ولم تجد له غرما گفت: من بر آدم عهد گرفتم پیش از آنکه به بهشت فرستادم، و او عهد من فراموش کرد و عهد خدای تعالی بر آدم آن بود که او را گفته بود: ان هذا عدوك ولزوجك. پس آن دشمنی وی فراموش کرد پس حوا بخورد او را زیان نداشت بآدم آورد، و گفت: بخور که من خوردم مرا زیان نداشت او گفت: من نخورم، ابلیس به بزرگی خدای تعالی سوگند خورد که من شما را نصیحت نمی‌کنم آدم نهی خدای تعالی را فراموش کرد. و آن سخن او بنصیحت پنداشت و فریفته شد بسوگند دروغ، چنانکه گفت خدای تعالی: فدلیهما بغرور. پس چون آدم یکی بشکست و بدهن اندر نهاد، و بگلوش اندر شد. هر دو جامه از تن ببرید و عورت‌هایشان برهنه شد، و همه پوست اندامشان چون ناخن بود و چون ماه همی تافتی، خدای تعالی آن پوست از ایشان باز کرد، چون بکرانه انگشتان رسید بماند، تا هر گاه که آدم بر آن ناخن نگریدی آن لباسش یاد آمدی و گریستن بروی افتادی پس چون آن لباس‌هایشان بستند و عورت‌هایشان برهنه گشت، هر دو از یکدیگر شرم داشتند، هر یکی برك درختی برگرفتند و عورت بدن پوشیدند چنانکه خدای تعالی گفت: وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة پس ایشان را گفت: ألم انهم كما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشيطان لکما عدو مبین. گفت: شما را نهی کردم از این درخت و

ودختر جوانی «مایا» همسر مقدس توست که از توجدائی پذیر نمی باشد». هندوها افسانه‌های متعددی درباره آفرینش دارند از جمله: همینکه مرد بزمین آمد احساس تنهایی کرد نزد خدا شکوه برد و گفت پروردگارا مرا آفریدی . خدا نیز بشرحی که درودها گذشته است و از آن یاد شد زن را خلق و به مرد واگذار کرد . ژاپنیها باستاندکتب باستانی خود خدایان زن و مرد متعددی داشته‌اند و آفرینش جهان بوسیله آنان عملی شده است. بزرگترین آفریدگار باستانی آنها الهه آفتاب یا آماتراسو (A materasu) است که خلقت انسان بوجود او پیوسته است یعنی او خدایان زن و مرد و آدمیان را ازدو جنس مساوی بنا استعدادی هماهنگ بوجود آورده است .

گفتم این دیوشما را دشمنست پس خدای عزوجل ما را بلعنت کرد، از بهر آنکه ابلیس را اندر بهشت برد بی فرمان خدای عزوجل، و صورت او را برگردانید، و دست و پاهایش بستد و رفتنش بشکم کرد و خوردنش خاک کرد، و هر یکی را دشمن یکدیگر کرد، و هر چهار از بهشت بیرون کرد: آدم را و حوا را و ابلیس را و مار را، پس ما را را عقوبت کرد بخاک خوردن و بشکم رفتن حوا را عقوبت کرد بحیض و کودک زادن و پلیدی دیدن از بهر آنکه دلیل آدم بود بخوردن آن درخت، و هر چهار را اندرین جهان فرستاد، و به نبی اندر یاد کرد و گفت:

اهبطوا بعضکم لبعض عدو لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین. گفت: هر چهار بزمین شوید، و آنجا قرار گیرید و سر یکدیگر دشمن دارید و آدم و حوا و ابلیس را دشمن اند، و ابلیس ایشان را دشمن، و آدم و حوا و فرزندان ایشان ما را دشمن اند، پس چون بزمین آمدند هر یک از ایشان بجائی افتادند، آدم به هندوستان افتاد بکوه سرنندیب و حوا را بجده افتاد و ابلیس به سیسان (شاید سیمان یا بگفته معجم البلدان بین مصر و واسط) و مار به اصفهان .

گفتار اندر بیرون آوردن ذریت از بهشت آدم علیه السلام

پس آدم علیه السلام هر سالی از زمین هندوستان به مکه شدی و حج کردی و باز به هندوستان شدی. یکسال هرفات بیرون شد و بموقف بیستاد و حج تمام کرد، از پس کوه عنرات اندر وادی است او را وادی نعمان خوانند، بدان وادی اندر خوایش ببرد باری تعالی هر چه از بهشت او ذریت خواست آفرید

درچین هم «تاو» پیش از پیدایش زمان وزمین و آسمان «یانگ» و «یین» را بیافرید که خود با چشم بشری دیده نمی‌شوند ولی همه چیز از این دو عنصر بوجود آمده است آنها ضدیکدیگرند یانگ چون روز و یین چون شب. یانگ مانند مرد و یین همانند زن است. از اینرو معلوم میشود که بعقیده چینیان یانگ و یین زندگی

همه بیرون آورد و پیش او بنمود و آدم را بدین جهان اندرصدویست فرزند از هوا آمد از هر شکم دو گان، یکی نر و یکی ماده بداد. خدای عزوجل هر چه از نسل وی فرزند خواست بودن تارستخیز همه از بهشت او بیرون آورد و آدم را نمود، چنانکه به نبی اندر یاد کرد و گفت:

واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم پس خدای عزوجل برایشان عهد کرد و گفت الست بر حکم قالو ابلی. گفت: من خدای شماام؟ از معنی استفهام همه مقرر آمدند و گفتند: بلی شهدنا، خدای تعالی گفت ان تقولو ایوم القیمة اناکن اعن هذا غافلین.

گفت: تا روز رستخیز نگویید که از این غافل بودیم و ندانستیم و پس آنهمه را بدو نیم کرد، یک نیمه از دست راست و یک نیمه از دست چپ، پس آن را که از دست راست بودند ایدون گفت: هولاء فی الجنة و لا ابالی. گفت: این نیمه را به بهشت اندرکنم و باک ندارم و آن نیمه را که بردست چپ بودند گفت: هولاء فی النار و لا ابالی گفت: این گروه را دوزخ کنم و باک ندارم پیغامبر ماصلی اله علیه یک روز این حدیث همی کرد با یاران، پس ایدون گفت: کس بود که کار بهشتیان کند تا میان او و میان بهشت چندانی ماند که چند شرک نعلین، پس آخر ازو معصیتی آید که آن همه باطل بشود او بدوزخ جاودانه ماند و کس بود که همی معصیت کند تا میان او و میان دوزخ چندان ماند چند شرک نعلین پس آخر از او طاعتی آید که همه را باطل کند و بهشت جاودانه شود. عمر بن الخطاب رضی اله عنه آنجا نشسته بود، گفت: یا رسول اله فقیم العمل؟ پس این کار کردن چه سود کند؟ رسول گفت صلی اله علیه: اعملوا فکل ميسر لما خلق له. گفت: کار کنید که از هر کسی آن آید که او را از بهر آن آفریدست آنرا که بهشتی آفرید از او کار بهشتیان آید، و آنرا که از برای دوزخ آفرید از او کار دوزخیان آید.

واحدی تشکیل میدهند و بتدریج نیروی حیاتی بوجود میآورند و «پانگو» که افزارمند برجسته‌ای بود از آن‌دو بوجود میآید و زمین و آسمان را میسازد و خود پس از انجام رسالت آفرینشی از میان میرود. در علم اساطیر یونان هم زئوس Zeus و هرا Hera که پدر و مادری هماهنگ بودند بآفرینش خلق پرداخته‌اند و «پرومته» را مامور ساختند تا انسان را در روی زمین بگنجاند و تکثیر دهد و او نیز وظیفه خود را انجام و رنجشی هم برای خدای خدایان فراهم کرد که در نتیجه بلاها بدو نازل و امیدی هم برای ادامه باونشان داده شد. بابلیها و سومریان در داستان آفرینش خود زن و مرد را برابر و در بسیاری از امور زن را قویتر از مرد توصیف کرده‌اند. طبق سندی باستانی که از نینوا بدست آمده و متعلق به هفت لوح آفرینش است سرودی بدین مضمون دیده میشود: نه در بالا آسمانی و نه در پائین زمینی بود آپسو Apsü خدای مرد با تیامات Tiamat خدای زن با هم بهر سو روان بودند و این دو نخستین پدر و مادر عالم وجودند. همینکه فرزندان آپسو و تیامات رو باز دیاد نهادند خدای پدر از رفتار آنان که آسایشش را سلب کرده بودند آزرده شد و به تیامات گفت بیا بنا بودی آنان بپردازیم تیامات که عواطف مادری داشت مهربانی با آنها را توصیه کرد ولی آپسواز مخالفت خود دست برنداشت. یکی از فرزندان او «بنام آ آ EA» پدر را بکشت و سایر زادگان آپسو جمعی طرفدار آ آ و عده‌ای مخالف او شدند جنگ ادامه یافت و سرانجام «مردوخ» فرزند آ آ که بسیار قوی و شجاع بود به سلطنت رسید و با تیامات بجنگید. سرانجام تیامات مغلوب مردوخ شد و مردوخ از جسم وی ماه و خورشید و ستارگان و آسمان و زمین را بیافرید و از استخوانهایش سنگها و کوهها و از خون وی رودها و دریاها را خلق کرد و از خاک زمین یاغبارهستی تیامات نخستین زن و مرد بشری را بوجود آورد. سیاهپوستان آمریکائی هم مانند هم‌رنگهای کهن افریقائی خود زن و مرد را از یک جنس قلمداد کرده و گفته‌اند:

خدا مشتی گل برداشت و در کنار رودخانه بدانگونه که در خیال خود اراده کرده بود انسان را بیافرید و نیروی زندگی در او دمید. به گفته ابن‌الدیم مانویان معتقدند یکی از «ارخونت‌ها» با آزو هوس و گناه و جادو و ستارگان با یکدیگر ازدواج کردند و آدم بوجود آمد سپس دوتن از ارخونت‌های نرینه و مادینه به نکاح پرداختند حوا چشم بجهان گشود. همینکه پنج فرشته نگهبان جهان دیدند آرزو، نور خدا و بوی او را ربوده و در آدم و حوا نهاده از مادر حیات و انسان ازلی خواستند تا فردی را جهت راهنمایی و نجات مولود قدیم از دستبرد دیوان بفرستد شاید بتواند او را از حوا بترساند و از نزدیکی با او منعش کند فرستاده‌ها رسیدند و ارخونت‌ها را بزندان افکندند در نتیجه ارخونت با حوا همسر گردید و پسری زشت‌روی و سرخ‌چهره بدنیا آمد که او را قائن «قابیل» نام نهادند این پسر و حوا موجب پیدایش هابیل شدند و پس از آن دودختر که یکی حکیمه روزگار و دیگری آزانام داشت بدنیا آمدند. حکیمه همسر هابیل شد و آرزو و حوا را در آمد. حکیمه از نور و دانش خدا بهره برده و آرزو از آن محروم بود. حکیمه همسر فرشته‌ای گردید و دودختر بنامهای (روفر یاد) و (برفر یاد) بدنیا آمدند هابیل اندیشید که پدر آنان قابیل است بمادرش کوه برد قابیل کینه توز از فرط عصبانیت با سنگی هابیل را بکشت و در حقیقت حسادت و بدبینی در نوع بشر و حتی بین نزدیکان ماخذی کهن و عاملی بصورت زن می‌یابد.

از آنچه گذشت با آغاز خلقت و پیدایش دو جنس مخالف که طبق اکثر گفته‌های ادیان کهن از یک جنس و یک خاصیت کلی برخوردارند اشاره شد و از همین داستانها برمیآید زن و مرد بحکم فطرت در عین تساوی از نظر آفرینش هر یک باید راهی پیش گیرند و از پرورشی خاص بهره‌مند گردند. و به نیاز خود بـدیگری توجه داشته و هرگز پیرو برتری جوئی که حاصلی غم‌انگیز خواهد داشت نباشند. متأسفانه تاریخ بدون بشری بدوره‌هایی که زن و مرد هر یک خود را برتر شمرده و در اندیشه کسب قدرت زیادتری بوده‌اند اشاره میکند و تمام قوانین ظالمانه و رفتار غیر منصفانه دو جنس

نسبت بیکدیگر هم از عدم تشخیص حقیقت وجودی آن دو است و ما این تباین را ضمن تاریخ تحول فکری و اجتماعی و سیاسی زن خواهیم دید . الفت واقعی : تفاهم مشترك، سنخیت و همفکری است و زن و مرد از رعایت آن گزیری ندارند .
سعدی گوید :

چنانکه مشرق و مغرب بهم نپیوندد	میان عالم و جاهل تالف است محال
اگر بحکم قضا صحبت اتفاق افتد	بدان که هر دو به قید اندرند و سجن و وبال
که آن به عادت خویش انبساط تواند	وزین نیاید تقریر علم با جهال

زن و حقوق او در جریان تاریخ جهان

زن که عصاره عالم هستی و مابه اتکا و امید زندگانی است، زن که بگفته ادیان برای یاوری و رفع تنهایی مرد آفریده شده است در زیروبم قرون و اعصار مانند متاعی کار آمد دستخوش خرید و فروش و وسیله ای برای

ارضای هوی و هوس و تکثیر نفوس و قدرت نمائی و خود خواهی مرد قلمداد شده است، و با آنکه در آیین های کهن بخصوص نزد هندیان به عظمت یاد شده است و در وداها آمده است: «برهما پرخدایان ظاهر میگردد کسی بماهیت او پی نمی برد خود بصورت زنی زیبا متجلی میشود و می گوید این وجود ناشناخته که عظمت خدایان مرهون هستی اوست بر همان نام دارد.» و با وجودیکه در همین کتاب بصورت دعا و مناجات از پروردگار توالد و تناسل درخواست میشود و می نویسد: زمین کانون موجودات، آب از خاک، نبات از آب، کل از نبات، میوه از گل، آدم مرهون میوه و نطفه چکیده آدمی و عمل تکثیر نوع باشناسائی کامل باید عملی گردد. بزنی نباید با نظری بد و اهانت آمیز نگریست باید او را نواخت و قلبش را تسخیر کرد». ولی هندوها هم بحکم جریان متداول زمان زن را محدود و قانون (مانو) او را از گهواره تا گور تابع مرد قلمداد میکنند و اعلام میدارد زن باید شوهر خود را مظهر خدا بشناسد و چهره خویش را تا حدود امکان بپوشاند.

گیرشمن گوید: زن در کهن ترین زمان گذشته از نگاهبانی آتش و اختراع ظروف سفالی و شناسائی گیاهان و پی بردن به طرز روئیدن و نمو نباتات و نتیجه ای که بدست میداد و نیز بر اثر اهمیت نوع کار بر مرد برتری داشت و در حقیقت مقام ما در

شاهی را در اجتماعات نخستین بدست آورده بود و امور قبیله با اندیشه او اداره و شوی زیاد از مزایای وی محسوب میشد. با آنکه زن بنیانگذار زندگانی مرد و پیوسته مایه پیشرفت جامعه بود کم کم مرد اختیار را بدست گرفت و پدرشاهی با وضع مقرراتی برخلاف مصالح زمان پدید آمد و با زن رفتاری میشد که از بیان کیفیت آن شرم داریم. در ریگ ودا آمده است: از کهن ترین زمان تا کنون زن به اجرای قافون و رواج دستورهای دینی همت گماشته او مربی و نگاهبان اصول مقدس است ...»

منتسکیو در روح القوانین گوید: مهارتی که این موجودات ظریف در علاقمند ساختن مردان دارند در نحوه حکومت‌ها نقشی اساسی ایفا میکند آنها در روش استبدادی مایهٔ تجمل بشمار بودند. او اضافه میکند در یونان با زن رفتاری مناسب نمی‌کردند و چون عفت چندان مورد توجه نبود گاهی مأموران مخفی بمراقبت زنان می‌گماشتند در حقیقت تأثیر آب و هوا سبب قید در بعض کشورها و یا از میان رفتن تعهدات در ممالک دیگر است در هند حجب و حیای طبیعی از میان رفته بوده و گاهی مرد مجبور میشده است خود را از برخورد با زن محفوظ نگاه دارد.

مار کوپولو جهانگرد معروف شرحی مبسوط از تبت و هامی (یکی از ایالات جنوبی چین) در سیاحت نامه خود آورده که چون بسیار عریان و مخالف عفت عمومی در عصر ماست از نقل آن چشم می‌پوشیم و تنها می‌گوئیم بی‌قیدی و لابلایگری زنان در دوسرحد افراط و تفریط بوده و همین بی‌بندوباریها جنبه عادی و تقدس و همگانی یافته است. حقیقت آنست که در اعصار اولیه آفرینش بمنظور ازدیاد نسل و عدم تشخیص و انتخاب و اجرای مقرراتی برای نظم اجتماع روابط و جنس به صورتی عادی و طبیعی و بدون منع و قید و بندی عملی میشده است که شاید خود نیز نمی‌خواستند (افسانه معروف ادیپوس Oedipus که فروید روانشناس نامی آنرا نتیجه دوران توجه جنسی پسر به مادر خود در طفولیت میداند چنین است: ادیپ

وقتی پدر را میکشد نادانسته با مادر ازدواج میکند وقتی به جریان پی می‌برد خود را نایبنا می‌سازد و با دختر و باعتباری با خواهر خود آواره میشود و یونانیان بدین ماجرا با نظر زشتی و پلیدی نگریسته‌اند.) ادیان نخستین هم بیشتر در اندیشه تکثیر نوع و رواج توالد و تناسل بوده‌اند و اجتماع آنروزی را که محدود و معدود بود آماده برای تعیین نظم و مقرراتی نمی‌پنداشتند خاصه که طبق گفته بعضی از دیانات‌ها برای هم‌نشینی آدم و حوا هم ممنوعیتی بوجود آورده و بعضی همین امر را سبب توجه آیندگان به همجنس دانسته‌اند. باستناد تورات داستان لوط پسر عم ابراهیم و نزول فرشتگان بصورت جوانانی زیبا و دلپسند و هجوم خلق و گریزاندن زن و دو دختر و میهمانان بوسیله این پیامبر و پناه بردنشان به غار صوعر و غضب خدا و خراب گردیدن سدوم و عامورا و سرانجام طرز باردار شدن دختران لوط نشانه‌ای از بی‌مبالاتی متداول در روابط زن و مرد و نمودار کامل بی‌اعتنائی مردان آن دوران به جنس ظریف و برای او حقوقی در خور مقام آدمی قائل نشدن است.

همینکه بشر قادر به درك علل آفرینش گردید سعی کرد اصول قابل قبولی جهت ارتباط زن و مرد بکاربرد. با این تفاوت که اگر مرد برتری غیر قابل انکاری می‌یافت و دور پدر شاهی صورت واقعیت بخود میگرفت زنان بسیار در اختیار مرد قرار داشتند و روش ارتباط بصورت‌های ننگینی چون نکاح استبدال که تا ظهور اسلام هم در جریان بود بیرون می‌آمد و هرگاه برعکس زن غلبه قطعی میکرد عصر مادرشاهی و اختیارات بی‌حد این جنس جلوه‌گر میشد که نمونه آن در تاریخ بشر اندک نیست. کشتن دختران به مجرد تولد، محکوم ساختن زنان هندو که با شوی از دست رفته (اجرای سستی) برای رها کردن روح وی از تنهایی باید با او بسوزند و این سوختن و ساختن اجباری را شاعران در عالم تخیل نمونه فداکاری زن قلمداد کنند و مانند صائب که خود هند را دیده و شاهد این فجایع بوده است بگویند:

چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست

سوختن بر شمع خفته کار هر پروانه نیست

یکی از نمونه‌های بارز خودخواهی مرد و بی‌اعتباری زن بشمار است .

باستناد انجیل در ولادت عیسی (ع) روح القدس دخالت کلی دارد مریم نامزد یوسف است و پیش از ازدواج، زن او باردار میشود. یوسف می‌اندیشد او را پنهانی رها کند فرشته‌ای نازل میگردد و میگوید ای یوسف از مریم باک مدار آنچه در روی می‌بینی بروح القدس تعلق دارد (۱) (انجیل متی آیه‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۵). خدا ازدیاد نسل را در کتب آسمانی ببندگان که آنان را شبیه خود ساخته و گذار نموده است. عیسی (ع) برای احیای مقام زن کوشش بسیار بکار برده است بطوریکه در انجیل آمده است روزی مسیح بخانه مردی بنام شمعون میرود زنی نیز که از عیسی (ع) انتظار راهنمایی و بخشش داشت و از راه نامشروع زندگی میکرد بهمان‌خانه میرود و اشک ریزان پاهای پیغمبر را غرق بوسه میسازد. شمعون از این جریان ناراحت میشود. عیسی میگوید: ای شمعون میخواهم چیزی بتو بگویم، او میگوید: استاد بگو. اظهار میدارد: طلبکاری را دو بدهکار بود از یکی پنجاه و از دیگری پانصد دینار طلب داشت چون چیزی نداشتند تا وام خود را بردارند هر دو را ببخشید تو بگو کدامیک باید بیشتر او را بستانند شمعون گفت کسی که بدهکاری بیشتری داشت عیسی گفت: نیکوگفتی ضمناً بدان زن نگریست و گفت این زن را می‌بینی؟ بخانه تو آمدم برای شستشوی پاهای من آب نیاوردی ولی این زن دو پایم را با اشک شست و باموی خود خشک کرد مرا نبوسیدی اما او از وقتی که بدین‌خانه داخل شد از بوسیدن پاهای من باز نایستاد سرم را با روغن چرب نکردی و پاهای مرا با عطر آلود بهمین جهت تو میگویم گناهان او که زیادتر است آمرزیده گردید ...

(۱) در شهر لیل فرانسه پیکرنا در شوهرناکرده‌ای وجود دارد که بسیار جالب و

درخور توجه است .

عیسی میگوید همینکه کسی بزنی با دیده هوس بنگردد در دل خود با او مرتکب عمل نامشروع شده است. افسوس که حواریون و بعد روحانیان مذهب مسیح برخلاف گفته‌های پیامبر خود نسبت به زن خفت‌ها روا داشته‌اند.

پولس گفته است: زنان باید در کلیساها خاموش باشند زیرا برای ایشان حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت واجب است جای دیگر بیان داشته است: مرد نباید سر خود را بپوشد چون او صورت و جمال خداست و اما زن برای مرد آفرید شده است نه مرد برای زن.

ناپلئون گفته است: کسانی که زن و مرد را مساوی بحساب می‌آورند دیوانه‌ای بیش نیستند زیرا زن برای مرد متاعی بحساب است.

هانری هشتم زن را آخرین طبقه منحط بشر می‌پندارد. بعضی از مسیحیان بدین مضمون بدرگاه خدا مناجات می‌کنند: خدایا مرا بهر طاعونی که بخواهی گرفتار کن جز طاعون دل و بهر بدبختی دچار ساز غیر از شرارت زن و شاید به تبعیت همین گفته‌ها باشد که بعضی از ساکنان اروپای مرکزی می‌گویند: خدایا ما را از زنان نیک هم بر حذر بدار. در الواح سومری آمده است که از ۵۰۰ سال پیش همه فریاد می‌زدند: کو آن مرد مورد اعتماد و مطلوبی که هستیم را در قدم او نثار کنم و هرگز نامی از زن برده نمی‌شود. عیسی (ع) بیش از مذهب موسی درباره زنان محبت روا داشته است و دوری از زن را بدتلقی کرده و گفته است جز بدلیل انحراف کسی نباید از زن خود جدا شود و عقد زن مطلقه هم عملی ناپسند است با همه این دستوره‌های متین ارتباط نامشروع در همه جا عملی شده است. پرستش الهه‌های یونان هم آمیخته با ارتباط غیرعادی بوده است. در معبد ونوس (چون معابد هندوها) برهنه ساختن اندام زنان و ارتباط‌های نامشروع جزو فضایل بحساب بوده است حتی در آتن مجسمه زنی روسپی بنام باهیس را مظهر نیکوکاری قلمداد کرده و ذیل آن جملاتی مبنی بر بخشش‌های وی نگاشته‌اند. گلیسبر معشوقه اسکندر در انعقاد مجالس خوشگذرانی

و کسب لذت‌های غیر طبیعی مشهور است گویند او را محکوم به مرگ کردند ولی فرار نمود و در آتن دوسوم زنان آن دیار را به راه‌های بد سوق داد سرانجام کشته و جسد وی طعمهٔ سگان و شغالان شد .

تاسیت مورخ مشهور گوید: کلئوپاترا که جمالی بی نظیر و اندامی دل فریب داشت از دهسالگی روشی ناپسند پیش گرفت و مردان را پس از رفع نیاز بدریا می‌افکند و دائرهٔ هوس وی بحدی وسیع بود که روزی خود را برهنه کامل در معرض دید مردم قرار داد .

نزد آشوریاها زنان را به سه درجه تقسیم نموده‌اند : عالی که با چادر حرکت میکردند. صیغه‌ها که اگر با دسته اول بیرون می‌آمدند با چادر بودند و به تنهایی حق چادر نداشتند. زنان بدکاره که اگر با چادر خارج میشدند مستحق پنجاه ضربه شلاق میشدند. زن نزد آنان بطور کلی شریک زندگانی و موجب ازدیاد نسل بود . مقررات و قوانین مربوط به زن نزد ملل کهن چون بابل ، سومر ، ایلام ، کلدنه نزدیک بهم بوده است .

هرودت می‌نویسد: بابلیها هر سال در دهکده‌ای همه دوشیزگانی را که بسن زناشوئی رسیده بودند بفررش میرسانیدند و خواستگاران هجوم می‌آوردند و این کالاهای لطیف بترتیب زیبایی و با بهای متفاوت عرضه میشدند، کسانی که از زیبایی بهره‌چندانی نداشتند با کابین کمتری بازواج در می‌آمدند (شاید همین عمل زمینه برده فروشی را که تا اوائل این قرن با شدت هر چه تمامتر رواج داشته فراهم ساخته است) مجریان این برنامه نیز کسانی را برای همسری دختران انتخاب میکردند که که شایستگی نگاهداری آنان را داشته باشند نه آنکه منظورشان دست بدست گرداندن زن باشد. همین کوششها قدم اول در راه معرفی و احترام عواطف انسانی و پدر فرزند و مادری و جلوگیری از کارهای ناشایست بشمار است .

خدای مادینه بابل (عشتار) پشتیبان مادران بود. در الواح بابلی شصت ماده

مربوط بحقوق زن موجود است که طبق آن انتخاب شوهر برای دختر با پدر است ازدواج با برادرشوهر یا خواهرزن متداول بود هرگاه مرد سفر یا غیبت میکرد زن تا پنج سال در انتظار او می‌نشست در این مدت پسران یا پدرشوهر هزینه زندگانی وی را می‌پرداختند و با اتمام این مدت حق انتخاب شوی دیگر داشت و چنانچه شوهر بعدها برمی‌گشت می‌توانست همسر خویش را اگرچه شوهر دیگری داشته باشد تصاحب کند و فرزندان دوران غیبت متعلق به شوهر دوم بود: اند. هرگاه شوهر اسیر دشمن میشد زن تا دو سال صبر میکرد و دولت خرج او را می‌پرداخت و بعد آزادی خود را برای انتخاب شوی باز می‌یافت. در هیت زناشویی بوسیله دزدیدن زن یا خریداری بیشتر عملی میگردد در قوانین هاتی وصلت با محارم مانند ازدواج با خواهر، خواهر زن، دخترهای عمو و عمه و خاله و دایی ممنوع بود. اعمال نامشروع سبب مرگ دو طرف میگردد فقط در کوهستان اگر زن مورد تجاوز قرار میگرفت از کشته شدن معاف بود نزد بنی اسرائیل نیز چنین است زیرا ارتباط غیر شرعی طبق فصل ۲۰ تورات سفر لویان سبب کشتن زن و مرد و یا سنگباران کردن آنان است تا از رنج بمیرند و همین دستورها زمینه توجه بیشتر مسیحیت و بخصوص اسلام را فراهم ساخته است. با این وجود دستوراتی سخت درباره زن به پیشوایان دین نسبت داده شده است مانند: برای مرد فتنه‌ای زیان‌انگیزتر از زن نیست. از زنان بخدا پناه برید زیرا زنان دام شیطانند، اگر زنی برای کسی جز شوهر خود بوی خوش و زینت بکار برد بدکاره است و هر دیده‌ای که بچنین زنی افتد عمل خلاف شرعی انجام داده است، بهترین مسجد زن کنج خانه است. زن اگر در اطاق خود نماز گزارد بهتر از ایوان مسجد است...

بدیهی است پیشوایان شرق در قرون اخیر برای تثبیت مقام زن کوشیده و سخنانی پر اراج‌گفته اندگاندی میگوید: من پیوسته آرزو دارم زنان آزادی کامل و واقعی خود را بدست آورند، اگر مرد بیندیشد که زن برای کسب لذت آفریده شده است

همه ما باید سراز شرم بزیر افکنیم ...

با این وجود افراط در خوشگذرانی و ایجاد حرمسرا امری ناشایست و صرفاً برای ارضای حس خودخواهی بوده است .

مارکو پولو می نویسد: قبلی قآن بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ زن در حرمخانه خود داشت و با وجودیکه در قانون مانو گفته شده است: زن رامزن حتی با یک شاخه گل پیوسته فجایعی در حرمسراها میگذشت که از بیان آن شرم داریم در یونان با آنکه زنان بزرگ ظهور کرده اند، زن جزء دارائی مرد بود. گروهی عقیده داشتند زن روح جاودان و آسمانی ندارد و نباید پس از شوهر خود زنده بماند در هند برهماها وقتی جسد مرد را دستخوش آتش می ساختند زنان را هم با او میسوزاندند . در حدود پنجاه سال پیش دو تن از بزرگان (راما) در گذشتند اولی ۱۷ و دومی ۱۳ زن داشت همه را جز زنی که آبتن بود سوزاندند پس از وضع حمل او نیز راه نیستی را با شعله آتش در پیش گرفت .

قوانین هامورابی درباره زن بیش از قوانین روم توجه و مساعدت روا داشته است طبق این سند کهن زن پس از درگذشت شوی میتواند شوهر دیگری اختیار کند و هرگاه فرزندان او مخالفت کنند دادگاه سرپرستی معین و سیاهه میراث متوفی را تهیه و بشوهر دوم تحویل مینماید، اوحق فروش ندارد. اولاد مادر در ارث بردن مساوی اند ولی پدر از اموال غیر منقول میتواند به فرزند مسورد علاقه خود سهم بیشتری دهد. دختران جهیز گرفته ارث نمی برند ولی کسانی که جهیزیه ندارند در ارث با پسران مساوی اند، برادرها در ارث جانشینان خواهران اند پسران زنان غیر عقدی اگر از طرف پدر به فرزندی پذیرفته شده باشند در بردن میراث با دیگران برابرند در این قانون زن یکی است و اگر نازا باشد میتواند زن غیر عقدی داشت ازدواج قراردادی قانونی است مرد آزاد اگر با کنیزی زناشویی کند کنیز آزادی می یابد زن و شوهر مشمول قروض قبل از ازدواج یکدیگر نیستند در موارد بی وفائی زن و مرد

مجازات زن سخت‌تر است در مورد اتهام بفساد اخلاق زن خود را به رود می‌افکند اگر آب او را نبرد بی‌تقصیری وی ثابت می‌شود زن میتواند داری خود را شخصاً اداره نماید. باجاره و اگذار، تجارت کند یا بفروشد .

در آیه ۳۵ سوره نسا. مرد فرمانروای زن قلمداد شده و آمده است اگر زن فرمان نبرد او را پند دهید و از مصاحبت بکاهید. متأسفانه مردان بمفاد واقعی دستور آسمانی پی نبرده‌اند و خود را برتر از زن و سرور وی و اطاعت او را از مرد واجب پنداشته‌اند و از این رهگذر که بر بی‌توجهی و قدرت‌نمایی استوار بوده است انحراف پدید آمده است. در حرمسرای سلاطین عثمانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام می‌انگاشتند با زن رفتاری غیر انسانی میشد. مورخان همه از اوضاع حرم آل عثمان سخن‌ها گفته و در آن میان نوشته‌های اسکندر باشی و نیز گوزل نظام (کنیز مورد علاقه سلطان عبدالحمید) حیرت‌انگیز و تأسف آمیز و اعجاب‌خیز است می‌گوید: کارگزاران کشورهای پهناور عثمانی برای بدست آوردن کنیزکان زیباروی و اعزام آنان چون متاعی ارزنده و جالب توجه سلطان در سراسر اروپا و آفریقا و قسمتی از آسیا پیوسته در تکاپو بودند بخصوص ممالک فرانسه و اسپانیا و ایتالیا بیشتر مورد توجه آنان برای بدام انداختن صیدهای دلفریب بود سلطان محمد پس از گشودن هر شهر بزمی می‌آراست و در آن شبها زنان و خواجه‌سرایان شرکت میکردند و زنها را می‌داشت که با خواجه‌کان بتفریحات غیر طبیعی اشتغال ورزند و خود از این کار لذت می‌برد سلطان محمد سوم فرزند سلطان مراد حکومت قسمتی از آفریقا را به انور بیک که دختری دلخواه برای او دزدیده بود و گذاشت این دختر ام‌کلثوم لیلی فرزند یگانه رئیس قبیله طوارق بود پدر وی از رنج و شرمساری این کار خودکشی کرد و دختر نیز پس از چندی که از نظر سلطان افتاد بسا فجیع‌ترین وضعی کشته شد . جلاد دربار عثمانیها آمادهٔ بریدن زبان کسانی بود که گستاخی کنند و اوامر را اجرا نمایند .

کلودیوس در قصر سلطنتی پرهیزگار مینمود و در خارج آن در فساد افراطها داشت او قانون معروف به (تاتیون) را تدوین و اجرا کرد بموجب آن هر رفتاری که مردی بازنی بیگانه میکرده است مردان آن خانواده حق داشته عین همان کار را با نزدیکان او عملی سازند .

در دیرمارسلن پاریس فرانسوا سلطان آن دیار رفتاری بدتر از دربار عثمانی با دختران راهبه و تارکان دنیا داشت. در بابل کهن خدایان مانند مردم عادی زندگی میکردند در معابد میخوردند و می نوشیدند و می خوابیدند و بگفته و یل دورانت با زنان مقدس ارتباطها داشتند .

با وجود رفتار نامجناس اکثریت قریب باتفاق کشورهای کهن زن در ایران باستان از ارکان اساسی خانواده و نگاهبان دودمان، مؤسس سلسله و مربی فرزندان برومند بوده است. در روستاها و عشیره‌های وطن او دوش به دوش مرد پیوسته در تلاش بوده، وظایف سنگین را بر عهده داشته و تا زمان ما از این رسالت مقدس سرباز نزده است. در شهرها هم کار زن هرگز سرسری بشمار نرفته و در حقیقت همواره خانه کشور زن محسوب بوده است و او برای حفظ قلمرو خود هرگز بیکار ننشسته است . تأمین آسایش مرد، پرستاری و پرورش فرزند، حسن اداره خانه، رسیدگی بجزئیات کارهای روزانه، حفظ دارائی و سرانجام همه کارهاییکه موجودیت خانواده بدان تحقق می‌یابد بر عهده اوست و به مرد نیروی تزلزل ناپذیری برای انجام کار می‌بخشد و گوئی مفهوم داستانی بدین شرح را عملاً ثابت میکند: «روزی مردی فرزند نحیف خود را بردوش می‌نشانند و نزد پزشکی میبرد طبیب از او می‌پرسد پدرتان چندساله است میگوید او فرزند من است و چون سبب شگفتی شنونده میشود اظهار میدارد من زنی صالح و فداکار دارم...»

زن خوب مایه فخر بشر است همه بکرات دیده و شنیده‌ایم. با درگذشتن مرد خانه زن جوان تا پایان عمر برای سعادت فرزندان میکوشد و از لذات زودگذر

زندگی چشم می‌پوشد. زن بحکم فطرت اهل تبتیر و ولخرجی نیست و پیوسته بر مال و منال می‌افزاید اگر مرد ولگردی نکند، بی تفریحات غیر سالم چون: میگساری، قمار و تدخین و اتلاف وقت نگرده و اموال خود را با سبکسری از دست ندهد زن هرگز از جاده راستی انحراف نخواهد جست .

او بخوبی میداند که: تقوی و نیکنامی و دیعه روحانی و آسمانی اوست و اگر این گوهر گرانها را از دست ندهد تاج تارك مرد و در غیر اینصورت پست و ذلیل خواهد بود وظیفه زن بطور اختصار: کسب دانش (که پیغمبر اسلام نیز آن را واجب شمرده است) بشرط آنکه از خود نمائی و علم فروشی پرهیزد و دانشی بپذیرد که بخیر و صلاح جامعه و مظهر راستی و درستی باشد و گرنه بگفته سنائی:

علم کز تو ترا به نستانند جهل از آن علم به بود صد بار

زن همینکه وارد جامعه شد نهال محبت بارور میگردد بهمین جهت باید دقیق، بیدار، صرفه جو و شوهرنگه دار باشد و اگر برای ادامه زندگی بکار خارج او هم نیازی باشد باید کارخانه را مقدم بدارد. سادگی و حسن سلیقه او سبب حسن توجه افراد میگردد اصل وظیفه زن پرورش فرزند است و لازمه موفقیت در این کار داشتن شخصیت بارز، فکر سالم و اراده قوی است. از اینرو باید بر شد فکری دوشیزگان بیشتر اندیشید. ضعف نفس و تزلزل رای و تردید را کنار نهاد. زن با شخصیت خود خانه را به بهشت آسایش و آرامش مبدل میسازد. او حتی مسئول اخلاق و رفتار مرد در خارج خانه هم هست زیرا مرد پیوسته تحت تأثیر صفات و ملکات زن خوب خود قرار دارد و اگر خدای نخواسته زن بد و منحرف باشد از مرد اهریمنی سیاهدل برای اجتماع میسازد. مردها همواره بمنظور جلب رضایت این فرشته انس میکوشند عیوب خود را از میان بردارند. کانت در کتاب اخلاق ملل گوید: «زنان نقش بزرگی در رفتار و کردار و پندار مردان دارند و باتشویق آنان به نیکی موجبات سعادت و پیشرفت

ملت خود را هم فراهم میسازند.»

پس مادر: کدبانو، مرشد، ناصح و مصلح جامعه است و اگر این صفات را با پرورش صحیح در نیابند وظیفه بشری خود را ناتمام باقی خواهند نهاد. زن باید نخست علوم متداول مانند مبادی ریاضی، ادبیات و طبیعی را فراگیرد تا هم وجود خود را از تسلط موهومات دور سازد و هم مستعد درک رسالت خویش گردد.

استوارت میل گفته است: «هنگامیکه زنان هماهنگ مردان تحصیل نکنند و به پرورش آنان مساوی جنس مخالف اهمیت داده نشود. بشر به سعادت حقیقی نایل نخواهد گردید زن و مرد هر یک برای وظیفه مشخص آفریده شده اند بخصوص زن وظیفه مقدس مادری و اداره خانواده را بر عهده گرفته است و بصیرت در این اصول عظمت مادر را مشخص میسازد. شاید بهمین دلیل پیغمبر اسلام فرموده است بهشت زیر پای مادران است (الجنة تحت اقدام الامهات) هکسلی میگوید: « چون مادری سهم خاص زن است مرد باید بار سنگین زندگانی را از دوش او بردارد و اگر نمیتواند چیزی از آن بکاهد نسبت به افزایش قدمی بر ندارد.»

فتلون نوشته است: آیا سعادت و تیره روزی خاندانها با وجود زن بسته نیست. آیا اداره دودمان از وظایف اختصاصی او نمی باشد؟ اگر پرورش فرزندان که جامعه آینده انسانیت را تشکیل میدهند بر عهده مادر نباشد چه کسی بهتر از او میتواند این کار مهم را انجام دهد. اصل تقسیم کار در تمام جوامع بشری طبیعی است حتی در کارخانه های کوچک مصنوع آدمی این امر را عملی میسازیم. پروردگار توانا نیز زن را برای تربیت ابنای وطن و پرورش مردانی بزرگ و مسرود را جهت تهیه وسایل زندگانی خاندان خود مأمور فرموده است. سازمان پرورشی جوامع انسانی هم اگر این حقیقت را مورد توجه قرار ندهد از راه راست انحراف جسته است تحصیل دختران بمنظور فراهم ساختن مقدمات آیین مقدس مادری و تشکیل

خانواده است ...

مادام دو استال گوید: «آموزگاران باید بخاطر داشته باشند دختران امروز مادران فردا و شریک زندگانی مرد و موحد فرزندان مفید خواهند بود.» راستی موضوعی که مقدرات زندگی کودکی را مشخص میسازد همان روش پرورش است. بهمین دلیل مریبان دختران باید آنان را جهت مادری و اداره خانه و خانواده پروراند و هرگاه متوجه نباشند که آنها در آینده رئیس خانواده ای خواهند بود راهی غلط و ناقص پیش خواهند گرفت. باید تعلیمات خانه داری بصورتی اساسی تر در برنامه مدارس دختران گنجانده شود و چون گاه نیز اتفاق میافتد که زن برای گرداندن چرخهای زندگی ناگزیر از انتخاب کاری در خارج خانه است باید در تعلیمات آموزشگاهی نیز آنچه لازمه شغل های احتمالی آتی اوست تعلیم داده شود. زن باید بیاندیشد تفنن نمیتواند و نباید او را از وظیفه اصلی بسازد و یا به بهانه صرفه جوئی و ازدیاد در آمد کارخانه را بافرادی بی ایمان و بی اطلاع بسپارد و زیان ممکنه را از نظر دور بردارد.

پیفولد از علمای اجتماعی در کتابی موسوم به زن کدبانو با آماری دقیق ثابت کرده است اگر زن کارخانه را بر خدمت خارج ترجیح دهد بر درآمد خانواده افزوده است. زنان ثروتمند نیز میتوانند با دستیاری دانش و بینش خود تمول خدا داد را محفوظ نگاه دارند و بدیهیست اگر امرزناشوئی بحکم قانون و خواست باطنی جوانان در مواقع معینی عملی گردد تجزیه و وظایف که خود طبیعی و بحکم فطرت است بخوبی روشن میگردد ولی چون بیشتر ازدواجها ممکن است بر اثر بی بند و باریهای فردی عملی شود و دختر هم تربیت مستقل زندگی را درک ننموده باشد پایان خوشایندی در انتظار زن نخواهد بود. در حقیقت زن بصیر و دانشمند خستگیهای روزانه و کسالت کار را برای مرد رفع میکند و از خانه بهشتی پر نشاط و فرح بخش

میسازد و بنیان هر نوع اختلاف و کدورت را از میان بر میدارد. زن در تأمین سعادت ملل هم بحکم تأثیر عظیم خود در خانواده میتواند نقش مؤثری بازی کند و حتی با يك نوشته اساسی و جالب میتواند پایه های سست اجتماع را محکم سازد.

اثر کتاب کلبه عمو تم نوشته خانم هاریت بیکراستو که زندگانی محنت خیز سیاهان را تشریح کرده در جاب عواطف بشری و احساسات شفقت آمیز صاحب نظران اثری شگفت داشته است و از ۱۸۴۰ (سال انتشار کتاب) وسایل الغای اسارت سیاهان فراهم میگردد و کنگره بین المللی لندن هم منع برده فروشی را تصویب می نماید و گرچه آن اجتماع نمایندگان امریکا را که سه زن تحصیل کرده و روشن فکر بودند، در جرگه خود نمی پذیرد و تنها رئیس کنگره جایگاه خاصی برای مستمع آزاد بودن آنها اختصاص میدهد. ولی مراجعت آنان و کوشش در احقاق حق بانوان سبب دخول تدریجی زنان در همه شئون زندگی مردم جهان شده است. بطور خلاصه جامعه ای که زن را بر اثر سوء تربیت ورا کدگذاردن استعداد معنوی از خود دور سازد چاشنی زندگی را بکام خود تلخ ساخته است. هرگاه روش پرورشی زن و مرد از هم فاصله گیرد و بدرک مفاهیم مشترک نایل نیابند سعادت جامعه دستخوش تزلزل میگردد. زن باید دانش و تجربه و حرفه بیاموزد در تقویت سلیقه و ذوق و بهداشت و نظافت و بچه داری و تطبیق دخل و خرج و تمام فنون تدبیر منزل مهارت یابد. مرد هم در حین احترام با او وظیفه اختصاصی خود را عملی سازد و مشترکاً برای اعتلای بشریت از دل و جان بکوشند.

در کتاب پهلوی مینو خرد زن را چنین توصیف و روش انتخاب وی را بدین شرح یاد کرده است: زن پرهیزکاری که دارای روشی پسندیده است شادمانی و دلچسپی زناشوئی را دوبرابر میسازد. اگر با زنی نتوان در دوران زندگانی به نشاط

سرکرد او بدترین زنان بشمار است، زنی را برای ازدواج انتخاب کن که واجد نهاد پاک و استعداد سرشار است زیرا کسی در صورت احترام و مایهٔ سعادت است که در جامعه مقامی بلند احراز کرده باشد ...

از لحاظ خصوصیات جسمانی توأم با خصایل روحی و نسبی بگفتهٔ تاریخ طبری زن در نظر ساسانیان و بموجب توصیفی که بدستور نوشیروان نگاشته و در خزانه سلطنتی گذاشته شده است بدین شرح است :

کنیز کی راست خلقت ، تمام بالا، نه دراز و نه کوتاه، سفیدروی و بناگوش همه تن بناخن پا سفید، سفیدی گونه او بسرخی زده و غالب بگونه ماه و آفتاب ابروان طاق چون کمان و میان دو ابرو گشاده و چشمی فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید ، مژگان سیاه و دراز و کش، بینی بلند و باریک، روی نه دراز و نه سخت گرد، موی سیاه و دراز و کش، سرش میانه نه بزرگ و نه خرد، گردن نه دراز و نه کوتاه که گوشواره بر کتف زند، بری پهن و گرد، پستانی کوچک و گرد و سخت، سر کتفها و بازوان معتدل، و جای دست آورنجن فربه، انگشتان دست باریک نه دراز و نه کوتاه و شکم با بر راست، دو گونه از پس پشت بلندتر و میانه باریک جای گردن بند بر گردن باریک، رانها فربه و آکنده، زانوها گرد، ساقها سطر شتالنگهای پای خرد و گرد و انگشتان پای خرد و گرد چون رود کاهل بود از فریبهی، فرمانبرداری که جز خداوند خود را فرمان نبرد هرگز سختی ندیده و بعز و جاه بر آمده شرمگین و با خرد و مردمی و بنسبت از سوی پدر پاک و از جانب مادر کریم، اگر به پشت او نگری به از روی، و اگر برویش نگری به از پشت و اگر بخلفش نگری به از خلق، با شرف و بزرگی بکار کردن حریص، بدست پرهیز کار، و حریص به پختن و شستن و دوختن و نهادن و بر گرفتن و بزبان خاموش و کم سخن، و خوب سخن و چون سخن گوید: خوش سخن و خوشخوی و خوش زبان و خوش آواز باشد اگر آهنگ او کنی آهنگ تو کند، و اگر از او دور شدی از تو دور شود ...

در قانون هامورابی که قریب چهارهزار سال پیش (در حدود ۱۸۰۰ ق م) برستونی از سنگ سخت با ارتفاع هشت پا با حروف میخی نقش و بی عیب باقی مانده است مجازات جنبه انتقامی دارد یعنی اگر کسی چشم فردی را نابینا سازد باید چشم او را نابود کرد در باره زن چنین میگوید: اگر زن از شوی خود بیزار باشد و بگوید دیگر زن تو نیستم به پیشینه آن بانو مراجعه کند هرگاه کدبانوئی دلسوز و عاری از عیب بوده و شوی با او رفتاری مناسب نداشته است ایرادی بر او وارد نیست باید مهریه خود را بگیرد و بخانه خویش باز گردد اما چنانکه زن سبکسر و از خانه گریزان بوده و همسر خود را خوار میداشته است او را در آب بیندازید...»

بعضی از خلفای اموی و عباسی و انحراف آنان از اصول اساس دین و رواج بردگی و اسارت کار را کم کم بجائی کشانید که متوکل عباسی چهار هزار کنیز داشت و عبدالله طاهر هم چهارصد تن برای او بارمغان فرستاد هارون الرشید دو هزار کنیز را مشگر جمع آوری کرد. الحاکم بامراله خلیفه مصر از ده هزار کنیز و غلام استفاده می نمود و خواهر وی ۸ هزار تن در اختیار داشت که ۱۵۰۰ نفرشان دوشیزه بودند پس از تصرف مصر بوسیله صلاح الدین ایوبی ۱۲ هزار زن در دستگاههای سلطنتی سر میکردند که که مرد آنان خلیفه و کسان و فرزندان او بودند همین خودخواهیها سبب پیدایش خواجه سرا و حاجب و دربان بشمار آمد. یزید برای نخستین بار خواجه سرا انتخاب کرد و برده ها را بازرگانان سنگدل از نعمت مردی محروم میساختند و بفروش میرسانیدند و بتدریج خودخواهیها سبب پیدایش حاجب شد در صورتیکه حتی در عصر سعدی هم دختر و پسر با یکدیگر در یک جا درس میخواندند چنانکه در گلستان آمده است :

«معلم کتابی را دیدم نرشروی و بدخوی جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه بدست جفای او گرفتار نه زهره خنده و نه یارای گفتار که عارض سیمین یکی را طپانچه زدی و گاه ساق بلورین دیگری را شکنجه کردی»

بتدریج فعالیت نیمی از جمعیت دنیای اسلام فلج شد و زن از درجه عالی خود بمراحل پستی سقوط نمود غیرت و تعصب بحد کمال رسید و کار بجائی کشید که بزرگان اخلاق و دانش و دین غیرت بیچارانکوهش کردند :

جلال الدین محمد مولوی (در فیه مافیه) گفته است: «بجای آنکه زن خود را بخود پاک کنی خود را بوی مهذب کن. سوی وی رو و آنچه او گوید تسلیم کن اگر چه نزد تو آن سخن محال باشد. غیرت اگر چه وصف رجال است لیکن باین وصف نیکو و صفهای بد در تو میآید.»

غزالی گفته است: «بر مرد لازم است که در غیرت میان روی کرده و اعتدالی

باشد باین معنی که در آنچه نتیجه بد خواهد داشت غفلت نکند این غیرت خود در محل خود ممدوح و بسیار پسندیده است ولی در کج خیالی و سخت گیری و جستجوی باطن امور نباید افراط نماید.»

پیغمبر اسلام (ص) فرموده از نوع غیرت غیرتی است که خدا آنرا دشمن میدارد و آن غیرت مرد است بر زن خود بی ریه .

علی (ع) فرموده است غیرت را نسبت به زن زیاد مکن که باین سبب دچار عاقبتی بد خواهد شد مولانا جلال الدین محمد مولوی بازمیفرماید: «خلق تو نیک میشود از بردباری با زن و اگر بنفس خود بر نمی آئی از روی عقل خود تقریرده که عقدی نرفته است معشوقه ایست خراباتی هر گاه که شهوت غالب شود پیش وی میروی باین طریق حمیت و حسد را از خود دفع میکنی شعر :

مرد را باید که باشد خوی رب رحمت او سبق گیرد بر غضب

زن را بعفت و اطاعت دلالت کن که بزجر و منع و عنف بدتر میشود الانسا
حریص علی مامنع چون دل بر این نهاده باشی که من از این رنجها اگر چه این ساعت
حاصل ندارم عاقبت بگنجها خواهم رسیدن بگنجها رسی افزون از آن که توقع و
امید داشتی این سخن اگر این ساعت اثر نکند بعد از مدتی که پخته تر گردی عظیم
اثر کند. زن چه باشد عالم چه باشد اگر گوئی و اگر نگوئی او خود همان است و کار
خود رها نخواهد کردن بلکه بگفتن بدتر می شود ناانیرا بگیر زیر بغل کن و از مردم منع
میکن و میگو که البته این را بکس نخواهم دادن چه جای دادن که نخواهم نمودن
اگر چه از نان بر درها افتاده است و سگان نمیخورند از بسیاری نان و ارزانی اما چون
ما منع آغاز کردی همه خلق رغبت می کنند و در بند آن نان گردند و از در شفاعت و
شناعت در آیند که البته خواهیم که آن نانرا که منع میکنی و پنهان کرده ای ببینیم
علی الخصوص که آن نانرا سالی در آستین کنی و مبالغه و تأکید می کنی در نادادن و
نانمودن و رغبتشان در آن نان از حد و اندازه بگذرد که انسان حریص عملی مامنع

هرچند که زن را امر کنی که پنهان شود او را دغدغه خود و انمودن بیشتر شود و خلق را از پنهان شدن او رغبت بآن زو بیش گردد پس تونشسته و رغبت را از دو طرف تیز میکنی و می پنداری که اصلاح میکنی این خود عین فساد است اگر او را گوهری باشد که نخواهد فعل کند اگر منع کنی و اگر نکنی او بر آن طبع نیک خود و سرشت پاک خود خواهد رفتن فارغ باش و تشویش مخور و آن بعکس این باشد باز هم چنان بر طریقی خود خواهد رفتن منع جز رغبت را افزون نکند اگر خواهی که از زن کاربرد ظاهر نشود تو خود را از همه کارهای فسق نگاهدار و بهیچ وجه به چشم خیانت در زنان مردم نظر مکن بر حق تعالی غلط روا نیست وقتی تو کنی حق تعالی نگاه دارد و با تون کند .

این جهان کوه است و فعل ماصدا سوی ما آید صداها را ندا

غیرت آنست که خود را پاک نگاهداری تا حق تعالی زن و فرزند ترا پاک نگاه دارد .

هر که با اهل کسان شد فسق جو اهل خود را دان که قواد است او

زآنکه مثل آن جزای آن شود چون جزای سیئه مثلش بود

داد حَقمان از مکافات آگهی گفتم این عدتم بها عدنا به

همین خود خواهیها و غیرت ورزیها سبب شده بود که دختر را از بلندی پرتاب و یا در آب غرق میکردند و یا سر می بریدند ناچار مادران تولد دختر را پنهان می داشتند در نظر آنان قدم زن نامبارک و وجود او گناه محض بود وی را با حیوانات

در فرهنگ نامه های غربی ذیل لغت خمار (چهارقد) می نویسند زن یونانی هنگامیکه

از خانه بیرون میرفت خمار داشت و با قسمتی از آن چهره خود را می پوشاند دین مسیح هم

برای زن تاحدی خمار باقی گذارده است و دنباله آن شانه زن را می پوشاند و بزین میرسید

و این عادت تا قرن ۱۳ رواج داشته است و حالا پارچه نازکی برای رفع سرسما و خاك بكار

می برند در نتیجه حجاب اختراع مسلمانان نمی تواند باشد .

مبادله می نمودند او اسیر شوهر، فرزند، پدر شوهر و رئیس دودمان بشمار بود آنها می توانستند او را بفرشند یا بارمغان بفرستند و یا بکشند آیین اسلام و عنایتی که پیامبر راستین نسبت به زن و بزرگداشت او داشت کم کم این درنده خوئی را بمحبت و عاطفه مبدل ساخت او فرموده است :

هر کس دختر خود را نیکو بار آورد و غذای وی را نیکو بسازد و او را غریق نعمتهای خدادادی نماید دختر دو جانب راست و چپ او را از آتش جهنم نگاه میدارد تا بتواند بهشت راه یابد... هر کس بیازار مسلمانان برود چیزی بخرد و بخانه بیاورد و بدختر خود اختصاص دهد مورد عنایت خدا قرار خواهد گرفت و کسی که در خور الطاف پروردگار است عذاب نخواهد دید و در آتش نخواهد سوخت..
کریم بزن آزاد احترام و لئیم بدو اهانت روا میدارد.»

یکی از قواعد طبیعی و دینی آنست: هر که سود می برد زیان نیز بر عهده اوست از اینرو زن که در برابر اجتماع و وظایف و منافع بسیار دارد حقوقی هم باید داشته باشد زن و مرد در تکالیف انسانی هم-نگند. وظایف زن یا واجب کفایی است (که اگر زنی دیگر آنرا انجام دهد از عهده دیگران ساقط میشود) و یا واجب عینی که همه در آن مسئول و در بجا آوردنش موظفند این جمله را به پیامبر اسلام نسبت داده اند: اگر برای غیر خدا سجده روا بود زنا و امیداشتم تا بشوهر خود سجده برد.»

در اسلام زن اجازه دارد که اگر شوی او مانع اجرای تکالیف شرعی شود با اندیشه وی مخالفت ورزد و بوظیفه دینی خود عمل نماید زیرا نمی توان در برابر خالق معصیتی بخاطر رضای مخلوق کرد. در اسلام خدا زن را مانند مرد پایمان و معرفت و کارهای نیکو مورد خطاب قرار داده و تکالیفی جهت مرد نسبت به زن و نسبت بمرد تعیین فرموده است :

یا ایها الذین امنوا انفسکم و اهلیکم نارا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید

خود و خانواده خویش را از آتش محفوظ نگاه دارید. از همین آیه آسمانی برمیآید که خانواده و بعبارت دیگر رکن اصلی آن یا زن مبدء خیر تلقی شده است (ع) فرموده است: بخود و خانواده خویش خیر و خوبی بیاموزید و بتأدیبشان پردازید در حقیقت اسلام زن را عضو مفید جامعه شناخته و طایسر تیز تک اجتماع را دارای دو بال (زن و مرد) که بدون یکی توازن از میان میرود معرفی کرده است قرآن درباره تساوی خلقت چنین آیه ای دارد :

يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها و
 بث منها رجالا كثير و نساء»

«یعنی ای مردم از پروردگاری که شما را از یک تن (آدم) بیافرید بترسید از خدایی
 باک داشته باشید که از آدم جفت وی (حوا) را خلق کرد و از آن دو مرد و زن بسیار
 پدید آورد.»

طبق اخبار شیعه خدا حوا را از باقیمانده طینت آدم بیافرید. آوردند زنی
 از طبیبی پرسید چرا زن از پهلوی مرد خلق شده و از سایر اعضای بدن بوجود نیامده
 است. پزشک در پاسخ گفت زن از سر آفریده نشده تا بر مرد تسلط نیابد از پس خلق
 نگردیده است تا مرد با آزار او نتواند پردازد. خمیره وی از زیر بغل و دو دست
 مرد برداشته شده است تا او را نگاهداری و حمایت نماید در واقع از نزدیکترین
 عضو بقلب تا مرد او را پیوسته دوست بدارد و احترام گذارد پرورش زن از مهمترین
 کارهای زندگیست و کار زنان پرورش یافته بجایی میکشد که پیغمبر اسلام (ص)
 درباره عایشه فرموده است: نمی از علم دین را از او بیاموزید خدا و نصف دینکم
 عن هذه الحميرات^۱.

(۱) پیغمبر اسلام از زنان مردنما و مردان زن سنش بیزار بوده است صاحب وافی حدیثی
 نبوی از قول ابن عباس روایت میکند که فرموده است: لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء
 و المتشبهات من النساء بالرجال» بخاری هم آورده است: لعن رسول الله المتخثين من الرجال
 و المترجلات من النساء که بعضی ازین دو حدیث منع تشبه و برخی لزوم هر جنس را بوظایف خاص
 خود پرداختن نتیجه گرفته اند ...

با کد امنی از شرایط اساسی زن در اسلام قرارداد شده است امام جعفر صادق (ع) صورت باز و دودست مکشوف را برای زن مجاز دانسته است. در حقیقت اسلام پوشیدن چشم دل را از چهره نامحرم و بانظر هوس ننگریستن را ممنوع داشته است وزن و مرد در این مورد بطور مساوی طرف خطاب قرار گرفته اند در آیه جاودانه:

قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم...»

بدین معنی اشاره کرده و چنین دستور داده است: ای محمد بکسانیکه ایمان آورده اند بگو دیدگان خود را از زن نامحرم بپوشند این عمل برای آنان سزاوار و و خدا ناظر کارهاست و نیز بزنانیکه ایمان آورده اند ابلاغ کن که چشم خود را بمرء نامحرم ندوزند و زینت با آنان نشان ندهند. واقعاً عفت چیست؟ بگفته برجستگان جهان اسلام عفت خصلتی است که با قدرت اجرای کارهای خلاف عصمت عمومی از انجام آن دوری گزینند. عفت عنان نفس را از پیروی شهوات باز کشیدن و دامن همت را از آلودگی ناشایست‌ها پاک نگاه داشتن است:

عفت آنجاست که رایبت افرازد دل و دین را تمام بنوازد
نفس از او سخت خوار و زار شود روح مقبول کردگار شود

در اسلام دیدن صورت و دستها و در جلو دیگران عرضه کردن آن اشکالی ندارد خاصه هنگام معامله و وقت ادای شهادت که زن باید حتما صورت خود را باز کند اگر مرد بخواهد با زنی ازدواج کند باید قبلا او را ببیند روش زندگانی خود پیامبر اسلام و رفتار او با زنان خویش بهترین نمودار آزادگی زن در دوران اسلامی است:

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

اسلام زن را با صفت «نصف بهتر» ستوده و بدو مقام جداگانه و ارجمندی وا گذاشته است پیغمبر اسلام می فرماید: زنان نیمه های تو امان مردانند در قرآن (سوره بقره) آمده است: زنان بمنزله جامه شما و شما چون پیراهن آنان هستید (هن

لباس لکم و انتم لباس لهن) پیرهن الفت و گرمی و حفاظت می آفریند و خود از عوامل زیبایی است زن و مرد هم بحکم اسلام لازم و ملزوم یکدیگر و باهم انس و مهربانی و بکرنگی باید داشته باشند .

غزالی گوید: «خودداری از شهوت بعجز و خوف و حیا و حفظ الصحه ثوابی ندارد زیرا لذتی به لذت دیگر تبدیل نموده و از گناهی نیز خلاصی یافته فضل و ثواب وقتی است که شخص باتوانائی و نبودن مانع و وجود اسباب ترس از خدا ترك شهوت گوید.» پیغمبر اسلام (ص) فرموده است: درباره دونا توان که زن و یتیمند از خدا بترسید و پرهیز کار باشید انقولله فی الضعیفین المرأة و الیتیم .

دکتر شمیل شبلی گوید: قرآن اصولی آسان و عمومی و اجتماعی دارد که در هر جا می توان از آن تبعیت کرد مثلاً در مورد زن سختگیری نکرده و تنها باو امر داده است که از کار ناشایست و انحرافات اخلاقی پرهیز کند و مرد را مکلف ساخته است با ترس از عدم امکان سازش بیک زن اکتفا جوید. خداوند ابواب سعی و عمل را برای سعادت دنیا و آخرت و ترقی روح و جسم گشوده است در صورتیکه بعضی از ادیان این راه درست را بسته و بشر را بزهده و کناره جوئی از عالم زندگی و ادار ساختند اسلام هر زن و مرد توانائی را بکار دعوت کرده است زیرا سود و زیان زندگی هر کس نتیجه کار اوست لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت پیغمبر (ص) فرموده است: «زن بگیرد ولی طلاق مدهید... بهترین عطیه خدا بمرد زنی است که چون او را ببیند شاد شود و وقتی از او دور گردد بحفظ الغیب و امانت وی اطمینان داشته باشد.»

خواجه نصیر طوسی هدف ازدواج و انتظار زن و مرد را از یکدیگر و وظائف آنان را بارها گوشزد کرده و از جمله چنین آورده است: «باید که باعث بر تاهل دو چیز بود حفظ مال و طلب نسل نه داعیه شهوت یا غرضی دیگر از اغراض و زن صالحه شریک مرد بود در مال و تقسیم او در کدخدائی و تدبیر منزل و نایب او در وقت غیبت و بهترین زنان زنی بود که بعقل و دیانت و عفت و فطانت و حیا و رقت دل و تودد و کوتاه زبانی و طاعت شوهر و بذل نفس در خدمت او و ایثار رضای او و وقار و هیبت بنزدیک اهل خویش متحلی بود و عقیم نبود و بر ترتیب منزل و تقدیر نگاه داشتن در

انفاق واقف وقادر باشد و بمجامله و مدارا و خوشخوئی سبب موافقت و تسلی شوهر گردد.»

قرآن کریم بهترین تعریف‌ها را برای ازدواج آمده است:
 ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها وجعل بينكم مودة و رحمة یعنی
 جفتی از سرشت شما برایتان آفریده تا بدو آرامش و آسایش یابید و بین شما دوستی
 و مهربانی قرار داده شده است. در صورتیکه تعریف فقهای اسلامی برای ازدواج
 چنین است: زناشوئی عقدی است که بدان وسیله مرد مالك بضع زن می‌شود و این
 تعریف چندان کامل جلوه نمی‌کند در قرآن آمده است: و لهن مثل الذي عليهن
 بالمعروف که در واقع پروردگار حق زنان را بحدی که درخور آنانست مسلم ساخته
 است شاید ابن عباس پیروی همین آیه گفته است: من دوست دارم برای زنم همانطور
 زینت کنم که مایلم او برای من بتزیین خود پردازد. اسلام می‌گوید خدا کند بازنان
 به نیکوئی معاشرت کنید (و عاشر و هن بالمعروف) و آنان برای رفتار پسندیده هنگام
 ازدواج از شما پیمانی استوار و تغییر ناپذیر گرفته‌اند. (و اخذمنكم ميثاقاً غليظاً)
 پیغمبر فرموده است ایمان مؤمنی کاملتر است که اخلاقش بهتر و بخانواده خود
 مهربانتر باشد. (اکمل المؤمنین ایماناً احسنهم خلقاً و الطهيم باهله) باز می‌فرماید:
 از دنیای شما سه چیز برای من محبوب است: زن، بوی خوش و نور دیدگانم نماز یا
 صلح رحم پیغمبر برای زنان احتراماتی شگرف بجای می‌آورد تا عرب بادیه‌نشین و
 کینه‌توز را نسبت بدین مظاهر لطف و انس رام و علاقمند سازد از جمله هر وقت یکی از
 زنان پیغمبر میخواست بر مرکبی سوار شود او زانوی خود را خم می‌کرد تا همسر او پای
 بر آن گذارد و سوار گردد بازنان شوخی می‌کرد و مسابقه میداد و در دویدن گاه جلومی افتاد
 و زمانی عقب میماند او پیوسته خوبی و مهربانی با زن را توصیه فرموده است: (خيار
 کم خيار کم لنسائکم) ملا احمد نراقی در کتاب جامع السعادات خود آورده است:
 پیغمبر اکرم در پایان زندگی و هنگامیکه دعوت حق را لبیک می‌گفت درباره زن
 توصیه می‌کرد تا وقتی که زبان مبارکش سکوت اختیار کرد از این سفارش باز نایستاد»

وقتی شخصی از احسان به پدر و مادر پرسید: فرمود: به مادر نیکی کن، به مادر نیکی کن، به مادر نیکی کن. به پدر نیکی کن، به پدر نیکی کن، به پدر نیکی کن و در واقع پیشوای دین مهرورزی بمادر را مقدم داشته است بازروزی کسی سؤال میکند بچه شخصی مهر بورزم فرمود: مادر، مادر و برای بار سوم هم واژه مادر را تکرار کرد و پس از مادر سه بار نام پدر را برد دیگری آمد و گفت جوانم و می خواهم بجهاد بروم مادرم موافقت نمی کند پیغمبر اسلام فرمود نزد مادر باش بخدا قسم اگر او یک شب باتو مانوس باشد از جهاد در راه خدا بهتر است. گویند خواهر رضاعی پیامبر بزرگ روزی نزد وی آمد او خرسند گردید و قبای خویش برایش بگسترد و مدتی بسا تیسیم و گرمی بصحبت اشتغال داشتند زن برفت و برادرش آمد پیشوای دین رفتاری چون سر کردن با خواهر بسا او نکرد حاضران حیرت نمودند و علت را جویا شدند فرمود خواهرم بمادر خود بیشتر مهربانی میکرد. در قرآن آمده است باقوام و اطفال یتیم و زنان و همسایگان، نورسیده ها و بندگان خود مهربانی و نیکی کنید خدا کسی را که خود خواه باشد دوست ندارد.

آیا ازدواج پیامبر اسلام در ۲۳ سالگی با خدیجه که سنین عمرش از ۴۰ افزون بود و ۲۸ سال با او سر کردن و سال مرگش را عام الحزن نام نهادن یا با ماریه قبطی که در حدود ۶۰ سال داشت پیوند زناشویی بستن و ام المساکین یا دختر خزیمه را که زنی سالمند و شوهر خویش را در جنگ بدر از دست داده بود بزنی گرفتن و دختران خویش را به علی و عثمان دادن و صبایای عمر و ابوبکر (حفصه و عایشه) را بزنی خواستن همه برای احراز حق زن و نیکی بدو و مقام و شخصیت و حقوق از دست رفته او را احیا نمودن بشمار نیست؟...

۱- اصل تعدد و جواز آن در اسلام بحکم آیه ۴ سوره نساء: فانكحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحدة یا آیه ۱۲۱ همین سوره: ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم، فلا تمیلوا اکل العیل قتلروها کالمعلقه چون عدالت تقریبا جز سوار استثنائی غیر ممکن است وحدت از آن بدست میاید ... برتر اندر اصل ازدواج

موقت و بدون اولاد را برای جوانان ضرور میدانند Ghildless Marriage

و اما طلاق که در همه کشورها بصورت‌هایی مرسوم بوده است (در انطاکیه وقتی زن بخانه شوهر میرفت لباس کبودی با خود می‌برد تا اگر بخواهد از شوی خویش جدا شود بدان لباس ملبس شود و خویشتن را مطلقه اعلام نماید حتی اگر کسی لباس کبود نداشت از دیگری عاریه می‌گرفت و پس از رفع نیاز مسترد می‌داشت.) در اسلام بسیار سخت و در امور خاصی مجاز بوده است از قرآن کریم در این باره دستورهای بسیاری بدست می‌آید مانند: اگر زنی از شوی خود بترسد که با او دشمنی و ستم روا می‌دارد باید آنها را آشتی داد و آشتی کاری نیک است».

اگر از اختلاف و بریدگی زناشویی بترسید حکمی از کسان زن و داوری از نزدیکان شوی برگزینید چنانکه طالب اصلاح باشند خدا کار آنها را روبراه می‌سازد.» در حدیث می‌خوانیم خدا کسانی را که زود زن می‌گیرند و طلاق می‌دهند و زنانی را که زود شوهر می‌کنند دوست نمی‌دارد. زن را جز هنگام بدگمانی طلاق مدهید. خدا از طلاق بیزار است.» علی (ع) فرموده است: زن بگیری و طلاق مدهید زیرا عرش خدا با طلاق میلرزد در حواشی ابن‌عابدین آمده است جواز طلاق برای ضرورت رهائی است خدا فرموده است: هرگاه زن فرمانبردار باشد پی‌راه فرار مگردید (۱).

غزالی گوید: طلاق بشرطی رواست که سبب اذیت بناحق شود و اذیت وقتی جایز است که در برابر جنایتی باشد یا ضرورتی آنرا ایجاب کند.»
در مذهب شیعه طلاق بی‌نیت باطل است و جدائی اشتباهی یا کسانیکه مجبور

(۱) در اسلام امر طلاق را بتایر مصالحی بیشتر براراده مرد استوار داشته‌اند با این وجود زن میتواند در صورتیکه مرد: مجنون - عین - خصی باشد و بعقیده بعضی اگر مرد مجنون، مبروص، کور، لنگ وزانی شود زن میتواند مطلقه گردد. همچنین اگر شوهر غایب و مفقود الاثر یا توانائی تأمین معیشت نداشته باشد و یا زن خود را به زنا متهم کند یا از انجام تکالیف همسری سر باز زند زن مختار به تقاضای طلاق است و بهر صورت تنفر از هر طرف یا از طرفین سبب جدائی میشود (در اصل طلاق کراهت از جانب مرد در خلع از طرف زن در سبابت از دو طرف است در دو قسمت اول باید هر طرف از حقوق خود چشم‌پوشد و در شق اخیر باید با یکدیگر توافق و هر دو گذشت کنند.

زن از نظر شاهنامه ثعالبی

ابو منصور عبدالملك بن محمد ثعالبی
نیشابوری از بررگان ادب و دانش ایران که
صاحب کتبی ارزنده چون : *یتیمه الدهر* ،
غررا *خبار مملوك فرس*، *مكارم الاخلاق* ، *فقه اللغة*

و سی مجلد کتاب نفیس دیگر است (۳۵۰ - ۴۲۹ هـ) شاهنامه منثوری نیز باستاند همان منابعی که فردوسی بزرگ در اختیار داشته بنام ابوالمظفر نصر بن ناصر الدین برادر محمود غزنوی بعبی نگاشته و از کتب و رسایل دیگران چون : طبری ، ابن خردادبه ، ابن الکلبي ، حمزه اصفهانی ، مسعودی و یعقوبی هم استفاده نموده و آقای محمود هدایت با نثری شیوا آن را بزبان ملی برگردانده است در این شاهنامه منثور و روش داستان‌های حماسی ملی سروده حکیم طوس زنان منبع فعالیتها ، جنگها ، جهانگیریها و راهنمائیهای مردم فلات ایران و سراسر جهان اند و ما برای نمونه مطالبی را که درباره **گودویه** خواهر بهرام چوبین و زنان برجسته دیگر نگاشته است عیناً برای مزید استفاده خوانندگان ارجمند در اینجا میاوریم :

چون مردان سینه (سردار و جانشین بهرام) و کردیه مصمم شدند که در خفای خاقان حرکت کنند بتهیه مقدمات و نعل کردن ستوران پرداخته محمولات خود را قبلاً ارسال و خود نیز که در حدود چهار هزار تن بودند بر مراکب خود برآمدند کردیه هم بلباس سواران و جنگجویان درآمد. جمعاً براه افتادند همینکه خبر به خاقان رسید با خشم تمام برادر را بتعقیب آنان فرستاده اورا گفت: چنانچه بمیل مراجعت نکردند همه را باسارت بهم بسته بحضور آور . برادر خاقان با عساکر بسیار براه افتاده طی طریق کرد و چهارمین روز حرکت بآنان رسید کردیه بمشاهده ترکان و احتمال خطر برای مقاومت و تهیج عساکر خود بتکمیل سلاح پرداخته امر کرد تا محاربه را صف آراستند. برادر خاقان که نزدیک شد آنانرا گفت، میخوام مرا نزد

کرده دلالت کنید که پیام شاه را باو برسانم و نیز مایلم که شما هم آنرا بشنوید چون بخدمت اورسید و او را دید از حسن و کمال و فنون سواری و لیاقت او متعجب شده مفتون او گردید و دل در او بست و گفت: شاه امر کرده شما را بحضور او بسم که بتجلیل شما پرداخته آنچه لازمه محبت است درباره شما مرعی دارد بنابراین چنانچه مراجعت کنید قبها المراد و الامجبورم که طبق امر او شما را بهم بیندم ولی من باب علاقه ای که من بتو بانوی محترم پیدا کرده ام صلاح آنست که اطاعت کرده تسلیم من شوی تا خود و همراهان و اموات سالم بمانید و آنگاه در خصوص تمایل خود باز دواج با او بر حذر داشتش از عواقب مقاومت مذاکراتی با او نمود کرده گفت اینجا مناسب نیست ولی جواب ترا می خواهم دور از محضر فریقین دهم برویم دورتر صحبت کنیم برادر خاقان گفت من مطیع امر توام همینکه قدری دور شدند کرده بانگ بر آورده او را گفت من خواهر و همسر بهرامم و باید ترا در معرض آزمایش قرار دهم اگر توانستی بر من دست یابی من بتو تسلیم خواهم شد و آنگاه بر او حمله آورده تیری بجانب وی افکند که از کمر بند و جوشن وی گذشته از پشتش خارج شد و زین را از وجود او پرداخته بر زمینش افکند پس کسان خود را با او بلند فرمان داد که بر ترکان حمله برند و چنان کشتاری در صفوف ترکان کردند که آتش در خرمن چوب خشک و گرگ در گله میش فکند و چون نور که ظلمت راهزیمت دهد همراه منهدم نمودند پس از آن از جیحون عبور کرده بجانب ایران روانه شدند کرده نامه ای به برادرش کردی که از محارم پرویز بود نگاشته وضعیت خود را برای او روشن ساخت و تقاضای عفو خود و همراهانش را از پرویز نمود کردی بوساطت آنان پرداخته تحصیل اجازه کرد که جمعا بمساکن خود برگردند و چنان کردند و نسبت به پرویز اظهار اطاعت نمودند پرویز لطف خود را نسبت بآنان دریغ نداشته یکایک را بخلاع فاخره سرافراز داشت پس کرده را بزوجیت اختیار و مورد اکرام قرار داد از لحاظ مخالفتی که همیشه نسبت بقیام بهرام بر علیه او داشته و او را بعبودیت پرویز تحریک مینموده همچنین از جهت اطاعت صادقانه و احترامی که در گذشته و حال از او داشت نهایت علاقه را نسبت باو ابراز مینمود ...

داستانی از بوذرجمهر - دانای عالیقدر دربار باشکوه خسرو نوشیروان برای حل مشکلات از گفتگوی با زنان الهام میگرفته و پرده از نهفته‌ها برمیداشته است ثعالبی چنین می‌آورد :

چون نوشیروان بر بوذرجمهر خشم آورد و مهر از او برگرفت امر داد که برای مسکن خود مکانی برگزیند که زمستان و تابستان بتواند در آن بیاساید و غذای خود را منحصرأ چیزی قرار دهد که محتاج به تبدیل آن نباشد و پوشش خود را چیزی منحصر کند که هیچوقت عوض نکند. بوذرجمهر برای منزل زیرزمینی اختیار کرد که در تابستان خنک و در زمستان گرم باشد. برای غذا شیر انتخاب نمود که هم غذاست و هم مشروب و گوارا ضمناً هم غذای اطفال صغیر و هم اشخاص پیر است و لباس خود را پوست حیوانات قرار داد که در زمستان از رو و در تابستان از پشت آن بر تن کند و دوران بدبختیش چندان بطول انجامید که منجر به نایبائی او گردید ...

امپراطور روم جعبه کوچکی مقل و ممهور بخدمت نوشیروان فرستاده پیغام داد که: اگر بفرستاده من گفتی در آن چیست من بخراجگذاری تو باقی خواهم بود و الافلا نوشیروان حل موضوع را از مردمان بصیر دربار خود خواست ولی هیچیک قادر بجواب و حدس آن نبودند دانست که فقط بوذرجمهر با وجود نایبائی قادر بحل آن خواهد بود پس امر با آزادی او کرد بحمامش برده جامه وزارت را که سابقاً می پوشید بر او پوشانند و بحضور شاه آورند امر او اجرا و بوذرجمهر بار حضور یافت شاه او را با احترام پذیرفت و پس از عنذر خواهی موضوع را در میان نهاده از او پرسید در آن جعبه چیست بوذرجمهر برای پاسخ این سؤال يك شب مهلت خواست فردای آنروز بر اسب نشسته دونفر خادم بهمراه برداشت و بانان تأکید کرد که نخستین کسی که از جعبه مخالف میرسد او را مطلع سازند زنی آمد بگذرد از او پرسید دختر است یا شوهر دارد جواب داد دختر است بوذرجمهر براه خود ادامه داد زن دیگر آمد بگذرد از او پرسید شوهر دارد یا نه جواب داد شوهر دارد پرسید بچه هم دارد گفت نه بوذرجمهر از او هم دور شد دومین زن که آمد بگذرد به سئوالات او پاسخ داد و گفت اولاد هم دارد پس مراجعت کرد و چون بقصر رسید شرفیاب حضور نوشیروان گردید و تمنا کرد که فرستاده پادشاه روم جعبه مقل را حاضر آورند

که فوراً اقدام شد بوذرجمهر گفت: در این جعبه سه عدد مروارید است بکی ناسفته یکی نیم‌سفته و سومی تمام سفته. همینکه جعبه باز شد مطابق گفته اوسه مروارید در آن بود انوشیروان از فطانت او متعجب و از زحمتی که باو وارد آورده بود پشیمان گردید و امر را مربوط بقضای الهی کرد فرستاده امپراطور نیز بنام مولای خود تمهید خراجگذاری نمود ...

مادرنوشیروان بگفته تعالی - چون جاماسب را سلطنت بدست افتاد و تاج بر سر نهاد دستور داد که قباد را حبس و زنجیر کرده تسلیم برز مهرین سو فرآکنند و قصدش این بود که برز مهر انتقام مرگ پدر را بدلخواه خود از قباد بستاند برز مهر بجای خشونت بملایمت پرداخته با احترام تمام با او رفتار کرد قباد را حسن طینت و پاکی فطرت او شگفت آمده از کشتن پدرش اظهار ندامت کرد و با بیان مشروح و شواهد بسیار ذمه خود را نزد او بری نمود ضمناً با او مأنوس گشته ویرا مردی راست و درست بجای آورد و از او خواست احسان خود را در مورد او باتمام رسانیده در خفای جاماسب و سران لشکر او را آزاد کنند برز مهر با او موافقت کرده وعده داد که او را آزاد کرده وسائل کارش را فراهم آورد و او را تا نزد پادشاه هیاطله همراهی کند تا بر علیه جاماسب از او استمداد نماید برز مهر بوعده خود وفا و لوازم او را تهیه کرده شب‌هنگام با یکدسته سوار شجاع با او براه افتاد و با کمال احتیاط و حزم بطی طریق مشغول شدند. مسافری که با سفر این از متعلقات نیشابور رسیدند نزد دهقان این شهر منزل کردند قباد دل بدختر دهقان باخت و بر حسب دستور او برز مهر دختر را از پدرش برای قباد خواستگاری کرده نتایج خیر آنرا باو گوشزد کرد دهقان پذیرفته دختر را به قباد داد و او را بمسکن شوهر بردند قباد بیش از پیش مفتون او گردید و گردن بند مروارید شاهانه‌ای باو هدید داد و بیکهفته با او ماند پس او را وداع گفته باقوامش سپرد و خود با همراهان طی طریق کرده نزد پادشاه هیاطله رفت این پادشاه او را نوازش کرده با کرامش پرداخت و بیست هزار نفر از بهترین مردان جنگی خود را تحت فرمان او گذاشت. قباد مجدداً بایران برگشت و چون در

اسفر این نزد پدرزن خود دهقان توقف کرد او را از ولادت پسری آگهی دادند که در زیبایی نظیرش دیده نشده است وی را طلب کرد و از دیدارش محظوظ گشته نامش را کسری گذاشت و این همان است که کسری انوشیروان شد و اصل دهقان را که قبلا توسط برز مهر پرسید اعلام داشت که از نژاد فریدون است قباد خرسند شد و او را از عطاهاى خود مشمول ساخت و کسری و مادرش را بقصر خود همراه برد ...

قباد از وظیفه شناسی زن غرق حیرت و کار او سبب لغو مالیاتی میشود -
 روزی قباد بشکار رفته بود همچنانکه بیابان میوه‌ای نزدیک میشد زنی را دید که طفلی با اوست و چون نگذاشت کودک اناری را از درخت بچیند طفل بگریه افتاد شاه متعجب شد و کسیرا فرستاد از زن سؤال کند که چرا با اینهمه بخل کودک را از چیدن یک انار منع کرد زن جواب داد: شاه در این انارها حقی دارد و کسی که باید اینها را بچیند هنوز بسراغ ما نیامده و ما میترسیم دست بآنها بزنیم. قباد برز مهر را گفت چنانچه اتباع من از دخالت در میوه درخت و محصول زراعت خودشان ممنوع باشند حقیقه در وضعیت سختی بسر میبرند برز مهر اعلامیه‌ای صادر کرد که بموجب آن مالیات ارضی ملغی گشت و محصول ارضی و میوه بزراعان و اگذار گردید و قباد امر با اجرای آن کرد و سعی داشت در کمال رأفت حکومت کند ...

داستان شیرین - شیرین زنی بود در نهایت زیبایی و ملاحظت که هنوز هم در جمال و کمال ضرب المثل است پرویز در جوانی باو عشق میورزد نا زمانی که فتنه بهرام چوبین و حوادث دیگری.... او را از خاطر پرویز برد و در موقع سلطنت هم دیگر توجهی باو نکرد شیرین از این متار که متعجب گردید و وضعش با پرویز چون وضعیت کسی شد که بشاهی میگفت :

لعبدك حرمة و الذکر فحش فلاتحوج الی ذکر الوسيلة

(بنده ترا بر تو حقوقی است که ذکر دلیلش ناسزا است او را مجبور مکن که

الطاف ترا یاد آور شود)

بنابر این دائم مترصد بود تا یکروز که پرویز بشکار میرفت با جواهرات و زینت آلات بر زیبایی خود افزود چون آیت حسن و ملاحظت در معبر پرویز قرار گرفت

بمشاهده‌ی وی عشق خفته‌ی پرویز بیدار و حرارت خفیفی که از او در دل داشت دفعه بشعله مبدل گردید و امر داد او را بدست يك از محارم دربار سپردند و خود با قلب صید شده و شوق دیدار یار عزم شکار کرد ولی معجلاً برگشت و لدی الورود شیرین را تزویج نمود و یکصد کیسه تنخواه و یکصد کنیز و یکصد جامه‌ی زری و یکصد گردن‌بند گرانها باو داده از قصور خود قصر طلائى را برای سکونت وی اختصاص داد و نهایت لطف و محبت را درباره‌ی وی مبذول داشته چون دیده و دل او را گرامی داشت زیرا نه فقط زیبا ئیرا بحد کمال دارا بود بلکه زیاده از حد با هوش و نسبت بشوهر خود محبت داشت ...

شیرین بیش از پیش مورد توجه پرویز واقع و مالک تمام قلب او گردید همچنان که پس از مرگ مریم دختر امپراطور همسر سوگلی پرویز شد... و اینهم گفته شد که شیرین بمسوم کردن این شاهزاده مبادرت نمود که جای او را بگیرد و او بآرزوی خود رسید ...

زن در داستان باستانی ویس و رامین

سرگذشت ویس و رامین که تاروپود
وجودش را از عشقی شیدائی رشته اندافسانه‌ای
کهن و بدوران جهاننداری اشکانیان مربوط و
بزبان و خط پهلوی نگاشته شده است. نسخه
اصلی بین قرنهای چهار و پنج میلادی تنظیم
گردیده است و بطور قطع از پیدایش این داستان

شورانگیر دست کم ۱۸ قرن می‌گذرد.

هر چند مبنای تمام داستانهای عشقی نکته‌ایست که بگفته حافظ با همه تکرار
نامکرراست ولی همه در بادی امر ساده و دل‌باختگی عادی یا انقلابی دوتن موجب
پیدایش داستانی رنگین بوده است در ویس و رامین هم نخست عشقی عادی و
شاید مادی بین رامین وزنی فتنه‌گر بنام ویس جریان می‌یابد رامین محبوب را ترك
میگوید و با گلرخدی دیگر بنام «گل» نرد عشق میبازد و او را بزنی میگیرد و سرانجام
هوای ویس او را از گل و گلزار دلسرد میسازد و بجانب معشوق می‌تازد و با او عقد
زناشوئی میبندد ولی مرور زمان و توجه مردم ایران بدین داستان دل‌انگیز شکلی
منظم بدو می‌بخشد، نظمی منطقی پدید می‌آورد و آنچه امروز اثر طبع گهربار و
اندیشه سحر فخرالدین گرگانی (بین ۴۳۲ و ۴۴۶ هـ) است بسیار اصولی و حتی
رامین از هر گونه ملامتی برکنار است. در این داستان عظمت نقش زن و تنوع‌پذیر
بودن مرد در عرف دوران باستان و وطن بخوبی آشکار است زیرا رامین دل می‌بندد
و سرد می‌شود و کمند مهر میبرد در صورتی که ویس دختری شرمگین، پاکیزه دامن
زیبا و نازپرورده و عقیف و متقی است. مردی سالمند بازور سپاه ویس را از مادر و
برادر جدا می‌سازد و بکاخ خویش میبرد و با او ازدواج میکند و بدیهی است دختری

رسا و فریبا که همنشین دشمن خاندان و پیری فرتوت (شاه موبد) باشد بدو توجهی نخواهد داشت و همواره دل درگرو نخستین نغمه دلدادگی باقی خواهد گذاشت با این وجود با محرومیت از ندای دل میسازد و در آتش شور جوانی و امید کامرانی میسوزد . سز انجام و سوسه دایه جهان دیده و یس را بر امین می پیوندد و دفتر دیگری بر کتاب دلیا ختگی زاده انسان میافزاید با اینهمه فخرالدین اسعد گرگانی بحکم پندار مردم دوران خود زن را مطیع مرد بحساب می آورد می نگارد:

زن ارچه زیرك و هشیاز باشد زبون مرد خوش گفتار باشد
 بلای زن در آن باشد که گوئی تو چون مهر و روشنی، چون خورنگوئی
 داستان ویس و رامین گرچه بیشتر بر مبنای ظاهری و جسمانی استوار و از دیرباز مورد عنایت صاحب نظران و نویسندگان و شاعران بوده است ولی از نظر معرفی روحی و فضایل اخلاقی زن و تجزیه و تحلیل داستان اصلی و فکر گوینده بعدی دوره اسلامی ایران (فخرالدین اسعد) که شاید پهلوی هم میدانسته و خود ترجمه کرده بسیار آموزنده است و تمایز دو جنس را بخوبی آشکار میسازد . بگفته صاحب سخن و سخنوران ، ابونواس شاعر معروف عرب نخستین کسی است که نام این داستان را در اشعار خود برده و بدست ما رسیده است و پس از او اکثر مورخان ایران اسلامی از آن یاد کرده و برای اولین بار بزبان گرجی برگردانده شده است .

گوینده بزرك ایران نظامی گنجوی از این اثر بهره بسیار برده و حتی خسرو شیرین را در بحر ابیات ویس و رامین گرگانی سروده است و گاه نیز بعضی مضامین عیناً در شیرین و خسرو تقلید و نقل شده است و ما اینك برای اكمال مقال قسمتی از ابیات را میآوریم :

(تجسم چهره و اندام ویس)

ز پیشانی اش تابان تیر و ناهید ز رخسارش فروزان ماه و خورشید
 چو بهرام ستمگر چشم جادوش چو کیوان بد آیین زلف هندوش

لبان چون مشتری فرخنده کردار
 دو زلفش مشک و رخ کافوروشنگرف
 رخانش هست گفتمی توده گل
 چه بالا و چه پهنا زان سمن بر
 دراز و گرد و آکنده دو بازو
 پریشان شاخها از نقره ناب
 دهان چون غنچه گل ناشکفته
 بسان سی و دو گوهر درخشان
 نشسته همچو ماهی باروان بود
 خرد در روی او خیره بماندی
 نبودی هیچ بت چون اوبی آهو
 بخوبی همچو بخت و کامرانی
 اگر فرزانه آن بت را بدیدی
 و گرزوان بران بت برگذشتی
 و ر آن بت مرده را آواز دادی
 دگر بر کهربا لب را بسودی
 رخس تابنده بر اورنگ زرین
 چو ماهی در چمن گاه بهاران

همه ساله شکر بار و گهر بار
 چو زاغی او فتاده کشته بر برف
 لبانش هست گفتمی قطره مل
 سرا پاهر دو چون دویار درخور
 درخت دلربائی گشته هر دو
 ولیکن شاخها رامیسوه عناب
 بدو درسی و دو لولو نهفته
 نهان در زیر دو لعل بدخشان
 چو برمی خاستی سروروان بود
 ندانستی که آن بت را چه خواندی
 بلند و چابک و شیرین و نیکو
 ز خوشی همچو جان وزندگانی
 چو دیوانه بتن جامه دریدی
 بچشمش روی حوران زشت گشتی
 بخاک اندر جوابش باز دادی
 بساعت کهربا یا قوت بودی
 بسان نقش روم و پیکر چین
 ستاره گرد ماه اندر هزاران

رامین سوز دل را از فرقت ویس بدین زبان بادایه در میان می نهد:

بجان وی خورم همواره سوگند
 چنو بانو نژاد و شاه گوهر
 کرا او جفت باشد غم نباشد
 که آتش بر کشد از هفت کشور
 دل او بر چنین آتش مسوزاد

مرا تو مادری ویسه خداوند
 چنو خورشید چهر و ماه پیکر
 نبود اندر جهان و هم نباشد
 بدان زاد است پنداری ز مادر
 اگر چه من همی سوزم زبیداد

دگر چه بخت بامن خورد ز نهار
 همی گویم چو از عشقش بنالم
 همی گویم چو از مهرش بسوزم
 بهر دردی که من بینم ز مهرش
 چنین خواهم که باشد جاودانی
 کنون از تو همی ز نهار خواهم
 پیام من بگو سرو روان را
 بگوای از نکسویی آفریده
 گدازان شد تنم از بیم و امید
 خرد آواره گشته هوش رفته
 نه ز سایش خبر دارم نه از رنج
 بهشت جاودان آن روز بینم
 ز دولت کام خود آنگاه یابم
 اگر لطف نگردد دستگیرم

مرو را بخت فرخ باد بیدار
 مبادا حال او هرگز چو حال
 مبادا روز او هرگز چو روزم
 کنم صد آفرین بر خوب چهرش
 مرا زورنج و او را شادمانی
 جوانمردیت را من یار خواهم
 بت خندان و مساه باروان را
 بناز و شادکامی پروریده
 چو برف کوهسار از تاب خورشید
 دل اندر تن نه بیدار و نه خفته
 نه از رامش بدل شادم نه از گنج
 که آن رخسار جان افروز بینم
 که با پیوند رویت راه یابم
 ز پا افتاده و سر گشته میرم

دایه از زاری رامین بشفقت اندر میشود نزد ویس میرود و او را از شیفتگی

عاشق جانباز آگاه میسازد و پاسخ می‌دهد:

بگریه دایه را گفت این چه روزست
 بهر روزی که نو گردد ز گردون
 گناه از مرو بینم یا ز اختر
 که گوئی کوه چون البرز هفتاد
 نه مروست این که بوم تن گذازست
 دل من ز آتش حسرت چنانست
 گهی میسوزم از تیمار مادر
 شبم چون موی خود تار و دراز است

که گوئی آتش آرام سوزست
 مرا نو گردد اندوهی دگرگون
 و یا زین چرخ خود کام ستمگر
 نگون شد ناگهان و بر من افتاد
 نه شهرست این که چاه شست بازست
 که ماهی بر سر تابه چنانست
 گهی بیهوشم از درد برادر
 در محنت برویم روز باز است

ز شب بینم بلا وز روز تیمار
 ویس پاکدامن خود را در برابر وساوس دابه بدین زبان جلوه میدهد :
 اگر تو بخردی با دل بیندیش
 هزاران دام جوید مرد بی کام
 برنک گونه گون آرد فرابند
 هزاران گونه بنماید نیازش
 بعشق اندر نیازش ناز گردد
 چو درد امش فکند و کام دل راند
 نو گوئی رام گردد عشق سرکش
 زن مسکین بچشمش خوار گردد
 زن بدبخت در دام او فتناده
 نوزدمهر و نیز افسوس دارد
 زن امیدوار از داغ امید
 مراکی دل دهد کردن چنین کار
 بدین سر ننگ و رسوائیم بی مر
 اگر کاری کنم بر کام دیوم
 فزاید بر دلم زین هر دوان بار
 ببین تا کام چون ننگ آورد پیش
 که کام خویش را گیرد بدان دام
 بامید و نوید و سخت سوگند
 بشیرین لابه و نیکو نوازش
 بناز اندر بلند آواز گردد
 ز ترس ایمن نبود و آز نشانند
 که خاکستر شود سوزنده آتش
 فسو نگر مرد از او بیزار گردد
 گرفته ننگ و آب روی داده
 نگوید خوب و ننگش بر شمارد
 گدازدهمچو برف از تاب خورشید
 که شرم خلق باشد ، بیم دادار
 بدان سر آتش دوزخ برابر
 بسوزد مرا کیهان خدیوم

زن از نظر نظامی

ابومحمد الیاس فرزند یوسف ملقب به
نظام‌الدین و متخلص به نظامی متولد گنجه و
عراقی الاصل از داستان‌سرایان بنام و از ستارگان
قدراول آسمان ادب ایران است که بین سنوات
۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری چشم بجهان گشوده و در

جهان رنگارنگ شعر جاودان فارسی بحدی پیش رفته و قدرت صورتگری خویش
را چنان در تجسم مناظر و حالات جلوه داده که بدون تردید خمسه او در ردیف
چهار گوینده درجه نخست وطن قرارش داده است و فردوسی، نظامی، مولوی،
سعدی و حافظ خمسه فناپذیری بوجود آورده‌اند.

نظامی به زن با دیده تقدس و احترام و گاهی بدبینی می‌نگرد، خامه‌اش از
دایره عفت هرگز پا بیرون نمی‌نهد و بین عشق و هوس فاصله‌ها قرار می‌دهد بزم و
وصف مجالس عیش و شادمانی در تمام داستانهای نظامی مقامی شامخ دارد و طی
همین سروده‌هاست که او نیروی خلاقه طبع را با آوردن تشبیهات و استعارات نغز
بثبوت رسانیده است.

نظامی بطور کلی درباره زنان چنین اظهار نظر میکند :

نه هر کاو زن بود نامرد باشد زن آن مرد است کاو بیدرد باشد

نظامی هم چون فردوسی بتناسب داستان و آداب زمان از گرفتاری زن و
بیوفائی آنان شکوه‌ها سر می‌دهد که با عقیده اصلی او درباره زنان پارسا و نیکخو
متباین می‌نماید و نقل اشعاری در این زمینه برای عبرت بانوان که اکثر، نقایص خود
را بر طرف ساخته‌اند بسی آموزنده است :

اوگر چه نشانه گاه درد است	آخر نه چومن زن است مرد است
زن گر چه بود مبارز افکن	آخر چو زن است هم بود زن
زنان را ترازو بود سنك زن	بود سنك مردان ترازو شکن
زن آن به که در پرده پنهان بود	که آهنك بی پرده افغان بود
گوئی که بکن نمی نبوشد	گوئی که مکن دو مرده کوشد
چون غم خوری او نشاط گیرد	چون شاد شوی زغم بمیرد
این کار زنان راست باز است	افسون زنان بد دراز است
چه خوش گفت جمشید بارای زن	که یا پرده یا گور به جای زن
مشو بر زن ایمن که زن پارساست	که در بسته به گرچه دزد آشناست
زن گرنه یکی هزار باشد	در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند	بر نام زنان قلم شکستند
زن راست نبازد آنچه بازد	جز زرق نسازد آنچه سازد
بسیار جفای زن کشیدند	وز هیچ زنی وفا ندیدند
زن چیست نشانه گاه نیرنك	در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفت جهان است	چون دوست شود هلاك جان است
مگر ماه وزن از يك فن در آیند	که چون در بندی از روزن در آیند
زن چو مرد گشاده رو بیند	هم بدو هم بخود فرو بیند
زنان مانند ریحان سفالند	درون خیث و بیرون سو جمالند

نشاید یافتن در هیچ برزن وفا در اسب و در شمشیر و در زن

و فامردی است در زن چون توان بست چو زن گفتی بشوی از مردمی دست
 بسی کردند مردان چاره سازی ندیدند از یکی زن راست بازی
 چو بندی دل در آن دور از خدایی کزو حاصل نداری جز بلائی
 اگر غیرت بری با درد باشی و گر بی غیرتی نامرد باشی

داستان شیرین و تجسم خصایص روحی و پایداری او در عشق و وفا و فداکاری
 وی احترام قلبی نظامی را بزنان برگزیده نشان میدهد شاعر بزرگ با وجودی که
 استاد طوس و ثعالبی و اکثر نویسندگان و مورخان دوران اسلامی ایران، گذشته
 دل داده خسرو را ناپسند جلوه داده اند از عفت و پاکدامنی و اصالت اصل و نسب
 شیرین سخن میگوید و از زبان او پرویز را بر حذر میدارد که شربت وصل جز با
 رعایت آیین آسمانی زناشویی نوشیدنی نیست :

رطب چینی که با نخلم ستیزد زمن جز خار هیچش بر نخیزد
 اگر زیر آفتاب آید زبر ماه بدین میوه نیابد هیچکس راه

چوشه دانست کان تخم برومند بدو سر در نیارد جز به پیوند
 بسی سوگند خورد و عهدها بست که بی کاوین نیارد سوی او دست
 بزرگان جهان را جمع سازد بکاوین کردنش گردن فرازد
 چو عهد شاه را بشنید شیرین بخنده برگشاد از ماه پروین

ملك فرمود خواندن موبدان را همان کار آگهان و بخردان را
 ز شیرین قصه ای بر انجمن راند که هر کس جان شیرین بروی افشاند
 که شیرین شد مرا هم جفت و هم بار بهر مهرش که بنوازم سزاوار
 گراور اجفت سازم جای آن هست بدو گردن فرازم رای آن هست

نظامی شیرین را بدین بیان می‌ستاید :

سزاوار کنار نیک بختان	بهاری تازه چون گل بردرختان
چنان کز رفتنش کبک دری را	خجل روئی ز رویش مشتری را
که تا بر حرف او کس ننهد انگشت	عقیق سیم شکلش سنک در مشت
لبش دندان و دندان لب ندیده	لب و دندانی از عشق آفریده
دهان از نقطه موهوم میمی	رخ از باغ سبکروچی نسیمی
چراغی بسته بر دود سپندی	کشیده گرد مه مشکین کمندی
ببوسی دخل خوزستان خریده	بناری قلب ترکستان دریده
گلاب از شرم آن گلها عرق ریز	رخی چون تازه گل‌های دلاویز
کشیده چون دم قاقم ده انگشت	سپید و نرم چون قاقم برو پشت
تبا شیرش برابر شیر هشته	تنی چون شیر با شکر سرشته
زبازی زلفش از دستش بریدن	زتری خواست اندامش چکیدن
خمار آلوده چشمی کاروان زن	کرشمه کردنی بردل عنان زن
زدلها چون مفرح درد میبرد	ز خاطرها چو باده گرد میبرد
باو او ماند و بس الله اکبر	گل و شکر کدامین گل، چه شکر

بنامیزد (بنام ایزد) رخی هر هفت کرده	برون آمد ز طرف هفت پرده
طبرزده که او نیزش غلام است	چگویم چون شکر شکر کدامست
چوماهی گر بود ماهی قصب پوش	چو سروی گر بود در دامش هوش

نظامی شیرین را جان‌شین شایسته عمه خود مهین بانو (شمیرا^۱) ملکه مقتدر ارمنستان و ابخاز و موقان و بردع دانسته و از مریم (۲) دختر موریس امپراتور روم نیز که همسر خسرو پرویز بود نام برده است .

۱- شمیرا امهین بانو ست تفسیر

۱- شمیرا نام دارد آن جهانگیر

۲- سرپرسی سایکس برخلاف همه مورخان مریم و شیرین را یکی دانسته است.

شیرین به پندار نظامی مظهر پاکی و عفت است و با آنکه شب و روز در آتش اشتیاق دیدار خسرو می سوزد و با غم دل می سازد همینکه پرویز بعزم شکار بقصر شیرین میرسد و در صدد ورود و ساعتی آسودن است دلدار با لطافتی زنانه و عاشقانه او را باز میدارد و در بسته را بر روی وی نمیگشاید :

دری دید آهنین در سنگ بسته	ز حیرت ماند بر در ، دل شکسته
نه روی آنکه از در باز گردد	نه رای آنکه قفل انداز گردد
رقیبی را بنزد خویشان خواند	که ما را نازنین بر در چرا ماند
چه تلخی دید شیرین در من آخر	چرا در بست از اینسان بر من آخر
درون شو گونه يك عاشق، غلامی	فرستادست نزدیکت پیامی
که مهمانی بخدمت می گراید	چه فرمایی در آید یا نیاید

کنیزی کاردان را گفت آن ماه	بخدمت خمیز و بیرون شو سوی شاه
فلان شش طاق دیبا را برون بر	بزن بسا طاق این ایوان برابر
بنه در پیشگاه و شقه در بند	پس آنکه شاه را گوی خدایند
که گر مهمان مائی ناز منمای	بهر جاکت فرود آرم فرود آی
صواب آن شد ز روی پیش بینی	که امروزی درین منظر نشینی
من آیم خود بخدمت بر سر کاخ	زمین بوسم به نیروی تو گستاخ

شیرین در عرف نظامی نمودار وفا و عشق و مهربانی است همینکه خسرو پرویز از سوء تقدیر بزندان می افتد و کشته می شود و شیرویه بر اریکه سلطنت تکیه می زند و می خواهد بر خلاف حکومت عقل شیرین بدو ببیند و ملکه ایران باقی بماند . شیرین که دل در گرو عشق جاودان پرویز دارد با تمهیداتی که از زنی دلباخته می سزد خود را بجسد خسرو می رساند و با دشنه ای بزندگان پان می دهد .

نظامی که خود هنگام سرودن شیرین و خسرو در بند عشق «آفاق» گرفتار و با او و خیال او سروکار داشته است می گوید این داستان جلوه گاه دلباختگی برای همه دلدادگان گیتی بشمار آید شاعر بزرگ پس از مرگ محبوب خود به زنانی دیگر دل

می‌بازد و آنان را بتناوب بعقد ازدواج درمی‌آورد و در حقیقت آنچه می‌سازد و یا اگر بدبینی نسبت به زن‌گاهی ابراز می‌دارد همه از زندگانی خود او و آنچه در اطرافش می‌گذشته و یا شنیده و دیده است سرچشمه می‌گیرد. استاد گنجه وفا و جانبازی شیرین را چنین توصیف می‌کند :

بزرگان روی در روی ایستادند
 بفراشی درون آمد به گنبد
 سوی مهد ملك شد دشنه در دست
 ببوسید آن دهن کو بر جگر داشت
 همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش
 لبش بر لب نهاد و دوش بردوش
 تن ازدوری و جان از داوری رست
 زهی جان دادن و جان بردن او
 بجانان جان چنین باید سپردن

چو مهد شاه در گنبد نهادند
 میان در بست شیرین پیش موبد
 در گنبد بروی خلق در بست
 جگر گاه ملك را مهر برداشت
 بدان آئین که دید آن زخم راریش
 پس آورد آن گهی شه را در آغوش
 که جان با جان و تن با تن پیوست
 زهی شیرین و شیرین مردن او
 چنین واجب کند در عشق مردن

زن در نظر سعدی

شیخ اجل که ذوالقرنین وار بسیر آفاق
وانفس پرداخته و در حدود دوسوم زندگانی
پرافتخار خود را در سفر سر کرده است بتناسب
زمان و مکان در تشریح زن درد و حد افراط و

تفریط قرار گرفته گاهی بستایش این مظهر حیات ایباتی جاودانی و نغز سروده و زمانی
وسيله ای برای ارضای هوی و هوسش انگاشته و یا اورا وجودی عاری از ثمر و مزاحم
پنداشته است بهر تقدیر کلیات ابدی وی را تصفح میکنیم و از گلستان و بوستان و قصاید،
گفتار گهر بارش را با استشهد میآوریم و بدین بحث پایان میبخشیم ...

سعدی هم نشین بدر اسبب تغییر و تضعیف خصایص انسانی می پندارد :

با بدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

مرد، بسزعم سعدی مسئول فراهم آوردن وسایل زندگی و اعاشه زن و

كودك است :

« یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد بنزد من آورد که کفاف اندک دارم و

عیال بسیار و طاقت بار فاقه نمی آرم و بارها دردلم آمد که با قلمی دیگر نقل کنم تادر

هر آن صورت که زندگانی کرده شود کسی را بر نیک و بد من اطلاع نباشد :

بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که بر او کس نگریست

باز از شماتت اعدا بر اندیشم که بطعنه در قفای من بخندند و سعی مرا در حق

عیال بر عدم مروت حمل کنند و گویند :

مبین آن‌بی حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی
 که آسانی گزیند خویشتن را زن و فرزند بگذارد بسختی...»

اهانت به مادر در نظر شیخ بزرگوار نابخشودنی و بدترین گناه است :

یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد خشم آلود، که فلان سرهنگزاده
 مرا دشنام مادر داد هارون ارکان دولت را گفت جزای چنین کس چه باشد یکی اشاره
 بکشتن و دیگری بزبان بریدن و دیگری بمصادره و نفی داد هارون گفت ای پسر کرم
 آنست که عفو کنی...»

زن بدسیرت در نظر شاعر بزرگ و وطن سوهان روح و مایه رنج و درخور طرد
 و در صورت امکان از زخم زبان او گریختن است .

« از صحبت یاران دمشق بلائی پدید آمده بود سردریابان قدس نهادم و با
 حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم در خندق طرابلس با جهودانم
 بکار گل بداشتند یکی از روسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود گذر کرد و شناخت و
 گفت ای فلان این چه حالتست گفتم چه گویم :

همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت

که از خدای نبودم بآدمی پرداخت

قیاس کن که چه حال بود درین ساعت

که در طویله نامردمم بیاید ساخت

پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان

بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و باخود بحلب
 برد و دختری که داشت به نکاح من در آورد . بکابین صد دینار مدتی بر آمد
 بد خوی ستیزه روی نا فرمان بود زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغض
 داشتن :

زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او

زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار
 باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت تو آن نیستی که پدر من ترا از فرنگ
 باز خریدم گفتم بلی من آنم که بده دینار از قید فرنگم باز خرید و بصد دینار بدست
 تو گرفتار کرد.

شندم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
 شبانگه کارد در حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید
 که از چنگال گرگم در بودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی
 سعدی چهره تابناک و دلفریب زیبارویان را دشمن پارسایی و زنجیر پای
 عقل می‌پندارد :

« خردمندان گفته‌اند: زلف خوبان زنجیر پای عقلست و دام مرغ زیرک :
 در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش مرغ زیرک بحقیقت منم امروز تو دمی
 از بن مه پاره‌ای عابد فریبی ملایک صورتی ، طاوس زیبی
 که بعد از دیدنش صورت نبندد وجود پارسایانرا شکیبی
 زشتی ظاهری را نکوهیده و جهاز و نعمت را هم عامل مهمی در رفع نقص
 بحساب نیاورده و در اینگونه موارد داماد را کور خواسته است :
 آورده‌اند که فقیهی دختری داشت بغایت زشت بجای زنان رسیده و با وجود
 جهاز و نعمت کسی در مناکحت او رغبت نمی نمود .

زشت باشد دیقی و دیبا که بود بر عروس نازبیا
 فی الجمله بحکم ضرورت عقد نکاحش با ضریری بیستند. آورده‌اند که حکیمی
 در آن تاریخ از سر ندیب آمده بود که دیده‌ نایبنا روشن همی کرد . فقیه را گفتند
 داماد را چرا علاج نکنی گفت ترسم که بینا شود و دخترم را طلاق دهد :
 شوی زن زشت روی نایبنا به

سعدی در داستانی ضمن پند پدری خوبروئی را داروی جراحات درونی

می‌پندارد و مصاحبت زیباییان را مغتنم می‌شمارد :

سیم خوبروئی که درون صاحب‌دلان بمخالطت او میل کند. که بزرگان گفته‌اند
اندکی جمال به از بسیاری مال و گویند روی زیبا مرهم دل‌های خسته است و کلید
درهای بسته است لاجرم صحبت او را همه جای غنیمت شناسند و خدمتش را
منت دانند :

شاهد آنجا که رود حرمت و عزت بیند و برانند بقهرش پدر و مادر خویش
پرطاوس در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تو می‌بینم پیش
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد هر کجا پای نهد، دست‌ن‌دارندش پیش
شیخ بزرگ حراست زن و مصونیت حریم خانواده را از وظایف مرد
بشمار می‌آورد :

« منجمی بخانه در آمد یکی مرد بیگانه را دید با زن او بهم نشسته، دشنام
وسقط گفت و فتنه و آشوب برخاست. صاحب‌دلی که براین واقف بود، گفت :

تو بر اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست؟

او مصاحبت با زنی نیکو روی را که مایه افترای کوتاه‌بینان است غیر منطقی
دانسته است :

یکی را از علما پرسیدند که یکی با ماه روئیت در خلوت نشسته و درها بسته...
هیچ باشد که بقوت پرهیزگاری از او سلامت بماند؟ گفت اگر از مهر و بیان سلامت
بماند از بدگویان نماند :

شاید پس کار خویشان بنشستن لیکن نتوان زبان مردم بستن

سعدی هم از مادر زن بصورت طنز و بزبان حال بعضی از مردان ،
خرده‌گیری میکند :

یکی را زنی صاحب جمال جوان درگذشت و مادر زن فرتوت بعلت کابین در
خانه متمکن بماند و مرد از محاورت او بجان رنجیدی و از مجاورت او چاره‌ن‌دیدی

تا گروهی آشنایان برسیدن آمدندش یکی گفت چگونه ای درمفارقت یار عزیز گفت
نادیدن زن برمن چنان دشخوار نیست که دیدن مادرزن :

گل بتاراج رفت و خار بماند گنج برداشتند و مار بماند
دیده برتارک سنان دیدن خوشتر از روی دشمنان دیدن

شیخ اجل برای دلباختگی حقیقی بکشش روحی اکتفا میجوید و ظاهر
پسندیده را ملاک شیفتگی نمیداند :

یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال او بگفتند که با کمال
فضل و بلاغت سردریابان نهاده است وزمام عقل از دست داده بفرمودش تا حاضر
آوردند و ملامت کردن گرفت که در شرف نفس انسان چه خلل دیدی که خون بهایم
گرفتی و ترک عشرت مردم گفتی، گفت :

کاش کانان که عیب می جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا بجای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی

تا حقیقت محض بر صورت دعوی گواه آمدی ملک را در دل آمد جمال لیلی
مطالعه کردن تا چه صورتست موجب چندین فتنه بفرمودش طلب کردن در احیاء عرب
بگردیدند و بدست آوردند. و پیش ملک در صحن سراچه بداشتند ملک در هیئت او
نظر کرد شخصی دید سیه فام، باریک اندام در نظرش حقیر آمد بحکم آنکه کمترین
خدام حرم او بجمال ازو در پیش بودند و بزینت بیش مجنون بفراست در یسافت
گفت از دریچه چشم مجنون باید در جمال لیلی نظر کردن تا سر مشاهده او بر تو
تجلی کند :

تندرستان را نباشد در دریش جز بهمدردی نگویم درد خویش
گفتن از زنبور بی حاصل بود بایکی در عمر خود ناخورده نیش

تا ترا حالی نباشد همچو ما حال ما باشد ترا افسانه بیش
سوز من با دیگری نسبت مکن او نمک بردست و من بر عضو ریش
شیخ بزرگ شیراز فداکاری را شرط عشق واقعی بحساب میاورد و ضمن
گزارش احوال دودلداده از خودگذشتگی آنان را با فصاحت تمام می‌سناید :

چنین خواندم که در دریای اعظم بگردابی در افتادند با هم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد مبادا کاندرا آن حالت بمیرد
همی گفت از میان موج و تشویر مرا بگذار و دست یار من گیر
درین گفتن جهان بروی بر آشفست شنیدندش که جان میداد و میگفت
حدیث عشق از آن بطلال مینوش که در سختی کند یاری فراموش
چنین کردند یاران زندگانی ز کار افتاده بشنو ، تما بدانی
که سعدی راه و رسم عشقبازی چنان داند که در بغداد تازی
دلارامی که داری دل دراو بند دگر چشم از همه عالم فرو بند
اگر مجنون لیلی زنده گشتی حدیث عشق ازین دفتر نبشستی

گاهی سعدی بزرگ با وجود زن و فرزند بیخ نشاط را بریده و مرغ آسایش
را رمیده و جوانی کردن پیران را زنده نشان میدهد :

«جوانی چست، لطیف، خندان در حلقهٔ عشرت ما بود که دردش از هیچ نوعی
غم نیامدی... بعد از آن دیدمش زن خواسته و فرزندان خاسته و بیخ نشاطش بریده
و گل هوس پژمریده. پرسیدمش چه گونه‌ای و چه حالتست گفت تا کودکان بیاوردم
دگر کودکی نکردم :

چون پیر شدی ز کودکی دست‌بدار بازی و ظرافت بجوانان بگذار
طرب نو جوان زبیر مجوی که دگر ناید آب رفته بجوی
زراع را چون رسید وقت درو نخرامد چنانکه سبزهٔ نو



دور جوانی بشد از دست من
 قوت سر پنجه شیری گذشت
 آه و در یخ آن زمن دلفروز
 موی بتلیس سیه کرده گیر
 راضیم ای مامک دیرینه روز
 راست نخواهد شدن این پشت گوز

مادر بنظر او محور جهان هستی است و باید پیوسته حرمت شبزنده داریهای
 وی را از خاطر محو نکنیم :

وقتی بجهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده بکنجی نشست و گریان همی
 گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی میکنی؟

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش
 گر از عهد خردیت یاد آمدی
 چو دیدش پلنگ افکن و پلتن
 که پیچاره بودی در آغوش من
 نکردی درین روز بر من جفا
 که تو شیر مردی و من پیر زن

در زناشوئی به پندار شیخ بزرگوار باید شخصیت و تناسب سنی بخصوص
 رعایت شود :

پیرمردی را گفتند چرا زن نکنی گفت با پیرزنانم عیش نباشد گفتند جوانی
 بخواه چو ممکنت داری گفت مرا که پیرم با پیرزنان الفت نیست پس او را که جوان
 باشد با من که پیرم چه دوستی صورت بندد...»

کسیکه زحمات مادر را باشکونجه دادن بدو پاسخ گوید از جهان وفادور و از
 عالم صفا مهجور است :

« در تصانیف حکما آورده اند که کژدم را ولادت معهود نیست چنانکه دیگر
 حیوانات را بل احشای مادر را بخورند و شکمش را بدرند و راه صحرا گیرند و آن
 پوستها که در خانه کژدم بینند اثر آنست باری این نکته پیش بزرگی همی گفتم گفت
 دل من بر صدق این سخن گواهی میدهد و جز چنین نتوان بودن در حالت خردی با مادر
 و پدر چنین معاملات کرده اند لاجرم در بزرگی چنین مقلند و محبوب !

پسری را پدر وصیت کرد
هر که با اهل خود وفا نکند
کای جوانبخت یاد گیر این پند
نشود دوستروی و دولتمند

زنان باید بحکم صفای باطن فرزند شایسته بجامعه بدهند :

زنان باردار ای مرد هشیار
از آن بهتر بنزدیک خردمند
اگر وقت ولادت مار زایند
که فرزندان ناهموار زایند

سعدی بحکم حوادث زمان زنان را درخورشور و مصلحت اندیشی نمیداند :

« مشورت با زنان تباهست و سخاوت با مفسدان گناه » زن باید بارزش مرد پسی

برد و بیهوده شهد زندگانی را در کام او بشرنک مبدل نسازد :

شکایت کند نو عروسی جوان
که میسند چندین که با این پسر
به پیری ز داماد نامهربان
بتلخی رود روزگارم بسر
کسانیکه با ما درین منزلند
زن و مرد با هم چنان دوستند
که گوئی دومغز و یکی پوستند
که باری بخندید در روی من
ندیدم در این مدت ازشوی من
سخندان بود مرد دیرینه سال
شنید این سخن پیر فرخنده فال
که گر خوبروست بارش بکش
یکی پاسخش دادشیرین و خوش
که دیگر نشاید چنو یافتن
دریغست روی از کسی تافتن
بحرف وجودت قلم در کشد
چرا سر کشی ز آن که گرسر کشد
که میگفت و فرماندهش میفروخت
یکم روز بر بنده ای دل بسوخت
مرا چون تو دیگر نیفتد کسی
ترا بنده از من به افتد بسی

هر گاه بین زن و مرد تفاهم کامل بوجود نیاید پیمانهای سخت مادی نیز مانع

جدائی نتواند شد :

میان دو عمزاده و صلت فتاد
دو خورشید سیمای مهتر نژاد

دگر نافر و سرکش افتاده بود
 یکی روی در روی دیوار داشت
 دگر مرگ خویش از خدا خواستی
 که مهرت بر او نیست مهرش بده
 تغاین نباشد رهائی ز بند
 که هرگز بدین کی شکیم زدوست
 نیاید بنادیدن روی یار
 اگر راست خواهی دلارامت اوست

یکی را بغایت خوش افتاده بود
 یکی خلق و لطف پر یوار داشت
 یکی خویشتن را بیاراستی
 پسر را نشانند پیران ده
 بخندید و گفتا بصد گوسفند
 بناخن پریچهره میکند پوست
 نه صد گوسفند بلکه سیصد هزار
 ترا هرچه مشغول دارد زدوست

انتظار من از شما خانم‌های تحصیل کرده در این موقع که می‌روید بحقوق و مزایای انسانی خود آگاه شوید این است که در زندگی قانع باشید باقتصاد و صرفه‌جویی و کار عادت‌نمائید و از تجمل و اسراف بپرهیزید .

« ۱۴ دی ۱۳۱۴ رضا شاه کبیر »

وجود حادثه آفرین زن و نقشی حساس که در جهان بشری ایفا میکند مرد را پیوسته بستایش خود واداشته و احياناً نیز حس بدبینی و بدخواهی و حسادت برخی را برانگیخته است و در نتیجه گفته‌های نغزی بصورت: وصف، قدح و گاهی مثل برجای گذاشته‌اند که شمه‌ای

زن در نظر مردان بزرگ تاریخ

از آن را برای معرفی بیشتر زن در اینجا می‌آوریم :

در خانه‌ای که زن وجود ندارد خوشی و روشنائی نتوان یافت - مرد کریم زن را محترم می‌شمارد و لثیم او را خوار میدارد - زن چشم و چراغ خانه است (محمدص) با همسر خود چنان رفتار کنید که کسی را بیش از شما خیرخواه و دوست خود نداند - باید در دل خود اطاعت از خدا و چهره زن را سازگار ساخت - سعادت در سه چیز است: زن خوب، خانه خوب و اسب خوب (علی ع) در جهان از درك سه چیز عاجزم: خدا، حقیقت جهان و اندیشه زن (سلیمان) زن بمنزله گردن‌بند مرد است درست بنگر چه چیزی را بر گردن می‌آویزی (امام صادق ع) زن نیک مایه آسایش مرد و آبادانی خانه و موجب نیکو کاری مرد است (هوشنگ پیشدادی) تجلی آرامش برپیشانی و نگاه افسون‌نگر زن قدرتی مرموز دارد (وینه) زن زیباترین و گرمی‌ترین

موجودات است (کنفوسیوس) زن، مرد بزرگ می‌پرورد هر قدر مرد بکمک ورزش و دانش و بینش گرامی و متنفذ گردد سهم زن در آئین مادری و تربیت چنین مردانی از عوامل دیگر برتر است -- رشد و بقا و هستی مرد به پرستاری و مهربانی زن بسته است (سلن قانون‌نگزار کهن) اگر زن نبود نوابغ جهان را کی پرورش میداد (ناپلئون) زن چون قرص ماه بر فراز سر ما در آسمان زندگی آزادانه میگردد و بهر جا قدم گذارد نور خود را نثار طبیعت میکند (پوشکین) زن خوب فرمانبر پارسا کندمرد درویش را پادشا (سعدی) زن بر هر کاری قادر است (دانونزیو) وقتی خدا خواست زن را بیافریند گردی ماه، نور آفتاب، اشک ابر، تموج برگها، استحکام چوب، حجب خرگوش، نگاه میش و هنر بر را جمع کرد و وی را خلق نمود (تساگور بانکای عقیده برهماها) زن برای کودکی ما بصورت مادر، در جوانی در چهره همسر و هنگام پیری در قالب دختر متجلی میشود و پیوسته نگهبان و سازنده شخصیت ماست -- ای زن تو فرشته‌انس، دلربا ترین آفریده جهان خلقت و بمنزله اختر درخشانی هستی که شبهای تار زندگانی ما بروشنی تبدیل و همگان را بسر منزل خسرمی و سعادت هدایت میکنی -- زن منشأ تمام کارهای بزرگ زندگانی است .

من هنر و نبوغ خود را مرهون زن می‌پندارم و از او سپاس‌ها دارم. اگر زن نبود زیبایی و هنر و شعر و موسیقی وجود نداشت و حیات انسان هرگاه از این سه رکن ارزنده عادی بود به پیشیزی نمی‌ارزید. زندگی بدون زن زندگی نیست (اگوست کنت) زیبایی زن آفرینش خدائست و دوست داشتنی بودنش کار شیطان (ویکتور هوگو) در دنیا تنها دو چیز زیباست: زن و گل (مالرب) زنان را دوست بدار اما از بد آنها بخدا پناه ببر و هنگامیکه با آنان روبرو شدی وداع کن و مثل باد بگذر (کرنی) خدا زن را بیافرید تا در هر جا وجود خود را بدیگران بشناساند . در زندگی خود دوبار زانو زدم یکی برای آفریدگار و دیگری برای زن محبوبم

(شمللی) نخستین کسی که میتواند زن را فریب دهد خود اوست (لافونتن) زن در کلیه اعمال انسانی شریک و سهیم است (ارنست ناویل) بوذرجمهر دانشمند گرانمایه دوران ساسانی چنین پند داده است: زن خوب همانند مادر و دوست و خدمتگزار است و زن بد شبیه دزد و دشمن خداوندگار میباشد بدین تفصیل:

۱- همانندی زن خوب ب مادر همچنانکه مادر دوری از فرزند را نمیتواند

تحمل کند و خود رنج میبرد تا او را خشنود سازد زن نیز باشوی خود چنین است.

۲- همانندی زن خوب بدوست نیکو بدینگونه است که هیچگاه از کمی یا نبودن چیزی نمی رنجد و دارائی خود را از شوی دریغ نمیدارد و با او همکاری میکند و در نهان و آشکار بکرنگی و صمیمیت را ازدست نمی دهد.

۳- همانندی زن خوب بخدمتگزار چنین است که همانند پرستار خوش رفتار و دلسوز و مهربان بوده و درپیش آمدهای زندگانی و عوامل زناشویی شکیبا و بردبار است و اگر چیزی موافق دلخواهش نباشد ایرادگیری و سرزنش نمیکند و در گفتن خوبیها و پنهان کردن عیوب شوهر خود میکوشد.

۴- شباهت زن به دزد بواسطه خیانت کردن بدارائی شوهر و نیکوئیهای او را ناچیز شمردن و درمکروه طبعش اصرار ورزیدن و بدروع دوست و انمود کردن و نفع خود را برسود او ترجیح دادن است.

۵- شباهت زن بدشمن برای تندخویی و خفت دادن و بی قید نمودن شوی و انکار کردن نیکوئیش و از او کینه گرفتن و عیبش را برمردم گفتن میباشد.

۶- شباهت زن بخداوندگار - از رهگذر فرماندادن و بدگفتن و بانده ناملایم خشم گرفتن و از خرسندی او باک نداشتن و خدمتگزاران را رنجاندن است.

مرد زن را دوست دارد و زن خودش را (شوینهاور) زبان من از زبان محبتها و عواطف همسر قاصر است همینقدر میتوانم بگویم دمی که او با من است فقر و

تنگدستی خود را با ثروت کرزوس معاوضه نمیکنم هنگامیکه دست روزگار بین من و او جدائی افکند بی تردید دفتر هستی و زندگی هر دوی ما بسته خواهد شد (بوتر) عاطفه و محبت زن بحدی زیاد است که مرد قادر به درک آن نیست (دیدرو) اگر کسی عدالت خدا را از من جویا شود بی درنگ باو پاسخ خواهم داد روشنترین نشانه داد و نصف پروردگار در حق ما آفرینش زن است زیرا زن با خود نیکبختی و محبت را بخانه ما میآورد (ساموئل اسمایلز) زنان را بود بس همین يك هنر نشینند و زاینند شیران نر (فردوسی) زن مرد را با چشم خود می‌سنجد و مرد زن را با خرد خویش (الکساندر دوما) زن عاقل خانه خود را آماده میسازد و زن نادان آنرا برباد میدهد (تریستیان برنارد) زن مخلوقی حد وسط فرشته و بشر است - خانه بی زن عقیف بمنزله قبرستان است (بالزاک) تنها وجود زنان است که بزندگانی پر ملال ما قدر و منزلتی می‌بخشد اگر زن در جهان وجود نداشت زندگی تحمل ناپذیر بود (آنا تول فرانس) هرگز نمیتوانستم به پندارم که تمام نشاط زندگانی و سعادت بشر در واژه «زن» نهفته باشد (سنکویچ)

ولتر نویسنده خرده بین وطنزگو و منتقد فرانسوی در بساره زن بسیار سخن گفته است از جمله: خداوند زن را برای آن آفرید که سرگرمی مرد باشد - استقامت مرد در برابر زن کم است - زنان بما ادب و حشمت و کرامت میدهند - زن بمنزله شلاقی است که سرکش ترین مرد را رام میسازد - وظیفه زن تهذیب اخلاق مرد است هیچ چیز باندازه زن بشر را بفضایل انسانی تشویق نمیکند... زن شریک زندگی و یار دقایق درماندگی است (گوته) زن بهترین دادوی غمهاست (چخوف) زن مثل شراب گرم میکند و مانند یخ سرد - مادرمایه زندگی است (تولستوی) ای فرشته زمین و ای دلربا ترین آفرینش آسمان تو تنها پرتوی میباشی که میتوانی زندگانی ما را روشن سازی (لامارتین) حساسیت عشق، فداکاری و بردباری زندگی زن را تشکیل میدهد

(بالزك) زنان بخوبی مردان میتوانند بحفظ اسرا زنهفته بپردازند و اگر آنرا بیکدیگر میگویند میخواهند در حفظ آن شريك باشند (داستایوسکی) عفت زن محراب عبادت زندگی اوست و هیچکس حق ندارد آنرا آلوده کند. (ماتیس) درجات پیشرفت هر ملت را در تمدن و فرهنگ از احترامی که در حیات اجتماعی خود به زن میگذارند میتوان تشخیص داد (گرگوار) زنان را گرمی دارید انسان گلهای آسمانی را در سرزمین زندگی می نشانند ورشته های خوش رنگ و دلربای عشق را می بافند ایشان با نیروی عفت و لطافت بدست توانای محبت شعله جاودان احساسات رقیق را پرورش میدهند (شیلر) مرد برای آدم کشی و جنگ آفریده شده و ماشینی که این بلای خانمان بر انداز را دائم به ارمغان میآورد وجود زن است (نیتجه) از چند اصل که هرگز در جهان از میان نمیرود یکی هم تربیت زن است (لانوگ فلو) زن یکی از خطایای قشنگ طبیعت است (میلتون) چیزی که در زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست نه روی زیبای وی. من زنی را بیشتر دوست دارم که مهربانتر باشد (شکسپیر) صلاح اندیشی از زنان چندان سودی ندارد اما کسیکه از مشورت با آنان سر به پیچد عقل چندانی ندارد (رنان) زنان موجودات تجملی هستند هیچ چیز در چنته ندارند تا بیان و عرضه کنند ولی آنچه میگویند دلپسند است. زنان ما را بسبب عیبهائی که داریم دوست میدارند وقتی باندازه کافی عیب داشتیم ما را می بخشند اگر چه زیرک و باهوش باشیم (اسکار وایلد) بی زن میتوان زنده بود اما نمیتوان زندگی کرد. آینده کودکان بتربیت مادران پیوسته است (فردریک رینولد) در وجود زن قدرتی نهفته است که میتواند بشر را از پستی و گمنامی به سر بلندی و سعادت برساند (آلفونس کار) اگر زن در جهان نبود زندگی ارزش نداشت - زن مری مرد و مذهب ا - لاق اوست - مادر جلوۀ حق تعالی است و خشنودی خاطر او رضایت خاطر خداست و خدا بزرگ و ارجمند است (آنانول فرانس) زن را خدای بزرگ آزاد و هم طراز مرد آفریده است بگذارید این مخلوق دلپسند و زیبا که نوابغ جهان را می پرورد آزاد زیست کند (مونتسکیو) زن عاقل به پرورش شوهر خود همت می گمارد و مرد عاقل هم خود را بزین خویش

وامیگذارد تا پیرورش او پبردازد (مارك تواین) هیچ موهبت و نعمتی برای مرد از زنی مناسب بهتر نیست (سیموند) اگر تمام مواهب زندگی را از میان بردارند ولی زن در صحنه حیات باقی بماند باز عمر قابل تحمل است (ژاک ژاک روسو) زنان یار جوانان دوست کامل مردان و پرستار پیر مردان اند (فرانسیس بیکن) زن بمنزله فرشته ای است که در کودکی پرستار، در جوانی مایه لذت و در پیری تسلی بخش ماست (آندره موروا) در آسمان خدا در خور ستایش است و در زمین زن (الکانت) مرد پیش نویس خلقت و زن پاک نویس آن است (برنارد شاو) زن نیمی از خلقت است اما نیمه بهتر - من فنای نسل انسانی را بر این که مرد شریف ترین پرورده آفریدگار را وسیله عیاشی و لذت محض قرار دهد ترجیح میدهم - مخاطب من در این مورد همه مردانی هستند که در سراسر جهان زن را خوار میدارند - اگر من زن بودم علیه مرد که تصور میکند جنس مؤنث بازیچه اوست عصیان می کردم (گاندی) تنها شریک مرد هنگام در ماندگی زن است اوست که تلخکامی مرد را با مهربانیها شیرین و غمها را محو میسازد - مرد برای آسایش خود نیاز به زن دارد و کمال ایندو بدون پشتیبانی یکدیگر محال است - اگر بجای خدا بودم خورشید، ماه، ستارگان، دریاها، جنگلها و فرشتگان زمینی و آسمانی و همه نهفته های زمین را در برابر محبت زن باو می بخشیدم خوشبختی مرد در سایه دسترنج زن بدست میامد اما نیکبختی زن در اخلاق نیکوی اوست خوشبخت کسی که خدا دلی باو بخشیده تا شایسته عشق زن باشد - زن زیباترین موجود دنیاست و هیچ مردی نمیتواند مانند او سخنان ظریف و لطیف بر زبان براند (ویکتور هوگو) زن نمک زندگی است اما نباید گذارد این نمک از حد بگذرد و شور شود (ناپلئون) هر جا زنی زیبا وجود دارد درهای دشمنی باز است (ویکتور هوگو) مردان آفریننده کارهایی بزرگ اند و زنان بوجود آورنده مردان (رومن رولان) زنانی که میخواهند مرد باشند زنهایی هستند که نمی دانند زن اند (الکساندر دوما) زنان نه میوه رسیده را دوست دارند و نه عقل را (بالزاک) زنان همانطور آفریده شده اند که مردان میخواهند (ساشا کتری) زیبایی مرد در فصاحت زبان اوست و زیبایی زن در کمال و عفت وی

(محمدص) زن زیبا بچشم لذت می بخشد وزن نجیب دل را شاد میسازد اولی دری ناسفته و دومی گنجی گرانبهاست (بالزاک) زیبایی زن بدون شخصیت و وقا مانند تور ماهی گیری فرسوده و سوراخ است (امرسون) زیبایی زن با نبوغ و نیرومندی مرد مساویست (رنان) زنان گلهای زندگی هستند و کودکان میوه های آنها (برناردن دوسن پیر) هیچکس مانند زن نمیداند چگونه باید سخنان لطیف و دلنشین بر زبان راند متأسفانه زنان در این مورد خسیس اند (هوگو) زن به بخاری دیواری میماند که ظاهری مرمرین دارد (بالزاک) زنهای روح همه ماجراها و آشوب طلبی ها هستند مردان باید آنها را در خانه توقیف و زندانی کنند و درهای پیشرفت و ترقی در ادارات را بروی آنها ببندند (ناپلئون)

ضرب المثل‌هایی که درباره زن ورد زبانهاست

ملل جهان هر يك بفرخور روش
اجتماعی و آداب و اخلاق و سنن ملی برای
زنان ضرب المثل‌هایی ساخته و پرداخته‌اند که
در افواه افتاده و اکثر خالی از طنز نیست و در عین
حال مظهر نیاز جاودان مرد به زن است و قتی
اجداد ما می‌گفتند: «زن بلاست و لسی هیچ
خانه‌ای بدون بلا نباشد» رفتار زن و عشوہ گری‌ها و مزاحمت‌های او خرده می‌گرفتند
و از صمیم قلب دوام همین عسوارض را از خدا می‌خواستند و ما برای مزید اطلاع
خوانندگان بعنوان نمونه و بطور اختصار قسمتی از ضرب المثل‌های اقوام و ملل را
میاوریم:

زن بمنزلۀ قلعه و مرد زندانی آنست (کردی) حسادت زن کلید جدائی بسا
اوست (مصری) احمق ، زن و عاقل ، سگ خود را می‌ستاید (ترکی) زن بی‌پرده
چون غذای بی‌نمک است (افغانی) (۱) اگر پیرزنی را فریب دهی شیطان را بدام
افکنده‌ای (رومانی) به مارسمی وزن محبوب چندان اعتماد مکن (تایلندی) زن بد
وزن خوب هر دو به چوب نیاز دارند (آرژانتینی) زن را بدروغ و سگ را با استخوان
راضی کن (آلبانی) با زنی قلب و با زنی دیگر اجاقت را گرم کن (آفریقائی) از زن
ریشدار و مرد بی‌ریش بر حذر باش (تونس) زبان زن ختجری است که هرگز زنگ
نمیزند (ژاپونی) زن دروازه اصلی جهنم است (۲) (هندی) زن زشت و مال کم قلعه

(۱) برادران افغانی نیز علیرغم این مثل سرانجام نمک را در بی‌حجابی تشخیص و سالی
چند است که به زنان کشور خود آزادی و اجازه فعالیت‌های اجتماعی داده‌اند.

(۲) این مثل با آنچه در افسانه‌های هندی درباره آفرینش زن در سراسر شبه‌قاره ورد

و حصار لازم ندارد (چینی) زشتی‌های زن دو برابر مرد ، هوشش چهار مرتبه بالاتر و تمنیاتش هشت برابر زیادتر است (بیرمانی) برای خرید زمین شتاب کن و برای زناشوئی دست بعضا برو (یهود) آتش وزن و قمار هرگز نخواهند گفت «زیاد است» (سوئدی) از زن شرور بر حذر باش و بر زن خوب اعتماد مکن (اسپانیائی) تنهارازی را که زن نگاه میدارد همان چیز است که نمیداند (صربستانی) نه جوجه را مرغ میدانند و نه زن را انسان - قلب زن جنگلی تاریک است - زن موجودی است که بی دلیل شکوه سرمیدهد، از روی عمر دروغ میگوید و آشکارا می‌خندد و پنهانی می‌گرید (روسی) زن و گوسفند را باید زود بخانه آورد (پرتغالی) وقتی شیطان از عهده کاری بر نیاید زنی را مأمور اجرای آن میکند - زن پیش از زناشوئی می‌گرید و مرد پس از آن (نروژی) شوهر سرزن است و زن کلید شوهر - هر جا فتنه‌ای است زنی وجود دارد (لاتینی) در گرفتن زن و خرید اسب دیدگان را ببند و خود را بخدا بسپار - خنده زن زیبا گریه جیب مرد است - زن خشمناک غول بی‌باك است - برای زن و

→

زبانهاست منافات دارد و بطور حتم از ناراحتی‌های زندگی سرچشمه گرفته است اینک راز پیدایش را از زبان آریاهای هند باستان بشنوید که چه صورتی شاعرانه بخود می‌گیرد و بهر صورت مایه تسلی و محور آسایش مرد تلقی میشود :

پروردگار موجودی نیرومند بیافرید و نامش را مرد گذارد سپس از او پرسید آیا

راضی هستی ؟

مرد گفت : هرگز! خدا سؤال کرد چه میطلبی ؟

پاسخ داد آئینه‌ای می‌خواهم تا بتوانم در آن عظمت خود را بنگرم، صندوقچه‌ای آرزو دارم تا گوهرهای خود را در آن جای دهم ، بالشی جستجو میکنم تا هنگام خستگی بدان تکیه زنم ، پرده‌ای جستجو مینمایم تا هنگام نیاز پشت آن پنهان گردم ، بازیچه‌ای می‌جویم که با آن شادمان شوم ، مجسمه‌ای انتظار دارم که بازیائی آن چشمانم نوازش یابند، اندیشه‌ای آرزو میکنم که در ژرفای آن غوطه خورم ، شمعی می‌طلبم که نور آن راهنمای تاریکی‌های زندگیم باشد

خدای بزرگ نیز « زن » را آفرید .

الاغ و گردو دست قوی لازم است (ایتالیائی) زن و پارچه رادر پرتو شمع برگزین- برای سنگ استخوان و برای زن چوب لازم است (هنگری) اشک اسلحه زن است- مرد خوشبخت زنش را ازدست میدهد و آدم تیره روز اسب خود را (گرجی) زن و ازدها هر دو درخاک به جهان پاك ازین هر دو ناپاك به (فردوسی) یازن مگیر یا بگذار سروری کند - وقتی شمع برداری همه زنان نظیر یکدیگرند - ازدواج شری است که مرد برای تحقق آن دست بدعا دارد (یونانی) زن ابلیس مرد است - وقتی زنی بمیرد فتنه ای از جهان کم میشود - خدا به هر که زن داد صبر هم عطا کرد - کسی که بشراب وزن و آواز عشق ورزد دیوانه ای بیش نیست - بین قبول و رد زن سوزن هم جا نمیگیرد - زن خوب گوش ندارد (آلمانی) زن زشت درمان واقعی عشق است - زن صابون مرد است - زن و کشتی هر دو روکاری لازم دارند - آنچه رازن بخواهد خداهم خواسته است - زبان زن خیانت نمیکند (فرانسوی) زن را ازده بگیر نه از خیابان - آسیاب با جریان آب میگردد وزن برخلاف آن (فنلاندی) زن قفل مرد است - زن را با چشم انتخاب نکنید او را با گوش بگیرید - زن اگر بخود تو تعلق نداشته باشد جذاب و دلپسند است - زن در پائیز عاقلتر از مرد در بهار است (استونی) وقتی زنی خوب در خانه باشد خوشبختی از در و دیوار می بارد (هلندی) مرد بد شیطان وزن بد دوزخ است (دانمارکی) به زن بگو زیباست و از خوشی دیوانه اش کن - دو زن را کنار هم بنشانید هوا را سرد میکنند - زن و پل پیوسته نیاز به تعمیر دارند - زن زشت درد دل وزن طنز دردسراست - زن درده سالگی فرشته، در پانزده سالگی پاك، در چهل سالگی شیطان و از آن پس عفریته است - مرد تازه داماد همه چیز را به زن خود میگوید - زن بطور طبیعی می گیرد و می ریسد و گول میزند - زن سلاحی بجز زبان ندارد - زن و مرغ وقتی گردش میروند گم میشوند - بهترین زینت زن سکوت است - زن خوب محصول شوهر خوب است - کسی که با زنی بیوه و بچه دار ازدواج کند مایند آنست که با چهل دزد عروسی کرده است (انگلیسی) زنی شلخته هم داشتن از مجرد بهتر است (داهومی) ازدواج با زنی زیبا عروسی با غمی جانفرساست (لیبریا)

زن جوان آشهزبدی است (مادا کاسکار) بازنت مشورت کن و عقیده خود را اجرا نما - اطاعت از زن از جهنم سر بیرون کردن است (از آفریقای ها) اگر خواستید از موضوعی همه کس با خبر شود آنرا بعنوان رازی نهفته بازنی در میان نهید - زن شیطان رامیفریبد - سه دسته از مردان از شناسائی زن ناتوان اند: جوانان، پیران و کسانی که نه پیراند و نه جوان (ایرلندی) خانه بدون زن مانند چاه بی دلو است - به قلب زن و آفتاب زمستان اعتماد مکن - کسیکه زنی زیبا و جوان و شرابی کهنه داشته باشد دوستان زیادی پیدا میکند - زن تنها سن و آنچه را نمیداند پنهان نگاه میدارد - زن زیبا بریسنده گی نمی پردازد - زن بی شوهر چون اسب بدون افسار است (بلغاری) خانه بی زن چون چمن بی شبنم است - دود و آبچک و زن قرولندی مرد را از خانه فرار میدهد (چک) نزدیکی به زن به درد روی آوردن است - زن دام ابلیس است (عرب) زن بد در سرای مرد نکو - هم در این عالم است دوزخ او - نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد - خدا پنج انگشت یکسان نکرد - اسب و زن و شمشیر و فادار که دید (فارسی) (۱)

(۱) نسخه خطی کتاب عجایب المخلوقات مورخ ۷۴۱ هجری وفاداری: زن، باغ و کتاب را با یکدیگر سنجیده و بانثری روان کتاب رامونس جاودانی پنداشته است:

شخصی رازنی بود با جمال و باغی داشت و کتابی روزی به باغ رفتی و روزی کتاب خواندی و روزی بازن نشستی. چون مرگ نزدیک رسید باغ را گفت: ترا آب دادم و آبادان داشتم، امروز میروم با من چه خواهی کردن از باغ آوازی برآمد که مرا پای نباشد که با تو بیایم، چون تو بروی دیگری آید. مرد از باغ نومید شد. پس زن را گفت: عمر در سر تو کردم و از بهر تورا نجات دادم امروز بخواهم رفت چه کنی؟ گفت: تازنده باشی خدمت کنم اگر بمیری جزع و فریاد کنم چون ترا ببرند با تو میآیم تا لب گور چون پنهان شوی در خاک نیایم اما بنالم و بگیریم و باز گردم و شوهری دیگر کنم مرد از وی نیز ناامید شد، روی با کتاب کرد و گفت: ای مصحف من بخواهم رفت چه خواهی کرد؟ گفت: من با تو باشم اگر در گور شوی مونس تو گردم چون قیامت شود دستگیر تو شوم و هرگز ترا نسپارم... مقصود از این حکایت آنست که در عالم هیچ مونسى بهتر از علم نیست و در آخرت هیچ مال فریاد تو نخواهد رسید مگر علم....

شاعران بزرگ ایران جمال زن را با چه زبانی ستوده‌اند

گویندگان برگزیده وطن مسازن را
مظهر کمال و جمال و شاهکار آفرینش می‌بندارند
و در سروده‌های خود از این آیت زیبایی (که
پروردگار بزرگ نیز بحکم : والله جمیل و
یحب الجمال بدان عنایت نشان داده است)
وصفها کرده و عوامل دلپسند وجود و رموز
دقیق خلقت او را بر ملا ساخته‌اند :

ایزد آنگونه که میخواست بیاراست ترا

چون نخواهم منت ای مه که خدا خواست ترا

روی زیبا همه دارند چرا دل نبرند

دلبری‌های تواز معنی زیباست ترا (وصال)

باور از مات نباشد تو در آئینه نظر کن

تابدانی که چه بوده است گرفتار بلارا

سرانگشت تحیر بگزد عقل بدن‌دان

چون تأمل کند آن صورت انگشت‌نما را

چشم‌کونه نظران بر ورق روی نگارین

خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را

گر روز حشر پرده ز رویش برافکند

ایزد بروی خلق نیارد گناه را (نظیری)

گر صورتی چنین بقیامت بیاورند
 عاشق هزار عذر بگوید گناه را (سعدی)
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 با صد هزار دیده تماشا کنم ترا (فروغی)
 نقاش چین چو صورتش آورد در نظر
 زد بر زمین قلم که چه هامیکشیم ما (سلطان حسین میرزا صفوی)
 بیک کرشمه که در کنار آسمان کسری
 هنوز می‌پرد از شوق چشم کوکبها (ناصر)
 ماه من گر پیشتر از صبح برخیزد ز خواب
 تابشب بیرون نیاید از خجالت آفتاب (میرابوطالب)

آنچنان خوب و لطیفی که خدا خواسته است
 دست مشاطه صنعت چه خوش آراسته است
 فتنه در عهد توای فتنه دوران برخاست
 ناز خود فتنه تری دید که برخاسته است (سرخوش)
 بدامنت نرسد دست کس که جلوۀ ناز
 ترا ببام فلك برد و نردبان برداشت (شاپور تهرانی)
 چو دید لاله روی تو باغبان از شرم
 هر آنچه گل بچمن بود چیدو دور انداخت (دهقان سامانی)
 در ماهتاب دوش خرامان همی شدی
 ماهت بدید و چادر شب پیش روگرفت (امیر خسرو)
 تو هم در آینه حیران حسن خویشتی
 زمانه ای است که هر کس بخود گرفتار است (آصفی کرمانی)

مرا سخن بنهایت رسید و عمر پایان
 هنوز وصف جمالت نمیرسد بنهایت (سعدی)
 حسنت بانفاق ملاحظت جهان گرفت
 آری باتفاق جهان میتوان گرفت (حافظ)
 خدا پرست نباشد کسی که روی ترا
 نظاره کرد و نگردد آفتاب پرست (عبرت)
 پیش خورشید رخت خواست چراغ افروزد
 شمع را تیغ سحر آمد و گردن زد و رفت (یغما)
 خبر یار ندانم ز که جویم کز یار
 هر که دارد خبری بیخبر از خویش نیست (زرگر اصفهانی)
 اثر از هستی کس عشق تو نگذاشت بدر
 پرده از چهره برانداز که دیاری نیست (نصرت کیلانی)
 زهره روی ترا تا مشتری گردیده ام
 از نظر ماه و ز چشم آفتاب افتاده است (دهقان اصفهانی)
 گر در خیال خلق پری وار بگذری
 فریاد در نهاد بنی آدم اوفتد (سعدی)
 امروز یقین شد که تو محبوب خدائی
 کز عالم غیب اینهمه دل با تو روان کرد (سعدی)
 پیش خورشید رخت گل رفته بود از حال خویش
 بر رخس ابر بهاری از ترحم آب زد (سلیم)
 مردمان در من و حیرانی من حیرانند
 من در آنکس که ترا ببند و حیران نشود (امیر خسرو)
 زان خوبتری که کس خیال تو کند
 یا همچو منی فکر وصال تو کند

الحق که بر آفرینش خود نازد
 ایزد که تماشای جمال تو کند
 بسکه اجزای جمال تو ز هم خوبترند
 کس نداند که نظر سوی کدام اندازد (طوقی تبریزی)
 گوئی از خامه تقدیر غرض نقش تو بود
 کز ازل تا بابد این همه تصویر کشید (نیاز اصفهانی)
 لب جام از هوس بوسه دهن غنچه کند
 چون زمی صفحه رخسار تو گلغام شود (صائب)
 میکرد شبی نسبت خود شمع بخوبیان
 چون خواست که نام تو برد سوخت زبانش (محتشم)
 عکس تو گر برند بفرخار ای صنم
 بت يك طرف برقصد و بتخانه يك طرف
 با پرتو جمال تو حاجت شمع نیست
 با نور آفتاب چه تاب آورد چراغ (ذوقی)
 چو آب زندگی گر بگذری برخاک مشتاقان
 همه چون سبزه از مهر تو بردارند سرازگل (اهلی)
 چگونه وصف جمالت کنم جز اینکه بگویم
 بدین کمال جمالی ندیدم و نشنیدم (عبرت)
 آهو ز تو آموخت بهنگام دویدن
 رم کردن و برگشتن و واپس نگریدن
 پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت
 افروختن و سوختن و جامه دریدن (کمال الدین - میلی ترک)
 آسمان گر ز گریبان قمر آورده برون
 از گریبان تو خورشید سرآورده برون (شاطرعباس)

دهانت غنچه ، چشمت نرگس و رخ لاله ، حیرانم
 که در یکشاخ چون پیداشد این گل‌های گوناگون (اسفراینی)
 رخسار تو مشکست و سر زلف تو خون
 میگویم و می‌آیمش از عهده برون
 رویت مشکی نرفته در نافه هنوز
 مویت خونی که آید از نافه برون (نظامی)
 اگر چه نیست روا سجده بتان کردن
 تو آن بتی که ترا سجده میتوان کردن (درویش غیائی)
 گر چون قد تست سرو رفتارش کو
 و چون لب تست غنچه گفتارش کو
 گیرم بسر زلف تو ماند سنبل
 دل‌های پریشان گرفتارش کو (آهی جغتائی)
 زلف سنبل ، چشم نرگس ، گونه گل ، لب برگ گل
 صد گلستان گل بروی چون بهار آورده‌ای (زرگر اصفهانی)
 ندانم از سر و پایت کدام خوبتر است
 چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی (سعدی)
 برنگ و بوی جهانی ؟ نه ! بلکه بهتر از آنی
 بحکم آنکه جهان پیرگشته و تو جوانی (قائمی)

زن و عشق

عشق یا جذب و انجذاب روحی

پدیده‌ای آسمانی است که بشر را به عالم

رنگارنگ خیال میکشاند و بدورقت و ظرافت

اندیشه می‌بخشد بگفته پیرهری: «عشق درد

نیست ولی بدرد آرد. بلانیست ولیکن بلابرسر مرد آرد. هر چند مایهٔ راحت است

پیرایهٔ آفت است. محبت محب را می‌سوزاند نه محبوب را و عشق طالب را

می‌سوزد نه مطلوب را.» عشق همان احساس ملتهب و لرزانی است که آرامش (۱) را

از وجود آدمی می‌رباید و هستی عاشق را به خاکستری ناچیز مبدل میسازد:

عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

عشق لرزاند زمین را از گزاف

روزی که کسوته بینان منصور حلاج را بسدار می‌آویختند درویشی هنگام

اجرای حکم از او پرسید: عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا بینی و پس فردا

بینی آنروز او را بکشتند و دیگر روزش بسوختند و روز سوم خاکسترش را

(۱) این نیز از شگفتیهای جهان وجود است که آرامش زندگی عشق آفرین و تمایل

بشر به ناراحتی‌های سلایم و دلپذیر دنیای دلباختگی در وطن ما مرهون آسایش دوران

شاهنشاهی است. خالك مینو سرشت مین، مناظر دل‌انگیز و دشتهای سرسبز و چشمه سارها و

آسمان لاجوردی ایران و ککش روحی کانون آریاهای جهان باثبات و سکون و اسکانات

مادی و معنوی که شاهنشاهان پیوسته بوجود آورده‌اند دنیای عشق را برای مارنگ و جلوه

خاصی داده است. اگر بگفتهٔ سعدی درد عشق از شدت قحطی عشق در بوته فراموشی می‌افتد

ایران سرزمین پریان و در کالبدزاده انسان بمنزلهٔ جان و خازن این بهشت جاودان همواره

شاهنشاه این سامان است ...

دستخوش باد فنا ساختند. نماز شام بود که سرش ببردند. هنگام جدا شدن سر تبسمی کرد و جان بداد و مردمان بخروش اندر شدند. او مفهوم عشق را جاودانه با ایشار جان مجسم ساخته است ...

در فرهنگ‌های فارسی عشق را بدین تقریب معنی کرده‌اند: دوستی از حسد گذشته و عشق باره بکسی گویند که عاشق عشق است این واژه در معنی مجازی آفرین و سلام است چون «جمال مولا را عشق است» که درویشان بر زبان می‌رانند در واقع عشق افراط در محبت است که بصور مختلف جلوه‌گری میکند. عشق سسختیت کامل و دیدن خود بصورت دیگری است که بعضی هم آنرا نتیجه خود بینی و خویشمن پرستی بمنظور بقای نوع پنداشته‌اند .

عشق یا مادی است که برای زندگی و عوارض آن چون جاه و جلال خود - نمائی میکند یا عاطفی که مانند محبت مادر و فرزند و خویشاوندان متجلی می‌شود و یا عرفانی است که بالاترین معیار دل‌باختگی می‌باشد و از آن بتفصیل یاد می‌کنیم:

عشق مس وجود را در کوره قلب گداختن و از آن طوقی زرین بدست آوردن است ، عشق آزمون روح بشری در برابر سختیها ، معیار خوشبختی و در عین حال غمی ملایم و جاودان و پشت پسا بهمۀ لذات زود گذر جهان هستی زدن است :

واعظم گفت که جز غم هنر دارد عشق

گفتم ای ناصح غافل هنری بهتر از این

عشق تعلق قلبی، غلوردر دوستی با عفاف کامل و خودداری از هوی و هوس است (۱) این کیفیت روحی آدمی را در بوته سختیها می‌گدازد و از وجود و خصایل عادی بشری کیفیتی تازه و آسمانی می‌سازد :

(۱) جمعی بی‌خرد بلذت نفسانی و تمتع جسمانی (که بگفته بعضی از دانشمندان

مغرب‌زمین خدعه طبیعت برای بقای نسل است) عشق نام دادند و این پدیده عاطفی و

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود

تو اگر بدیگری بیندیشی شیفته صفات و خصوصیات خویشی و هرگاه در آتش غم هجران بسوزی بر صفحه قلب نموداری از صفا و وفا می سازی. عشق کیفیتی معنوی است که درک میشود ولی همه از وصف آن ناتوانند.

عاری از تمتعات بدنی را که حافظ آسمانی نیز پس از نیل بدان بعالم هستی پشت پا میزند و میگوید :

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

بمقدانی ترین مراحل میکشاند غافل که روح ملکوتی آدمی اگر مطیع شهوات حیوانی گردد تمام کوشش و کوشش جهانی، شب‌نخوابی‌ها، از خود گذشتگی‌ها و جانسپاری‌ها بصورت ارضای جسمانی بیرون میاید و تفاوتی بین تظاهرات شهوات آمیز حشره و حیوان با انسان باقی نمی ماند ذوق می میرد هنر با ماده درمی آمیزد، آیین سردمی به تباهی سقوط میکند، عاطفه مادری دگرگون میشود و نکته‌هایی که بگفته حافظ سبب دلپسندی و کوشش روحی می‌گردد از میان می‌رود (صدنکته غیر حسن بیاید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود) و همه جذب و انجذاب‌ها بدن صور حیوانی تجلی می‌یابد :

سوسک برای جلب جنس ماده خود نغمه‌های عاشقانه سر میدهد .

رطیل پیش از عشق بازی رقص‌های هیجان‌انگیز و شگفت آیزی اجرا میکند .

عنکبوت از شدت هیجان گاهی معشوق را می‌بلعد .

پروانه با بالهای رنگارنگ خویش از جنس ماده دلربائی مینماید .

ماهی مجذوب درخشندگی محبوب خود می‌گردد .

کرم شب تاب چراغ میزند تا ماده مورد علاقه را از دست رقیب برهاند و بخانه ببرد .

فیل بوسیله خرطوم با خرطوم جنس ماده تماس حاصل و ابراز علاقه میکند .

همینکه سیر سیرک ماده نزد نرینه خود برود نر بالها را می‌گشاید و مادینه

برای ابراز دل‌باختگی مایع جوف آن را باولعی تمام می‌نوشد .

بعضی از حیوانات از حواس: ذائقه و شامه برای نزدیکی استفاده میکنند و برخی هنگام

نیاز جنسی بوی خاصی می‌یابند و سگها بخصوص این بورا از فواصل زیاد استنشام مینمایند...

آتشی است که هرگز نمی‌میرد و در درون انسان شور و اشتیاق بر می‌افروزد و در حقیقت محك امتحانی برای نشان دادن عواطف عالیة بشری چون برد باری دیگر پرستی و از خود گسستن و به محبوب پیوستن است و باید آنرا بازبان گویای خود عشق زبانی که بگفته صائب (۱) با نگاهی همه چیز را آشکار می‌سازد بیان کرد :

عشق کار نازکان نرم نیست عشق کار پهلوان است ای پسر
عشق را از کس مپرس از عشق پارس عشق ابردر فشان است ای پسر
ترجمانی منش محتاج نیست عشق خود را ترجمان است ای پسر

تاریخ زندگانی بشر نمونه‌های برگزیده‌ای از این سوختن و ساختن و خود را بدست فراموشی سپردن در برابر دیدگان مشتاقان این وادی (که زبانی به پهنای فلک^(۲)) برای شرح و وصف آن لازم است) مجسم می‌سازد. جهان کهن از این مظاهر احساسات و رقت خیال برجیبین پرچین خود نقش‌های برجسته‌ای جاودانه بیادگار نگاه داشته و در همه اثر زن را در تجسم دل‌باختگیها با وضوح تمام نمودار ساخته است. در حقیقت اگر از عشق‌های عرفانی بگذریم که معمولاً حد و مرزی نمی‌شناسد و از تمام ذرات آیین دل‌باختگی استخراج می‌کند یا بگفته سعدی :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

زن عشق آفرین و شیرازه بند دفتر دل‌باختگی است او مظهر زیبایی و والاترین نمودار پرتو یزدانی و محرك اصلی شاعران و نویسندگان و آهنگسازان و نقاشان و مجسمه‌تراشان بخلق آثاری جهان پسند و مخلص است :

درازل پرتو رویت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

عقل میخواست کز آن شعله جهان افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

چندانکه شد نگه به‌نگه آشنا بس است

تا بگویم شرح وصف آن ملک

(۱) اظهار عشق را بزبان احتیاج نیست

(۲) يك زبان خواهم بپهنای فلک

مغناطیس وجود زن و جذبه دیدگان و گاهی نگاهی و آهی چنان اثر می‌گذارد که از دو جسم بظاهر متضاد شخصی واحد پدید می‌آورد و به عالم هستی و اینهمه تنوعات وحدت نسبی می‌بخشد. بیشتر جنگها و حوادث مهم تاریخ بشر از وجود زن منشأ گرفته است. فروید نیز عامل کلیه برخوردهای خونین و بیکارهای بزرگ جهان و کوشش درزندگی بهتر حتی ساختن خانه و پوشیدن لباس و اندیشیدن را بخاطر زن دانسته است. در قرون وسطی عشق به زن محرك واقعی قهرمانیهای جوانمردان اروپا بشمار بوده است. اگر زن نبود هنر یا عالیتیرین مظهر رقت خیال و باریک اندیشی و کشف نهفته‌های جهان وجود جامه تحق نمی‌پوشید شعر و زن و عشق سه تعبیر برای معنی واحدی بشمار می‌آیند دیوان شاعران سرشار از این سوز و گدازها و تجسم دوریها و امید بیدارهاست. عشق با ستودن زیبایی توأم است و می‌توان این عبارت را تفسیری از این کلام مقدس دانست: اللهم انسی اسئلك من جمالك باجمله و كل جمالك جميل

پرسید یکی که عاشقی چیست گفتم که چو ما شوی بدانی

سعدی گوید :

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر

بسر نکوفته باشد در سرائی را

این شاعر گرانمایه پروردگار را که مظهر کامل عشق عرفانی و عشق آفرین

است بدین روش می‌ستاید :

آن صانع لطیف که بر فرش کاینات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

ترکیب آسمان و طلوع ستارگان

از بهر عبرت نظر هوشیار کرد

اجزای خاک مرده به تشریف آفتاب

بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

حافظ آسمانی عشق را مبدا اصلی گردش چرخهای حیات و راهبر انسان در تاریکیهای زندگی می‌شمارد و معتقد است باید برای سعادت جاودان بسدین کانون معنوی روی کرد :

بجریست بحر عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست



هرگه که دل بعشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استحاره نیست

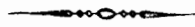


هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر حریده عالم دوام ما

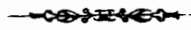
عاشق نشد که یار بحالش نظر نکرد

ای خواجه درد نیست و گر نه طیب هست



يك نکته بیش نیست غم عشق و آن عجب

از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است



عشقت رسد بفریاد گر خود بسان حافظ

قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

عطار گوید :

يك پرهن است گو دو تن باش

در عشق تو من توام تو من باش

سنائی سروده است :

اگر چه ز مادر من آزاده زادم

منم بنده عشق تا زنده باشم

بعضی عشق را مایه نزدیکی با فریدگار دانسته‌اند ،

دل که بی عشق شد از دعوت حق دور افتد

مرده را موج ز دریا به کنار اندازد

ار صدقی استرآبادی است :

هر چند تند باد غمت رو باو نهاد

اعجاز عشق بین که چرا غ دلم نمرد

اوز عیب و حرص کلی پاك شد (مولوی)

هر که را جامه ز عشقی پاك شد

نیستی و عجز و نیاز است و بس

عشق همه سوز و کداز است و بس

کو کبۀ شمع ز پروانه پرس

آتش عشق از من دیوانه پرس

عاشق آسایش خود بوده‌ای

گر تو در این سلسله آسوده‌ای

صافتر از آینه سازد مرا

آتش عشق از تو گدازد ترا

عشق نه جوهر بود و نی عرض

عشق نه و سواس بود نی غرض

خون دل از دیده تراوش کند

عشق به هر خانه که کاوش کند

(هاشمی دهلوی)

فرصت سروده است :

عالم و هر چه در او یافته از عشق نظام همه عشق است ز آغاز جهان تا انجام

بگفته سعدی عشق اگر هوس و کنار باشد زمینی است :

مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی محبت کار فرهاد است و کوه بیستون کندن

واقف هندی گفته است :

یارب چه چشمه‌ای است محبت که من از آن يك قطره نوش کردم و دریا گریستم

حافظ بنای محبت را که سلسله جنبان عشق است ابدی می‌انگارد و با ساخته

های بشری در خور قیاس نمی‌پندارد .

بهمین جهت عشق واقعی بيك مبداء منتهی میشود و اگر کسی ده دله بشمار

آید پیروی از آیین هوس می کند :

رسم عاشق نیست با یکدل دودل برداشتن

یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن

زیرا :

ز دلبری نتوان لاف زد باسانی هزار نکته در این کار هست نادانی



بگذر ز علم رسمی که تمام قیل و قال است

تو و درس عشق ای دل که تمام وجود و حال است

از گویندگان بزرگ وطن ما کسی که خود دل در گرو عشق حقیقی داشته و
شعله علاقه باطنی و دلباختگی به مبدء ارشاد و کانون الهام از زبان و خامه و کردار و
پندارش دل صاحب نظران رامیسوخته و خود در این کوره گداخته قلبی همه هستی را
بخاکستر بی قیدی و ترک علایق مبدل میساخته است، عاشقی که مسجد و محراب را
بترک گفته و قلندر وار دست افشانان و پایکوبان بامردان دلباخته خود بادیستی جام
باده و با دست دگر گیسوان یار را آرزومی نموده مولانا جلال الدین محمد است او
که قطب همه سرسپردگان وادی شیفتگی است عشق را محبت بی حساب خوانده و
معتقد بوده است این پدیده روحی صفت حق است و تخفیف و نسبت او به بندگان
مجازمی باشد پیامبر اسلام هم فرموده است : اگر کسی عشق بورزد و عفت بخرج
دهد و اسرار دل را فاش نسازد و در گذرد شهید بحساب می آید :

من عشق فعم فکتّم فمات ففوشهید .

مولوی چه در غزلیات شورانگیز و رندانه خود که بنام دیوان شمس تبریزی
شهرت یافته و در اثر بی نظیرو ابدی دیگر خود که برگزیده ترین نقش اندیشه بشر
در تمام قرون و اعصار است عشق را در قالب تمثیل گنجانیده و مقصود و هدف از آنرا
با بهترین روشی متجلی ساخته است مثلاً در داستانی چنین آمده است : روزی معشوقی
از عاشق خویش می پرسد خود را دوست تر داری یا مرا گفت من از خود مرده ام و به

توزندهام از خود وصفات خویش نیست و به توهست شدهام خودرا فراموش کرده
 و بعلم تو عالم گردیدهام قدرت خودرا از یاد برده و از نیروی تو قادر شدهام اگر خود
 را دوست دارم ترا دوست داشته باشم و اگر ترا دوست بدارم خودرا دوست داشته
 باشم مولوی در داستانی نغز که وحدت عاشق و معشوق را گرچه بظاهر متضادند از
 روی فضیلت بیان می کند و باتکای نیاز که ضد بی نیازی است چنانکه آینه بی صورت
 است ولی میان صورت و او اتحادی وجود دارد این اختلاف ظاهری را بهترین
 صورتی تشریح میکند :

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش	صبر من از کوه سنگین هست بیش
لیک از لیلی وجود من پر است	این صدف پر از صفات آن در است
ترسم ای فصاد گر فصدم کنی	نیش را ناگاه بر لیلی زنی
داند آن عقلی که او دل روشنی است	در میان لیلی و من فرق نیست

بعقیده مولوی عشق جاودان خود معرف خویشتن است و با علایق مجازی

تفاوتها دارد :

عاشقی پیدا است از زاری دل	نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علتها جداست	عشق اصطرب اسرار خداست
عاشقی گرزین سرو گرزان سراست	عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هر چه گویم عشق را شرح و بیان	چون بعشق آیم خجمل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است	لیک عشق بی زبان روشنتر است
چون قلم اندر نوشتن می شتافت	چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خرد در گل بخفت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیل آفتاب	گرد لیلت باید از وی رومتاب
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
این جهان کوه است و فعل ماندا	سوی ما آید نساها را صدا

عشق زنده در روان و در بصر مردمی باشد ز غنچه تازه تر
 عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا
 مولوی داستانی دارد که طی آن حضور ذهن و انحراف از تمام عوارض
 جهان را برای عاشق ضروری نشان میدهد. عاشقی هنگام وصل نامه‌ای را که قبلا
 برای معشوق نوشته بر او میخواند :

من به پیشت حاضر و تو نامه خوان نیست این باری نشان عاشقان
 هست معشوق آنکه او یک تو بود مبتدا و منتهایت او بود
 در تمثیلی ، عاشقی خدمات خود را برای معشوق می‌شمرد معشوق
 می‌گوید وظیفه اصلی خود را که فناست هنوز انجام نداده‌ای او نیز بر زمین می‌افتد و
 می‌میرد :

آن یکی عاشق به پیش یار خود	می‌شمرد از خدمت و از کار خود
کز برای تو چنین کردم چنان	تیرها خوردم در این رزم و سنان
مال رفت و زور رفت و نام رفت	بر من از عشقت بسی ناکام رفت
هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت	هیچ شامم با سر و سامان نیافت
آنچه او نوشیده بود از تلخ و درد	او بتفصیلش یکایک می‌شمرد
صد سخن می‌گفت زان درد کهن	در شکایت که نگفتم یک سخن
آتشی بودش نمی‌دانست چیست	لیک چون شمع از تف آن می‌گریست
گفت معشوق اینهمه کردی ولیک	گوش بگشاپهن و اندریاب نیک
کانچه اصل اصل عشق است و ولاست	آن نکردی آنچه کردی فرعهاست
گفت آن عاشق بگو کان اصل چیست	گفت اصلش مردنست و نیستی است
تو همه کردی نمردی زنده‌ای	هین بمیرا یار جان با زنده‌ای
هم در آن دم شد دراز و جان بداد	همچو گل در باخت سرخندان و شاد
ماند آن خنده بر او وقف ابد	همچو جان و عقل عارف بی کبد

در عشق دم بر نیارودن و باسختیها ساختن از لوازم قدم نخستین بشمار است :

نیست درد یوان دین آگه ز عشق
 گرم و سرزنده و سرکش بود
 ذره ای نه شك شناسد نه یقین
 خود چو عشق آید نه این نه آن بود
 لیک اورا نقد خود اینجا بود
 تا بجای خود رسد ناگاه باز
 عشق کاید در گریزد عقل زود
 عشق کار عقل مادر زاد نیست
 عشق را هرگز نبینی پا و سر
 مردم آزاده باید عشق را
 مرده ای کی عشق را تو لایقی
 تا کند در هر نفس صد جان نثار
 بس صفات تو بدل گردانست
 بخشش جان است و ترك ترهات

هر که نام آن برد در راه عشق
 عاشق آن باشد که چون آتش بود
 لحظه ای نه کافری داند نه دین
 نیک و بد در راه او یکسان بود
 دیگران را وعده فردا بود
 می طپد پیوسته در درد و گداز
 عشق اینجا آتش است و عقل دود
 عقل درسودای عشق استاد نیست
 و بر بچشم عقل بگشائی نظر
 مرد کار افتاده باید عشق را
 تو نه کار افتاده ای نه عاشقی
 زنده دل باید در این ره صد هزار
 عشق باید کز خرد بستاندت
 کمترین چیزیت در بهر صفات
 عاشق عیب نمی بیند :

لاجرم این شیوه را لایق نئی
 عیبها جمله هنر میدیده ای
 کی خبر دارد ز عیب چشم یار
 من نه دوزخ دانم آنجا نه بهشت
 شب کجا باشد قرارش روز هم

عیب بینی ز آنکه تو عاشق نئی
 گرز عشق اندر خبر میدیده ای
 مرد عاشق چون بود در عشق زار
 عشق تو با جان من اندر سرشت
 هر که درد عشق دارد سوز هم

بلبل رمز دلباختگی خود را بگل بدینسان بازگو می کند :

من چنان در عشق گل مستغرقم	کز وجود خویش محو مطلقم
عشق را با کفر و با ایمان چکار	عاشقان را يك نفس باجان چکار
هر که را در عشق محکم شد قدم	در گذشت از کفر و از اسلام هم
عشق بر جان و دل او چیر شد	تا زدل جوشید از جان سیر شد
عاشقی را چه جوان چه پیر مرد	عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد
عشق را بنیاد برید نامی است	هر که زین شر سر کشد از خامی است
هر که او را سربه از جانان بود	عشق ورزیدن بر او تاوان بود
این بدان گفتم که تاهربی فروغ	کم زند در عشق ما لاف دروغ
هر که شد در عشق صورت مبتلا	هم از آن صورت فتد در صد بلا

از آنچه گذشت مولانا جلال الدین که خود برای رسیدن بدرجه پیشوائی دلباختگان عالم حقیقت مانند هر عارف بزرگ دیگری هفت وادی: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر را پیموده بین محبت‌های صوری و مجازی و عشق حقیقی که از خود گذشتن و دنیا را بصورت معشوق دیدن است به تفاوتی شگرف قابل شده است و بهر صورت معیار توصیف گویندگان در چهره و اندام زن که خود خالق عشق بشمار است تجسم می‌یابد و بهمین دلیل هر جا زن باشد عشق نیز پروبال خود را بر وجود او می‌گشاید و لطافتی بزندگانی می‌بخشاید. در دوران شاهنشاهی ایران نیز زن سلسله جنیان حوادث عاشقانه بزرگ بشمار بوده است و پیوسته این کشش دو جنس مخالف بهر صورتی که منعکس گردد حادثه آفرین و موجب ایجاد داستانها و افسانه‌های دلکش است ...

عشق که والاترین ارمغان جهان خلقت است با آمادگی عاطفی و کشش طبیعی که مبنای هوسهای زودگذر می‌باشد تفاوت بسیار دارد. از نظر علمی عشق با قلب و مغز

پیوستگی دارد و این همان نیروی شگفت‌انگیزی است که موجب نزدیکی مظاهر آفرینش بیکدیگر و مایه احساس برتر و انکای بنفس میباشد .

از دریچه دیدگان ارباب دانش و بینش عشق مادری درجه عالی علاقه و خور محبت آفرین است زیرا کودک همان مهربانی را که می‌بیند و تشخیص میدهد در باره دیگران بکار میبرد و در حقیقت همینکه موجودی خود را مورد عنایت دیگران دید مهر می‌ورزد و دل او برای یافتن سرزمین محبت می‌لرزد. بلوغ هیجان دیگری می‌آفریند که بر اثر تغییرات جسمانی برای حصول بدان موازینی تازه و عشق با خصوصیاتی بدین شرح تجلی میکند : تنفس تندتر میشود ، ضربان قلب سریعتر میگردد ، حرارت پوست رو بصعود میگذارد ، فشار خون تخفیف و مجاری آن وسعت می‌یابد ، ملتحمه مرطوب و مردمک چشم بازتر میگردد بخشش بفضونی محسوسی میگراید و انکای بنفس و امید بآینده و موفقیت بالا می‌رود میل بداستانهای رویائی و سرکردن در عالم تخیل ، بالهای طلائی داشتن و یا با کالسکه زرین بمقصود دست یافتن و هزار اندیشه دلپسند دیگرهه فرزندان ارزنده این دوره زندگی بشمارند. عصر جوانی دلبستگی‌های زودگذر داشتن ، بریدن و پیوستن ، در دنیای خیال پیوند مهر بستن و گسستن ، طعم شکست و شربت موفقیت چشیدن حتی پدر و مادر را با تظاهرات عشق آمیز آزرده و صدها تحول دیگر بوجود آوردن است ...

روانشناسان توانائی عشق ورزیدن را مظهر سلامت کامل روان می‌پندارند و در عین آنکه از کلمه عشق همه دلبستگی‌ها را در نظر دارند تعریف جامع و مانعی از این پدیده بزرگ روحی بما نمیدهند زیرا خرسندی جسمانی یا احساسات شادی- انگیز و فداکاریهای يك جانبه عشق نیست .

افلاطون شور و احساس شهوانی را با دیدار و درك زیبایی یکی می‌پنداشت

و عشق را از نیستی به هستی ارتقا یافتن می‌انگاشت او معتقد بود عشق آدمیت را پایه‌گذاری میکند و آمیزش با اندیشه‌های والاست. همین پندار و گفتار دیگران که مذهب و شعر و هنر هم با آن راهی موافق پیمودند سبب شد که در قرن معاصر عشق را از نظر روانی تعبیر کنند و سرانجام معتقد شدند: عاشق محبت خود را به معشوق پاک و حقیقی و جاودان می‌پندارد. مخلصوق بآفریدگار و عنایات او ایمان دارد و همین پیوستگی معنوی گاهی هم به یک انسان اختصاص می‌یابد. عشق هیجان‌ورک است نیچه آلمانی نیز بصیرت را زاده عشق می‌پندارد که صورت متدانی و دنیائی آن تمایل جسمی و بگفته روانشناسان انگیزه حفظ و ازدیاد افراد اجتماع است در صورتیکه عشق واقعی قابل وصول و حصول نیست باید پیوسته در آتش اشتیاق سوخت و با سختی‌های فراق ساخت. عشق کشمکش، مدامی احساس ناامنی و مایه بقای جهان آفرینش است فروید در عین آنکه باختلاف تمایل جنسی و عشق معتقد است آن‌دورا مکمل یکدیگر بشمار می‌آورد حتی علاقه بیشتر پسر را به مادر و دختر را به پدر و حسادت را که هر یک بدیگری احساس میکنند زاده ترکیب عشق و جنس مخالف طلبی در نهاد انسان میداند و قدمی فراتر می‌نهد و کین‌توزیها را بسر چشمه غریزه جنسی می‌پیوندد.

عشق: ارتباط معنوی، کشش عاطفی، نیاز به پشتیبانی و ارشاد، همفکری، فرار از تنهایی و سرانجام یافتن محوری ثابت و مطمئن برای ایام سختی و عوارض نگون بختی است. بگفته یان ساتی انگلیسی در کتاب (عشق و نفرت) yansathie نزاع ظاهری و قهر و آشتی بین دو دوست از نیروی تجاوز طلبی و عواطف هیجانی و بعبارت دیگر محبت و تمایل خصمانه بوجود می‌آید و گاه ممکن است همین تضاد بمنظور نشان دادن وحدت روحی بخود کشی عاشق و معشوق منجر گردد و طرفین مرگ‌آبر زندگی برتری دهند.

افلاطون فیلسوف معروف یونانی مانند استاد خود سقراط شور و شوق و جذبۀ جوانی را می‌ستود و بدان ارجح می‌نهد با این وجود عشق معنوی یا پیمانی بین زن و مردی که یکدیگر را بسرحد جنون دوست بدانند و تماس جسمانی رانادیده و مردود انگارند بنام او به «عشق افلاطونی» شهرت یافته است که در ادبیات جهان بخصوص ادب سرفراز ایران نمونه‌های بارزی از آن وجود دارد چون عشق: لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، رابعه و بکتاش و در غرب دانته و بتاتریس که بعضی از روان‌کاوان آن را بخواشه‌های سرکسوب شده و تحقیر یافته جنس تعبیر کرده‌اند. قدر مسلم تحریک مؤثر خارجی هیجانی را که بدان عشق گویند بوجود می‌آورد و در مراحل اولیه واکنش جسمانی دارد که انگیزه خاصی سبب آفرینش این پدیده می‌گردد و دستگاه عکاسی وجود یا دیدگان انسانی و گاهی نیز بوی خاص و یا لمسی: آنچنان را آنچنان تر می‌کند. لانگ، نوژی و ویلیام جیمز آمریکائی هم واکنش جسمی را که تعیین آن غیر ممکن است انگیزه عشق بحساب آورده‌اند ...

اصولاً جز مواردی استثنائی که دو موجود در میدان مغناطیسی چشمان یکدیگر قرار می‌گیرند و طوفانی برمی‌خیزد و هستی و استقلال آنان را بیغما می‌برد و از دو شخصیت ممتاز پدیده واحدی می‌سازد عشق در جاتی را می‌پیماید و در هر مرحله عاشق را می‌آزماید تا پروانه دخول در کوی دل‌باختگی بیابد:

۱- میل که در فطرت بشر نهفته است و بگفته مولانا جلال‌الدین محمد:

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهر باست

۲- دوستی که درجه بالاتر تمایل و به پندار حافظ آسمانی کیمیای سعادت

حیات است:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

۳- محبت بی‌آلایش و حقیقی که عوارض زندگی نیز در آن چندان اثری

ندارد و این همان خانه بی رخنه و روزنی چون مهر مادری و آسمانی و جاودانی است :

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی بجز بنای محبت که خالی از خلل است

۴- عشق یسا از خود گذشتگی و پشت پسا بجهان هستی زدن و بهر حله تعالی

روحي رسيدن :

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبير زدم یکسره بر هر چه که هست

این مرحله که علت غائی وجود است بسا عقل سروکاری ندارد و اندیشه و

استدلال را بی تمکین و پای استدلالیان را چوبین می انگارد عطار نیشابوری که

هفت شهر عشق را دیده است میگوید :

عشق جانان آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل ما در زاد نیست

گر ترا ز آن چشم غیبی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

در تجسم عقل بگشائی نظر عشق را هرگز نبینی پسا و سر

عشق، از کثرات نوعیه گیتی وحدتی استخراج کردن و آنرا در چهره دلفریب

و اندام رسای محبوبی خلاصه نمودن است :

چشم جانم چونکه بینا شد بدوست هر چه می بینم بعالم جمله اوست

من ندیدم غیر جانان در جهان در حقیقت اوست پیداو نهان

بسدیهی است عشق همینکه به ذات الوهیت اختصاص یافت نه تنها عشق

بموجودات که پرورده آفریدگارند خود نمائی میکند و آیین مردم دوستی بنیان می یابد

اصولا از تمام علایق جسمانی و خیالی و هوس برکنار و ابدی و بی کران و فارغ از

قید زمان و مکان میگردد :

تا نگردي آشنایین پرده بوئی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

غرق عشقی شو که غرقند اندرین عشق های اولین و آخرین

عشق خدائی یا درجه کمال کشش روحی در عرفان ایران با بهترین صورتی
متجلی است و برگزیدگان جهان بشری چون :

ابوسعید ابوالخیر، بایزید بسطامی، عطار، سنائی، مولوی، حافظ و صدها
وارسته دیگر بسا گفتار و کردار خود از چهره تابناک عشق معنوی پرده استار را
برداشته و مظهر کامل رقت خیال و باریک اندیشی بشر را بجای گذاشته اند که شمه‌ای
از آن گذشت و در فرصتهای دیگر بنکاتی تازه اشاره میکنیم و در اینجا از جاذبه جسمی
نیز که مایه آبادانی جهان و موجب تلاش شبانروزی انسان و دیعه‌ای یزدانی است و
درسین خاصی وجود و وجوب آنرا حس مینمائیم باید سخن گفت و با بیتی از حافظ
بزرگ مقصود را بر صفحه کاغذ بجای گذاشت و گذشت :

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

عشق در نظر شاعران

صورتگران دنیای ادب که پریان و

آدمیان را هم طفیل هستی عشق می شناسند

جنبش کاینات، توازن و آهنگ و انتظام ستارگان

و حقیقت زمان و تمام عوارض جهان وجود را

از جذب و انجذاب جاودانی که در عالم طبیعت

نهفته است جلوه گر میدانند و باربزه کاریهای طبع و قاد و خامه سحر خود نقشی پدید

آورده اند که بیان آن جز بازبان خود آنان میسر نیست :

گفتم مگر بوصل رهائی بود ز عشق بیجا اصلست خوردن مستقی آب را

عشق آدمیتست گر این ذوق در تو نیست هم شرکتی بخوردن و خفتن دواب را

بذل مال و جان و ترک نام و ننگ در طریق عشق اول منزلست

دردیست درد عشق که هیچش طیب نیست گر دردمند عشق بنالد غریب نیست

دانند عاقلان که مجانین عشق را پروای قول ناصح و پند ادیب نیست

هر کوشراب عشق بخورد دست و درد درد آنست کز حیات جهانش نصیب نیست

عشق دانی چیست سلطانی که هر جا خیمه زد بیگمان آن مملکت بروی مقرر میشود

مرض عشق نه دردیست که میشاید گفت با طبیبان که درین راه نه دانشمندند

عشق داغیست که تا مرگ نیاید نرود هر که برچهره ازین داغ نشانی دارد

بارها در دلم آمد که بپوشم غم عشق	آبگینه نتواند که بپوشد رازش
ماجرای دل دیوانه بگفتم بطیب	که همه شب در چشمست بفکرت بازم
گفت ازین نوع حکایت که توداری سعدی	درد عشقت ندانم که چه درمان سازم
سعدی اگر نام و ننگ در ره او شد چه شد	مرد ره عشق نیست کش غم ننگست و نام
سعدیا عشق نیامیزد و شهوت باهم	پیش تسبیح ملائک نرود دیو رجیم
حدیث عشق اگر گوید گناه است	گناه اول ز حوا بود و آدم
چه خوشست بوی عشق از نفس نیازمندان	دل از انتظار خونین دهن از امید خندان
عشقبازی چیست سردر کوی دلبر باختن	با سراندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
گفتم نهایتی بود این درد عشق را	هر بامداد میکند از نو بدایتی
عشق در عالم نبودی گر نبودی روی زیبا	ورنه گل بودی نخواندی بلبلای بر شاخساری
فارغ ز درد عشق چه لذت برد ز عمر	عمر آن بود که با غم جانان بسربری
غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد	سوزنی باید کز پای در آرد خاری
چه خبر دارد از حقیقت عشق	پای بند هوای نفسانسی
همینکه پای نهادی بر آستانه عشق	بدست باش که دست از جهان فروشویی
لجام در سرشیران کند صلابت عشق	چنان کند که شتر را مهار در بینی

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

الایا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت

سخن عشق نه آنست که آید بزبان ساقیا می دهو کوتاه کن این گفت و شنفت

همه کس طالب یار ندچه هشیار و چه مست همه جا خانه عشقت چه سجد چه کنشت

اگر چه هستی عشقم خراب کرد ولی اساس هستی من زین خراب آباد است

ثواب روزه و حج قبول آنکس برود که خاک میکده عشق را زیارت کرد

حدیث عشق ز حافظ شنونه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

عجب راهیست راه عشق کانجا کسی بر سر کند کش سر نباشد

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد

درد بست درد عشق که اندر علاج او هر چند سعی بیش نمائی بتر شود

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید

عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است ز پیش آهوی این دشت شیر نر بر مید

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شبان بی کله و خسروان بی کمرند

بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی که سودها بری از این سفر توانی کرد

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

عشقبازی کار بازی نیست ای دل سرباز ورنه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

دوام عشق و تنعم نه شیوه عشقست اگر معاشر مائی بنوش جام غمی

طریق عشق طریق عجب خطرناکیست نعوذ بالله اگر ره بمأمنی نبری

معمار وجود ارزدی رنگ تو در عشق در آب محبت گسل آدم نسرشتی

بعشق زنده بود جان مرد صاحب دل اگر تو عشق نداری برو که معذوری

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری که جام جم نهد سودگاه بسی بصری

(حافظ)

مرد عشقی بر سر بازار رسوائی در آ نا بچند از پرده ناموس در چادر شوی

زاوقات گرامی آنچه صرف عشق میگردد بدیوان قیامت در حساب زندگی باشد

بی پرده نقش صورت شیرین کشیده است تا انتقام عشق چه بسا که و هکن کند

در طریق عشق خار از پا کشیدن، شکلست ریشه در دل میکند خاری که از پا می رود

در معرکه عشق دلیرانه متازید بر صفحه دریا نتوان مشق شنا کرد

غیر از گهر عشق که پاینده و باقیست باقی همه چون موج ز دریا گذر اند

عشق از ره تکلیف بدل با نگذارد سیلاب نبرد که در خانه کدامت

عشق بالاتر از آنست که در وصف آید چرخ کبکیست که در چنگل این شهباز است

بزور عشق از زندان ظلمانی توان رستن که جز رستم برون میاورد از چاه بیژن را

مطلب ز عشقبازی تحصیل خاکساریست افتادگیست حاصل از پختگی ثمر را

بهر صورت که باشد عشق دل را میدهد تسکین

که بهر کوهکن از سنگ شیرین میشود پیدا

(صائب)

مشکل عشق بفکرت نشود طی ورنه رخنه در سنگ کند ناخن اندیشه ما

منع ما چند کنی اینهمه مشتاق که هست عشقبازی فن ما ، باده کشی پیشه ما

(مشتاق)

عشق شیرینست قوی پنجه و میگوید فاش

هر که از جان گذرد بگذرد از پیشه ما

دانم ای عشق قوی پنجه چه خواهی کردن

دست بردار نه ای تا نکنی ریشه ما

(ظهیرالدوله)

هر چه گوئی آخری دارد بغراز حرف عشق

کاین همه گفتند و آخر نیست این افسانه را

(وحشی)

معلمان سخن از عشق گو که مرغ دلم طفیل سوره یوسف بخواند قرآنرا

(بیدل)

داستان عشق يك افسانه نبود بیش ليك هر کسی طور دگر میگوید این افسانه را

(بسمل)

براه عشق قدم چون نهی مجرد شو بر هنگی بود اسباب ره مجرد را

(سلیم)

از دولت عشق است سرافراز و گر نه آدم چه شرف داشت دگر جانور انرا

(حیرت)

ای بسازشت که دردیده عاشق زیباست عشق فرقی نکند زشتی و زیبائی را

(سرخوش)

بغیر سینه دریا دلان ننگنجد عشق برای بحر خدا آفریده طوفانرا

(فرج شبستری)

شیشه هائی که شکستیم ز سرمستی عشق درازل مایه شد این گنبد مینائی را

(احسان ممتاز)

مشکلی بر من نبود از عشق مشکلتروالی مشکل بسیار آسان شد ازین مشکل مرا

(طایر شیرازی)

عشق بجائی مرا رساند که آنجا گردش گردون نبود و تابش کوکب

هر که خبر دار شد زمسئله عشق کار ندارد بهیچ ملت و مذهب

وجود آدمی از عشق میرسد بکمال گر این کمال نیابی کمال نقصان است

(فروغی بسطامی)

آه سرد و سرشک و گونه زرد هر سه در عشق بی حقایق نیست
 هر که مست از شراب عشق بود احتسابش ممکن که فایق نیست
 دل بعشقت زنده در تن مرد مرده باشد دلی که عاشق نیست
 توبه از عاشقان امید مدار عشق و توبه بهم موافق نیست

چون درد عاشقی بجهان هیچ درد نیست تا درد عاشقی نچشد مرد مرد نیست
 آغاز عشق يك نظرش با حلاوتست انجام عشق جز غم و جز آه سرد نیست
 (سنائی)

شد خون جگر از تو نصیبم مگر ای عشق در خون تو جز خون جگر ما حضری نیست
 (عبرت نائینی)

گردن بحکم عشق منه ز آنکه عشق را خون هزار همچو من و تو بگردن است
 دانی که عشق از چه فزون میشود؟ ز شوق عشق آتشی بود که بر او شوق دامن است
 (همای شیرازی)

عشق باز یچه و حکایت نیست در ره عاشقی شکایت نیست
 عشق معشوق را چون نیست کران درد عشاق را نهایت نیست
 هر چه داری چو دل ببايد باخت عاشقی را دلی کفایت نیست
 (سنائی)

سر دفتر عالم معانی عشقت سر بیت قصیده جوانی عشقت
 ای آنکه خبر نداری از عالم عشق این نکته بدان که زندگانی عشقت
 (خیام)

سخن عشق جز اشارت نیست عشق در بند استعارت نیست
 در عبارت همی نگنجد عشق عشق در عالم عبارت نیست

عشق بستان و خویشتن بفروش

که از این خوبتر تجارت نیست

(عطار)

ای جان بچه زنده‌ای که جانانت نیست
ای شب نه غم منی که پایانت نیست

(جمال‌الدین اصفهانی)

وین باده ناب را خماری دگر است
کار دگرسرست و عشق کاری دگر است

(مولوی)

بی‌مهر بتان نیز نمی‌شاید زیست
ای خاک بر آن سر که در آن شوری نیست

(مجمر)

هر قصه که بود از میان رفت

(طاهر شیرازی)

مقصود عشق بود جهان را بهانه است
(سلمی شیرازی)

کانرا که غم عشق کسی نیست کسی نیست
(خواجو)

چیزی که در این شیوه ندانسته‌ام اینست
(وقوعی تبریزی)

خطی که مهر ندارد قبول دیوان نیست
(مدهوش)

درد عشقت که مشک‌تر از آن دردی نیست

ای عشق چه دردی تو که درمانت نیست
ای صبر نه وصلی تو که پیدا نشوی

در مذهب عاشقان قرار دگر است
هر علم که در مدرسه حاصل گردید

در عشق بتان چاره بجز مردی نیست
ای وای بر آن دل که در آن سوزی نیست

آمد بمیان چو قصه عشق

استاد کائنات که این کارخانه ساخت

کس نیست که درد غم عشق تو ندارد

در عشق چه جای سخن مذهب و دینست

ببزم عشق میارید سینه بی‌داغ

هر غمی چاره‌اش آسان و علاجش سهلست

ببادخره من تقوی و عقل و ادراکست
(فغان اصفهانی)

گریه اش جز بی ناکامی پروانه نبود
زنند و از رنگ مجنون خسته خون بدر آید
(دهقان)

من دیدم این معامله ز آغاز کار بسود
تولب ببندی و اعضای تو بگفتارند
(وصال)

تا دم شام ابد بیخود و مدهوش افتاد
(ذوقی)

دوست با دوست بیک چشم زدن میگوید
(جمالی دهلوی)

کی توان کردن شنا ای هوشمند
پس ببايد ساخت بسا هر ناپسند
زهر باید خورد و انگارید قند
(رابعه قزدری)

بهم کردند و عشقش نام کردند
(عراقی)

تا کسیرا دل نرفت از دست صاحب دل نشد
(جلال اسیر)

شاید شب ما هم سحری داشته باشد
(فسونی)

بشهر عشق مجو آبرو که در این خاک

جذبۀ عشق بنازم که دم مردن شمع
مقام عشق بنازم که نیش بررنگ لیلی

زانجام عشق بیم دهندم که دوزخست
نه آفتاب نهان شد بگل نه عشق بدل

هر که در صبح ازل پاره ای از عشق چشید

عشق را طی لسان است که صد ساله سخن

عشق دریای کرانه ناپدید
عاشقی خواهی که تا پایان بری
زشت باید دید و انگارید خوب

بعالم هر کجا درد دلی بود

در قمار عشق باشد باختن نقش مراد

عشقست دلا اینهمه نو مید چرائی

شبیمی از عشق بر آن ریختند

(غزالی مشهدی)

مانند طبیعی است که بیمار ندارد

(کلیم)

خاک دل آنروز که می بیختند

حسنی که باو عشق سرو کار ندارد

آتش عشق بدین سوز نبودست نخست

هر که پیدا شده بروی زده دامانی چند

(ملهمی)

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

یک قطره خون چکید و نامش دل شد

(بابا افضل)

شیشه بی باده چو گردید شکستن دارد

(غافل)

عشق را نازم که خون از دست مجنون میرود

بسکه آه عاشقان بر اوج گردون میرود

(ظهیر)

که هر که گوش بر آن کرد از زبان افتاد

(عالی شیرازی)

که بیم جان و سر این راه پر خطر دارد

(همای شیرازی)

گلشن عشق عجب آب و هوایی دارد

(آشفته ایروانی)

فتح آن گر طلبی سینه سپر باید کرد

(خسروی قاجار)

از شبیم عشق خاک آدم گل شد

چون نشتر عشق بررگ روح زدند

دل چه خالی شود از عشق بدورش انداز

بررگ لیلی بزد فساد نوک نیست

آسمان هم از بلای عشق میسوزد ظهیر

چه قصه بود ندانم دلا فسانه عشق

چو اهل عشق نه ای پامنه بوادی عشق

کس نکشتست نهالی که بر آرد ثمری

عشق را قلعه منیعست و بلا بارد از آن

- یکقدم نیست فزون مرحله عشق و عجب
 راه چندانکه بریدیم پایان نرسید
 (یغما)
- عشق باغی دلنشین دارد که مرغ دل در او
 گرنشیند بر گیاهی آشیانش میشود
 (عرفی)
- در عدم هم ز عشق شوری هست
 گل گریبان دریده میاید
 (سرخوش)
- تا نگردد کهنه داغ عشق کی بخشد فروغ
 شمع کم پر تو دهد چون تازه روشن میشود
 (نعمت خان عالی)
- رفتم بطیب گفتم از غایت درد
 بیماری عشق را چه می باید کرد
 خون دل و آب دیده شربت فرمود
 گفتم که غذا؟ گفت جگر باید خورد
- کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهمیزد
 براه عشق نتوان بودن از پروانه ای کمتر
 (مانی)
- عشق حقیقی است مجازی مگیر
 این دم شیر است ببازی مگیر
 (سحابی استرآبادی)
- رواق مدرسه گرسرنگون شود سهلاست
 قصور میکند عشق را مباد قصور
 (امید تهرانی)
- هر آن مریض که از درد عشق شد بیمار
 هزار بار بود مرگ به ز عافیتش
 (فریب اصفهانی)
- بیا بانیست عشق ای دل که پیدا نیست پایش
 بمنزل کی رسی تا گم نگردی در بیابانش
 ندانم عشق را ملت ولی هر کس که عاشق شد
 مسلمان کافرش میخواند و کافر مسلمانش
 (بیدل شیرازی)

بعشق کوش که مردان راه حق بردند

بیمن سلطنت عشق کارها از پیش

(محیط قمی)

مائیم زنده ابدی از شراب عشق

خواهی تو نیز زنده شوی زین شراب نوش

(ناصرحی هندی)

بشنو این نکته سنجیده ز پرورده عشق

که به از زنده بی عشق بود مرده عشق

(همای شیرازی)

از شبنم عشق خاک آدم گل شد

صدفته و شور در جهان حاصل شد

صد نشتر عشق بررگ روح زدند

یاک قطره از او چکید و نامش دل شد

ای عشق این چه سود است کز یک کرشمه تو

در زیر تیغ بوسد مقتول دست قاتل

(حاجب شیرازی)

گر با غم عشق سازگار آید دل

بر مرکب آرزو سوار آید دل

گردل نبود کجا وطن سازد عشق

ورعشق نباشد بچه کار آید دل

(آهی جغتائی)

شکایت از تو ندارم که در طریقت عشق

نداده اند بکس رخصت جواب و سؤال

(ذوقی)

با عشق در آویختم و طرفه فنی زد

برداشت نخستین وزد آخر بزمینم

(هدایت طبرستانی)

نخست شرط ره عشق ترک دین و دل است

زمن شنو که درین ره بشد دل و دینم

(همای شیرازی)

گویند که هر چیز بهنگام بود خوش

ای عشق چه چیزی که خوشی در همه هنگام

(ادیب صابر)

- از مسجد و میخانه و ز کعبه و بتخانه
مقصود خدا عشقت باقی همه افسانه
(قاسم انوار)
- در روزگار غایت هر کار عشق بود
وین عشق را نبود بجز عشق غایتی
(وصال)
- نالیدن بلبل ز نو آموزی عشقت
هرگز نشنیدیم ز پروانه صدائی
(حزین)
- دوئی بمذهب فرمانبران عشق خطاست
خدا یکی و محبت یکی و یسار یکی
(نثاری تبریزی)

توصیف عشق بوسیله بزرگان دانش و بینش جهان

بزرگان گیتی عشق و عوارض آنرا در
گفتار خود ستوده و اندیشه‌های نغزی برای
معرفی این پدیده عاطفی بجای گذارده‌اند که
برای اکمال سخن قسمتی از آنرا در اینجا
می‌نگاریم :

عشق عصاره گل زندگیست (ویکتور هوگو)
اگر عشق نبود هنر و زیبایی و صنعت هم نبود
آنچه بزنگی ما زیبایی بخشیده است عشق

است (انانول فرانس) پروردگار جهان شهپر عشق را به بشر ارزانی داشته تا بتواند
بدین وسیله بجانب او پرواز کند (میکل آنژ) عشق سعادت جاودانی است (ژرژ ساندر)
کسانیکه از خدا و روزگار خرده گیری میکنند بخود بدی روا میدارند زیرا اگر همه
چیز را دوست بدارند در تمام اشیاء تجلی ذات آفریدگار را بخوبی تشخیص میدهند و
همه عالم برای آنان در عشق و صمیمیت خلاصه میشود (داستایوسکی) خوشبخت کسی که
خدا بدودلی در خور عشق و سوز و گداز بخشیده است (ویکتور هوگو) یکی از معجزات
عشق احساس لذتی در خلال دردهای ناشی از این پدیده است برای عشاق واقعی
اگر این درد مطبوع از میان برود بزرگترین بدبختیها بوجود آمده است (روسو)
برتراندراسل عشق را از پایه‌های اصلی زندگی و در و راء روابط زودگذر جنسی
می‌پندارد اگوست کنت عشق و عقل را در وجود بشر مؤثر می‌انگارد او معتقد است
که نخست عواطف و احساسات بر عقل چیره و سرانجام تعقل پیروز گردید.

غیبت معشوق هر قدر کوتاه و ناچیز باشد قرنی بنظر میآید (ناپلئون) اگر
 بخواید می توانید درباره موجودی که دوست دارید تردید کنید ولی هرگز درباره
 عشق شکی نداشته باشید (الفرددوموسه)

زیبائی بهرجا واردشود میهمان عزیزی است نه آب فراوان قادر بخاموش -
 کردن شعله‌های عشق است و نه رودها می توانند آنرا درخود غرقه سازند (از يك
 سرود مذهبی) زن موجود هوس انگیزی است بهمان سهولتی که می تواند دستکشهایش
 را درآورد عشقش را نیز می تواند بدور اندازد (بالزاک) اشک نشان عشق و محبت
 آسمانی است و طبیعت بدین وسیله عالیترین تجلیات عاطفه و علاقه و صفای انسانی را
 نمایان ساخته است (ژونال) برای آنکه بارسنگین زندگی سبک گردد باید دوست
 داشت و عشق ورزید (الفرددوموسه) عشق حقیقی هرگز آلوده باغراض نمی شود
 (الفرددوینی) هیچوقت نامه عاشقانه نمی تواند احساسات حقیقی شما را بیان کند
 در صورتیکه يك نگاه ساده صادقانه و چشمان شما اسرار بزرگی را فاش میسازد
 (هنری مونترلان) حسد همیشه با عشق و محبت حقیقی همراه است ولی وقتی که
 شعله‌های عشق هم خاموش شود آتش بصورت دیگری فروزان خواهد بود (لاروش
 فوکلد) حسود همیشه بیشتر دوست دارد گرچه اسباب اذیت بشمار رود (مولیر) عشق
 درعین حالیکه باید بموانعی محصور باشد باید از آزادی نیز برخوردار گردد (هنری
 مونترلان) عشقی که باو امر و نواهی روحانیان مربوط و مقدمه قیود و شرابع باشد
 از جاودانه بودن عشق اصلی برکنار است (گی دوموپاسان) عشق روح را توانا تر
 میسازد و انسان را زنده نگاه میدارد (توماس مان) با عشق اگر حیلہ کنی می گریزد.
 گاهی مردان عشق را ببازی می گیرند ولی دختران باعشق زندگی می کنند. عشق
 آتش است و باید معشوق را با دل انتخاب کرد نه با چشم و گوش

عشق تاج زندگانی و سعادت جاودانی است (گوته) نتیجه عشقهای جنون -
 آمیز آنست که زمام اختیار شخص را از دست او می گیرد و بدست غیر میدهد

(آناتول فرانس) زندگی بی‌عشق محال است (افلاطون) زیبایی وقتی بوجود می‌آید که دل گرفتار عشق و محبت گردد (لابرویر) برای مردم بی‌عشق دنیا گورستانی پهناور است (افلاطون) عشق رویای زندگی است (آلفرد دوموسه) عشق زاده امید است (استاندال) عشق چاشنی حیات است (تی‌نایر) نخستین عشق توام با کمی حماقت و مقداری زیاد کنجکوی است (برناردشاو) عشق بلائی است که همه خواستار آنند (افلاطون) عشق نشاط و مسرتی است که بر اثر مطالعه زیبایی و جمال محبوب بمادست می‌دهد و چون محو آنهمه لطف و صفا شویم هیچانی مسرت‌آمیز می‌یابیم که همان عشق است (لایب‌نیتز) عشق جرقه‌ای سوزان است که از قلبی می‌جهد، اخگر خود را در سینه جوشان دیگری جای می‌دهد و دایره اشتعال خویش را وسیعتر می‌سازد و با این پرتو تابناک جهانی را روشن می‌سازد (امرسون) عشق مولود تمایل درونی بزنی برای یافتن کودکی است (نیتچه) عشق قویترین عواطف انسانی است زیرا روح و فکر و جسم را تسخیر میکند و تحت مغناطیس وجود خود قرار می‌دهد (ولتر) عشق با سختی توام است و بهترین وسیله آزمایش حیات می‌باشد (اسمایلز)

جهان عاشقی پایان ندارد	اگر جانان همی باید جهان گیر
ای برادر عشق سودائی خوشست	دوزخ اندر عاشقی جائی خوشست
	(انوری)

هر چه داری اگر بعشق دهی	کافر مگر جوی زیسان بینی
	(هاتف)

عاشقان کشتگان معشوقند	بر نیاید ز کشتگان آواز
	(سعدی)

عشق آمد و آتشی بدل در زد	تا دل بگزارف لاف دلبر زد
آسوده بدم نشسته در کنجی	کامد غم عشق و حلقه بر در زد
نیست آسان عشق جانان باختن	دل فشانند بعد از آن جان باختن

عشق را جان دگر باید از آنک با چنین جان عشق نتوان بساختن

(عطار)

خوش آن گروه که تن را از عشق جان سازند زمین خویش بتدبیر آسمان سازند



بعشق کوش که با شهپر خرد صائب گذشتن از سر کون و مکان میسر نیست



عشقست که اکسیر بقا خاک در اوست از هر دو جهان سیرشدن ما حضر اوست

(صائب)

عشق از نظر نظامی

شاعر بلند آوازه و عالیقدر وطن نظامی
بزرگ حیات را بعشق پیوستن و ممات را از
این پدیده آسمانی گسستن می‌پندارد و چنین
می‌انگارد: عشق جز هوس است و همه بعشق
زنده‌اند :

تا هست به چون خودی نیازت	با سوز بود همیشه سازت
عشقی که نه عصمت خدائی است	آن عشق نه، شهوت هوائی است
عشق آینه بلند نور است	شهوت ز حساب عشق دور است
عشق غرضی بقا ندارد	کس عشق غرض روا ندارد
با عشق، غرض کجا بود راست	عشقی که غرض نشست برخاست



من قوت ز عشق می‌پذیرم	گر میرد عشق من بمیرم
پرورده عشق شد سرشتم	جز عشق مباد سرنوشتم
آن دل که بود ز عشق خالی	سیلاب غمش براد حالی
یسارب یخدائی خدائیت	آنگه بکمال پادشاییت
کز عشق بغایتی رسانم	کو ماند اگر چه من نمانم
از چشمه عشق ده مرا نور	وین سرمه بکن ز چشم من دور
گرچه ز شراب عشق مستم	عاشق تر ازین کنم که هستم

دل که کانون عشق و مخزن نهفته‌های عالم وجود است در نظر نظامی بدین

صورت است :

آن لغت دل که بیان دل است ترجمتش هم بزبان دل است



خاک تو آن روز که می بیختند از پی معجون دل آمیختند



ما که ز صاحب خبران دلیم گوهر یم ارچه زکان گلیم



دور شو از راهزنان حواس راه تو دل داند دل را شناس



فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
 غلام عشق شوکاندیشه اینست همه صاحبدلان را پیشه اینست
 گراز عشق آسمان آزاد بودی کجا هرگز زمین آباد بودی
 کسی کز عشق خالی شد فسرده است گرش صدجان بود بی عشق مرده است
 عرش روانی که زدل رسته اند شهپر جبریل ببدل بسته اند
 و آنکه عنان از دو جهان تافته است قوت زدریوزۀ دل یافته است
 ل اگر این مهرۀ آب و گل است خرهم از اقبال تو صاحبدل است



زنده بجان خود همه حیوان بود زنده بدل باش که عمر آن بود



بنده دل باش که سلطان شوی خواجه عقل و ملک جان شوی



او پیدایش کاینات را به عشق پیوسته میداند :

اول کاین عشق پرستی نبود در عدم آوازه هستی نبود
 مقبلی از کتم عدم ساز کرد سوی وجود آمد و در باز کرد
 باز پسین طفل پریزادگان پیشترین بشری زادگان

عاشق در پیشگاه معشوق باید به نیستی محض جلوه کند :

چو تو هستی نگویم کیستم من ده آن تست در ده چیستم من

نشاید گفت من هستم تو هستی که آنکه لازم آید خود پرستی

همه کارهای جهان را میتوان سرسری و بازی انگاشت جز عشق که بازی آن

حقیقت محض است :

جهان عشق است و دیگر ذوق بازی همه بازی است الا عشق بازی



عشق از نظر

سعدی

سعدی شاعر بلند آوازه و گوینده‌ای که:

مردم همه دانند که در نامه سعدی

مشگی است که در طبله‌عطار نباشد

کسی که طبیبات و بسدایع و

خواتیمش ساده‌ترین و دلکش‌ترین روش عشق و عاشقی را آشکار میسازد، صورتگری که شعر را با حرف عادی انس داده و سخنانی چون: از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است» آورده نیز برای عشق و عاشقی نمونه‌های دلچسبی بیادگار نهاده است که درین فرصت قسمتی از نظرات او را از بوستان نقل میکنیم و استفاده کامل از غزل‌های زیبای وی را که مختصری هم از آن گذشت و بهترین نمودار کشش و کوشش روحی است بعلاقمندان و امیدداریم :

سماعست، اگر عشق‌داری و شور

که او چون مگس دست بر سر نزد

بآزار مرغی بنالد فقیر

ولیکن نه هر وقت باز است گوش

که غرقست، از آن میزند پا و دست

مگر مستمع را بدانم که کیست

فرشته فرو ماند از سیر او

نه هیزم که نشکافدش جز تبر

ولیکن چه بیند در آئینه کور؟

نه مطرب، که آواز پای ستور

مگس پیش شوریده دل پر نزد

نه بم داند آشفته سامان نه زیر

سراینده خود می‌نگردد خموش

مکن عیب درویش مدهوش مست

نگویم سماع‌ای برادر که چیست

گر از برج معنی پردطیر او

پریشان شود گل بیاد سحر

جهان بر سماعست و مستی و شور



کسی گفت پروانه را کای حقیر
 رهی رو، که بینی طریق رجسا
 سمندر نه‌ای گرد آتش مگرد
 کسی را که دانی که خصم تو اوست
 ترا کس نگوید نکو میکنی
 نکو گفت پروانسه سوزنساک
 نه دل دامن دلستان میکشد
 نه خود را بر آتش بخود میزنم
 که عیبم کند بر تولای دوست
 مرا بر تلف حرص دانی چراست؟
 من اول که این کار سر داشتم
 نه روزی به بیچارگی جان دهی

برو دوستی در خور خویش گیر
 تو و مهر شمع از کجا تا کجا
 که مردانگی بایسد، آنگه نبرد
 نه از عقل باشد گرفتن بدوست
 که جان در سر کار او میکنی
 چه گفت، ای عجب، گرسوزم چه باک
 که مهرش گریبان جان میکشد
 که زنجیر شوقست در گردنم
 که من راضیم کشته در پای دوست
 چو او هست، اگر من نباشم رواست
 دل از سر بیکبار بر داشتم
 همان به که در پای جانان دهی

شبی یاد دارم که چشمم نخفت
 که من عاشقم گرسوزم رواست
 بگفت ای هوا دار مسکین من
 همیگفت و هر لحظه سیلاب درد
 که ای مدعی عشق کار تو نیست
 تو بگریزی از پیش یک شعله خام
 ترا آتش عشق اگر پرسوخت
 بدریا مسرو گفتمت زینهار

شنیدم که پروانه با شمع گفت
 ترا گریه و سوز باری چراست
 برفت انگبین یار شیرین من
 فرو میدویدش بر خسار زرد
 که نه صبر داری نه یارای ایست
 من استاده‌ام تا بسوزم تمام
 مرا بین که از پای تا سر بسوخت
 و گر میروی تن بطوفان سپار

مجنون در بوستان خود را در خور یاد آوری نزد معشوق هم نمیداند:

بمجنون کسی گفت ای نیک پی
 مگر در سرت شور لیلی نماند

چه بودت که دیگر نیائی به‌حی
 خیالت دگر گشت و میلت نماند

چو بشنید بیچاره بگریست زار
 مرا خوددلی دردمنداستریش
 نه دوری دلیل صبوری بسود
 بگفت ای وفادار فرخنده خوی
 بگفتا مبر نام من پیش دوست
 که ای خواجه دستم زدامن بدار
 تو نیزم نمک بر جراحت مریش
 که بسیار دوری ضروری بود
 پیامی که داری به لیلی بگوی
 که حیفت نام من آنجا که اوست

سعدی گاهی بزبان پند و دمی از نظر عاشقی پاکباز دلباختگی را مجسم میسازد،
 سوختن و ساختن و دم بر نیاوردن را از دیدگاه سرسپردگان و وصف میکنند و سرانجام
 شور و حال و نوای دل را بگوش مشتاقان عالم وجود میرساند :

اگر مرد عشقی کم خویش گیر
 مژرس از محبت که خاکت کند
 ترا با حق آن آشنائی دهد
 که تا با خودی در خودت راه نیست
 وگرنه ، ره عافیت پیش گیر
 که باقی شوی گر هلاکت کند
 که از دست خویشت رهائی دهد
 و زاین نکته جز بیخود آگاه نیست

زنان فرمانروا

زن که حاکم مطلق قلمرو قلب و رهزن
جان و خرد است همینکه بحکم آزمون زمان
برسریر قدرت ظاهری نشسته و بادارۀ منطقه‌ای
وسیع و یا سراسر کشور پرداخته انتظام در کار

وشایستگی در مدیریت و سرپرستی مهام مملکت را با بهترین صورنی مجسم و عملی
ساخته است بنابراین زن علاوه بر تهیج و تشویق زمامداران بزرگ بسانجام وظایف
دلپسند و جلب قلوب خلق و اعمال نظرات صائب خود در تمشیت امور بطور استقلال
هم منشأ خدماتی سترک بوده است و ما ترجمۀ احوال و نقش مآل تنی چند ازین
بزرگان تاریخ را که بعضی بطور استقلال و برخی با هدایت و دخالت غیر مستقیم امور
کشور را اداره کرده‌اند زیب صفحات خود میسازیم و اگر بخواهیم به نگارش اثر
همه زنان برجسته ایران در کشورداری که والاترین وظایف آدمی در جهان هستی
است پردازیم باید از همه سلسله‌ها، از مادران و همسران و خواهران و دختران شاهان که
بنحوی نقشی ایفا و در عصر خود مشکلات مملکتی را بسا سرانگشت تدبیر حل
میکرده‌اند سخن‌ها بر زبان قلم برانیم .

همای چهر آزاد

باستناد ترجمه ابوعلی بلعمی، محمد بن
جزیر طبری معتقد است همای دختر بهمن که
شهر آزاد لقب داشت و کودکی سه ماهه در رحم
خود می‌پروراند بخاطر بارگرا نقدر خویش بر

سریر سلطنت تکیه زد و پس از ولادت طفل، او را با جواهر بسیار در صندوقی نهاد و
نامه‌ای در درون آن قرار داد که هر کس این بچه را بیابد خواسته‌ها را بعنوان
دستمزد پرورش وی از آن خود داند و از قضا مردی آسیابان صندوق ارزنده را
یافت و کودک را گرامی شمرد و نام او را دار آب نهاد (بگیر آب) همینکه دار ابیست
ساله شد بملك نشست و تاج بر سر نهاد و بخواهش همای اداره امور پارس را به مادر
و گذاشت همای عدل و داد پیشه کرد و ده یک (خراج) از مردم آن سامان بیفکند و شهر
اصطخر را بنیان نهاد و سی سال بزیست ...

گردیزی در زین الاخبار نگاشته است: همای همان بنت بهمن بن اسفندیار است
و او را چهر آزاد گفتندی بگفته صاحب مجمل التواریخ و القصص او را شمیران بنت
بهمن و به لقب همای خواندندی و پادشاهی همای چهر آزاد سی سال بود. در فارس نامه
ابن بلخی نام او شهر آزاد و خمانی (همای) لقب اوست. در تاریخ طبرستان چنین آمده
است: لاجرم آسوده و آرامیده محسود اهل جهان بودیم و فرمانفرمای هفت اقلیم تا
اگر یکی از ما گردهفت کشور بر آمدی هیچ آفریده را از بیم شاهان ما زهره نبود
که نظری احترام بر ما افکند بر این جمله بودیم تا به عهد دار ابن چهر آزاد هیچ پادشاه
گیتی از او علیم‌تر و حکیم و ستوده سیرت و عزیز و نافذ حکم‌تر نبود و به لقب او را

(تغول شاه) گفتند درنقایس الفنون چنین نگاشته شده است: بهمن اسفندیار پادشاه عادل بود و شرق و غرب در تصرف او آمد خدای پرست بود پس دختر خود همای چهر آزاد را به زنی کرد و این همای از پدر خود بار گرفت در روضات الجنات فی او- صاف مدینه هرات آمده است: همای چهر آزاد دختر بهمن بن اسفندیار که او را شمیران می خواندند و اضافه میکنند مدت پادشاهی او بقولسی سی و دو سال بسود در حبیب السیر نوشته شده است: نزد واقفان موافق سخن همای بنت بهمن ملقب به چهر- آزاد بود و او را خمائی نیز میگفتند و از آثار او بعقیده جهان آرا هزار ستون اصطخر و شهر جرباد قان است ناسح التواریخ نام سه دختر بهمن را یاد کرده و گفته است: بهمن سه دختر داشت که اول را فرنگیس و دوم را مهین دخت می گفتند و دختر سیم را خمائی نام بود که هم او را همای می نامیدند و از پدر چهر-زاد لقب داشت . کتب لغت فارسی چون مجمع الغرس، فرهنگ رشیدی و آنند راج او را چهر زاد ، چهر آزاد و چهرزادگان دانسته و معتقدند پلی بردجله بسته و جرفادقان که معرب چهر-زادگان است نام خود اوست که بر این شهر نهاده است چهرزاد (چون چهر بمعنی اصل وذات و نژاد و طبع است) آزاد نژاد معنی میدهد که بعربی کریم الطبع خوانند در ایاتکار جاماسپیک آمده است: و دختش همای که چهر آزادش نیز خوانندسی سال خدائی کرد ...

همای و تمام ملکه های ایرانی که بر سریر سلطنت جاودان وطن تکیه زده لیاقت اعجاب انگیزی در اداره امور کشور و ملت نشان داده و در هیچ نبردی روی شکست ندیده اند فردوسی در شاهنامه از همای بدین شرح یاد میکند :

همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی رای و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سر بسر بار داد	در گنج بگشاد و دینار داد

و در اشاره به بهمن میسراید :

یکی دخترش بود نامش همای هنرمند و بنا دانش و پساك رای
همی خواندندی و را چهر زاد زگیتی بدیدار او بود شاد



چنین گفت کاین پاك تن چهر زاد زگیتی فراوان نبوده است شاد



به رای و به داد از پدر درگذشت همه گیتی از دادش آباد گشت

پوران دخت

در تاریخ طبری ضمن شرح نابسامانی
اوضاع کشور پهناور امپراطوری ساسانی که
شهر براز نیز چهل روز بکسوت شاهی درآمد
و مردم بر آشفتنند و او را از میان برداشتند مینویسد:

واز پس او از اهل بیت ملوک کس نیافتند مگر دختران پرویز را پس لشکر عجم
باتفاق یکدیگر گرد آمدند و پوران دخت را در کشور عجم بیادشاهی نشانند پس
چون پوران دخت بیادشاهی بنشست عدل و داد کرد و جور و ستم بر گرفت ، نامه
نوشت بهمه سپاهها: این پادشاهی نه بمردی نگاه توان داشتن بلکه بعنایت حق سبحانه
و تعالی و سپاه دشمن نتوان شکستن مگر بعطا دادن بسپاه و سپاه نگاه نتوان داشت
مگر بداد و عدل و انصاف و چون پادشاه دادگر بود ملک بتواند داشتن اگر مرد بود
و اگر زن و من چنان امیدوارم که شما عدل و داد و عطا دادن از من ببینید چنانکه از
هیچکس ندیده باشید و بفرمود هر چه در ولایت بر مردم از روزگار پرویز بقایای
خراج بمانده بود همه بیفکنند و آن دفترها بشستند و داد و عدل بگسترانید چنانکه
بهیچ روزگار ندیده بودند و آن چوب چلیپا که از روم آورده بودند (۱) و پرویز باز
نداده بود آن را بملک روم باز داد تا او را به پوران دخت میل افتاد و رها نکرد که
کسی در پادشاهی او رود و بروزگار او پیغمبر (ص) از دنیا مفارقت کرد و ابوبکر
بخلیفتی بنشست و پوران دخت یک سال و چهار ماه پادشاه بود و آن فسفروخ خراسانی

(۱) بعضی معتقدند هرقل صلیب عیسی (ع) را پس از غلبه بر خسرو پرویز با خود

خراسانی وزیر او بود. چون پوران دخت بمرد مردی از خویشاوندان پرویز نام او جشنسده (۱) از پس پوران دخت بملك بنشست و يك ماه ببود پس بمرد و پادشاهی به آزر می دخت رسید ...

استاد طوس ضمن اشاره به روش کشورداری پوران دخت از فیروز خسرو که دشمن تخت و تاج و سزاوار باد افراه بود سخن میگوید :

چنین گفت پس دخت پوران که من	نخواهم پراکندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج	توانگر کنم تا نماند برنج
مبادا بگیتی کسی مستمند	که از درداو بر من آید گزند
ز کشور کنم دور بد خواه را	به آیین شاهان کنم راه را
نشانی ز فیروز خسرو بجست	بیاورد بیکانه مردی درست

پوران سوارانی برگزید و پی او فرستاد :

ببردند فیروز را پیش اوی
بدو گفت کای بدتن زشت خوی
بکیفر گناهان بزرگ این مرد تبهکار را به اسبی سرکش بیستند و بسزای
اعمال ناپسند رسانیدند :

جز از بد نباشد مکافات بد	چنین از ره داد دادن سزد
همی داشت پوران جهان را بمهر	نجست از بر خاک باد سپهر
چوشش ماه بگذشت بر کاراوی	بید ناگهان کژ پرکار او
بیک هفته بیمار بود و بمرد	ابا خویشان نام نیکو ببرد
چنین است آیین چرخ روان	توانا بهر کار و ما ناتوان
چه درویش باشی چه مردم درم	چه افزون بود زندگانی چه کم
چه بر کام دل کامکاری بود	چه بر آرزو تن بخواری بود

(۱) کریستن سن معتقد است بعد از پادشاهی پوران دخت پیروز دوم مدتی کوتاه سلطنت

کرد و بعد آزر می دخت آمد. طبری پس از آزر می دخت بروایتی فیروز بن مهران جشنس را که جشنسده هم نامیده میشود برای سلطنتی موقت یاد میکند .

اگر مرد گنجی و گر مرد رنج	نه رنجت بود جاودانه نه گنج
چه صد سال شاهی بود چه هزار	چه شصت و چه سی و چه ده یا چهار
چو شد اسپری روز هر دو یکیست	گرا فزون بود سال گراند کیست
ترا بار کردارها بساد و بس	که باشد بهر جات فریادرس
رها کن ز چنگ این سپنجی سرای	که پر مایه تر زین ترا هست جای
بآموختن گم ببندی میان	زدانش روی بسر سپهر روان

در کتاب *محمل التواریخ* و *القصص* نام این شاه بانو (هجیر) و لقب وی پوران. دخت و بقولی پوران دخت نام و سعیده لقبش بوده است گمان می‌رود هجیر به عربی السعیده و مایه تصور نام سعیده شده باشد باز در *محمل التواریخ* آمده است: «پوران دخت دختر پرویز بود از دختر قیصر مادر شیرویه... و اندر پیرو ز نامه گوید: دختر نوشیروان بود نام او هجیر و روایت پیشین حقیقت تراست.»

در تاریخ بیهقی ضمن حدیثی منقول از پیغمبر اسلام (ص) درباره پوران دخت چنین آمده است: چون کسری پرویز گذشته شد خبر به پیغمبر اسلام رسید گفت: من استخلفوا قالوا ابنته پوران دخت قال علیه السلام لن یصلح قوم اسندوا امرهم الی امرأة این دلیل بزرگتر است که مردی شهم کافی محتشم باید ملک را که چون برین جمله نباشد مردوزن یکی است و کعب احبار گفته است: مثل سلطان و مردمان چون خیمه محکم به یک ستون است برداشته و طنا بهای آن باز کشیده و بمیخهای محکم نگاه داشته...»

شاعر بزرگ ملی فردوسی طوسی چنین

میگوید :

آزرمی دخت

یکی دختری دیگر آزرم نام

ز تاج بزرگی شد او شاد کام

گرفت او همی این جهان را بدست

بیامد بتخت کئی بر نشست

آغاز فرمانروائی و کشورداری خود برداد و نصفت بنیان نهاد و صلا در داد

کسی که از آئین عدل و فرمان من پیروی کند گرامیش میدارم و اگر خطایی ناچیز از

او سرزند وی را می بخشم و دمی که از خواسته های من که سعادت و رفاه خلق بدان

پیوسته است سرپیچی کند با دافراهی سخت در انتظار اوست :

ز دهقان و تازی و رومی سوار

بخواری تنش را بر آرم بدار

ایرانیان باندیشه های وی با دیده تقدیس و تحسین نگر بستند و غمی و کدورتی

از او بر چهره کسی نشست و آوازه اقتدارش بجائی رسید که بیگانگانی چون :

ترکان و رومیان و هندوها و چینیان وی را بستودند و ارمغانهای فراوان به پیشگاهش

گسیل داشتند :

بپنجم شکست اندر آمد بگاه

همی بود بر تخت بر چار مساه

پی اختر رفتنش نرم گشت

ز آزرم گیتی پر آزرم گشت

بکام دل مرد بد خواه مانند

شد او نیز و آن تخت بی شاه ماند

ز پرورده خویش پر کین بود

همه کار گردنده چرخ این بود

تاریخ جهان آرا گوید : عادل لقب و آزرمی دخت نام او بوده است در

مجمعل التواریخ نام وی خورشید و آزر می دخت لقب او می باشد آزر می دخت برخلاف کسانیکه در آن دوران تیره تاریخ ایران باستان از یغمای دارائی مردم بار خود می بستند و پیمان وفاداری بکشور را می شکستند خطر تباهی را پیش بینی میکرد و میگفت:

همه کار برداد و آئین کنید
 کزین پس همه خشت بالین کنید

او میخواست اختلافات از میان برود و همه در راه اعتلای ایران بکوشند:

نخستین چنین گفت کای بخردان
 هر آنکس که باشد مرا دوستدار
 جهان دیده و کار کرده ردان
 مراورا بدینار یساری کنم
 چنانم من او را که پروردگار
 کسی کاو ز پیمان من بگذرد
 گنه گر کند بردباری کنم
 به پیچد ز آئین و راه خرد
 زدهقان تازی و رومی سوار
 بخواری تنش را بر آرم بدار

در تاریخ بلعمی از پادشاهی آزر می دخت چنین یاد شده است:

« پس چون آزر می دخت بملك اندر بنشست عدل و داد کرد و کس وزیر نکرد و پادشاهی خود نگاه میداشت به رأی و تدبیر خویش و در همه آل کسری ازو نیکو روی تر نبود و مردی بود اندر عجم که از وی بزرگتر نبود به اصل و مردی سپهبدی بزرگ بود و پرویز امیری خراسان او را داده بود نام او فرخ هرمز بود و او بردر پرویز خدمت همی کرد و پسر خویش رستم را بخلیقتی خویش به خراسان فرستاده بود و وی آن رستم بود که اندر آن عهد در عجم کس از وی مردانه تر نبود و از پس آنکه یزدجرد بملك نشست و عمر سپاه بعجم فرستاد یزدجرد این رستم را سپهسالار کرد و با سپاه عجم پیش لشکر عرب فرستاد ... »

طبری داستان تقاضای همسری فرخ هرمز با آزر می دخت و نپذیرفتن وی و سرانجام کشته شدن متقاضی را بر اثر سماجت که خود نمودار کاملی از فساد و بی نظمی آن دوران و مظهري از انحطاط قطعی عصر درخشان ساسانی است یاد کرده و در پایان از نیستی آزر می دخت توسط فرخ زاد (فرزند فرخ هرمز) و از میان رفتن خود او در جنگ با اعراب باسوز و گدازی خاص سخن بمیان آورده است ...

در آثار الباقیه و مفاتیح العلوم و حبیب السیر عادلہ لقب و آزرمی دخت نام او یاد شده است و ظاہراً عادلہ ترجمہ عربی آزرم است زیرا در فرهنگهای فارسی یکی از معانی آزرم عدل و انصاف است منظور نظامی گوینده بزرگ نیز از آزرم در این بیت:

کای ملک آزرم تو کم دیده‌ام و ز تو همه ساله ستم دیده‌ام

همان دادگری و واژه آزرم در برابر ستم بکاررفته است بنا بر این آزرمی عادل است و اتفاقاً در تواریخ بخصوص در شاهنامه، بلعمی، گردیزی و طبقات ناصری از داد و دهش این شاه بانوی عالیقدر سخنها گفته شده است بگفته مجمل التواریخ آزرمی دخت خواهر پوران بود دختر کسری پرویز نه ازین مادر و در فیروزنامه هم او را دختر نوشیروان دانسته و گوید نام او خورشید بود و پدرش به لقب آزرمی خواندی ازدوستی که وی را داشت ...

سیده خاتون

این بانوی بزرگوار که از مفاخر زنان ایران بشمار است پس از مرگ فخرالدوله فرزند رکنالدوله پسر بویه دیلمی همسر تاجدار خود (بسال ۳۸۷ هـ) با کفایت تمام سالیان دراز در ری

(یکی از بزرگترین شهرهای آنروز جهان) بر مسند سلطنت تکیه کرد و بسیاری از مشکلات قلمرو پهناور فرمانروائی خویش را که شامل ایران و عراق و شام بود طی ۳۱ سال با سرانگشت تدبیر از میان برداشت مرکز فرماندهی وی ارك و قلعه طبرك نزدیک کوه بی بی شهر بانو بود. اکنون به نوشته ارزنده کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمگیر که در کتاب جاودان قابوسنامه در این باب نگاشته است نظری می افکنیم :

« زنی به ری پادشاه بود و او را سیده گفتندی زنی ملکزاده و عقیفه و زاهده بود و دختر عم زاده مادرم بود وزن فخرالدوله بود چون فخرالدوله فرمان یافت او را پسری بود مجدالدوله لقب گفتندی و نام پادشاهی بروی افکندند و سیده خسود پادشاهی همی راند سی و یکسال (چون این مجدالدوله بزرگ شد ناخلف بود پادشاهی را نشایست همان نام ملک بروی همی بود وی در خانه نشسته با کنیزکان خلوت همی کرد و مادرش به ری و اصفهان و قهستان سی و اندسال پادشاهی همی راند) مقصود از این آنست که چون جد تو (این نوشته را خطاب به فرزند خود گیلانشاه آورده است) سلطان محمود بن سبکتکین بوی رسول فرستاد و گفت باید که خطبه و سکه بنام من کنی و خراج پذیری و اگر نه من بیایم وری بستانم ویرا خراب کنم و تهدید بسیار بگفت چون رسول بیامد و نامه بداد گفت: بگوی سلصان محمود را که تا شوی من زنده بود مرا اندیشه آن بود که ترا مگر این راه بود و قصدی کنی چون وی فرمان

یافت و شغل بمن افتاد مرا این اندیشه از دل برخاست گفتم سلطان محمود پادشاهی عاقل است داند که چون او پادشاهی را بجنگ چون من زنی نباید آمد اکنون اگر بیایی خدای آگاهست که من نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام از آنچه از دو بیرون نباشد از دولشکر یکی شکسته شود اگر من ترا بشکنم بهمه عالم نامه نویسم که سلطان محمود را بشکستم که صد پادشاه را شکسته بود مرا هم فتح نامه بود و رسد و هم شعر فتح و اگر تو مرا بشکنی چه توانی نوشت گوئی زنی را بشکستم ترانه فتح نامه رسد و نه شعر فتح که بشکستن زنی بس فخر نباشد گویند که سلطان محمود زنی را بشکست بدین يك سخن تا وی زنده بود سلطان محمود قصد ری نکرد و متعرض وی نشد...»

سیده‌خاتون که آرامگاه وی بنام سیدملک‌خاتون در شرق تهران زیارتگاه و قبله حاجات زنان پایتخت است همینکه شوی نامدارش در قلعه طبرک ری بطور ناگهانی چشم از جهان می‌پوشد برای جلوگیری از اغتشاشات و نابسامانی دست‌ورستن درهای سنگین حصار را صادر و پس از تشریفات مذهبی دفن و کفن امرای دیلمی را احضار و جریان را بازگو و کسب تکلیف میکند با آنکه فخرالدوله عموزاده‌ها و برادرزادگان بسیار داشته مجدالدوله فرزند خردسال فخرالدوله را پادشاهی برمی‌گزیند و سیده‌خاتون زمامدار و نایب‌السلطنه میگردد ملکه طی نامه‌هایی همه امر و فرمانداران کشور را بر عایت عدل و داد توصیه و به نظارت و هدایت دقیق خود امیدوار کرد پس از بلوغ مجدالدوله جمعی اورا اغوا و به قیام بر علیه مادر سرفرازش و ادار نمودند و نیز شبانگاه حرمسرای ملکه‌خاتون را اشغال و وی را دستگیر و زندانی ساخت چندی نگذشت که کشور دچار ناامنی و بی‌نظمی گردید بانوی بانوان از قلعه طبرک گریخت و با دلاوری کم‌نظیری از حصار بلند آن با کمند فرود آمد و بکرستان رفت و با طرفداران خود خاصه بدرین حسویه روی به ری نهاد مجدالدوله با او مصاف داد و شکست یافت و پادشاه زن نامدار بحکم رقت قلب و عواطف زنانه خود همه را بخشود و

برنامه‌های جالبی برای رفاه خلق و آبادی کشور تنظیم و اجرا کرد (۱) او پنج روز از هفته را بارعام داشت و بشکایت همه مردم گاهی از پشت پرده نازکی رسیدگی و حوائج آنانرا بر آورده و با سفیران خارجی مذاکره میکرد و با اینهمه شایستگی، کشوری نمونه بوجود آورده بود که حتی مردی جاه طلب و کشورگشا چون محمود غزنوی را هم بر عایت احترام خود واداشت .

پس از درگذشت این بانوی شایسته وطن در هشتادسالگی دیلمیان دیگر توانائی سرفرازی را ازدست دادند و در ۴۲۰ هجری محمود فخرالدوله را اسیر و روانه غزنین کرد و با تعصبات دینی کتابخانه بزرگ و ارزنده ری را آتش زد و دفتر خاطرات و جهانگشائی‌های دیلمی‌ها بسته شد...

این بانوی با تدبیر پس از درگذشت ابل ارسلان با وجود تکش فرزند برومند وی سلطان شاه پسر خود را بر سریر سلطنت بنشانند و تمام امور کشور را شخصاً در کف کفایت

ملکه ترکان

نگاهداشت .

تکش ناگزیر به ملکه قراختائی که نیز در آن زمان بالاستقلال سلطنت میکرد توسل جست و برای بدست آوردن تاج و تخت مددخواست او هم قرماشوی خویشتن را که سرداری نامدار بود با لشکری مجهز بیاری تکش فرستاد و بگفته صاحب تاریخ حبیب السیر پس از موفقیت تکش موظف بود سالانه مبلغی خطیر از خزانه کشور بملکه قراختائی باج پردازد ...

(۱) سیدمخاتون، ابو جعفر کاکویه معروف به علاءالدوله پسر دائی خود داد بحکومت اصفهان و شمس‌الدوله برادر مجدالدوله را به فرمانروائی همدان منصوب کرد .

پادشاه خاتون

بگفته ناصرالدین منشی مؤلف سمط‌العلی

که بیست سال پس از شهادت این شاه بانو در باره
تاریخ کرمان و گزارش زندگانی قسراختائیان
نگاشته شده است نامش صفوت‌الدین وهفتمین

فرمانروای قراختائی یا خراجگداز سلاطین مغول، فرزند قطب‌الدین و خواهر
سیورغتمش سلطان متولد ۶۵۴ هجری است و وصف او بنا بر نوشته مورخ معاصرش
چنین است:

«خاتونی بوده عادل، عاقله، فاضله کریمه متفصله محسنه بلندنهمت والادمت

خوب صورت و باطهارت و عفت... در حجره عصمتی چون ترکان خاتون بالیده و
انواع فضائل و کمالات نفسانی را که مردان نامدار و شهریاران دولتیار را تجلی‌بدان
دست ندهد احراز نموده و مصاحف و کتب بخط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات
موجود است و بر فرط فضل و هنروی و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است...»
سپس سه بیت را که در مدح او سروده‌اند نقل میکند:

اگر صد بار دیگر دامتان را	ز سر گیرند دوران جهان را
همانا پیکری فرخنده فالی	خجسته طالعی زیبا خصالی
بزیب و فراو بر تخت شاهی	نخواهد دید چشم پادشاهی

پادشاه خاتون که در تذکره خیرات حسان بنام لاله خاتون آمده است زنی
دانشمند و ادب‌شناس ردادگستر و مردم‌دوست بود خط و انشائی نیکو داشته است و
و بگفته سمط‌العلی: مصاحف و کتب بخط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود
است و بر فرط فضل و هنروی و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است. سیورغتمش

برادر او بر اثر نافرمانی مدتی زندانی شد و توانست بگریزد و به کیخاتو پادشاه مغول پناه ببرد و با وساطت امیر اباقا سردار مغول نزد خواهر تاجدار برگردد ولی این بار نیز توطئه‌ای برای از میان بردن خواهر چید و او را مسموم نمود و خود بهمین گناه مقتول شد و دیری نپائید که پادشاه خاتون نیز بوسیله یاران غتمش کشته گردید. پادشاه خاتون شعر نیز نیکو میگفت و این ابیات نمونه ذوق سرشار اوست :

من آن زنم که همه کار من نکو کاری است	بزیر مقنعه من بسی کله داری است
درون پرده عصمت که تکیه گاه من است	مسافران صبا را گذر بدشواری است
جمال سایه خود را دریغ میدارم	ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاری است
اگر چه بر همه عالم مرا خداوندی است	ولی بنزد خدا پیشه ام پرستاری است
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو	نه هر سری بکلاهی سزای سرداری است
بهر که مقنعه‌ای بخشم از سرم گوید	چه جای مقنعه تاج هزار دیناری است
من آن زنم ز نژاد شهبان الخ سلطان	ز ما برند اگر در جهان جهاننداری است

او ملکه هالیکارناس و از زنان دلاور تاریخ است هردت او را بعظمت می‌ستایند و می‌گویند او از تمام مردان زمان خود توانانتر بوده و بتنهائی در برابر یونان و مقدونیه قیام

آرتمیس

کرده است. آرتمیس در لشکر کشی خشایارشا فرماندهی قسمت مهمی از نیروی دریائی ایران را برعهده داشته است .

ترکان

اوهمسر سعد و خواهر اتابك علاءالدوله

یزدی بود و بگفته صاحب حبیب السیر : در

تدابیر امور ملك داری بدببضا می کرد» پس از

درگذشت شوی نامدار وی چون محمد بن سعد

فرزندش کودکی خردسال بود خود اداره امور کشور را عهده دار گردید و در آن هنگام که سپاه جرار و خونخوار مغول در مملکت مرفه و پهناور ما از خون خلق گیاه میرویانندند (۱) و کسی نبود که بر کشته‌ها سو کواری کند. او با افکار بلندخویش نه تنها اقلیم پارس را از تجاوز قوم کینه‌توز مغول برهاند (۲) موافقت آن دستگاہی

(۱) اثیرالدین اومانی شاعر گرانمایه قرن ۷ ضمن قصیده‌ای غرآترکتازی مغول را

بدین ابیات سوزناك جلوه میدهد :

بزندگی همه با گور میبرند پناه

ازین حیات چه حاصل کنون که از ره تیغ

در آن دیار که رویدزخون خلق گیاه

بحرث و نسل کسی را امیدکی ماند

که همگان همه در خون هم کنند شنا

که جان برد بکران زین میان موج بلا

اودراکثر قصاید خود بتلویح یا تصریح حادثه مغول را با سوزی خاص یاد آوری

کرده است .

و کمال الدین اسماعیل نیز می گوید :

بر حال تباه مردم بد گریسد

کس نیست که تا بر وطن خود گریسد

امروز یکی نیست که برصد گریسد

دی بر سر مرده‌ای دوصد شیون بود

(۱) همینکه هلاکو در اندیشه تسخیر فارس انتاد و ترکان، نظام الملك وزیر خود

را که بلا و آفت آسمانیش خوانده‌اند بزمامداری محمد جلب کرد تا طبق نوشته حبیب‌السیر شاه خردسال از پشت بام بیفتاد و درگذشت ...

را با هدایائی نفیس و غلامان خوبروی و سخنانی که باید بر زبان راند نزدوی فرستاده‌لاکو از تسخیر فارس منصرف گردید - پس از سرک محمد بدستور و با حمایت ترکان محمد شاه سعدبن زنگی را به سلطنت پارس برگزید و دختر زیباروی خود را هم به‌مسری او درآورد ولی وی به فسق و ظلم دست گشود ترکان او را پند داد و چون نتیجه نگرفت از سلطنتش خلع کرد و سلجوق شاه را بزمامداری برگزید که او نیز با آزار مردم پرداخت و توطئه‌ای برای قتل این زن بی نظیر ترتیب داد و شبانگاه عده‌ای را برای کشتن بخوابگاهش فرستاد و بسا آنکه شخصاً تنی چند را از پای درآورد کشته شد و هلاکو هم فارس را تسخیر و سلجوق نمک ناشناس و همداستانهایش را بدیار فنا روانه ساخت.

ملکه سلجوقی

وی دختر طغرل و همسر اتابک ازبک
جهان پهلوان والی آذربایجان بود هنگامیکه
جلال‌الدین خوارزمشاه (قهرمانی کسه در
تاریکی‌های دوران ترکتاز مغول بدلهای فسرده

مردم پرتو امید بخشید) با حمله‌ای اعجاب‌انگیز قو شتمور سردار ناصر خلیفه عباسی
را بایست هزارسوار از میان برد و برای تسخیر تبریز بآذربایجان روی کرد جهان
پهلوان از بیم جلال‌الدین به قلعه‌اش شجق پناه برد و بگفته‌تاریخ حبیب‌السیر ملکه
دفاع از شهر تبریز را عهده‌دار و مدت‌ها مانع تسخیر آن گردید سرانجام وعده
مواصلت و اجرای آن دروازه‌های شهر را بر روی آخرین بازمانده نام‌دار سلسله
خوارزمشاهی گشود ...

مخدوم شاه

مخدوم شاه خان قتلح فرزند سلطان

قطب الدین شاه جهان بن سلطان جلال الدین

سیور غتمش پادشاه قراختائی کرمان و همسر

امیر مبارز الدین محمد از برگزیده ترین

سیاستمداران و مقتدرترین زن نامدار سلسله آل مظفر و مادر شاه شجاع است او در کرمان سر می کرد و همواره فرزند نام آور خود را که در شیرازیست از جریان کارها مطلع می ساخت هنگامیکه پهلوان اسد (از نبیره های مویلد الدین آی آبه) دست نشانده شاه شجاع در کرمان مقدمات طغیان را فراهم می آورد مخدوم شاه در نهانی نقشه های وی را نقش بر آب می ساخت و چرن کار بالا گرفت و اختلاف در باره دو کشتی گیر کرمانی و خراسانی سبب تعصبات دو طرف گردید مخدوم شاه ناگزیر از کرمان به سیرجان نقل مکان کرد و شاه شجاع را در جریان نهاد و رجال برجسته کرمان از قبیل خواجه شمس الدین و خواجه قطب الدین و کوتوال یکی از قلاع معروف آن منطقه را بر علیه پهلوان اسد برانگیخت و سرانجام با تمهیدی که همسر پهلوان با امید موصلت با شاه شجاع بر ضد او به عمل آورد بسال ۷۷۶ هجری دستگیر و کشته شد و به کیفر اعمال خیانتکارانه خود رسید و در حقیقت زنی مدبر و کشوردار بانیروی خلاقه اندیشه خود خاندان مظفر را از خطر تباهی نجات داد. مؤلف تاریخ کرمان (احمد علی وزیری) هم علت تسلط مبارز الدین را بر کرمان در وجود همسر وی مخدوم شاه جستجو می کند.

آزاد

یمن در دوران درخشان ساسانی تابع

ایران بود در عصر قباد، پادشاه حبشه بالشگری

جرار و بیشمار این کشور را تسخیر کرد سلطان

یمن بنام ذویزن بسدر بار خسرو انوشیروان

شتافت و از شاهنشاه نامدار ساسانی تقاضای دستیاری کرد تاریخ طبری تفصیل این

ماجرا را یاد کرده و گفته است: «پس از درگذشت ذیزن فرزندش سیف بمداین روی

کرد و وعده کمک شاهنشاه را بخاطر او آورد شاه شاهان مجلسی بیاراست و مشاوران

خود چون موبد موبدان و سرداران آزموده را فراخواند و سرانجام تصمیم گرفت

از زندانیانی که محکوم به مرگند سپاهی بیارایند و هرزدیلمی سردار کهنسال انوشیروان

نیز فرماندهی این لشکر را بپذیرفت و سیف و سپاهیان با سپهسالار آزموده خود عازم

یمن شدند سردار پیر ساسانی با تمهیداتی قشون اندک خود را آماده کارزار کرد و چون

همه تیراندازان ماهری بودند نبرداول منجر به کشته شدن پسر مسروق امیر غاصب

یمن و فرزند و هرز و شکست حبشیان شد روز دیگر و هرز که بر اثر پیری بینائی کامل

خود را از دست داده بود خواست فرمانده سپاه حبشیان را بدو بنمایانند و چون یاقوت

میان پیشانی او را که برقی قوی داشت هدف مناسبی پنداشت نشانه گرفت و تیری

برمیانه یاقوت زد مسروق بیفتاد و ایرانیان تیرباران را آغاز کردند سپاه حبشه به

هزیمت شد و یمن تسخیر گردید ...

آزاد زنی جنگ آور و همسر شهریار فرزند باذان نایب السلطنه یمن از طرف

خسرو انوشیروان بود. باذان، آزاد و شهریار را به سمت وزیران دست راست و دست

چپ و معاونت خود برگزید و با همکاری یکدیگر امور سلطنتی و اداره یمن را بر عهده

داشتند کم کم لیاقت و کشورداری آزاد بجائی رسید که بیشتر کارها به نیروی اندیشه

او انجام می‌شد این زن دلاور و کاردان با اعلام دیانت اسلام و با تحقیقاتی در اصول آن به کیش مسلمانی بیرون آمد و همسر خود را نیز مسلمان ساخت در آن گیر و دار نامه خسرو پرویز بفرمانروای یمن مبنی بر گرفتاری و آزار پیامبر بزرگ و اصل شد پرویز از خودخواهی دعوت فرستاده خدا را پاره کرد. بگفته نظامی :

درید آن نامه گردن شکن را نه نامه بلکه نام خویشتن را
 آزاد با کاردانی و مهارت خاصی مانع اجرای حکم خسرو شد و بسا آنکه
 عده‌ای بسر پرستی شهریار برای دستگیری و اعزام محمد(ص) به مدینه رهسپار
 گردیدند با پیشگویی پیشوای اسلام و توصیه آزاد ماموریت ناتمام ماند و خسرو
 پرویز درگذشت و یمن سراسر باسلام پیوست و در نتیجه این همه فداکاری و حق -
 پرستی آزاد و شهریار و باذان مورد عنایت پیامبر قرار گرفتند و رسول خدا حتی
 هنگام رحلت برای آزاد دعای خیر کرد .

چندی نگذشت که اسود عنسی در یمن قیام کرد و بهانه او فرمانروائی زن و مردی
 ایرانی بر کشور یمن بود او توانست آنان را بزندان افکند و جز آزاد همه را از دم
 تیغ بگذراند آزاد با کمک پسر عموی خود فیروز دیلمی از زندان با شهامتی عجیب
 بگریخت و بدستیاری یاران خویش با اسود بجنگید و او را بشکست و از نو زمام
 مملکت یمن را در کف اقتدار خود گرفت ...

خير النساء

او فرزند مير عبدالله از خاندان مسرعشی
حکمران مازندران است که نسبشان به امام
زين العابدين (ع) ميرسد و نيز همسر محمد
ميرزا و مسادر شاه عباس بزرگ معروف به

(مهديا) و از شايسته ترين زنان تاريخ و طن ماست. شاه طهماسب فرمانداد اين بانوي
عاليقدر با محمد ميرزا که به ولايت خراسان منصوب شده بود و عباس ميرزا فرزند
خردسالش بدان خطه رهسپار کردند و چون بيماري آبله محمد ميرزا را از دو دبه
نايينا ساخت خود زمام کارهای ايالت تحت فرماندهی شوی را که مرکز آن هرات
بود بدست گرفت و با بزرگان کشور باب مراده و مکاتبه را باز نمود و به شهرت و
محبوبيت رسيد شاه طهماسب که از اقدامات و دخالتهای او بيمنك و از کينه جوئیهايش
نسبت به قاتلان پدر اندیشه داشت با همسر و فرزند به شيرازشان گسيل کرد و حمزه
ميرزا فرزند هشت ساله او را والی ساخت. خير النساء درخواست کرد عباس ميرزا
۱۸ ماهه فرمانروا و حمزه ميرزا با مادر خود بفارس رهسپار گردد شاه پذيرفت و
ملکه برای حفظ کودک بچند بانوي درجه اول آنروز گساران توصیه ها کرد پس از
درگذشت شاه طهماسب (۹۸۳ هـ) و کشمکش هائی بين فرزندان او برای جانشيني
سرانجام شاه اسماعيل دوم که مردی سنگدل بود بر سرير سلطنت تکیه زد و بمنظور
جلوگيري از دغدغه خاطر همه شاهزادگان صفوی را بکشت ولی بر اثر سياست
مدبرانه خير النساء به عباس ميرزا دست نيافت و چون اسماعيل ميرزا هم چشم از
جهان ببوشيد بکممک کاردانی ميرزا سلیمان که لقب (اعتماد الدوله) يافته بود و واگذاري
مستدوزارت بدو به قزوین رفت و شاه عباس را که منشاء تحولاتی عمیق در تاريخ و وطن
ماست بر مسند شاهی نشانند و خود به نيابت زمام امور را در دست گرفت در اين گيرو
دار دشمنان ديرين ايران. عثمانیها و تاتارها بيکديگر دست اتحاد دادند و به قلمرو

صفویه تاختند خیر النساء انجمنی از بزرگان کشور برپا ساخت و سخنانی شورانگیز مبنی بر وحدت کلمه و جهاد در راه دین و وطن بر زبان راند و لشکری جرار فراهم کرد و در دوجبهه با دشمنان ایران به نبرد پرداخت و خود در هودج زره پوش و زرینی پیشاپیش سپاهیان به میدان رزم رو کرد و طبق نقشه دقیق که شخصا طرح و اجرا نمود متفقان را بشکست و برادر امیر تاتار (عادل خان گرائی) را با سارت در آورد رفتار مهر آمیز با این زندانی عالیقدر عاقبت او را در جرگه مریدان پاکباخته صفویان و در ردیف دشمن‌های سرسخت دشمنان آنان بیرون آورد خیر النساء بسیاری از مشکلات زمامداری شاه عباس کبیر را پیش از آغاز فرمانروایی این مرد بزرگ تاریخ از میان برداشت الحق او از شایسته‌ترین زنان تاریخ ایران ولی بسیار جاه طلب بود و سرانجام در همین راه جان خود از دست بداد و لسی شاه عباس کبیر بخونخواهی مادر همه قاتلانیش را دستگیر ساخت و بدار مجازات بیاویخت .

مهر النساء

او فرزند خواجه غیاث‌الدین سبزواری
(اعتمادالدوله) و تاج بیگم و از زنان انگشت
شمار وطن ماست که بر اثر کاردانی و شایستگی
سالها بر شبه قاره پاکستان و هند با اقتدار کامل

تحت عنوان (نورجهان) فرمانروایی داشت .

در دوران شاه‌عباس کبیر کاروانهایی از صنایع وطن به ممالک همجوار بویژه هندوستان فرستاده و باب مرادوات تجاری و اقتصادی با همه کشورهای جهان باز می‌شد. پدر و مادر مهر النساء هم با نفائیسی عزیزت هند کردند و در منزلگاه (دشت افروز) تاج بیگم دختری زیبا به دنیا آورد که در خطه هندوستان از لحاظ روی و موی و قامت و رنگ و مهارت در زبان و ادب پارسی و بعضی از لهجه‌های محلی هندوستان و هنر نقاشی و گل‌دوزی و شاعری و دلربایی سرآمد خوبان آنروزی بشمار آمد او مورد علاقه آتشین جهانگیر و لیه‌عهد اکبر شاه امپراطور هندوستان قرار گرفت . اکبر بخاطر شاهزاده نبودن با ازدواج آن دو موافقت نکرد و امر داد بمواصلت شیرافکن افسر مرزدار ایرانی تن در دهد ولی طولی نکشید که با دسیسه‌های مؤثر جهانگیر، شیرافکن کشته شد و مهر النساء باصرار پدر خود غیاث‌الدین در ۳۳ سالگی با جهانگیر در مراسمی که هند نظیر آنرا ندیده بود عقد موصلت بستند .

پس از مرگ فرمانروای هندوستان جهانگیر بر تخت سلطنت تکیه زد و همسر خود نورجهان را به نیابت سلطنت انتخاب نمود و متفقا مهم امور کشور را با سر انگشت تدبیر اداره می‌کردند .

نورجهان تمام ثروت سرشار پدر خود را که به صدارت عظمای هند هم نایل شده و میراثی را که سلیمه بیگم همسر اکبر شاه بدو واگذاشته بود توسط پیشوایان دینی مسلمان و هند و صرف مساجد و معابد و درمانگاهها و موسسات خیریه سرزمین

هند کرد او در کاخ عاج سه روز از هفتمه را شخصاً بشکایات زنان هند اعسم از هندو و مسلمان رسیدگی می کرد و منشیان زن پاسخ نامه های وارده را می نگاشتند و او امر او را ابلاغ می نمودند. وی از جهانگیر پادشاهی عادل بساخت و اگر در جریان زندگی امری برخلاف مصالح عامه از همسر خود مشاهده می کرد بجلوگیری می پرداخت و همینکه جهانگیر پیر و از اداره مستقل امور ناتوان شد خود زمام کشور را بدست گرفت و چهارده سال بدین مهم اشتغال داشت. صاحب تذکره الخواتین می نویسد:

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نور جهان پادشاه بیگم زر
 او جنگ آور، دادگر، سخنور و دلاور بود در هر جنگی بر دشمنان چیره
 می شد در شکار هیچ مردی یارای برابری با او نداشت گویند روزی در شکارگاه چهار
 شیرگران و ژبان را با تیرجان گزای بخاک و خون افکند چون جهانگیر و حاضران
 بشگفت اندر شدند بالبداهه سرود :

نور جهان، گر چه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افکن است

که در آن اشاره ای ضمنی بشوهر اول خود نیز کرده است .
 این ملکه مظهرانسان دوستی و عطف کامل بشمار بود گویند روزی دسته ای
 از هندوها دختری جوان را بحکم آئین خود میخواستند با شوی در گذشته او یکجا
 تسلیم آتش کنند دختر دوازده ساله بود و به ملکه پناه برد بدانجهت که عدم تسلیم
 وی سبب شورش عمومی بنظر می رسید نور جهان خود را به لباس آن دختر بیرون
 آورد و برای سوخته شدن در اختیار هندوان گذارد. همینکه او را شناختند چون
 مظهر خیر و خوبیش می پنداشتند از کرده خود منصرف گردیدند و دختر را بخشودند
 او عملاً با حسن رفتار مفاد بیت معروف عرفی را (که ما از نظر تلون موجود در آن
 با نظر موافقت بچنین عقیده ای نمی نگاریم) صورت عمل داد :

چنان بانیک و بدخو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

نور جهان شعر هم خوب می سروده که نمونه‌ای از آن در بالا آورده شده و این

ابیات هم از اوست :

گشاده غنچه اگر از نسیم گلزار است	کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسدنی رنگ و بونه عارض و زلف	دل کسی که بحسن ادا گرفتار است
ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر	شد دست قطره خون منت گریبانگیر
بخون من شهاگر خاطرت خوشنود میگردد	بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد
نام تو بردم وز دم آتش بجان خویش	در آتشم چو شمع زدست زبان خویش
حیف شد آئینه چینی شکست	خوب شد اسباب خود بینی شکست
هلال عید بر اوج فلک هویدا شد	کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

ابوالفضل بیهقی در کتاب جاودان خود

از زنان بسیاری بعظمت یاد کرده است که گرچه

در شمار فرمانروایان بشری بحساب نمیآیند ولی

از نظر عظمت روح و قدرت اراده و شخصیت بارز

و بردباری در برابر دشواریهای زندگی پیوسته نمونه‌های برگزیده دودمان بشری بحساب انداز جمله ضمن شرح سوزناک بردار کردن حسنک وزیر مادر او را چنین می‌ستاید:

« و حسنک قریب هفت سال بردار بماند چنانکه پایهایش همه فرو تراشید و

خشک شد چنانکه اثری نماند تا بدستوری فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس

ندانست که سرش کجاست و تن کجاست و مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور،

چنان شنیدم که دوسه ماه از او این حدیث نهان داشتند، چون بشنید جزعی نکرد

چنانکه زنان کنند، بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از دردوی خون گریستند،

پس گفت بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد

و پادشاهی چون مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این

بشنید بپسندید و جای آن بود و یکی از شعرای نیشابور این مرثیه بگفت اندر مرگ

وی و بدین جا یاد کرده شد :

آرایش دهر و ملک را افسر بود

بیرید سرش را که سران را سر بود

از تخت بدار بر شدن منکر بود

گر قمر مطی و جهود و یا کافر بود

شجرة الدر

او مادر تورانشاه، از نوادگان صلاح -

الدین ایوبی و فرمانروای بی رقیب مصر و شامات

طی هشت سال و از کردان پاك نهاد ایرانی است.

جنگهای صلیبی و شهامت و مردانگی خاندان

اصیل و زورمند ایرانی که برگزیده ترینشان نجم الدین ایوب و صلاح الدین بشمارند

نه تنها سیل هجوم بی منطق غریبان را درهم شکست مصر و ممالک شرق نزدیک را

نیز تحت لوای واحدی بیرون آورد ولی پسران و دختران این خاندان که اداره امور

کشوری پهناور را هریک بر عهده داشتند سر از تأمین وحدت بر تافتند و بتضعیف

دودمان نامدار خود پرداختند سرانجام در دهم صفر سال ۶۴۸ هـ شجرة الدر در

مجمعی از بزرگان قلمرو ایوبیان در شهر قاهره چنین گفت: هنوز کشورهای اسلامی

در خطر هجوم صلیبی ها قرار دارند ناامنی در کمین ماست خلیفه بغداد ناتوان و در

بر طرف ساختن مشکلات زبون است از خاندان ایوبی کسی که بشاهی برگزیده

شود نتوان یافت اگر کسی می شناسید معرفی کنید تا با شما همداستان شوم و

چنانچه فردی لایق نمی شناسید خود زمام امور را در دست میگیرم...» همه از دل

و جان او را ستودند و بر فرامینش گردن نهادند و به ملکه المسلمین المستعصمة بالله

ملقب گردید و بر رسم ایران باستان نقاره و کرنا و دهل در سرای سلطنتی آهنگهای

شادی بخش بگوش مردم رسانیدند از خزانه شاهی همه را بهره مند ساخت و

مالیات‌ها را بیخشود و هنگام حج جامه کعبه را با هودج طلائی خود بخانه خدا فرستاد و هنگام برگشت کاروان شخصا باستقبال آنان شتافت مستعصم آخرین خلیفه عباسی بوسیله جاسوسان و عمال خود از اینکه زنی بر مسند خلافت تکیه زده آشوبها راه انداخت او نیز با یکی از امرای ترك عزالدین ابيك ازدواج کرد و شوهرش شاه شد اما بر اثر بی‌لیاقتی از میان رفت و طرفدارانش نیز ملکه راناجوانمردانه کشتند ۶۵۵ هـ و هلاکو بغداد را گرفت و مستعصم را کشت .

شهبانو فرح

شب بیست و دوم مهر ۱۳۱۷ شمسی از
خاندانی اصیل و کهن و شریف که عضویت
دودمان رسالت نیز مباهی بودند کودکی
فرخنده فال برای ایفای نقشی بزرگ در تاریخ

سرفراز کشور ما دیده بجهان گشود این دختر نیکوسیر فرزند شادروان سهراب
دیبا از خانواده‌های بزرگوار تبریز و بانو فریده گیلانی پاک نهاد و روحانی و پرهیزگار
بود پسر عالیقدرش تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و دانشکده افسری
معروف «سن سیر» پاریس پایان رسانید و پس از بازگشت در ارتش ایران بخدمت
پرداخت متأسفانه هنوز یکتا فرزند دلبنده‌شان از ده سالگی قدمی فراتر ننهاده بود که
پدر خاندان دنیا را تسرك گفت و پرورش کامل دختر برگزیده خویش را بهمسر
ارجمندش وا گذاشت. علیاحضرت فرح تحصیلات دبیرستانی را در مدارس: رازی
و ژاندارک با آمادگی کامل و نتایج درخشان طی کردند و از رشته طبیعی سند فراغ
تحصیل یافتند و از لحاظ انضباط و انتظام و کیفیات اخلاقی و ورزش (طی پنجسال
ستاره بسکتبال دبیرستانها بودند و مدالها گرفتند) پیوسته رتبه اول را احراز
میکردند شهبانوی محبوب همواره بکارهای فوق برنامه چون موسیقی، نقاشی و
نمایش علاقمند بوده و در امور هنری شرکت می‌جستند و شگفت اینجاست که
یکبار نقش شاهزاده‌ای را ایفا نمودند و چند دفعه نیز بر سر معظم‌لها تاج گذاردند
ملکه عالیقدر ما بسال ۱۳۳۶ برای تحصیلات عالی به پاریس عزیمت کردند و در
دانشکده هنرهای زیبا (بوزار) پاریس در رشته معماری بکسب دانش پرداختند و
در تابستان سال ۱۳۳۸ به تهران بازگشتند و روز ۲۹ آذر ۱۳۳۸ با مراسمی باشکوه
به مسری شاهنشاه آریامهر در آمدند .

شهبانوی ایران با ملکات برگزیده اخلاقی: مهربانی، نوع دوستی، هنرپروری دانش گستری، ادب خواهی، تسکین آلام دردمندان، تقدیس مقام مادری، حسن رفتار، خضوع بی اندازه، گرمی، سادگی، وقت شناسی چشم و چراغ بانوان برگزیده جهان است و همین خصایل پسندیده و ایمان و عشق بمظهر ملیت و شیفتگی به اعتلای وطن که تجسم آن تنها در عالم خیال میسر است از ایشان ملکه ای تمام عیار ساخته است که در جهان بشری امروز مایه مباهات تاجداران و مورد احترام قلبی ملت ایرانند. شهبانوانی از اندیشه رفاه هم میهنان خود غفلت نمی ورزند و تمام کوشش ایشان مصروف کمک به بینوایان و دلجوئی از بیماران و عظمت فرهنگ ملی و بهبود بهداشت و اعتلای مقام زن میگردد و بهمین جهت خود ریاست و راهبری دهه‌ها سازمان اجتماعی را برعهده و با بهترین طرزی به اداره این تشکیلات که مایه امید مردم مشتاق وطن است اشتغال دارند و از مسئولان امور که وظایف خود را انجام نمیدهند بازخواست و برعایت اصول توصیه میکنند ملکه ما دارای فکری روشن و باز و حافظه ای قوی و ذوقی سرشارند .

شاهنشا در کتاب ماموریت برای وطن درباره ایشان چنین ابراز عقیده میکنند: پیش از آنکه بدوشیزه فرح پیشنهاد ازدواج کنم او را متوجه ساختم مسئولیتهائی که از آن ببعده متوجه او خواهد بود با وظایف يك دوشیزه مهندس تفاوت فراوان دارد وی پس از ازدواج با طیب خاطر و باتمام قلب بوظایف سنگین سلطنتی همت گماشت و علاقه وی بخدمات اجتماعی آنقدر صمیمی و از دل و جان بود که برای من نیز الهام آور بشمار می آمد و در عین حال وظیفه همسری را نیز هرگز از خاطر نمی برد...»

آری ملکه جوان و عالیقدر وطن ما نه تنها سومین بانوی جهانند که در قرن بیستم تاج بر سر نهاده اند بلکه در ایران بعد از اسلام همسرهیچ پادشاهی جز ایشان نتوانسته است چنین افتخاری بدست آورد که دوش بدوش شاهنشا جامه سلطنت بپوشد و تاج مرصع شاهی بر سر گذارد و عنوان زیباترین و سادهترین ملکه جهان را بیابد و در بیست و نه سالگی بخواست ملت و تائید شاهنشا و بحکم قانون اساسی

برای تحکیم و تقویت اصول لایزال شاهنشاهی ایران بمقام پراج نیابت سلطنت برگزیده شود .

شهبانو فرح بمناسبت پیشامدهای مهم و باز دیده‌های رسمی اکثر بدون یادداشت مطالبی ارزنده و سودمند اظهار میدارند. نگارنده بارها سخنان پر مغز و سنجیده ملکه محبوب ایران را شنیده و بمحض استماع آن آهنگ ملکوتی و آرام و مؤثر دو حالت متضاد در وجود خود حس کرده است. دمی بغمی جانگناه فرو رفته است که چرا قرن‌ها از این نیروی خلاقه بسود اجتماع ایران بهره نبرده و نیمی از جمعیت فعال ایران را در پرده فراموشی جای داده اند و لحظه‌ای شادی وصف ناشدنی احساس و با سنجش خدمات ملی بانوان که رهبر عالیقدرشان شهبانو فرح اند آینده ایران سرفراز را با برخورداری از تلاش‌های پی‌گیر و همکاری صادقانه زنان در نظر مجسم کرده و به بانی و مبتکر این همه موقع‌شناسی و دقت و علواندیشه از صمیم دل درود فرستاده است ...

ماه آبان که برای ملت ایران با روز چهارم خود ماه شاه بحساب میاید در سال ۱۳۳۹ رنگی دیگر بخود گرفت زیرا مردم وطن با علامیه‌ای که بموجب آن شاهنشاه و ملکه در انتظار نوزادی هستند دل‌بستگی خاصی نشان دادند و سرانجام در ساعت یازده و پنجاه دقیقه دوشنبه نهم آبان خداوند پسری بشاه و شهبانو اعطا فرمود مردم بچشن و شادی پرداختند و هفت روز بعد نوزاد فرخنده‌ای که در ۱۴ آبان نام «رضا» یافته بود طبق فرمانی خاص بعنوان والا حضرت همایون رضا پهلوی بولایتعهدی ایران برگزیده شدند و از آن پس سه فرزند برومند دیگر، ملکه بزرگ به ملت ایران بارمغان دادند و خود پرورش آنان را برعهده گرفتند و درورای تمام فعالیت‌های میهنی و اجتماعی برای آنها مادری نمونه بحساب آمدند ...

اینک ضمن ذکر نام تعدادی از مجامع تحت رهبری علیاحضرت نمونه‌هائی از بیانات معظم‌لها را در اینجا زیب صفحات قرار میدهم ...

انجمنهائی که مستقیماً بریاست عالیّه و ارشاد شهبانوی ایران مباحی اند بدین شرح میباشند:

مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی - نمایشگاه بین المللی تهران - بنیاد ایرانی بهداشت جهانی -
 کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - کنگره پزشکی ایران - جمعیت حمایت آسیب
 دیدگان از سوختگی - انجمن ملی حمایت کودکان - سازمان پیشاهنگی دختران -
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سازمان جشن هنر شیراز - جمعیت حمایت کودکان
 بی سرپرست - بنگاه حمایت کودکان و نوزادان - انجمن ملی روابط فرهنگی - جمعیت
 خیریه فرح پهلوی - شورای عالی شهرسازی - جمعیت طرفداران مرکز طبی کودکان
 سازمان ملی فولکلور ایران - بنیاد فرهنگ ایران - انجمن فیلامونیک تهران -
 کانون کارآموزی کشور - جمعیت کمک به جذامیان - جمعیت ملی مبارزه با سرطان -
 آموزشگاه نابینایان رضا پهلوی - فدراسیون ورزشی کرولالها ...

سخنانی چند

از علیاحضرت

فرح پهلوی

شهبانوی ایران در شورای بین‌المللی
زنان جهان که در تهران برپا شد چنین سخنانی
ایراد فرمودند :

زمانی بود که عدم تساوی زنان و مردان
را نتیجه و ثمره توسعه اقتصادی و اجتماعی
می‌پنداشتند ولی اکنون بوضوح پیوسته است
که دست یافتن زنان به آموزش و مخصوصاً

بتحصیلات عالی و احراز مشاغل علمی و فنی و همچنین مشارکت آنان در امور
اجتماعی خود یکی از شرایط اولیه همان توسعه است در اینجا مواجه بایک بازگشت
واقعی دوران می‌شویم که بوضوح نشان میدهد تا چه پایه اوام کهنه که میراث یک
گذشته فراموش شده است ممکن است گران تمام شود. در نهضت عظیم ملل بسوی
ترقی این یک عمل خالی از مفهوم و حتی جرم‌آمیز است که خود را از نیروی زنده
نیمی از جمعیت جهان محروم سازیم ولی جنبه اخلاقی این مسئله نیز باندازه جنبه
اقتصادی و اجتماعی آن حائز اهمیت میباشد صرفاً از لحاظ اصول اخلاقی چگونگی
میتوان زن را از ساده‌ترین حقوق محروم ساخت و حال آنکه نقش تربیتی بسیار مهم
او که در داخل خانواده برعهده دارد امروز بیش از پیش مورد شناسائی و تصدیق
قرار می‌گیرد .

احترامی که وابسته فرد انسان است خود ايجاب مینماید که دیگر تبعیضات
بی‌اصل و اساسی که هنوز هم درباره زنان اعمال میشود بطور قطع و برای همیشه
خاتمه داده شود .

شک نیست که از هر سوی آثار و علائم تغییر وضع را مشاهده می‌نمائیم مفهوم

برابری میان دو جنس روز بروز در اذهان بیشتر جایگزین میشود. اکنون تحولی در حال انجام است و مشاهده آن همانا اصلاحات قانونگزاری است که در اغلب کشورها صورت گرفته است ولی معهذاً باید حقیقت را چنانکه هست مشاهده نمود هنوز زود است که همه چیز به بهترین صورت در بهترین جهان باشد تساوی در حقوق یک مطلب است و تساوی در عمل مطلبی دیگر اوهام قدیمی که زن را نسبت به مرد در درجه پائین تر قرار داده اند دیگر وجود ندارد و تصور هم نمیرفت که تا این حد مستحکم باشد دلیلش این است که عقاید باطلی را که در اذهان مردم ریشه گرفته نمیتوان با روح قوانین بسهولت ریشه کن کرد تاثیری عمیق لازم است که تا بتواند نحوه تلقی هیئت اجتماع را تغییر دهد تا امروز بشر فقط به مبارزه با عوامل طبیعی اکتفا نموده است ولی ازین پس باید بر علیه طبیعت خود مبارزه کند. در این وظیفه بسیار سنگین نقش خطیری بر عهده زنان است بر آنهاست که این نهضتی را که اکنون آثار آن در افق مرئی است تسریع نمایند. سازمان بین المللی شما به پشتیبانی انجمن های ملی هم اکنون عمل قابل ملاحظه ای در طریق آزادی زنان انجام داده است من اطمینان دارم که مشارکت شما در پی ریزی و بهبودی وضع کمک بسیار مؤثری خواهد نمود و از صمیم قلب موفقیت های شما و آینده شما را آرزو دارم...»

شهبانو: مردم راهیچوقت نمیشود گول زد

علیاحضرت شهبانو روز سه شنبه ۱۸
خرداد ماه در آخرین جلسه کنفرانس سازمانها
و جمعیت‌هایی که ریاست عالیہ آن را شخصا
عہدہ دار هستند شرکت کردند و ضمن بیاناتی
نظرات خویش را درباره امور مربوط بہ این
سازمانها و جمعیت‌ها ابراز داشتند .
علیاحضرت فرمودند :

این سازمانها ، نہ تنها سازمان‌هایی کہ تحت ریاست من هستند ، بلکه بیشتر
سازمان‌های خیریه مملکت - نود درصد و بلکه نودونہ درصد کمک خود را از دولت
میگیرند بنابراین لازمست کہ این برنامه‌ها صحیح و درست و برای همیشه باشد و با
تغییر دولت‌ها و کابینہ‌ها تغییر نکنند. البتہ از سازمان خصوصی کمک زیاد میگیریم
ولی برای برنامه‌های بزرگ مملکتی کہ داریم نمیتوانیم برای همیشه روی آنها حساب
بکنیم. نمایندہ کانون پرورش فکری راجع بہ ایمان‌انگیزی و روابط عمومی صحبت
کرد. این مسئلہ خیلی مهمی است. مقصود من از ایمان‌انگیزی این بود کہ ایمان
مردم را برانگیزیم. در این راه غیر از این کہ خود سازمان‌ها کارشان را نشان بدهند
ایمان را بدل تک‌تک مردم وارد کنند. هیچ بودجه بزرگ تبلیغاتی نمی‌تواند این ایمان
را در مردم بوجود آورد. البتہ روابط عمومی وظیفہ تبلیغات ندارد .

متأسفانہ مردم ما از این موضوع‌ها اطلاعی ندارند. روابط عمومی این جنبہ
اطلاعاتی را باید دقیق مطالعہ کند و مردم را از کارهای انجام شدہ و از آنچه وجود
دارد مطلع سازد .

* مردم را نمیشود گول زد

بيك مطلب ديگرى هم مى‌رسيم و آن اين كه تمام اين سازمان‌ها روزهاى مخصوصى دارند كه مدير عامل آنها مصاحبه تلويزيونى مي‌كند . گفتارشان در روزنامه نوشته ميشود. ولى چرا مردم اطلاع ندارند؟ با اين كه اين همه صحبت و نوشته ميشود هنوز بي‌خبرند. شايد به روش و طرزى كه اين مطالب را مي‌گوئيم به دل مردم نمى‌نشيند. شايد مردم اصلا اينهارا نميخواهند بجز آنهائى كه بموضوع‌هاى مخصوصى توجه دارند همانطور كه گفتم واقعا بوجه بزرگ اين سازمان‌ها از دولت تا مين ميشود. شايد در درجه اول ما بايست ايمان‌انگيزى در دولت ايجاد كنيم . خوشبختانه مردم مملكت ما را همچوقت نميشود گول زد زيرا هميشه خودشان بهترين درجه يا گر ماسنج يا هر چيزى كه بشود عنوان كرد براى كارهايى كه در مملكت شده است بوده‌اند و هستند. همچوقت تحت تاثير تبليغات يا صحبت‌هاى زيادى و تبليغات زيادى واقع نشده‌اند و تبليغات زياد در مورد كارى كه انجام شده است اثر معكوس در آنها گذاشته است .

خوشبختانه آقاىان و خانم‌هائى كه صحبت كرده‌اند خيلى باين امر اشاره كردند كه صحيح بود اعضاء اين كنفرانس از سازمان‌هاى مختلف بازديد مي‌كردند. اين نظر بسيار صحيح است. اميدوارم كه در آينده در چنين كنگره‌هائى اين گونه برنامه‌ها درست بشود تا از سازمان‌ها و كارهاى همديگر بازديد كنند. اينرا بايد با كمال ناسف بگويم كه خانم‌ها و آقاىانى كه در كنفرانس شركت مي‌كنند اغلب به كارهاي يكدیگر اطمینان ندارند. چرا؟ براى اين كه اطلاع ندارند كه واقعا فلان سازمان چه كار مي‌كند. اول از هر چيز بايد ايمان خود اين سازمان جلب بشود و بجای اين كه اين سازمان‌ها در خارج از يكدیگر ايراد بگيرند و در خارج از هم پشتيبانى نکنند بايد بيانند در اين كنگره‌ها بنشينند و شركت كنند و ايرادات همديگر را بگيرند و مسائل

را بین خودشان حل کنند. وگرنه ایراد گرفتن و بدگوئی از کارهای همدیگر در خارج بهر صورت به ضرر این سازمانها خواهد شد.

* سیاست دولت‌ها

امر دیگر سیاستهای مختلف دولت‌ها است در برابر برنامه‌های مختلف که متأسفانه میدانیم اغلب سازمانهایی که در اینجا هستند از این سیاستها اطلاع ندارند. اینهم تقصیر این سازمانهاست زیرا مطمئناً این سیاستها را که در مطبوعات نوشته شده نخوانده‌اند. اگر سیاست فرهنگی بوده سازمانهایی که کار فرهنگی میکنند میبایستی آن را مطالعه کنند. یا مثلاً درمانی و یا آموزشی همه بایستی مطالبی را که مربوط به خودشان است از مطبوعات در بیاورند و روی آن مطالعه کنند. يك مقداری هم تقصیر سازمانهای دولتی است که اگر میخواهند واقعا این برنامه‌ها اجرا بشود و روشی بسازمانهای اجتماعی یا درمانی و یا آموزشی کشور بفرستند. اینکه کسار مشکلی نیست. اگر آنها سهل‌انگاری کردند در مطالعه اقل دولتها وظیفه خودشان بدانند که آنها را مطلع کنند.

در برنامه شهرسازی گفته شد که بامور اجتماعی مردم توجه شود. این مطلبی است که از سال‌ها پیش من گفته‌ام و انشاءالله دولت توجه بکند. در این رديف یکی اینست که در نقشه کشی شهرسازی از حالا باید معین شود هر ناحیه برای هر چند صد هزار نفر يك منطقه امور اجتماعی شناخته شود متأسفم که از کلمه خارجی استفاده میکنم و میگویم يك «کامیونیتی سنتر» منظور گردد تا تمام این فعالیتها اگر در يك جا متمرکز میشود برای يك عده از مردم طبیعتاً يك هماهنگی و يك تمرکز ایجاد میکند تا در نتیجه کسی نرود یکجا کتاب بخواند و بعد دو خط اتوبوس سوار بشود و برود یکجا شنا بکند. بعد چند اتوبوس دیگر سوار شود و برود یکجا روی صندلی پارك بنشیند. اگر اینها همه یکجا باشند طبیعتاً خیلی بیشتر میشود از آنها استفاده کرد.

الآن خوشبختانه دولت زمین‌های زیاد دارد. دولت باید ازحالا زمین‌ها را نگهدارد. این سازمان‌ها فقط ۲۴ واحد هستند. چندین سازمان دیگر هم هست که نمی‌توانند برای ایجاد يك بیمارستان و یا يك درمانگاه و یا مهد كودك یا کتابخانه بروند میلیونها پول زمین بدهند. سازمانهایی که امروز در اینجا هستند بر نامه‌هایشان باید هماهنگ با برنامه‌های دولت‌ها باشد.

* همدیگر را بشناسید

از خدا میخواهم تمام این سازمان‌ها در هر جای ایران شعباتی داشته باشند. ولی امکانات انسانی و مادی امروز بما اجازه این امر را نمیدهد فکر میکنم تمام اشخاصی که اینجا هستند اگر واقعا در آن راهی که دارند کارها را خوب انجام دهند همین امر كمك بزرگی است به مملکت. بعضی وقتها اینقدر مسائل زیاد میشود که آدم در برابر انبوه کارها قرار میگیرد بخود میگوید خوب من اینکار را کسه میکنم بکجای این مملکت میرسد؟ ولی همان يك بچه یا دو بچه‌ای را که تربیت میکند بدرد مملکت میخورند. انشاءالله در آینده این سازمانها بیشتر بشوند. و از کوششهای آنها نتایج بیشتری بدست آید. امیدوارم این کنفرانس نتایجی ببار آورد بهر صورت يك تجربه اولیه است. ممکن است نتایج مثبتی که گفتم واقعا بدست نیاید ولی امکان داده شده که همدیگر را بشناسید و صحبت کنید شاید اگر صلاح باشد در آینده عده بیشتری شرکت کنند. برای اینکه نمیخواهم این ۲۴ دستگاه را جدا کنیم مهم اینست که واقعا این سازمان‌ها هر کدام وظایف خودشان را بخوبی انجام دهند و سعی نکنند مرتباً از هم ایراد بگیرند شما کار خودتان را انجام بدهید. آنها هم کار خودشان را انجام میدهند. اگر میخواهید بمن كمك و راهنمایی کنید. انشاءالله در کنفرانس های آینده عده بیشتری را شرکت دهیم. لذا اگر میخواهید همکاری هم را بگیرید بهمدیگر كمك کنید.

بهر صورت همانطور که خانمها و آقایان گفته‌اند بنظرشان این کنفرانس مفید بود. حالا اگر اکثریت فکر میکنند که این کنفرانس مفید بوده ما میتوانیم آنرا سال بسال یا هر چند سال يك دفعه تکرار کنیم و امکان بدهیم که افراد سازمانها بیایند و مطالب خود را بیان کنند. امیدوارم همه در فعالیتهای اجتماعی که در این مملکت دارید موفق باشید و واقعا با همکاری همه شما بتوانیم ما هم در پیش برد هدفهای مملکت و پیشرفت مملکت سهمی داشته باشیم.

شهبانو در جمعیه مهم و نقش آفرین چنین سخنانی نغزو آموزنده بر زبان می‌رانند: برای من موجب کمال مسرت و خوشوقتی است که در اینگونه مجامع بشر - دوستی شرکت نمایم.

در اینجا گروه علاقمندان خدمت به مردم و از خود مردم گرد آمده‌اید، و در این اندیشه انسانی هستید که سهم بیشتری در خدمات اجتماعی به عهده بگیرید، و به خوشنودی‌های عمیق و ارزنده وجدانی نائل آئید.

بسیار خوشوقتم که خود را در جمع نمایندگان دستگاه‌های مسی بینم که از نزدیک ناظر و شاهد فعالیتهای پی‌گیر و پیوسته آنها در سراسر کشور بوده‌ام. و اینکه همه خیر خواهانی که در امور اجتماعی، بهر شکل و با هر نام فعالیت دارند میتوانند در این تبادل نظر عمومی شرکت جویند.

جمعیت‌های متعددی که در راه بر آوردن نیازهای اجتماعی گام بر میدارند، سالها پیش تاسیس یافته‌اند. و در میان انبوه صاحبان عواطف عالیه ریشه محبت و تعاون دو انیده‌اند و در نتیجه توانسته‌اند پایگاه‌های استواری در دل مردم ایران بنا کنند و این پیوند را با دیگر نقاط جهان نیز استوارتر سازند.

در میهن ما برنامه‌هایی در حال اجراست. از آن زمان که مادر ایرانی بارسنگین مسئولیت مادری را احساس میکند، تحت مراقبت است تا موقعی که کودک دیده به جهان بگشاید، و سرانجام بدوره پیری برسد و از مزایای اجتماعی خاص این دوران

بهره‌مند گردد. امید است در آینده همه مردم بتوانند از این برنامه بهره‌گیرند. جمعیت‌های نیکو کاری ما، درس‌اسر مسیر این جریان زندگی، هم‌به‌تندرستی، و هم به پرورش فکری افراد توجه مینمایند، تا استعدادهای یر مایه شکوفان شود و جامعه ایرانی از ثمرات سودمند این سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی بهره‌گیرد.

دگرگونی شگرف

مقایسه وضع کنونی، حتی با ده‌سال گذشته. این واقعیت را نشان میدهد که دگرگونی‌های شگرفی در زندگی اجتماعی و اقتصادی میهن ما پدید آمده است. این تحولات چنان تغییراتی پر دامنه، گسترده، و اساسی در کلیه شئون حیاتی مملکت وارد ساخته است، که نه تنها نوع بلکه میزان نیازمندی‌ها نیز، نسبت به گذشته تفاوت فاحش پیدا کرده است.

مردم ایران هماهنگ با این تحولات، نه فقط در محدوده کشور بلکه در عرصه جهانی، در حساس‌ترین لحظات، فاخرترین عواطف بشردوستانه را نشان داده‌اند. بدین جهت، ما برای کارهای اجتماعی و خدمت به هم‌میهنان گرامی به عنوان یک وظیفه اصیل ملی، ارج فراوان قائل هستیم.

* عوارض تمدن

ما به پیروی از جنبشی میهنی بسوی تمدن بزرگ‌گام بر میداریم. و خواه و ناخواه در این سیر تحول و صنعتی شدن، مسائل دشوار تازه‌ای مطرح میشود که این خود مسئولیت‌های بیشتری را برای خدمتگزاران جامعه بیارمی آورد. تمدن صنعتی در کنار مزایای انکارناپذیر خود، یک سلسله عوارض همراه دارد و در نتیجه، در این گیرودار بازهم وظائف ما، چه در کشور خودمان و چه در جهان انسانهای دردمند، سنگین‌تر و بیشتر میشود. ما باید به موازات این تغییرات ضروری و بزرگ بر میزان منابع و کوشش خود بیافزائیم. سازمانها را نوسازیم شیوه‌های تازه مدیریت بکار

اندازیم. وهمانطور که شاهنشاه آریامهر فرموده‌اند، لازم است نوعی برنامه ریزی دقیق و صحیح رفاه ملی بعمل آوریم و این برنامه‌های اجتماعی و طرح‌های رشد و توسعه اقتصادی مملکت را در زمینه کارهای آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، بهداشت و درمان هماهنگ سازیم.

در سایه چنین نظمی نوین است که دستگاه‌های اجتماعی ما میتوانند با وضع تازه خود را منطبق سازند. از کار آئی بیشتر بهره‌گیرند. از نیروی الهام‌بخش مردم نیکوکار مددجویند. در دل قشرهای مختلف اجتماع ریشه بدوانند. و خدمات خود را در سراسر کشور، بهم‌میهنان عزیز با حداکثر قدرت تاثیر عرضه بدارند. چه بهتر که این موسسات میان خود نیز همکاری برقرار سازند. و یکدیگر را با وظائفی که انجام میدهند آشنا نمایند. و مردم را نیز بیش از پیش در جریان کار و کوشش خود بگذارند. این مایه فخر ملت ایران است که همانند سایر موارد در زمینه امور اجتماع نیز بصورت يك ملت نمونه به جهانیان شناسانده شود.

* نوسازی و نوآوری

برای پیشبرد این کارهای عظیم، در این جامعه مترقی لازم است نظام تازه‌ای در امور اجتماعی آراسته شود. مقتضیات امروزی ایجاب میکند که در شکل و محتوی سازمانهای ما، نوسازی و نوآوری صورت پذیرد. این جبر زمان است، و در برابر آن گریزی نیست. اندیشه نو نیاز به سازمان نو، به مدیریت نو، و به کار آئی موثر دارد. در يك چنین ترکیب حیاتی است که مردم با ایمان تمام دعوت بهمکاری را از دل و جان خریدارند.

* بهره‌گیری از احساسات مردم

احساسات عالیه هم‌میهنان گرامی، در حوادث ناگوار گذشته، مایه سرافرازی در مسابقه کمک‌های اجتماعی به آسیب‌دیدگان کشور خود و نقاط دیگر دنیا، بوده است. ما باید از این چشمه فیاض به بهترین و موثرترین صورت استفاده کنیم.

بر ماست که از منابع مالی، و از این همه احساسات پاك ملت ایران، برای رسیدن به هدفهای اجتماعی بهره‌گیریم. و در کارهایمان مردم را به طرز شایسته شرکت‌دهیم و بر درجه تاثیر کیفی و مقداری خدمات جمعیت بیافزائیم.

* هدف من

آنچه برای من پراهمیت و شادی آفرین است، از بین بردن کلیه دردها و کمبودهای اجتماعی، بر آوردن نیازهای ملی، و افزایش کانون‌های خوشبختی در سراسر خاک میهن عزیزمان است. يك لحظه از این اندیشه فارغ نیستم. و در راه رسیدن به این هدف مقدس اجتماعی و میهنی از نزدیک به امور موسسات رفاهی که عهده‌دار وظایف گوناگون اجتماعی هستند، می‌پردازم و تا از نتایج مثبت کارها آگاهی نیابم آرام نمی‌گیرم.

* انتظارات شهبانو

من انتظار دارم این کنفرانس طرح‌های نودر چهارچوب برنامه‌های اجتماعی و ملی بریزد:

ضوابطی معین کند تا دستگماهای اجتماعی دیگری که بخواهند به جمع موسسات اجتماعی بیست و چهارگانه ما بپیوندند، بر مبنای منطقی و علمی احراز شایستگی نمایند.

اولویت برنامه را مقرر بدارد. و طرح‌های پیشنهادی منطبق و همساز با برنامه‌های توسعه ملی، و نیازهای اجتماعی روز تهیه کند.

در اصول مدیریت علمی، نسبت به امور مالی، اداری، آمارگیری، گزارش-گیری و ارزشیابی توجه شود.

معیارهای مشخص برای کارهای مشابه در موسسات اجتماعی تعیین کند. افراد کاردان، کارشناسان و رزیده در رشته‌های گوناگون مورد احتیاج را

تربیت و استخدام نماید .

سیستم اداری و استخدامی را یکنواخت سازد تا رقابت های بیمورد میان بیست و چهار دستگاه اجتماعی، و میان اینان و دیگر موسسات اجتماعی فعال در مملکت، و میان موسسات اجتماعی خصوصی و دستگاه های دولتی، از بین رود و مصالح جمعی ملی تامین شود .

وظائف دستگاه های بیست و چهارگانه بررسی و از یکدیگر تفکیک گردد. بدین منظور از این دستگاه ها ارزشیابی بعمل آید و اساسنامه ها در جهت نوآوری ها، و نیازهای روزاگر لازم باشد مورد تجدیدنظر قرار گیرد .

برنامه ریزی متمرکز برای موسسات اجتماعی صورت گیرد و یک سیستم علمی و موثر پی گیری برپا گردد .

میان طرح های موسسات اجتماعی و برنامه های مملکتی هماهنگی تام و تمام برقرار شود .

نتایج اساسی

لازم است این نکته را نیز بگویم که راز پیروزی در اجرای این برنامه ها در ایمان طراحان، در خلوص نیت مجریان و در اقبال مردم به اصالت کارهای اجتماعی نهفته است. شاید تنظیم کمک های علمی و مادی، در چهارچوب های مشخص زیاد دشوار نباشد. و گرنه جنبه نمایشی برنامه ها، گره گشا نخواهد بود. من میدانم این یک کار ساده ای نیست. ولی اگر طرحها بدرستی ریخته شود و به مرحله عمل درآید دو نتیجه اساسی و سودمند بدست میدهد:

یکسی، برخورداری از هسکاری صدها هزار مردم مشتاق است که با اعتقاد قلبی و ایمان باطنی به ضرورت نوع دوستی پی می برند .

و دیگر آنکه، دیدهای منفی و بدبینانه، بر اثر برخورد با این موج عواطف

اگر بکلی از میان نرود قطعاً کاهش میپذیرد در نتیجه ایجاد يك چنین سیستم علمی «ایمان انگیزی» جامعه ما سالمتر، پاك تر، بارورتر میشود. وشوق وذوق مردم نیز در گرایش بسوی خدمات اجتماعی، روزافزون میگردد .

برای من بهترین ودلنشین ترین خاطره، دیدار چهره های پرفخر و شاداب هم میهنان، ومحو آثار غم و افسردگی، در هر نقطه دوروزنزدیک ایران است . امیدوارم عصر تمدن بزرگ هرچه زودتر فرا برسد. وهم میهنان عزیز در آن دوران خجسته، از آسایش و فراغت بیشتر برخوردار شوند . از خداوند بزرگ، پیروزی برای انجام این وظیفه ملی، آرزو مینمائم و پایان ثمر بخشی را، برای این تبادل نظر عمومی خواهانم .

زن و هنر

هنر که عصارهٔ زندگی و وسیلهٔ نیل
بسعادت معنوی و محصول هیجانانگیز روحی و
درک خیر و خوبی و خلق زیبایی است با وجود
بشر عجیب و مایهٔ درک نهفته‌های جهان هستی است.

همه از بام تا شام باتکای جنبش دائمی نفس به آفرینش اشتغال داریم این
خلق اگر بوسیلهٔ کلمه و جمله با رعایت وزن و آهنگ باشد شعر هر گاه با اصوات
عملی گردد موسیقی و چنانچه با مادهٔ جامهٔ تحقق پوشد **حجاری** و در صورتیکه با
آب و رنگ جلوه‌گری کند **نقاشی** است ...

هنرمند پیام‌آور زیبایی برای مشتاقان خصایص عالی بشری است و روح او
چون چشمه‌ای گوارا زلال و آرام است که با اندک اختلالی آشفستگی می‌یابد. هنرمند
چون سازی ظریف و دقیق و حساس است که با مضرابی کوچک و ارتعاشی اندک نغمه
جان‌بخشی سر میدهد او در معرفی نقشهای دلپسند و بدیع طبیعت و ثمرات ادراکات
خود بی‌تاب است می‌خواهد باشتاب تمام از چهره عروس خیال پرده بردارد و این
زیبای معنوی را به‌همه عرضه کند و آرامش روحی وی وقتی است که همه را از منبع
پایان‌ناپذیر جمال و کمال سیراب سازد. هنرمند بمنزله چشم و گوش جامعه انسانی
و در درجهٔ نخستین طبقات اجتماع جای دارد و بهر تقدیر: دریغ است هنرمندی بمیرد
و بی‌هنری جای او گیرد زیرا بحکم ناموس فطرت و بگفتهٔ شیخ اجل: هنرمند هر جا
رود قدر بیند و بر صدر نشیند» حافظ آسمانی نفوذ در دلها را درجهٔ کمال هنرمندی
پنداشته و نیروی تسخیر قلوب را از همهٔ قدرتهای جهان و الاثر انگاشته است :

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد که در دلی بهنر خویشتن بگنجائی

زن نیز که خود شاهکار هنری جهان آفرینش و مروج احساسات نیک و مظهر زیبایی و غرور و داروی شفا بخش دردمندان دنیای احساس و رقت خیال است از دیرباز بحکم تجانس با دودمان هنر سرو کار داشته، از همه بهره برده و باتکلی بردباری و ذوق ودقت و ظرافت با هنری خاص خود را سرگرم ساخته و به یکی از آن میان که بیشتر مطبوع طبع مشکل پسندش بوده دلباخته است بهمین جهت باید زنان را از درجه تبحر آنان در یکی از ارکان هنر باریده باطنی دید و معرفی نمود ...

در دوران درخشان شاهنشاهی ایران زنان پیوسته با زیوراساسی و جاودان هنر خود را زینت داده و آثاری ارزنده بوجود آورده و بیادگار گذارده اند که تا آفتاب تابان و ابرر یزان و بهار دربی زمستان است از گزند نیستی و تباهی در امان خواهد بود.

پیشه و حرفه و صنعت هم از مظاهر هنر و آنچه با پنجه های توانای پیشه وران جامه عمل می پوشد بصورت کلی نمودار نیروی هنری و در حقیقت یکی از جلوه های پرورشی جهان باستاناد فطرت و استعداد های نهفته آدمی است زیرا پرورش یا جنبه مادی و جسمانی و یا صورت معنوی و روحانی دارد. پیشه و صنعت مایه تکامل وجود و موجب رفاه زندگی است. پیشه و راز نمودار های برجسته قدرت الهی است که نیاز نوع بشر را بر آورده میکند و راه پیشرفت را بسوی کمال می گشاید با اینهمه اگر در خلال مصنوعات ذوقی بکار نرود و لطافت خیال با نیروی ماشین توأم نشود، آرزوها ناتمام و امیال رقیق انجام نایافته باقی مینماید. آری بشر با همه موفقیت های صنعتی پی گم گشته ای در تکاپوست این هدف ناپیدا که بتعبیری غذای روح است درك شدنی و غیر قابل وصف میباشد. راستی اگر حافظ و ارکنار جوی آبی (که کف بر لب از دامن کوهسار جدا میشود و با تلاشی پی گیر باغوش مادر دریا پناه میبرد) دهی بیار امید و از دیدار این جنبش ساده و روان آب، از بر خورد با سنگها و مقاومت

علفهای خودرو مظهر دیگری از زندگانی زودگذر بشر را دریا بید و به بی اعتباری دنیا و لزوم برخورداری از دم که بهر صورت حقیقت محض است پی برید آیا ادراکات خود را با جملات و لغات میتوان بدستی بیان کنید؟ ذوق هنری و درک زیباییهای طبیعت و مصنوعات بشری نیز چنین است... صورتگری زنان از آنچه با دیده دل دیده و در عالم ذوق پرورانده اند مجسم کمال و جمال جهان آفرینش است در واقع هر چه از دیده ننگته بین گذشته و با قلمی سحر و نیروی ابتکار بر پرده سپید متجلی گردیده است و شعفی که برای نقاشی هنرمند پس از انجام کار و دیدار حسن ترکیب نقش و نگار پدید میآید با هیچ پاداشی درخور مقایسه و برابری نیست **هدف هنر ارضای تمایل بافرینش اثری بدیع است...**

زن در تمام مراحل هنری ذوق آزمائی کرده و شخصیت بارز خود را نشان داده و بخلق که درجه غائی نیروی اندیشه بشر است نایل آمده است و بحدی در این راه پیش رفته که با وجود عدم تمایل به تظاهر و معرفی آفریننده اثر در اکثر هنرهای ظریف چون: گل دوزی، خط، نقاشی سر آمد دیگران است هم اکنون زنانی که بمقام استادی خطاطی که نمودار هنر ملی ماست رسیده بسیارند در قرن گذشته نیز خوش نویسانی مانند ماه رخسار خانم ملقب به فخرالدوله^(۱) دختر عباس میرزا در خط و شعر و موسیقی و برتر از او ضیاء السلطنه فرزند فتحعلیشاه قاجار که قرآنی بخط زیبای او زیب موزة قم است وجود داشته اند قریب هشت قرن پیش در عصر طغانشاه زنی بنام (مطربه) اهل کاشمر میزیسته که پرورش بانوان هنرپیشه می برداخته و خود در تنظیم نمایشنامه ها و اجرای آن نقش مهمی ایفا می کرده است بگفته صاحب آتشکده

(۱) این بانو که همسر محمد حسنخان سردار ایروانی است بحدی شیفته هنر بود که

قطعه خط میر و پرده نقاشی اثر علیرضا و بهزاد را با عنبرینه بر لبان و نیمتاج ز سر نشان مبادله نکرد.

شعر نیز میسروده و خود آهنگ هم میساخته است و به نقل تذکره نقل مجلس (محمود میرزا) آوازه خوانان، نوازندگان و هنرپیشگانی پرورده است صاحب خیرات حسان این رباعی را که در سوك طغانشاه سروده شده است از او میداند :

در ماتمت ای شاه سیه شد روزم بی روی تو دیدگان خود بردوزم
تیغ تو کجاست ای دریغا نامن خون ریختن از دیده باو آموزم

از دوره های تاریخی وطن آثار نقاشی که منشأ آن زن یا بسوسیه بمانوئی هنرمند ترسیم شده است بسیار در دست داریم :

بهرام گور پیوسته با چنگ گلندام بشکار میرفته است (اثری بدیع و مینیاتور از استاد فقید بهزاد مؤید این معنی است) از دوران صفویه چهره های زنانی که صورتی نیمه پوشیده و جامه های بلند مخملی داشته اند در دست است که بنا نهایت مهارت صورتگری شده است و این شیوه که در قرن دهم رونق یافته تا عصر معاصر هم ادامه پیدا کرده است .

صفحه نقاشی از هفت اورنگ جامی که بسال ۹۶۴ هـ تهیه شده موجود است که از زیباترین نمودارهای نقاشی ایران بشمار و گویای پیاده شدن دو دلباخته در جزیره خوشبختی است این اثر فرود آمدن عشاق در جزیره سیستر اثر نقاش معروف فرانسوی (واتو) را در نظر مجسم میسازد و هر دودریک ردیف اند و اینک در گالری واشنگتن است. نمونه ای هم مربوط به دیوان حافظ و نمودار معاشقه از سال ۹۴۰ هـ که برای سام میرزا صفوی نقاشی شده در کمبریج میباشد که بعدها از آندو بسیار تقلید شده است .

(اوژن دولاکروا) نقاشی را چنین تعریف میکند: صنعتی است که بسوسیه آن هر چه از دیده بگذرد در فکر و دماغ مجسم و بواقعیت نزدیک میشود « نقاشی دروای رنگ و پرده و قلم اثر تهیجات باطنی و انقلاب روحی صورتگر است که

همه قوای باطنی خود را در نقطه‌ای تمرکز داده و به پدیده روحی خویش زندگی جاوید بخشوده است .

اوهنگام ترسیم همه نیروهای اندیشه و خرد را از کانون چشم به نقطه معینی معطوف و باقلمی سحر آمیز بر روی پرده سپیدی منعکس میسازد (۱)

موسیقی که از قلب برمیخیزد و در دل می‌نشیند و موجود احساسات و از نیازهای نخستین آدمی بشمار است با زن و سرشت او سنخیتی تمام دارد. موسیقی فن تجسم عواطف و سنجش پرده ساز با فطرت بشر وزن نیز مظهر رقت خیال و خود با تارهای حساسی که در کالبد ظریف خویشتن نهفته است نغمه وجود می‌نوازد و اگر غمی بر رنجهای مرد بیفزاید زنگ کدورت را از چهره او میزداید **موسیقی وصف**

(۱) از صورتگران مشهور تاریخ وطن صرف نظر از مانی معجزه گر نقش و نگار باستانی ایران که آثار ارزنده او بعداً بنام نقاشی چینی از نو ب وطن برگشت، بهزاد در حدود پنج قرن پیش در هرات دیده بجهان می‌گشاید و نخستین اثر او کتاب سفرنامه تیمور است که بخط شرف‌الدین یزدی تحریر شده است (۱۴۵۳م) این کتاب که از نفیس‌ترین کتب گیتی است در ۱۵۳۰م از طرف لشکر کجرات بیغما می‌رود و نادر بزرگ آنرا در ۱۵۵۶م بایران برسیگرداند دیگر از آثار این افسونگر قلم و رنک ۳۳ میناتور در کتاب‌خمسه امیر خسرو دهلوی (۱۴۹۶م) است اثر دیگری از او که نمایشگر پلیدیهای ضحاک داستانی است ضمن مجموعه‌ای که کاظم نامی از آثار هنرمندان جمع‌آوری و به شاه طهماسب صفوی تقدیم کرده وجود داشته است دیگر از نقاشان برجسته مانی همدانی است که درباره‌اش گفته‌اند :

مانی قلم خجسته آثار	نیکوشیم حمیده اطوار
استاد هنروان عالم	در فن هنروری مسلم
بهزاد یگانه زسانه	مانی بزسان او فسانه
موی قلمش زاو ستادی	جان داده بصورت جمادی

از صورتگران بزرگ وطن در قرن اخیر شادروان کمال‌الملک غفاری است که شهرت

بین‌المللی دارد و از استادان مسلم نقاشی ایران و جهان است ...

زندگی، زبان دل و مظهر عواطف و هیجانات روحی و مکمل شعر است و بگفته‌ی واکنز آنجا که کلام باز میماند موسیقی آغاز می‌گردد».

زنان بحکم فطرت از آغاز کودکی بزمزه کردن و آوازخوانی اشتغال دارند لطافت صوت و حنجره و نازکی صدا و طراوت چهره و حس مادری که پیوسته با آنان هم‌عنان است از زن موسیقیدان و موسیقی‌پسند می‌آفریند در وطن ما هم همواره بزم با وجود زن صورت عمل بخود می‌گرفته است بهمین جهت در مجامع و محافل، رامشگران و خنیاگران زن مورد عنایت و احترام بیشتری بشمار بوده و هستند. راستی موسیقی را میتوان نردبان روح دانست حتی داود نبی هم مکنونات دل را با صوت خویش با آسمانها می‌فرستاد مانی نیز تعلیمات دینی خود را با هنرهای زیبا خاصه موسیقی بعلاقمندان آئین خویشان یاد میداده است نظامی موسیقی را بادم روح - القدس یکسان پنداشته است :

همان نغمه دماغش در جرس داشت که موسیقار عیسی در نفس داشت

موسیقی پدیده‌ای طبیعی و فطری است که با زیر و بم و شیب و فراز و تغییر آهنگش شخص را می‌بخنداند، بگریه می‌افکند و بخواب اندر می‌سازد سعدی گفته است:

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی پر دطیر او فرشته فرو مانند از سیر او
مگس پیش شوریده دل پر نزد که او چون مگس دست بر سر نزد
جهان بر سماع است و مستی و شور ولیکن چه بیند در آئینه کور

از بانوان موسیقیدان ایرانی در تاریخ بشر نام و نشان بسیار دیده‌ایم در صدر اسلام بر اثر ترانه‌خوانی بنایان هم‌وطن ما که بسرمت خانه کعبه اشتغال یافته بودند عرب بموسیقی ملی ما توجه و باعلاقه تقلید کرد بشار بن برد ایرانی با اشعار نغز خود برواج موسیقی همت گماشت. ابو الفرج اصفهانی در کتاب آغانی نگاشته است:

سعید بن مسجع نخستین کسی بود که نغمه‌های موسیقی ایران را بالحن عربی الفت داد و بیشتر نغمه‌ها را از ایرانیان گرفت و عبری نقل و شایع کرد» ابن محرز عرب

هم آلات موسیقی را از عزرة المیلاد ایرانی فرا گرفت و او بر اثر پی بردن بر موز موسیقی وطن ما به (صناج العرب) ملقب شد بگفته ابن خرداذبه عبدالله بن عامر از کنیزانی که در خانه داشت نغمه‌هایی فرا گرفت و در شهر مدینه بر عبدالله بن جعفر خواند (سائب خاثر) غلام عبدالله که ایرانی بود بخواجه خود گفت من از این آهنگها بسیار فرا گرفته‌ام و به آواز خوانی پرداخت و ابن الکلبی گوید او نخستین کسی بود که در دنیای اسلام موسیقی و آواز را انتشار داد» **جمیله** شاگرد برجسته سائب خاثر از موسیقی دانان برگزیده آن دوران است **فاطمه و دخترش عریب** هم از نوازندگان و خوانندگان ممتاز آن روزگارانند **دنائیر** نیز نوازنده و خواننده‌ای چیره دست است که به بر مکیان ارادت میورزید و پس از انحطاط این خاندان هرون هر قدر کوشید دنائیر برای او تغنی کند نپذیرفت و چون تهدید به شکنجه شد ایاتی سوزناک حاکی از علاقه قلبی خود بدان خاندان ممتاز ایرانی خواند که خلیفه تحت تاثیر قرار گرفت و او را آزاد گذارد ...

منور شیرازی که تصویر زیبای او در دست است، حاجیه و کبری دختران مؤمن در دوران قاجار شهرتی بسزا دارند. **وحیهه** کمانچه نواز دختر کریم هم از آیات روزگار بحساب بود **عندلیب السلطنه**، **گوهر خماری**، **طاوس**، **هاجر و گل رشتی** همه از خوانندگان و نوازندگان برگزیده آن عهدند **اکرام الدوله** دختر صاحب دیوان شیرازی (عروس عضد الملک) در عصر کریمخان زند **پریخان** نوازنده سه تار، **منصوره** شیرازی از آواز خوانان و نوازندگان مشهور که نقش او در کاخ چهل ستون با زیبایی و ظرافتی خاص وجود دارد و در مجلس بزم بسیار نفیس و ظریفی که زیب کاخ چهل ستون است اکثر اراکشگران زن اند این اثر و سایر آثار نموداری از هنرمندی و نقش اساسی این جنس لطیف بشمار است .

در زمان ما موسیقی بیشتر با وجود بانوان و دوشیزگان هنرمند متجلی میشود دسته‌های نوازنده ماهر زنان، خوانندگان تعلیم یافته که در انتخاب شعر نیز ذوقی خاص بخرج میدهند، ظرافت در رفتار و آرایش و لباس توأم با وسایل ماشینی عصر چون

نور و بلندگو صحنه‌هایی بدیع می‌آفریند بعضی از این تعلیم‌یافتگان، آهنگهای محلی با ابیاتی ساده که مظهر دل‌پاک و ستان‌نشینان وطن است اجرا میکنند و جز برای ردیفهای آواز ایرانی که خود درجه کمال موسیقی ملی ماست بانوان جای مردان را در خنیاگری گرفته‌اند در آواز هم برخی از زنان هنرمند بالحن داودی خود بتسخیر دلها می‌پردازند و جهانی سراپا رنگ و نور و خیال برای شنندگان مشتاق خود می‌سازند که باید از قمر الملوك و زبیری، روح انگیز، دلکش، مرضیه و اخیراً حمیرا یاد کرد... رواج تلویزیون که پس از معجز رادیو در سراسر شهرهای ایران دیده و شنیده میشود، پیشرفت‌های پرورشی زن و ارزشی که موسیقی دانی در کشور ما یافته سبب توجه بیشتر دختران هنرمند و ترانه‌خوان بدین وسایل صنعتی مهم عصر گردیده است و اکثر این خوانندگان نیز مورد علاقه قرار می‌گیرند و طرفدارانی مؤمن دارند و تعداد بحدی زیاد و مایه امید است که از ذکر نام در این فرصت خودداری و به بعد موکول میشود...

زن و شعر و ادب

ادب در لغت بمعنی ظرافت در سخن

و کیاست تام در زبان و روشنی دل و دانش و

فرهنگ و نیک گفتاری و نیک پنداری و نیک -

کرداری است. ادب در عرف قدما فضایل

نفسانی و وسیله‌ای برای احتراز از لغزش و درزمره ملکات روحانی و سخن‌سنجی و علم باحوال نظم و نثر است ...

شعر زبان احساس و پیام‌آور سرزمین دل است. شعر عالم هستی را با

خواسته‌های قلب هماهنگ می‌سازد و موجب گشادگی خاطر و صفای ذهن می‌گردد

بگفته‌ی ارسطو شعر که بر تمثیل متکی است بمنزله آئینه‌ای است که در برابر طبیعت

قرار گرفته باشد. شعر پدیده‌ی روح و مظهر تمام نمای عواطف و کیفیات نفسانی بشر

چون: رحم، ترس، علاقه و احترام و ستایش است. شاعر از طبیعت الهام می‌گیرد ولی

هرگز مقهور عوارض طبیعی نمی‌شود. شعر غذای روح، خواسته‌ی دل و شاعر راهنمای

جهان بشری و مبشر خیر و خوبی و صلاح و بعبارت دیگر شاعری ترکیب

ساختن احساسات و تخیلات و صور ذهنی با کلمات و اوزان است ...

توماس کارلایل نویسنده بزرگ انگلیسی (متولد ۱۷۹۵ م) نیز مانند نظامی شاعر

عالم‌بدر وطن که میگفت :

پس شعرا باشند و پیش انبیاء

پیش و پس دان بصف کبریا

بر آن سراسر است که بین پیامبر و شاعر قرابتی وجود دارد چه هر دو بر اسرار ملکوت واقفند با این تفاوت که انبیا حقیقت را از نظر خوبی و بدی و خیر و شر مورد نظر قرار میدهند ولی شاعران از لحاظ حسن و جمال بدان می‌نگرند شاعر احساسات ما را تحریک و عواطفمان را تهیج میکند و پیامبر، هادی و راهبر اعمال روزانه ماست... زن که خود نمودار جمال و مظهر رقت خیال و مایه وجد و حال است و ازهای مترادف شعر و در قاموس صاحب‌الدان ترانه‌ای مجسم است که با آهنگ جملات و رقص کلمات و خوشایندی عبارات و الحان و اصوات، نوای فریبنده و رسای جهان آفرینش و مظهر عشق (۱) بشمار است. مگر شعر بگفته منطقی‌ها خیال‌انگیز و در عرف ادیبان مخیل و موزون و مقفی نیست؟ آیا مام طبیعت و دست قدرت جاننداری خیال‌انگیز تر از زن بجهان وجود بارمغان داده است؟ ازینرو در جریان تاریخ یا زن مایه اصلی ایجاد و پرورش و رواج شعر است و یا خود مستقیماً با عالم شعر پیوستگی و ارتباط داشته و آفریننده این نمودار برگزیده هیجان و خیال بوده است...

خوشبختانه شاهان وطن که محور اصلی سنن و مآثر گذشته، مظهر ملیت و استقلال و نماینده عظمت و وحدت و قومیت‌اند شاعران را تحت حمایت خود قرار داده و آنان نیز با صفای باطن بدین کانون مقدس روی آورده و از منابع فیض

(۱) غیاث‌الدین رامپوری (۱۲۴۲ هـ) در غیاث‌الغایات گوید: عشق بسیار دوست داشتن چیزی و نزد اطباء مرضی است از قسم جنون که از دیدن صورت حسن پیدا میشود عبدالرزاق شارح ظهوری از شرح اسباب و فتوحات‌الحکم نقل کرده است که عشق مأخوذ از عشقه و آن نباتیست که آنرا لبلاب گویند چون بر درختی پیچید آنرا خشک کند همین حالت عشق است بر هر دلی که ظاهر می‌شود صاحبش را خشک و زرد کند و در مصطلحات بمعنی سلام و وداع نیز نوشته چه اصطلاح آزادان است که بجای (سلام) عشق‌الله گویند عشق پیچان و عشق پیچه هم نباتیست که بر درخت پیچد گل آن سرخ باشد.

سلطنت الهام گرفته‌اند بدین ترتیب شعر در ایران بعنوان نخستین نمودار مردم داری و ملت دوستی و آزادی طلبی شاهان متجلی شده است و در آغاز خود نمائی زبان دری بعد از اسلام: یعقوب لیث، طاهر، آل بویه، سامانیان و سلسله‌های دیگر ایرانی رمز ملیت را در شعر فارسی یافته و گویندگان را بطبع آزمائی تشویق کرده‌اند و کم‌کم کار بجائی کشیده است که اثر یک قصیده عنصری یا فرخی در غزوات محمود از یک لشکر شمشیرزن افزون بوده است زیرا شعر بمنزله تبلیغات رادیوئی و تلویزیونی و روزنامه‌ها و تلفن و تلگرام و بلندگو و ضبط صوت و سینما و تئاتر امروزی قلمداد می‌گردیده و با شتاب دست بدست و دهان بدهان می‌گشته و در روح مدافعان یا مهاجمان اثری قطعی باقی می‌گذارد است شعر در معرفی عظمت شاهان و خدماتیکه برای آسایش خلق انجام میداده‌اند اثری اعجاب انگیز داشته است و شاهنشاهان ایران هم بدین پدیده ارزنده روحی با نظر عنایت و احترام می‌نگریسته‌اند .

رودکی در قصیده معروف جوی مولیان شاه را با تعبیراتی عاشقانه که از قلبی پر محبت تراوش می‌کرده می‌ستوده است :

میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

حجت یکتا خدای و سایه اوست طاعت او کرده واجب آیت فرقان

و دیگران نیز چنین قدر شناسی کرده‌اند :

شادباد آن هنری شاه جهانگیر که کرد همه شاهان جهان را بهنردست گزای

(فرخی)

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

(عنصری)

مبشران سعادت بر این بلند رواق همی کشند ندا در ممالک آفاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تحت سلاطین بدار ملک عراق

گر نه شاگرد کف شاه جهان شد مهرگان چون کف شاه جهان پراز چرادارد جهان
(مسعود سعد)

شه ناگذران است چو جان در بدن ملک یارب تو نگهدار مرا این ناگذران را
(انوری)

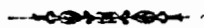
براه تکلف مرو سعیدیا اگر صدق داری بیار و بیا
تو منزل شناسی و شه راهرو توح گوئی و خسرو حقایق شنو

این بزم شهنشه جهان است یا ساحت روضه جنان است
(نشاط)

ای شاه بغیر از تو بکس نیست امیدم هر راه بجز راه تو زان پای کشیدم
با مهر تو پیوستم و از جمله بریدم سود دو جهان دادم و مهر تو خریدم
(خانم کوچک متخلص به خان)

تو آن شهر یاری که از آستینت کند بر سر خویش خورشید معجر
فلک گردد از نوک رمحت مشبک زمین گردد از نعل رخست مجدر
(رشحه دختر هاتف)

شاه فلک است سب سعادت زین کرد و ز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت بر گل نهد پای پای زمین سیمین کرد
(مهستی)



تشویق شاهان و ثبات و آرامش ملت ما در اعصار گذشته زنانی سخنگو
پرورده و بعالم ادب ایران اهداء کرده است که ذکر حال و نمونه آثار آنان خود
نیاز بدفتری مستقل دارد با این وجود برای آنکه منزلت زنان سراینده در دوره‌های
درخشان شاهنشاهی ایران آشکار و قدرت خلاقه طبع آنان نمودار گردد. تنی چند
از زنان سخنگوی در گذشته را نام میبریم و قسمتی از گفته‌های آنها را بعنوان نمونه
ذوق آزمائی جنس لطیف‌زیب صفحات این مجموعه قرار می‌دهیم :

رابعه بلخی

نخستین زنی که در دوران ایران اسلامی
از چهره دلربای سخن پرده برگرفت و با قدرت
طبع و نیروی اندیشه و دانش وسیع و رقت
خیال در ردیف اول گویندگان وطن جای یافت

رابعه قزداری (از توابع بست و در سرزمین بلخ) فرزند کعب است. عوفی در کتاب
نفیس لباب الالباب او را بدین شرح می‌ستاید: دختر کعب اگرچه زن بود اما بفضل
بر مردان جهان بخندیدی فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان بر نظم تازی قادر و در
شعر پارسی بغایت ماهر...»

عارف بزرگ عطار نیشابوری در الهی نامه طی ابیاتی مفصل و نغز بوصف او
و داستان شورانگیز عشق عرفانیش پرداخته است. جامی در نفحات الانس رابعه را
از اصلان عشق یا اولیاء الله خوانده و از عارفان بر جسته اش شمرده و عشق او را
باستناد گفته شیخ ابوسعید ابو الخیر، عرفانی و معنوی و دور از مجاز دانسته است رضا-
قلیخان هدایت صاحب مجمع الفصحاء گوید: رابعه در حسن و جمال و فضل و کمال
بی نظیر بوده و در زبان فارسی و عربی بصیرت کامل داشته است. ضمناً شرح
مهرورزی‌های او را با پایان غم انگیزش تحت عنوان (گلستان آدم) سروده است.
رابعه که پس از مرگ پدر بسختگیریها و محدودیت‌های برادر خود حارث دچار شده
و دانشی بسیار اندوخته و در استعداد نهفته روحی سرآمد روزگار بود به یکی از
غلامان (سرداران) پدر خویش بنام بکتاش در نهان عشقی آسمانی بهم رساند و این
شیفتگی جذبه و حرارتی بگفتار او بخشود که پیوسته در دل‌های مشتاقان این وادی

نقشی شکفت برجای میگذارد او حتی یکبار در کسوت مردان با دستگیری یکی از ندیمه‌هایش معشوق دلاور خود را در یکی از نبردها یاری میدهد و وی را که زخمی و خسته بر زمین تیره افتاده بود بی آنکه شناخته شود نجات میدهد و مداوا و پرستاری میکند.

گویند روزی در دربار امیر نصر سامانی رودکی شاعر گرانمایه قطعه شعری از آثار رابعه میخواند و چون پادشاه از سراینده پرسش میکند قافله سالار گویندگان وطن او را معرفی و داستان دلدادگیش را به بکتاش برملا میسازد بر حسب تصادف حارث برادر سخت‌گیر و متعصب وی جزو ملتزمان حادثه را می‌شنود و در رنگ را جایز نمیداند و برای بکیفر رسانیدن خواهر بیگناه و ارزنده خود که گناهکارش می‌پنداشته است به بلخ رهسپار میگردد و با آنکه مادر و ساطت میکند نمی‌پذیرد و رابعه را در حمامی متروک زندانی و در خروج را با سنگ و آجر مسدود میکند بکتاش از واقعه با خبر میشود و همینکه به زندان بدانجام راه می‌یابد آخرین واژه... بکتاش... از دلب رابعه خارج و طومار زندگی پرارزش و سراسر نسج و ناکامی او بسته میگردد بکتاش نخست حارث را میکشد و خود نیز بر کالبد بیجان معشوق خود کشتی میکند...

رابعه در دورانی که رودکی بزرگ با آن روانی و دل‌فریبی شعر میساخته و سامانیان در راه احیای زبان و ادب پارسای از دل و جان میکوشیده‌اند و هنوز حماسه‌سرای جاودانی وطن فردوسی طوسی لب‌بسختن نگشوده بود دروادی پررنگ و جلای شعر قدم‌گذارده و از خود آثاری بجای نهاده است که پیوسته بر پیشانی پیکر جاودان ادبیات ما چون گوهری گرانبها خواهد درخشید آری زنی عالیقدر و سرفراز در یازده قرن پیش دنیای خیال و منطقۀ احساس را بدین بیان مجسم میسازد:

عشق او باز اندر آوردم به‌بند کوشش بسیار ناید سودمند

توسنی کردم ندانستم همی
عشق دریائی کرانه ناپسید
عاشقی خواهی که تا پایان بری
زشت باید دید وانگار بدخوب
کز کشیدن سخت تر گردد کمند
کی توان کردن شنا ای هوشمند
پس بیاید ساخت با هر ناپسند
زهر باید خورد و انگار بسد قند

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت
صبا نافه مشگ تبست نداشت
مگر چشم معنون بابر اندر است
همی مانسد اندر عقیقین قدح
چمن رنگ ارتنگ ماننی گرفت
جهان بوی مشگ از چه معنی گرفت
که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
سرشکی که در لاله ماوی گرفت
که بدبخت شد آنکه دنیی گرفت
نشان سر تاج کسری گرفت
بنفشه مگر دین ترسی گرفت
چور هبان شد اندر لباس کبود
سرنرگس تازه از زر و سیم
چور هبان شد اندر لباس کبود

رابعه در علم عروض استاد و صنایع شعری بحد کمال مورد استفاده او بوده
است شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم ابداع بحر سدس
مخنق یا مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن
بیت را از او درین بحر نگاشته است :

ترك از درم در آمد خندانك
آن خوب روی چابك مهمانك

ملمعی نیز بدو منسوب است که نشان میدهد این گوینده توانا نخستین کسی
است که در ادب پارسی صنعت ملمع را بکار برده و چند قرن پیش از سعدی بزرگ بدین
هنر توسل جسته است :

شاقنی ناریح منن الاطیاری
دوش بر شاخك درخت یکی مرغ
هاج سقمی و هاج لی تذکاری
نوحه میگردومی گریست بزاری

قلت للطير لم تنوح و تبكى
 من جدایم زیار از آن نالم
 فی دجی اللیل والنجوم دراری
 تو چه نالی که با مساعد یاری
 من نگویم چو خون دیده ببارم
 تو چه گوئی چو خون دیده نباری

برای رفع شبهه از عشق مجازی :

مرا بعشق همی متهم کنی بحیل
 نعیم بی تو نخواهم جهیم با تور و است
 چه حجت آری پیش خدای عز وجل
 که بی تو شکر زهر است، با تو زهر غسل
 فمّن تکبر یوماً فبعد عز اذل
 هر آینه نه دروغ است آنچه گفت حکیم
 پدر رابعه به (زین العرب) و خود او به مگس روئین شهرت یافته است و لقب
 اخیر شاید بمناسبت این قطعه از آثار او باشد :

خبر دهند که بارید بر سر یعقوب
 اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر
 ز آسمان ملخان و سر همه زرین
 سزد که بارد بر من یکی مگس روئین
 با التزام (باد) این غزل بسی شیواست :

فشانند از سوسن و گل سیم و زرباد
 بداد از نقش آذر صد نشان آب
 زهی بادی که رحمت باد بر باد
 نمود از سحر مانی صد اثر باد
 مثال چشم آدم شد مگر ابر
 که در بارید هر دم از چمن ابر
 که جان افزود خوش خوش در شجر باد
 کند عرضه صبو حی جام زر باد
 اگر دیوانه ابر آمد چیرا پس
 گل خوش بوی ترسم آورد رنگ
 ازین غماز صبح پرده در بساد
 برای چشم هر نا اهل گوئی
 عجب چون صبح خوشتر سبیرد خواب
 چرا افکند گل را در سحر باد
 این غزل بسی نغز و دلپذیر است :

الا ای باد شب گیری پیام من بدلیبر بر
 بقهر از من فکندی دل بیک دیدار مه رویا
 تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتا به بر
 منم چون چنبری گشته بدان امیدتا روزی
 ستمگر گشت معشوقم همه غم زین قبل دارم
 گر خواهی که خوبان را بروی خور بهجر آری
 ایاموذن بکار و حال عاشق گر خبر داری
 مدارای بنت کعبانده که یار از تو جدا ماند
 بگو آن ماه خوبان را که جان بادل برابر بر
 چنان چون حیدر کر اردر آن حصن خیبر بر
 غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادی از بر بر
 زلفت بر فتنه ناگه یکی حلقه بچنیر بر
 که سودهر گز نکرده کس بمعشوق ستمبر بر
 یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر
 سحر گاهان نگه کن تو بدان الله اکبر بر
 رسن گرچه دراز آید گذردارد بچنیر بر

مهستی

در دورانی که اظهار عشق کفر محض و
دل باختگی بصورت کنایه و اشاره و یا در قالب
لفظ و معما متجملی و سوز و گداز قلبی باستانت
فنون بدیعی عرضه و بگفته مولانا جلال الدین

محمد با زبان دیگران گفته میشد (۱) زنی: آزاده، دانشمند، بی اعتنا بعیب جوئی های
کوتاه نظران بصورت یکی از برجسته ترین رباعی سرایان وطن بنام مهستی در آسمان
ادب ایران با درخشندگی تمام بخودنمائی پرداخت. از نسام و نشان و خاندان وی
اطلاعی درست در دست نیست ولی بطور قطع از دودمانی برجسته و روحانی و
بگفته بعضی خجندی و بگفته ای آذربایجانی و شاید اهل گنجه در حدود اواسط قرن
۵۵۵ هجری معاصر محمود (۲) برادرزاده سنجر دارای استعدادی کم نظیر و قدرت طبعی
اعجاب انگیز بوده و محمود نیز او را گرامی داشته و بتعلیم بانوان دربار واداشته و
با این خطیب گنجه (احمد) که نیز شاعری مطلع بشمار میرفته مطایبات و هزلیاتی
داشته و سرانجام بهمسری او تن در داده است معلومات وسیع ادبی (که حتی شمس
قیس رازی در کتاب المعجم در صنعت مطایبه بگفته های او استناد جسته است)
بدیبه سرائی و تبحر در رقص و موسیقی و بی پروائی و بصیرت در علوم دینی و جمال
و کمال او را در ردیف گویندگان برگزیده دربار ادب پرور سلطان سنجر مانند: رشید

(۱) خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید از زبان دیگران

(۲) صاحب تاریخ گزیده (حمداله مستوفی) و سرحوم تربیت بر اثر اشتباه اسمی

(معاصر بودن مهستی با سلطان محمود و الی آذربایجان برادرزاده سنجر) او را همزمان

محمود غزنوی بسهوی معرفی کرده اند.

وطواط، انوری، عبدالواسع جبلی و ادیب صابر و دیگران و مورد عنایت و احترام او قرار داده است. ترکیب و معنی (مهستی) نیز بدرستی روشن نیست چه جزء اول فارسی و مخفف (ماه) وستی با تشدید عربی است و در مقام تکریم و تعظیم بزرگان اختصاص دارد مهاستی زن بسیار پارسا و قسمت دوم هندی است حتی ستی بگفته برهان قاطع و فرهنگ نظام زنی را در هند میگویند که باشوی در گذشته خود در آنش سوزانده می شود. اگر آنرا مهاستی، (چنانکه گویند سنجر در مجلسی برای تمجید باو گفت تومهاستی) با حذف سالف بدانیم چندان با ذوق سلیم انطباق ندارد هرگاه این واژه را از مهست (با کسر) و (ی نسبت) حساب کنیم گران و سنگین معنی میدهد بهر تقدیر مهستی از گویندگان طراز اول دربار سلطان سنجر و یکی از برگزیده ترین زنان سخنگوی تاریخ ادب ایران است او عشق آتشی به قصابی جوان می یابد و تضاد طبقاتی مشکلاتی بوجود میآورد که جز با بیان خود او وسیله بهتری برای توضیح مقصود نداریم و این نکته را نیز ناکفته نگذاریم که از آثار این گوینده زبیر دست رباعیاتی باقی مانده است ضمناً بگفته دولت شاه زرگر شاعر معاصر اثیرالدین اخیسکنی داستان دلباختگی امیر احمد پسر خطیب گنجه را به مهستی برشته نظم کشیده و ظاهراً نظامی بزرگ نیز آنرا منظوم ساخته و لسانی شیرازی ساکن تبریز ۵۰۴۱ هـ پاسخی بر رباعیاتی که مهستی بعنوان اصناف بازار گنجه سروده تحت عنوان مجمع - الاصناف در وصف پیشهوران تبریز سروده است: گویند پدر مهستی در چهار سالگی او را با استادان زبردست سپرد در ده سالگی مبادی علوم را فرا گرفت و بفرآ گرفتن موسیقی پرداخت و نوزده ساله بود که چنگ و عود و تار را استادانه می نواخت و در مرو با خیام ملاقاتی کرد و پس از افول کوکب سلجوقیان بگنجه رفت و زندگی منظمی را تعقیب نمود و عمری در از (در حدود ۸۶ سال) یافت و در ربیع آخر قرن ششم هجری در گذشت :

کار از لب خشک و دیده‌تر بگذشت
 آسیم نمود بس تنک آتش عشق
 تیرستمت ز جان و دل بر بگذشت
 چون پای در آن نهادم از سر بگذشت

هر کارد که از کشته خود برگیرد
 گریبار دگر برگلوی کشته نهند
 و ندر لب و دندان چو شکر گیرد
 از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

قصاب چنانکه عادت اوست مرا
 سر باز به عذر می نهد بر پایم
 افکند و بکشت و گفت این خوست مرا
 دم می دمدم تا بکند پوست مرا

قصاب منی و در غمت می جوشم
 رسمی است بر آنکه گر کشی بفروشی
 تا کارد باستخوان رسد می کوشم
 از بهر خدا اگر کشی مفروشم

شبها که به ناز با تو خفتم همه رفت
 آرام دل و مونس جانم بودی
 درها که بنوک مژه سفتم همه رفت
 رفتی و هر آنچه باتو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم
 این دشمنی ای دوست که با من ز جفا
 بشکستن آن در سست میدانستم
 آخر کردی نخست میدانستم

هر شب ز غمت تازه عذاب می بینم
 و آنکه که چونر کس تو خوابم ببرد
 در دیده بجای خواب آبی بینم
 آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

تا سنبل تو غالیه سائی نکند
 گر زاهد صد ساله ببیند دستم
 باد سحری نافه گشائی نکند
 در گردن من که پارسائی نکند

طفل است ودریده پیرهن چیزی هست
مشتی زرخرده در دهن چیزی هست

آوازه گل در انجمن چیزی هست
خوی کرده و سرخ گشته و شرم زده

زاغ آمد ولاله را بمنقار گرفت
شنگرف لب لعل تو زنگار گرفت

افسوس که اطراف گلت خارگرفت
سیماب زنخندان تو آورد ممداد

درحجره دلگیر نگه نتوان داشت
درخانه بزنجیر نگه نتوان داشت

ما را بدم تیره نگه نتوان داشت
آنرا که سرزلف چو زنجیر بود

میدوخت کلاهی زنسیح اطلس
با آنکه چهار ترك را يك زه بس

دلدار کله دوز من از روی هوس
برهر تر کسی هزار زه میگفتم

در شهر رسد ترا کبوتر سازی
تا توری وصل بر کدام اندازی

مضراب ززلف و نی زقامت سازی
دلها چو کبوترند بر سینه طپان

با من دل پرزرق و نفاق تو چه کرد
تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

قصه چه کنم که اشتیاق تو چه کرد
چون زلف دراز تو شبی می باید

قطعه ای کوچک و مطلع غزلی نیز از مهستی (باستناد کتاب از رابعه تا پروین)

میاوریم :

الحق هوس محال داری
این چیست که دخیال داری
آخر تو کجا مجال داری

از من طمع وصال داری
وصلم نتوان بخواب دیدن
جائی که صبا گذر ندارد

جام را در کف دست تو نشست دگر است

یدویضا دگرو دست تو دست دگر است



و این نیز غزلی دلنشین از اوست که از جنگی خطی نقل میشود :

در فغانم از دل دیر آشنای خویشتم

خو گرفتم همچو نی با ناله‌های خویشتم

جز غم و دردی گه دارد دوستی‌ها با دلم

یار دلسوزی ندیدم در سرای خویشتم

من کی‌ام دیوانه‌ای کز جان خریدار غم است

راحتی را مرگ میدانند برای خویشتم

شمع بزم دوستانم زنده‌ام از سوختن

در ورای روشنی بینم فنای خویشتم

آن جابیم کز حیات خویش دل برکنده‌ام

ز آنکه خود بر آب می‌بینم بنای خویشتم

غنچه پژمرده‌ای هستم که از کسف داده‌ام

در بهار زندگی عطر و صفای خویشتم

آرزوهای جوانی همچو گل بر باد رفت

آرزوی مرگ دارم از خمدای خویشتم

همدمی دلسوز تا نبود مهستی را چو شمع

خود بباید اشک ریزد در عزای خویشتم

وز جور تو دلشکسته‌ای نیست چومن

در دام غم تو خسته‌ای نیست چومن

لیکن بوفاشسته‌ای نیست چومن

برخواستگان عشق تو بسیارند



آن بت که رخس رشک گل و یاسمن است
 دیدم بر هس لطیف چون آب روان
 وز غمزه شوخ فتنه مرد و زن است
 آن آب روان هنوز در چشم من است

عشق است که شیر نر ز بون آید از او
 که دوستی کند که روح افزایشد
 بحر یست که طرفه‌ها برون آید از او
 که دشمنی که بوی خون آید از او

با ابر همیشه در عتابش بینم
 گر مردمک دیده من هست چرا
 جوینده نور آفتابش بینم
 هر گه که نگه کنم در آتش بینم

مهستی مایه نشاط در بار سنجر بود و گاهی رباعی‌های خود را با آواز و ساز
 میخوانده است در بداهه سرائی ید طولانی داشته است گویند روزی برف بی‌امان از
 آسمان بر چهره زمین می‌نشست مهستی برای انجام کاری از تالار شاهانه خارج شد
 همینکه برگشت سلطان نظر او را از آنچه در جهان طبیعت میگذرد جو یا گردید وی
 بی‌درنگ این رباعی بسرود و بخواند :

شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد
 تا در حرکت سمند زریین نعلت
 وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
 بر گل نهد پای زمین سیمین کرد

ایام بر آنست که تا بتواند
 عهدی دارد فلک که برگردد جهان
 یکروز مرا بکام دل نشانند
 خود میگردد مرا همی گرداند

زلف و رخ خود بهم برابر کردی
 شاد آمدی ای خسرو خوبان جهان
 امروز خرابات منور کردی
 با آنکه شرف بر خور و خاور کردی

موذن پسری تازه‌تر از لاله مرو
 آوازه قامت خوشش چون برخاست
 رنگ رخس آب برده از خون تذر و
 در حال بیباغ در نماز آمد سرو

اینک این مبحث را به چند بیتی از مثنوی که فقیر دهلوی درباره وی سروده است پایان می‌بخشیم :

قدش بگرفته از سرو چمن باج	رعـونـت را رسانیده بمعراج
ز سر تا پای او حسن و لطافت	چنان پیداست در آئینه صورت
خم گیسوی این شیرین شمایل	کمنـدی هست بهـر بستن دل
ریاض دلبری را سر و موزون	قد خوبان به پیشش بید مجنون



از مردم شیراز و از گویندگان برگزیده
قرن ۸ هجری و صاحب کمال و جمال و در
کدبانوئی و مردم‌داری زبانزد خاص و عام بود
چون آوازه شهرت جامی سراسر وطن را فرا

نهانی

گرفته بود نهانی عزیمت هرات کرد و محضر مولانا را درك و از مصاحبت و مشاعره و طبع آزمائی با او سودها کسب نمود صاحب تذکرة الخواتین او را ندیمه و هم‌نشین بیگم مادرشاه سلیمان میدانند و می‌نگارد چون آوازه جمال و کمال و تخصص در اداره خاتمه او در اقواوه افتاد همه کس طالب زناشوئی با او بود ولی نهانی شرایطی سخت برای ازدواج داشت و سرانجام بجوان پراحساس و شوریده حالی دل‌بست و بهمسری او در آمد اشعار نهانی بیشتر باقتفای روش جامی است و بگفته صاحب جواهر العجایب برادر وی خواه‌افضل که از اشراف کرمان و وزیر سلطان حسین میرزا بوده و مدرسه و مسجد و خانقاه در هرات ساخته است بدو راهنمائی‌ها میکرده است از آثار او بتقلید این بیت جامی :

شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن پریرو را
چه باشد حال گر بیند به بیداری کسی او را

چنین است :

معلم گو بده تعلیم دیگر آن پری رو را
که جز خوی نکو لایق نباشد روی نیکو را

قدم بخانه چشمم بنه که جا اینجاست
رواق منظر خوبان خوش لقا اینجاست

نه بهر درد من این چشم خون فشان بستم
نظر بغیر توحیف است من از آن بستم

اگر چه مهر بتقدیر لایزال بسر آید
بماه من نرسد گر هزار سال بسر آید

گوهر

از زنان دانشمند و بصیر در علوم ادبی

و معاصر و پیرو قآنی و در شمار بزرگترین

بانوان قصیده‌سرای تاریخ ادب و طن ماست او

فرزند موسی خان قاجار و حاجیه طیفون دختر

فتحعلیشاه است دیوان این گوینده توانا شامل: ترجیع بند، قصیده، غزل، رباعی و

تضمینی از غزل شیخ اجل سعدی در حدود شش هزار بیت که بسال ۱۳۱۹ بدستیاری

میرزا احمدخان فاتح‌الملک و بخط محمد اسماعیل پسر ملا احمد خوانساری چاپ

گردیده در دست است گوهر که بگفته تذکره خیرات حسان در نجوم هم دست داشته

است در روش شعری از سبک عراقی و از سعدی و حافظ و قآنی تقلید میکند :

خانه صبر مرا آتش بر در زده‌ای

آشکار است ز چشم تو که ساغر زده‌ای

از بی بردن دل حیلۀ دیگر زده‌ای

تیر مژگان ز جفا از چه بگوهر زده‌ای

شکن زلف مسلسل برخت بر زده‌ای

دوش در بزم که بودی مکن اینبار نهان

داده بر چشم سیه عشوه فروشی تعلیم

سر تسلیم نهادیم به پیشت ز وفا

عمر بگذشته پیرانه سر از سر گیرم

سبحه در رهن گذارم می احمر گیرم

من نه آنم که روم دلبر دیگر گیرم

حاصل عمر همین است که ساغر گیرم

کام از لعل لب شاهد شکر گیرم

جام می گرز طرب از کف دلبر گیرم

گر مرا سیم وزری نیست در این فصل بهار

بیخ امید مرا گر تو بکندی ز جفا

گر بجز جام بگیرم بجهان عیب مکن

غیر از اینم نبود در دو جهان هیچ هوس

من نه آن عاشق رندم بزمانه گوهر

می و معشوق نیم همت و دفتر گیرم

ای پیک پی خجسته که داری پیام دوست
 گر خون ما بغمزه بریزد سزا بود
 بودم اگرچه خسرو ملک وجود خویش
 سر تا بیای گوشم و آنهم در انتظار
 عمری بسدین امید شب و روز میکنم

این افتخار بس بجهان گوهر را ترا
 کاندردرون جان ودلت شد مقام دوست

ای سلسله جانها گیسوی چو چوگانان
 دلها زخم زلفت چون برگ فرو ریزد
 شام همه سر بر سر زد در کشور و صبح ما
 بر شوق بیفزودم چندانکه نظر کردم
 بیوند که سخت آمده هیات که سست آید
 دربند بر آزادی حسرت نبرم هرگز
 تا روی ترا دیدم روی از همه پوشیدم
 لعل تو مسیح اندیش زلفین تو کافر کیش

گشت منور جهان ز طلعت زیبا
 رطل دمام زدست شاهد رعنا
 برج پراز کو کب است دامن صحرا
 عارف و عامی روند بهر تماشا
 طره غلمان زمین و چهره حورا
 رشک کلاه کیان و افسر دارا
 نکبت عنبر گرفت تسوده غبرا
 ابر نیستان فشانند لؤلؤ لالا

نقطه زرین چرخ گشت هویدا
 بهر صبوحی کشیم باده گلرنگ
 درج پراز گوهر است ابر بیستان
 صفحه هامون ز لاله رشک جانان شد
 نقشه دیبا ز بس فکنده بیستان
 ژاله کله بر نهاده بر سر لاله
 فرش ستبرق بگسترید زمین باز
 باغ برخسار باد غالیه باشد

سطح زمین بر کشیده خیمه خضرا
 گشته رخ بوستان چو طلعت عدرا
 همچو عرق بر عذار شاهد رعنا
 جنت حورا ندیده‌ای تو بدنیا
 مدح و ثنای ولی ایزد دانا
 شاه ولایت امیر یثرب و بطحا

بسکه بر آورده خالک سبزه وریحان
 لاله شکفته بباغ چون دل و امق
 قطره باران نشسته بر گل سوری
 آی بیستان دمی نگر رخ دلبر
 لب بگشوده است غنچه تا که بگوید
 مظهر دین عقل کل محل مشیت

نیست بقا و ثبات گردش ایام را
 کانش سودای عشق پخته کند خام را
 بهر طواف تو من بسته‌ام احرام را

تا بتوانی بکش رطل و بط و جام را
 تا که میسر شود باده خور و عشق باز
 کعبه من کوی تو قبله من روی تو

مهری

مهر النساء متخلص به مهری بگفته

صاحب تذكرة الخواتین معاصر شاهرخ میرزا
وانیس و جلیس گوهرشاد بیگم بانوی هنر پرور
دوران تیموری، همسر خواجه عبدالحمید از

افراد محتشم و عالی مقام آنروز است او در اواخر قرن هشتم هجری بدنیا آمده و بیشتر از روش حافظ آسمانی در غزل پیروی کرده است مطایباتی نیز از وی درباره شوی پیر و ناتوانش باقی مانده که صاحب تذكرة مرآت الخیال قسمتی را نقل کرده است از جمله گوید: روزی گوهرشاد آغا بالای بام قصر نشسته و مهری نیز در کنارش بود ملکه خواجه عبدالحمید را که از پایین کاخ میگذشت برای کاری طلبید وی شتاب کرد تا امر بانوی بانوان را زودتر اجرا کند صعود از پلکان با کھولت به ضیق نفسش کشاند و هنگام حضور حالی مضحك داشت گوهرشاد از مهری خواست چیزی مناسب حال بگوید او نیز بالبداهه ساخت :

مرا با تو سر یاری نمانده سر مهر و وفاداری نمانده

ترا از ضعف پیری قوت وزور چنانکه پای برداری نمانده

و نیز باتکای مثلی که سعدی بزرگ در گلستان آورده است چنین میسراید :

شوی زن نو جوان اگر پیر بسود

چون پیر بود همیشه دلگیر بسود

آری مثل است آنکه گویند زنان

در پهلوی زن تیر به از پیر بود



حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود

آزمودیم بیک جیره می حاصل بود

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بی خود و لایعقل بود

خواستم سوزدل خویش بگویم با شمع

داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود

در چمن صبح دم از گریه و زاری دلم

لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود

دولتی بود تماشای رخت مهری را

حیف و صدحیف که این دولت مستعجل بود

یارب که سرشتم ز چه آب و چه گل است

میلم همه سوی دلبران چگدل است

گر میل مرا بسوی پیران بودی

از پیر ضعیف ناتوانم چه گلّه است



کردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

در شکوه از همنشینی با مردی پیر :

درخانه تو آنچه مرا شایدنیست بندی زدل رمیده بگشایدنیست



طاعات منکران محبت قبول نیست صدبار اگر بچشمه زمزم وضو کنند



فرب منعم شیرین زبان مخور که بطفل نوازشی که بود دایه را ز بی شیری است

رخصت بوسه زدن داد مرا لیک نگفت لب پائین مرا یا لب بالای را

از شب وصل تو کوتاه تر نمیباشد شبی تا تو برقع میگشائی مینماید آفتاب

از چهره بیا جمع کن این زلف پریشان بینیم مگر از پی این شام سحر را

از لعل تو تنها نه خرابست بدخشان ویران شده این دو عقیند یمنها

پیچد بسر خامه اش از تاب کمر مو مشکل که مصور کشد آن موی میانرا

ز دامنگیری پیری اگر آگاه میگشتم بدست غم نمیدادم گریبان جدائی را

گریسار ضرر میکند از دوستی ما ما را بفروشد به بهائی که خریدست

دل بصورت ندهم ناشده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم

نام تو برم و زدم آتش بجان خویش در آتشم چوشمع ز دست زبان خویش

ملك

صاحب تذكرة العجايب که بنام اکبر شاه

فرمانروای معروف معولی هند نگاشته شده است

سیده بیگم معروف به ملك را دختر سید حسین

کار کیا گرگانی می پندارد و نام او را شاه ملك و

تخلصش را ملك می انگارد تذكرة الخواتین او را دختر سید ناصر از سادات معتبر

گرگان معرفی میکنند و شیرخان هم در مرآت الخیال نام وی را علوی به میدان در تذکره

عرفات سیده بیگم را شاه ملك و متخلص به ملك می نامد .

این غزل از اوست :

چه گویم پیش بی دردان ز درد بیقرار خود	مرا در دیست درد بیقرار از هجر یار خود
چو یاد آرم من سرگشته از یار و دیار خود	بدرددل چنان گریم که خون گردد دل خارا
که می بینم چو زلف خود پیریشان روزگار خود	از آن پبوسه در عالم چنین سرگشته میگردم
چو غنچه گر چو خون دیدم دل امیدوار خود	گلی از باغ وصل او بچینم بر مراد خود
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود	زاستفنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه
سرو سامان نمی بینم من مسکین بکار خود	بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز

از این سوزی که من دارم ز عشق او پس از مردن

بخواهم سوخت آخر ای ملك لوح مزار خود

بیدلی

بی بی همسر شیخ عبدالله و مادر شیخ -

زاده انصاری و متخلص به بیدلی از خاندانی

ادب پرور و از گویندگان قرن نهم هجری است

مردم هرات بدین کانون صفا و معنویت با دیده

احترام می نگریستند امیرعلی شیر نوائی در مجالس النفائس مینویسد : « توان گفت

که درخانه او مرد وزن خوش طبعند» شوهر وی نیز شاعری چیره دست بوده است

صاحب تذکره جواهرالعجایب مطلع زیر را از او (باستناد نوشته مجالس النفائس)

نقل میکند :

من مسکین بسر کوی تو هر چند دویدم غیر آهی و سرشگی زدل و دیده ندیدم

همسر بی بی که عالم علوم دینی بشمار بوده است پس از مدتی که بسفر میرود

دیگر باز نمیگردد و همین هجران موجب گرایش وی بجهان ادب میشود و آثاری

خلق میکند که اینک بخصوص با تک بیتمی های دلپسند درخور عنایت و مایه گشایش

خاطر است :

روم بباغ و زنگس دودیده وام کنم که تا نظاره آن سر و خوش خرام کنم

مستوره

ماه شرف خانم دختر ابوالحسن بیک و

همسر خسروخان اردلان والی کردستان و مایه

فخر آنسامان و از برگزیده ترین زنان سخنور

ایران است. قدرت طبع، کثرت اشعار، در

انواع شعر طبع آزمائی کردن و از استادان سخن چون سعدی و حافظ پیروی نمودن

و از خود در همه موارد ابتکار و خلاقیت اندیشه نشان دادن از نظر اخلاقی و غنای

ذاتی و علو طبع نمونه بودن از او چهره درخشان ادبی و رقت خیال قرن سیزدهم و وطن

ما را متجلی و نمونه یرجسته ذوق و احساس و فکر و خرد کاملی معرفی میسازد که در

خور احترام و تقدیس صاحب نظران است. صاحب کتاب حدیقه ناصریه میرزا علی -

اکبر صادق الملک که تاریخ کردستان را نگاشته دیوان او را شامل بیست و هفت بیت

دانسته است و لی دیوانی که بسال ۱۳۰۴ بهمت آقای یحیی معرفت چاپ و نشر

شده است محتوی بیش از دو هزار بیت میباشد دوران زندگی این بانوی عالیقدر کوتاه

و از ۴۴ سال تجاوز نکرده است (۱۲۲۰ تا ۱۲۶۴ هجری) اینک نمونه هایی از آثار

طبع در بار وی که هر یک نموداری از طرز اندیشه اوست میاوریم :

من آن زنم که بملک عفاف صدر گزینم

زخیل پردگیان نیست در زمانه قرینم

بزیر مقنعه ما را سری است لایق افسر

ولی چه سود که دوران نموده خوارچینم

مراز ملک سلیمان بسی است ننگ همیدون

که هست کشور غفت همه بزیر نگینم

تنها نه جان خسته من بیقرار تست
 هر جا دلی بود بجهان داغدار تست
 با بلبل ستم زده‌ای گل جفا مکن
 برسینه بلاکش او خار خار تست
 کردم سراغی از دل گمگشته دیدمش
 لرزان بتار کاکل عنبر نثار تست
 بر قتل من ز کلمک شه حسن را خطی است
 آن سبزه دمیده که زیب عذار تست

گاهی بنامه یار ز رحمت بخاطر آر
 مستوره فکار که امیدوار تست

تا کی ای کافر شتابم روز و شب در جستجوییت
 عاقبت ترسم بخواری جان دهم در آرزویت
 خود تو آن تابنده خورشیدی که مهر عالم آرا
 می کند کسب ضیا هر شامگه از صبح رویت
 فتنه جانهاست جادوی دو چشم نیم مست
 شورش دلهاست زنجیر دو زلف مشکبویت
 ماه گردون منفعل از غیرت خدملیحت
 سروستان پا بگل از حسرت قد نکویت
 همچو من بی کس فراوان خسته آهوی چشمت
 همچو من بی دل هزاران بسته یکتای مسویت

آن پریچهره که دوشینه بزم مسا بود
 وصف او را نتوان گفت چسان زیبا بود
 و چه بزمی گل و شمع ونی و بر بطهمه جمع
 خنده جام می و قهقهه مینا بود
 سرخوش از باده من و ساقی و آن طرفه صنم
 تا سحر قصه ز نقل و می و از صهبا بود
 از وفاداری و از صبر و شکیبائی و عشق
 هر چه زان جمله سخن رفت ازین شیدا بود
 زاهدان لاف مزن نقد مسلمانسی تو
 خود بدیدم بکف مغبچه ترسا بود
 هر که در مسجد و میخانه بچشم آوردم
 همه را دامی از آن زلف سیه بر پا بود

دی بغمزه صنمی سلسله موئی بگذشت

دل مستوره و جمعی ببرش یغما بود

از فرقت تو صبر و تحمل تا چند نالان و غزل سرا چو بلبل نا چند
خون شد دلم از محنت ایام فراق این جور و جفا با منت ای گل تا چند

(مناظره گل و بلبل)

بود بطرف چمنی بلبلی	مست می نکهت زیبا گلی
عاشق شوریده دل خسته‌ای	درگه امید بسرو بسته‌ای
در دل وی جذبه‌ای از بوی گل	بی‌خبر از شعله روی گل
دم بدم از سینه فغان میکشید	آه ز دل شعله زجان میکشید
کرد هوای رخ دلدار خویش	برگ گلی داشت بمنقار خویش
با دلی از زمزمه لرزان چو بید	هر دم ازین شاخ بشاخی پرید
روسوی گل کرد با فغان و زار	با دلی از آتش غم شعله بار
گفت که ای گل من مسکین فدات	صد چو من شیفته محو لقات
شد ز کفم دامن صبر و شکیب	چاره کدام است بگو یا حبیب
صبحدمی از ره مهر و وفا	غمزده‌ای را گره از دل گشا
مرهم مهری بدل ریش نه	باده‌ای از رایحه خویش ده
والی اقلیم صفا گل بناز	لب بتبسم بر او کرد باز
عشوه کنان از سر ناز و عتاب	داد چنین کشته خود را جواب
گفت که ای عاشق شوریده سر	غمزده بیدل خونین جگر
گشت یقینم که تو عاشق نه‌ای	در صفت عشق تو صادق نه‌ای
یا که نه‌ای بلبل بستان عشق	درس نخوانده بدبستان عشق
شیون و افغان تو از خامی است	شورش تو مایه بد نامی است

عاشقی و عشق ترا لایقم	ای که تو گوئی برخت عاشقم
شیفته شیوه و چهر توام	خام نیم بخته مهر توام
شکوهات از ناوکه یک خارچيست	پس بدلت هممه زار چيست
وز طرف عاشق بیدل نیاز	رسم قدیم است زمعشوقه ناز
جور زمعشوق پسندیده است	تا بجهان عاشق غمدیده است
بست لب از ناله و آهی کشید	بلبل مسکین چوزگل این شنید
تا ز سر صدق و صفا جان بداد	روی وفا بر قدم گل نهاد

خامه مستوره شیرین زبان

داد سخن داد در این داستان

مخفی

زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب
پادشاه مقتدر هندوستان ودل رس بانو فرزند
شاهنواز صفوی بسال ۱۰۴۸ چشم بجهان گشوده
و پس از ۵۶ سال دنیا را بدرود گفته است این

بانوی هنرمند صرف و نحو عربی و فقه خوانده و قرآن کریم را از حفظ داشته و هرگز
همسری نپذیرفته و تا پایان زندگی با سرایندگان و دانشمندان سر کرده و با گویندگان
عصر خود چون عاقل رازی، ناصر علی هندی و حتی پدر نامدارش مطایبه و مشاعر
داشته است بگفته صاحب تذکره نقل مجلس دیوان وی پیش از بانزده هزار بیت داشته
است اشعار زیب النساء ۴۲ سال پیش در هندوستان چاپ و نشر شده است۔ از آثار
این بانوی عالیقدر روش هندی آشکار و از لطافت و مضامین بکر برخوردار است و
از نمونه هایی که میاوریم به قدرت و تازگی طبع وی بخوبی میتوان پی برد:

کاکلش را من زمستی رشته جان گفته ام مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

شمعیم و خوانده ایم خط سرنوشت خویش ما را برای سوز و گداز آفریده اند

بیگانه وار میگذرم از دیار چشم ای نور دیده حب وطن درد تو نیست

نهال سرکش و گل بی وفا و لاله دورنگ در این چمن به چه امید آشیان بندم

دلا طواف دلی کن که کعبه مخفی است که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود خواست

سبکرو نیستم چون بو که دنبال صبا افتم گر انبارم چنان از غم که گرخیزم ز جافتم

نهادم رو باین وادی زناکامی نمیدانم
 نجات از غم چسان یابم که هر سو میروم مخفی
 زضعف قوت طالع کجا خیزم کجا افتم
 چو مرغ بی پر و بالی بدام صد بلا افتم

من زدل تنگ و دل زمن تنگ است
 مخفیا کی رسم بمنزل دوست
 صحبت ما چو شیشه و سنگ است
 راه تاریک و مرکبم لنگ است

از تاب و تبم مهر و سما را که خبر کرد
 بیرون همه سرسبز و درونم همه پر خون
 وز گریه من ابر و هوا را که خبر کرد
 از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

بلبل از گل بگذرد گردد چمن بیند مرا
 در سخن پنهان شدم مانند بود در برگ گل
 بت پرستی کی کندگر برهن بیند مرا
 هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا (۱)
 شد خراب از غم هجران تو بنیاد دلم
 بی آبادی او آه که معماری نیست

میسوزم و مینالسم پیوسته ز هجرانست
 رحمی بدل و جانم دست من و دامانت



(۱) شاعر کهنسال معاصر مرحوم نظام وفا این مضمون را: رقالبی دیگر ریخته و
 الحق بسیار خوب از عهده برآمده است:
 تا دلی آتش نکیر دحرف جانسوزی نکوید
 حال ما خواهی اگر در گفته ما جستجو کن

ژاله

عالم‌تاج فراهانی فرزند میرزا فتح‌الله و

نواده میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نویسنده مشهور

قرن ۱۳ هجری و گوهر ملک که خود گوینده‌ای

چیره دست بوده بسال ۱۲۶۲ خورشیدی بجهان

ناپایدار دیده گشوده و پس از شصت و سه سال زندگانی در گذشته است. ژاله زودرنج

ویسی حساس بود او محضر استاد ادیب‌الممالک فراهانی را درک و از آن منبع فیض

استفاده کرده و بانکای نیروی حافظه اکثر اشعار گویندگان بزرگ ادب و وطن را از حفظ

داشته و بگفته‌های خود وقعی نمیگذاشته و بیشتر آنها را از میان میبرده است از آثار

باقیمانده این بانوی هنرمند که همه بیان حال و نمودار طرز پندار و روش گفتار او است

چند قطعه نقل میکنیم :

بی‌عشق حیات من تبه شد

من عاشق عشق بودم افسوس

، کانهم ز سرشک غم سیه شد

در دل شرری ز آرزو بود

نامقنه (۱) بر سرم کله شد

چندان بزمانه دیر ماندم

راحتی با رنج و عیشی با ملال آمیخته

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته

منظری از هر طرف با صد سؤال آمیخته

اصل اسکان چیست وین اندان کبراندوز کیست

هر دلیلش با هزاران احتمال آمیخته

هر بقینش با هزاران ریب و شک در ساخته

(۱) اشاره برفع حجاب است ضمناً در اکثر آثار او از زندگی زناشویی و عدم سنخیت

با شوهر بختیاری خود سخن میراند و در عین حال هنگام درگذشت هدین سرد تند خو

برسوك او ناله سر میدهد .

هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته
 خلقتی سکروه با غنچ و دلال آمیخته
 ضعف روحی را بروی احتیال آمیخته
 شهوتی بسا عفتی بسی اعتدال آمیخته
 لقمه‌ای با اشک و با خون عیال آمیخته
 لیک در حزم النساء عزم الرجال آمیخته
 یک جهان زشتی است با قدری جمال آمیخته

آن بلند اختر سپهر و این تبه گوهر زمین
 چیست زن‌ای و ای این بازیگر این بازیچه چیست
 زشتخوئی را فروپوشانده بارنگ جمال
 آتشی سوزنده در اشک فریب افروخته
 کیست آخر جز فراهم ساز ناخوش لقمه‌ای
 رایت عزم الرجالش بر فلک افراشته
 الغرض گر نقش هستی را نکوبند کسی

اما رهم نداد طبیعت یکوی عشق
 در گلشن امید نشستم بسوی عشق
 دل میکشد بسوی تو یعنی بسوی عشق
 بیگانه بود همسر خوبم زخوی عشق
 شاید در دگر بگشاییم بروی عشق

گم شد جوانیم همه در جستجوی عشق
 من باغبان عشقم از آنرو که سالها
 معشوق ناشناس مرا ای صبا بگوی
 روی نکو و خوی نکو داشتم چه سود
 شادم که بسته شد در هستی بروی من

رشحه

بگفته صاحبان تذكرة الخواتین و نقل

مجلس نامش بیگم فرزندهاتف گوینده مشهور

و همسر نظیری شاعر چیره دست و مادر میرزا احمد

متخلص به « کشته » میباشد که خود سخن سرایی

ماهر است دیوان او قریب سه هزار بیت و قسمتی در مدح زنان و دختران فتحعلیشاه

و محمود میرزا فرزند اوست رشحه در خاندانی ادب دوست و شاعر چشم بجهان

گشوده و پدر نامدارش سید احمد هاتف (۱) از بزرگترین سرایندگان قرن ۱۲ دنیای

ادب ایران است در غزل از روش شیخ اجل پیروی میکند و این اشعار نمودار روش

پندار اوست :

که بینم از تو فوائی گذشت عمر و ندیدم

ملامت همه عالم ببین چگونه شنیدم

بسست عهدیت ای مه ندیدم و نشنیدم

زمن بریدی و مهر از تو بی وفا نبریدم

جز اینکه بار جفایت بدوش خویش کشیدم

از آن زمان که شراب محبت تو چشیدم

جفا و جور تو عمری بدین امید کشیدم

سزای آنکه ترا برگزیدم از همه عالم

اگر چه سست بود عهد نیکوان اما

دل شکستی و عهد تو سنگدل بشکستم

زدی بتیغ جفایم فغان که نیست گناهی

تهی نگشت ز زهر غم تو ساغر عیشم

(۱) باستاناد نوشته شادروان عباس اقبال آشتیانی: سید احمد از سادات حسینی و

اصل خاندان او بنقل تذکره نگارستان و تذکره محمدشاهی از اردوباد آذربایجان بوده که در

زمان صفویه باصفهان مهاجرت کرده و در آن شهر سکونت یافته اند و هاتف در نیمه قرن

دوازدهم در اصفهان تولد یافته در ۱۱۸۴ در قم و ۱۱۸۷ در اصفهان ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ در

کاشان بوده و در اواخر ۱۱۹۸ در قم بدرود حیات گفته است .

کنون ز ریزش ابر عطاش رشحه چه حاصل چنین که برق غمش سوخت کشتزار امیدم
 ز جام عشق چو بیخود شدم چه جای شرابم
 ز مدح شاه چو سرخوش شدم چه جای نبیدم
 چه شود اگر که بری زدل همه دردهای نهانیم بگرشمه‌های نهانی و بتفقدات زبسانیم
 نه بناز تکیه کند گلی نه بنا له دلشده بلبللی تو اگر بطرف چمن دمی بنشیننی و بنشانیم
 ز غم تو خون دل نا توان ز جفات رفته زمن توان
 بلب است جان و تو هر زمان ستمی ز نو برسانیم
 ز سحاب لطف تو گر نمی برسد بنخل امیدم
 نه طمع ز ابر بهاری و نه زیان ز باد خزانیم
 بودم چو رشحه دلی غمین الم و فراق تو در کمین
 نشوی بدرد و الم قرین گراز این الم برهانیم

بیاد روی تو برمه شبی نظر کردم نه آنکه رفتی و رو برمه دگر کردم
 زدست هجرت سو تا دیگری بسر نکشد تمام خاك درت را ز گریه تر کردم
 بلند نام تو در حسن شد خوشا روزی که در جهان بوفا نام تو بلند شود
 زهر مژگان کند صد رخنه در دل که بگشاید بروی خود دری چند
 دردا که بود خاصیت این چشم ترم را کز گریه ز روی تو ببندد نظرم را

جنت

فصل بهار متخلص به جنت و ملقب به

ایران الدوله فرزند نیرالدوله و دختر زاده

فرهاد میرزا معتمدالدوله همسر مصطفی قلیخان

حاجب الدوله بسال ۱۲۹۵ هجری چشم بجهان

ناپایدار گشوده و پس از ۴۶ سال دنیا را بدرود گفته است. این بانوی مستعد و هنرمند از کودکی مطالعه و خواندن و نوشتن و استفاده از مر بیان آزموده سر لوحه گذران روزمره اش قرار گرفته به سعدی و حافظ و روش گویندگی این ستارگان آسمان ادب با دیده تحقیق نگریسته و از آنان پیروی نموده است. جنت در حدود شش هزار بیت در موضوعات مختلف و در انواع شعر سروده و نثر شیوا و دلپسند می نگاشته و با برخوردار از افادات هنرمند بزرگ کمال الملک در نقاشی هم چیره دست و در گلدوزی و نواختن تار و پیانوسر آمد زنان همزمان خود بشمار بوده است این بانوی عالیقدر به اروپا نیز سفر کرده و توشه ها اندوخته و با گویندگان بزرگ زمان مانند : محمد هاشم میرزا افسر، ملک الشعراى بهار، حسین سمیعی و دیگران مراوده و مشاعره ها داشته است از نمونه های اشعار او :

گر میزند تیر بلا هیچ مگو

با درد بساز و از دوا هیچ مگو

گردوست جفا کند دلا هیچ مگو

چون اهل ولایتی ز بلا شکوه مکن

اندرین سلسله عمری است که خون شد دل

که پریشان شد و از خویش برون شد دل من

عاقبت عشق تو ورزید و زبون شد دل من

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من

از ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت

آنچه گفتم بدل از روی نصیحت نشیند

بر سر کوی تو نتوان گذر از بیم رقیب تا دمی با تو دهم شرح که چون شد دل من

بی روی دلفریب تو ما را قرار نیست جز اشک چشم و خون دلم در کنار نیست
سیلم ز سرگذشت چه خوش گفت آنکه گفت امساک در طبیعت ابر بهار نیست
گر رازم آشکار شود عیب من مکن دل می رود ز دست و مرا اختیار نیست
عهدی نبسته ام که بجورت توان شکست بی همت است هر که بعهد استوار نیست
جانا دل شکسته جنت نگاهمدار فرصت شماردم که جهان پایدار نیست

آنکه دل می برد اگر دلدار می شد بد نمی شد آگه از دلدادگان زار می شد بد نمی شد
آنکه درد عمرها بنهفته ام اسرار عشقش یکدم گر همدم اسرار می شد بد نمی شد
آنکه از عشقش تهی کردم دل از مهر دو عالم محفلش گر خالی از اغیار می شد بد نمی شد
عمر من بگذشت اندر محنت هجران خدا را گرمی سر دولت دیدار می شد بد نمی شد

خوش پریشان میسراید نظم و نثر تازه جنت

زین پریشان تر گرش افکار می شد بد نمی شد

جز سیل اشک و ناله غم ، آه دردناک سوز درون و چهره از غم منقشم
نبود متاع دیگرم اندر دیار عشق ای وای اگر مدد نکند بخت سر کشم

بیجه

خواهر علاءالدین کرمانی ، معاصر
جامی و سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوائی
است که او را در مجالس النفایس می ستایند و ضمن
نقل این بیت بعنوان نمونه :

گر نه هر دم ز سر کوی تو ام اشگ برد عاشقی ها کنم آنجا که فلک رشک برد
می نگارد: « فضل بیجه غایت و نهایت ندارد » صاحب جواهر العجایب از
مطالعات و مشاعرات و اختلافاتی که بین عبدالرحمن جامی و بیجه (بر سر مسجد جامع
که بانوی هنرمند میسازد و آرزو دارد مولانا در آن نماز گزارد) بروز میکند سخن
بمیان میاورد: بیجه ظریفه و عارفه و نادره ایام بوده خصوصاً در علم نجوم که مانند او
نبوده و این بیت را هم که در قصیده ای بمناسبت در گذشت همسر خود ساخته نقل مینماید:
کو کب بختم که بود از وی منور آسمان بنگر ای مه کز فراغت در زمین است این زمان
بیجه علاوه بر کوشش در ریاضات عرفانی، در علم الهی هم دست داشته و
بقول امیرعلیشیر تقویم خوب درست میکرده و شعر نیکو میگفته است ظاهراً باشوی
خود از نظر سنخیت اخلاقی تضادها داشته و این رباعی گوینده روشنگر این
معنی است :

بنسب زدل رمیده بگشاید نیست
آری همه هست و آنچه می باید نیست

در خانه تو آنچه مرا شاید نیست
گوئی همه چیز دارم از مال و منال

طیبه

از دختران فتحعلیشاه و همسر امیر محمد

قاسم خان است محمود میرزا صاحب تذکره

نقل مجلس خود را مربی و آموزگار وی معرفی

و از قدرت طبع و بدیهه کوئی او تمجید مینماید

در تذکره خیرات حسان نیز از این بانو به نیکی یا دو نمونه ابیاتی از وی نقل شده

است گویند هر گاه خاطر پدر تاجدارش رنجیده و از اوضاع نابسامانی که خود

بوجود آورده بود غمگین میشد طیبه را احضار مینمود و از گفتار و اشعار نغز وی

زنگ اندوه از چهره خیال میزدود روزی خاقان مغفور در باغ نگارستان با گرفتگی

خیال قدم میزد بناگاه صدای جنبشی شنید با اندک اضطرابی جوایب صاحب صدا شد

زنی با چادر مشاهده کرد و بیشتر برنگرانیش افزوده گردید و این طیبه بود که بطور

ارتجالی این بیت بخواند :

ز عارض شرم مهر و مساه باشم کنیز کمترین شاه باشم

اشعار طیبه پر از جذبه و حال و کشش خاصی است و با آنکه فتحعلیشاه خود

طبع شعر داشته و بحکم خود خواهی کسی را هم طراز خود نمی پنداشته است و قتی قسمتی

از گفته های او را می بیند میگوید: «بصائب تبریزی شباهت دارد و اعتراف میکنم که

از من بهتر میسراید» برای جلب موافقت با همسری که برگزیده است روزی او را

چنین مورد خطاب قرار میدهد: طیبه با اینکه تو دختری شاعر هستی و دارای

طبعی بسیار لطیف من میخواستم ببینم نظرت در باره امیر محمد قاسم خان چیست؟

او جواب میدهد: نظر من همانست که پدر تاجدارم تعیین فرموده اند...؟

اکنون بیتی چند بعنوان نمونه از سروده‌های او نقل میشود :

ندارم بیمی از جان، وقت مردن از آن ترسم ترا از من بگیرند



آخر که عیان سازد این دیده خون افشان در دل غم هجرانت مستور نمی ماند



طیب آمد و عاجز شد از علاج دلم علاج درد دلم را مگر حبیب کند



اگر بسدرد دل من نمیرسی ز تغافل برم زدست تو بر درگاه امیر شکایت

فاطمه

فاطمه سلطان خانم از نوادگان قائم مقام

فراهانی بسال ۱۲۸۲ هجری در خاندانی ادب-

پرور چشم بجهان گشود بگفته اعتمادالسطنه در

خیرات حسان: این بانو در فنون ادبیت و عربیت

و تاریخ و شعر فارسی گفتن اطلاع و مهارتی دارد و خاصه در سرودن شعر فارسی

میتوان گفت چنان است که حسنا در عربی اتفاقاً (فاطمه) درباره خیرات حسان

قصیده شیوائی میسازد و زن و مقام او را در زندگانی اجتماعی معرفی و قدرت طبع

خود را نیز آشکار مینماید :

نهفته بود هنر در زمان دانشمند

همی بیابد کز زن بزاید این فرزند

ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند

یکی است لعل بدخشان بتاج و گردن بند

فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

سپس مراورا باروح قدس شد پیوند

مگر نه رابعه بد در حضور بی مانند

خدا بشمس نمیخورد در نبی سوگند

که امهات کمالند و مستحق پسند

خدا از ایشان خوشنود و بندگان خرسند

نه هر که شیرین باشد بود چه شکر و قند

چو آفتاب پدیدار شد اگر يك چند

هنر خلیفه فرزند باشد انسان را

زنان مشابه روح اند و نوع مردان جسم

یکی است ناخن و چنگال شیرماده و نر

مگر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر

مگر نه مریم با نفس خود مجاهده کرد

مگر نه آسیه شد در خشوع بی همتا

اگر به تأیید از قدر مردمان میکاست

زنان فراخور مدحند و لایق تمجید

خدا شناس و نصیحت پذیر و شوی پرست

نه هر که مقنعه بر سر فکند شد بانو

زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند از این صحیفه که شد خوش نراز صحیفه زرد

در اندرز بدختر خود گوید

بمن ده گوش خود ای دختر من	یگانه دختر نیک اختر من
بکن بند مرا آویزه گوش	مبادا گرددت روزی فراموش
اگر خواهی بیارائی رخت را	دهی زینت جمال فرخت را
بگو مشاطه عصمت بیایسد	ز عفت بر نو آرایش نماید
بیکسو پیچ و خم ده از دقایق	بکش و سمه با برو از حقایق
مکش بردیده ات سر مه ز آرم	بنه بر عارضت گلگونه از شرم
بکنج لب بنه خال ادب را	مکن بیخود بخنده با زلب را
بصابون حیادست و رخت شو	بزن آب از کمال و عقل بر رو

عزیز جان من زنهار زنهار

مشو با مردم بی تربیت یار

همدمی

او از گویندگان برجسته دربار سلطان
حسین بایقرا و هم‌نشین امیرعلیشیرنوائی بود.
صاحب مرآت‌الخیال وی را از شاعران نامی
می‌پندارد ولی از شرح حال او چیزی نمی‌نگارد و

تنها غزلی از گفته‌هایش می‌آورد - همدمی که با ساخته‌ها و مجلس آرائی‌های خود
نویسنده مجالس‌النفائس را سرگرم و از رنج زندگی آسوده می‌ساخت همینکه تمایل
امیر را به غزلهای آتشین دریافت بدین نوع شعر عنایت ورزید و روزی علت گرایش
نوائی را به مظاهر سوز و گداز پرسید او گفت: دختر عمی داشتم که از آغاز جوانی
دل درگرو مهر وی گذاشتم ارتباط ما تنها با نامه آنهم کلمات موزون میسر بود
به‌مین‌جهت بساختن شعر و بخصوص برای سوز و گداز دل بغزل توجه کردم و مدتی
است محبوب روی در حجاب کشیده است.» همدمی از عنایات امیر تا زنده و منشأ
خدمات بزرگ کشوری بود بر خوردار می‌شد و پس از وی کسی از روزگارش خبری نیافت
این غزل نمودار رقت‌خیال و وسعت اندیشه اوست :

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد	واله شده سبز خطانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده	زان ناوگ دلدوز بجانم چه توان کرد
جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست	نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم	دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد

ای همدمی از جور رقیبان ستمکار

بر چرخ برین رفت فغانم چه توان کرد

قرۃ العین

نام او زرین تاج یا فاطمه مشهور به
طاهره (۱) فرزند حاج ملا صالح قزوینی برغانی
و همسر ملا محمد تقی در خاندانی روحانی و
اهل دانش و ادب و دین در ربع دوم قرن ۱۳

هجری (۱۲۳۳ھ) چشم بجهان گشود و استعداد برجسته و حافظه سرشار و قدرت اراده و طبع خود را از همان دوران کودکی با طرافیان عـرضه نمود. همینکه در دودمان دانش پژوه خویش خواندن و نوشتن آموخت به علوم دین و دقت در فقه و اصول و کلام پرداخت و با علمای آن روزی باب مباحثه بگشود عموی که ترش (ملا محمد علی) پیرو شیخیه بود و او را نیز بدین طریقه پای بند گردانید و بسا سید کاظم رشتی شاگرد برگزیده شیخ احمد احسائی مکاتبه ها داشت. سید در نامه ها او را (قرۃ العینی) خطاب میکرد و همین مخاطبه سبب شهرت وی به (قرۃ العین) گردید. سید رشتی طاهره را آگاه و علاقمند بروش عقیدتی خود یافت در نتیجه زندگانی خانوادگی او با داشتن سه فرزند دگرگون و از همسر خویش جدا شد. گویند در آن روز گاران بیشتر شاگردان سید بنلقین وی در آرزوی دیدار کسی که او را (شمس حقیقت) می نامیدند در سراسر جهان بپراکنند از جمله ملاحسین بشرویه که در مسجد کوفه سالها ریاضت میکشید باصفهان و فارس رهسپار گردید و قرۃ العین ضمن نامه ای از او خواسته بود که اگر حقیقت را یافت او را نیز در جریان بگذارد ملاحسین در فارس به سید علی محمد باب گروید و قرۃ العین نیز بدو پیوست و با آنکه در عراق بجان نشینی سید رشتی انتخاب

(۱) بعضی بی آنکه استنادی صحیح داشته باشد نام او را (طوطی) دانسته اند.

شده بود طلاب را ازدانش خود بهره‌مند میساخت از آن پس بتبلیغ برای سیدباب پرداخت و از این رهگذر آشوبها براه انداخت و بسیاری از مردم وطن ما جان خود را از دست دادند از جمله ملامحمدتقی بدستور قسرةالعین در ۱۲۶۳ هجری قمری کشته و به شهید ثالث مشهور شد. فاطمه از قزوین بمازندران رفت و بدستور ناصرالدین شاه دستگیر و به تهران اعزام و در باغ کلانتر زندانی گردید و سرانجام بسال ۱۲۶۴ هـ در ۳۶ سالگی در باغ ایلخان (محل کنونی بانک ملی) دفتر زندگی پرحادثه و آشوب‌انگیز او بسته شد.

قررةالعین فصاحت و بلاغت و قدرت بیان ودانش ادبی و تسلط کاملی بزبان عربی داشته، شعر نیکو میگفته و نثر شیوا مینوشته و دارای حافظه‌ای اعجاب‌انگیز بوده است. بهمین جهت بمجرد خواندن شعری آنرا بخاطر می‌سپرد و در مجامع میخوانده است ازین رهگذر علاقمندان به وی قسمتی از آثار صحبت‌لاری، جامی، طاهر قزوینی و دیگران را بدو نسبت داده‌اند. آثار باقیمانده از او نوشته‌های پراکنده و سخنان پیوسته‌ای از شعر و مناجات و نامه‌های فارسی و عربی است که قسمتی از آن چاپ گردیده است اینک نمونه‌ای از اشعار طاهره :

جذبات شوفك العجمت بسلاسل الغم و البلا

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره و لا

اگر آن صنم زره ستم پی کشتنم بنهد قدم

لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بما رضی

سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد به بستم

و اذا رایت جماله طلع الصباح کانها

نه چو زلف غالیه باراونه چو چشم فتنه شعار او

شده نافه‌ای بهمه ختن شده کافری بهمه ختا

تو که غافل از می و شاهدی بی مرد عابد و زاهدی

چکنم که کافر و جامدی ز خلوص نیت اصفیا

بمراد زلف معلقی پی اسب و زین مغرقی

همه عمر منکر مطلق ز فقیر فارغ بینوا

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن نکوست تو در خوری و گرا این بد است مراسم

بگنر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن

فاذا فعلت بمثل ذا ولقد بلغت بماتشا



شرح دهم غم ترا نکته بنکته مو بمو

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره رو برو

رشته برشته نخ به نخ تار بتار پو پو

قهر تو در دل حزین بافته با قماش جان

دجله بدجله یم به یم قطره به قطره جو بجو

می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام

صفحه بصفحه لابلای پرده به پرده تو بتو

در دل خویش طاهره جست و نیافت جز ترا

سالماسی

نیمتاج فرزند مسعود دیوان و نواده

حاج وزیر سالماسی همسر تاجر باشی خوئی و

از زنان روشنفکر آذربایجان است شهرت وی

بیشتر بخاطر قصیده میهنی پرشوری است که

بمناسبت عوارض جنگ بین الملل اول و نابسامانی کشور و حملات بلشویکها بایران

سروده شده است و قدرت اندیشه و آزادگی و چاره جوئی زنان برای نجات وطن از

خلال ترکیبات مؤثر و دلپسند آن بخوبی آشکار است :

باید نخست کاوه خود جستجو کنند

تاحل مشکلات به نیروی او کنند

روزی که قادسیه بخونها وضو کنند

صد بار اگر بظاهروی رنگ و رو کنند

اینک بیاورید که زنها رفو کنند

تشریح عیب های شما مو بمو کنند

در یوزگی به برزن و بازارو کو کنند

خون برادران همه سرخاب رو کنند

تالکهای ننگ شما شستشو کنند

بهنر بود ز مردی خود گفتگو کنند

مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند

هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند

مرد بزرگ باید و عزم بزرگتر

در اندلس نماز جماعت شود بپا

ایوان پی شکسته مرمت نمیشود

شد پاره برده عجم از غیرت شما

نسوان رشت سوی پریشان کشیده صف

دوشیزگان شهر ارومی گشاده روی

بس خواهران بخرطه سالماس خون جگر

نوح دیگر ببايد و طوفان دیگری

آنانکه احتجاج زنان کرده اندورد

آزادگی بدسته شمشیر بسته است

قانون خلقت است که باید شود ذلیل

پروین

او شاید بزرگترین گوینده زن در تاجم
تاریخ ادبی ایران و یکی از افتخارات بانوان
جهان و از نظر طهارت و تقوی سرآمد زنان
است خاندان پروین کانون علم و ادب و یوسف

اعتصامی پدر بزرگوار وی ادیب و مترجم چیره دست و سالیان دراز رئیس کتابخانه
مجلس شورای ملی بود پروین بسال ۱۲۸۰ شمسی (۲۵ اسفند) در تبریز چشم‌بندنیای
ناپایدار گشود و از همان آغاز زندگی قدرت خیال اندیشه ژرف و دقت در روش -
گذران نزدیکان و رقت احساس از سراسر کالبد پاک و آسمانی وی هویدا بود طی
مراحل تحصیلات ابتدائی و متوسطه و فراگرفتن اصول ادب پارسی و تسازی نزد
معلمان برجسته آنروزگار خاصه پدر نامدار خود شایستگی خاصی نشان میداد و
برای یادگرفتن زبان انگلیسی در تهران رهسپار مدرسه آمریکائی گردید و گواهینامه‌ای
بدست آورد و بکار آموزش و دبیری ادبیات در مدارس پسایتخت پرداخت محیط
وارسته و بی‌آلایش و سرشار از بشر دوستی و دانش‌پروری خاندان اعتصام‌الملک
آشتیانی و کسیکه شاهکار و یکتور هوگو یا بینوایان را با نثری روان و منسجم بقالب
پارسی در آورده بود و تشویقی که از دختر نابغه خود بعمل می‌آورد از پروین شمعی
فروزان ساخت که جاودانه در بزم جانفزای ادب فارسی پرتوافشانی خواهد کرد
پروین به آنچه میگفت خود قبلاً اندیشیده و زیر و بم آنرا سنجیده و بسا ایمانی
محکم و عقیدتی راسخ بعرضه آن می‌پرداخت بهمین جهت تمام پندارها و گفتارهای

وی در دلها رسوخ می یافت و با شتابی شکفت انگیز قلوب مردم وطن را تسخیر مینمود .

پروین با آزادگی کامل و با مهرورزی بی اندازه نسبت بدوستان و جهان بشریت در پیشبرد حقیقت پایداریها داشت در نسه سالگی قطعه (اشک چشم) را که پدر از زبانهای بیگانه ترجمه کرده بود بنثر فارسی برگرداند متأسفانه حجاب موین در آنروزگاران تا حدی مانع بروز شخصیت پروینها بود بهمین جهت مرحوم اعتصام-الملک تا پروین بخانه شوی نرفت با چاپ اشعارش موافقت ننمود اتفاقاً زندگی زناشویی وی بسی کوتاه و درد آمیز بود او در تیر ۱۳۱۳ با عم زاده پدر خود عقد ازدواج بست ولی روح بلند پروین با قالب محدود حیات عادی آمیزشی نداشت و چهار ماه نگذشته بود که این وحدت به تجرد که لازمه افکار بلند و آسمانی است گرائید او خود از بی ثمری زندگانی مشترک چنین یاد میکنند :

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بد سری خار چه دیدی
 ای لعل دل افروز تو با اینهمه پرتو جز مشتری سفله بازار چه دیدی
 رفتی بچمن لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

همینکه آثار نغز پروین دست بدست گشت و در مجامع ادبی و اجتماعی وطن رخنه نمود کوه نظران که افکاری بدین بلندی و تبحر در فنون ادبی و قوت خیال را می نگریستند و می شنیدند همه را زاده طبع یوسف اعتصامی بحساب آورده و رنجش خاطر تابناک پروین را فراهم ساختند سرانجام بخواهش مرحوم اعتصام الملک استاد فقید ملک الشعراى بهار پروین را بیازمود و او را برتر از آنچه شنیده و دیده و دانسته بود تشخیص داد . و در باره وی چنین اظهار عقیده کرد: در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس زن پیدا شده اند فراوان بوده و هست که مایه تعجب اند جای حیرت نیست ولی تا کنون شاعری از جنس زن که با این قریحه و

استعداد خارق العاده باشد و یا این توانائی و طی مقدمات تتبع و تحقق اشعاری بدین نغزی و نیکوئی بسراید از نوادر روزگار است و شایسته هزاران تمجید و تحسین ...»

شعر پروین زبان دل است ازینرو دردل‌های مشتاق می‌نشیند ابیات او از لحاظ تازگی موضوع و سادگی بیان و استحکام و اندیشه نغز و خردمندانه زبان گویای متفکران وطن و نموداری از محرومیتها ورنجهای زنان ایران است او بزرگ‌منشی را در رعایت حال درماندگان، موفقیت در زندگانی و سعادت پایدار رادردوری از جهل و نادانی و هوی و هوس، ایمان بگفتارها و کردارها را در جاوانه بودن روح و درک مفاهیم عالم وجود می‌پندارد. پروین در انواع شعر طبع آزمائی کرده و قطعات او بزرگترین سخنوران سبک خراسانی را بیاد می‌آورد مناظرات وی راهی تازه برای باریک اندیشی و دقت در نهفته‌های عالم وجود و بیان دردهای اجتماع خاصه طبقات محروم باز میکند ...

آثار پروین بطور کلی شامل قصاید کوتاه و بلند (۴۲ قطعه) و قطعات و تمثیلات مثنوی‌های کوتاه و مقطعات میباشد و شاید همه آئینه تابناکی از زندگی کوتاه خود او بشمار آید زیرا در آن زمان خاصه برای خاندانهای فضیلت و تقوی گوشه‌گیری و درک محضر مردان دانشی نکردن خود حسنی بحساب می‌آمد بنا بر این پروین آزردهی خود را از جریان حیات و احساسات و اندیشه‌های خویشتن را با خود در میان می‌نهاد برای پروین وزن و قافیه که کاملاً از آن تبعیت می‌کرده مانع بیان خواسته‌های روح نبوده است - دیوان پروین بهمت برادر کامکارش ابو الفتح اعتصامی در مرداد ۱۳۱۴ در ۲۲۰ صفحه چاپ و در سال مرگ وی با صفحات بیشتری تجدید چاپ و منتشر گردید سرانجام دنیای فتنه‌جو بزرگترین زن سخنور وطن را در نیمه فروردین ۱۳۲۰ با عمری در حدود ۳۵ سال بر اثر بیماری عادی که از مداوی آن عاجز ماندند از دنیای

ادب ما گرفت و چراغ درخشان کانون هنر بانوان را بظاهر خاموش و همه رادرسوك او عزادار ساخت غافل که :

زنده جاوید ماند هر که نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
 آرامگاه وی در جوار عارف نامی ظهیر الدوله و درجائی که بسیاری از گویندگان
 بزرگ و هنرمندان ارزنده معاصروطن در آن خفته اند قرارداد و خود باقتضای روش
 ایرج ابیاتی برای سنگ قبر خود ساخته که بطرزی گویا و عبرت انگیز بر آن نقش
 بسته است :

اینکه خاک سیهش بالین است	اختر برج ادب پروین است
گر چه جز تلخی از ایام ندید	هر چه خواهی سخنش شیرین است
دوستان به که زوی یاد کنند	دل بیدوست، دلی غمگین است
صاحب آنهمه گفتار امروز	سائل فاتحه یاسین است
خاک در دیده بسی جانفرساست	سنگ برسینه بسی سنگین است
ببند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و زهر جما برسی	آ رین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد	چون بدین نقطه رسد مسکین است
اندر آنجا که قضا حمله کند	چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن	دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آنکس که در این محنتگاه	خاطری را سبب تسکین است

داستان زندگی پروین را با اظهار نظر دیگری از مرحوم ملك الشعرا پایان و
 از آوردن نمونه‌هایی از گفتار وی بدفتر خود زینت می‌بخشیم...

شادروان بهار در پیش گفتار دیوان چاپی پروین درباره او و اشعارش چنین

اظهار نظر میکند :

این دیوان ترکیبی است از دروسبک و شیوه لفظی و معنوی و آمیخته با سبکی مستقل و آندویکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو دیگر شیوه شعرای عراق و فارس بویژه شیخ مصلح‌الدین سعدی از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفاست این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی^۹ و حقیقت‌جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع وجود آورده است ...

خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان پرندگان از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان، بیان میکند گاه مادری دلسوز و غمگسار است گاه در سراسر زندگی با ملای روم و عطار و جامی سرهمقد می‌دارد... هنر آنجاست که از زبان همه چیز سخن می‌گوید. در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و روانی و مزایائی که شمه‌ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ‌بال نیست تا چهره‌سده‌مخدره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است...»

« فرشته انس »

در آن وجود که دل مرد برده است روان	در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست
برای مرد کمال و برای زن نقصان	بهیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
که ساخت خانه بی‌پای بست و بی‌بنیان	زن از نخست بود رکن خانه هستی
نمی‌شناخت کس این راه تیره را پایان	زن از بر راه متاعب نمی‌گذاخت چو شمع
فرشته بین که بر او طعنه می‌زند شیطان	فرشته بود زن آنساعتی که چهره نمود
بزرگ بوده پرستار خردی ایشان	اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ
سپس بمکتب حکمت حکیم شد لقمان	بگاوهاره مادر بکودکی بس خفت
شدند یکسره شاگرد این دبیرستان	چه پهلوان و چه سالک چه زاهد و چه فقیه
نظام و امن کجا یافت ملک بی سلطان	حدیث مهر کجا خواند طفل بی مادر

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست
 چون خداست خردمند و کشتیش محکم
 بروز حادثه اندر یسم حوادث دهر
 همیشه دختر امروز مادر فرداست
 توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن
 زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود
 بروزگار سلامت زن است یار و شفیع
 چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
 زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید
 بساط اهرمن خود پرستی و سستی
 همیشه فرصت ما صرف شد درین معنی
 برای جسم خریدیم زیور پندار
 نه رفعتست فساد است این رویه، فساد
 چه حله ای است گرانتر ز قیمت دانش
 نه بانوست که خود را بزرگ می شمرد
 اگر رفوی زنان نکو نبود نداشت
 زبیش و کم زن دانا نکرد روی ترش
 سمند عمر چه آغاز بد عنانی کرد
 به رسته هنر و کارخانه دانش
 کسیست زنده که از فضل جامه ای پوشد
 هزار دفتر معنی بما سپرد فلک
 خرد گشود چو مکتب شدیم ما کودن
 قماش دکه جان را بحجب پوشاندیم

یکیست کشتی و آن دیگر یست کشتی بان
 دگر چه باک ز امواج و ورطه و طوفان
 امید کار و عملهاست هم از این هم از آن
 ز مادر است همیشه بزرگی پسران
 حطام و ثروت زن چیست مهر فرزندان
 طبیب بود و پرستار و شحنه و دربان
 بروز سانحه تیمار خوار و پشتیبان
 که داشت میوه ای از باغ علم در دامان
 فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان
 گراز میان نرود رفته ایم ما ز میان
 که نرخ جامه بهمان چه بود و کفش فلان
 برای روح بریدیم جامه خذلان
 نه عزت است هوانست این عقیده هوان
 چه دیبه ایست نکوتر ز دیبه عرفان
 بگو شواره و طوق و بیاره مرجان
 بجز گسیختگی جامه نکو مردان
 بحرف زشت نیالسد نیکمرد دهان
 گهیش مرد و زمانیش زن گرفت عنان
 متاع هاست بیا تا شویم بازرگان
 نه آنکه هیچ نیرزد اگر شود عریان
 تمام را بدریدیم بهر یک عنوان
 هنر چو کرد تجلی شدیم ما پنهان
 بهر کنار گشودیم بهر تن دکان

چو بگرویم بکرباس خود چه غم داریم
از آن حریر که بیگانه بود نساجش
هر آن گروه که پیچیده شد بدو ک خرد
چو آب ورنک فضیلت بچهره نیست چه سود
که حله حلب ارزان شد دست یا که گران
هزار بار برازنده تر بود خلقان
بکارخانه همت حریر گشت و کتان
زرنک جامه زر بفت و زیور رخشان

برای گردن و دست زن نکو پروین

سزاست گوهر دانش نه گوهر الوان

نخ و سوزن :

در دست بانوی به نخ می گفت سوزنی
ما میرویم تا که بدوزیم پاره ای
خندید نخ که ما همه جا با تو هم‌هیم
هر پارگی بهمت من میشود درست
در راه خویشتن اثر پای ما بین
تو پای بند ظاهر کار خودی و بس
گر يك شبی ز چشم تو خود رانها نکنم
جائی که هست سوزن و آماده نیست نخ
کی هرزه گرد بی سروبی پاچه می کنی
هر جا که می رسم تو با ما چه می کنی
منگر بروز تجربه تنها چه می کنی
پنهان چنین حکایت پیدا چه می کنی
ما را زخط خویش مجزا چه می کنی
پرسندت از مقصد و معنا چه می کنی
چون روز روشنست که فردا چه می کنی
با این گزاف و لاف در آنجا چه می کنی

بندار من ضعیفم و ناچیز و ناتوان

بی اتحاد من تو توانا چه می کنی

بی روی دوست دوش شب ماسحر نداشت
مهر بلند چهره ز خاور نمی نمود
آمد طبیب بر سر بیمار خویش لیک
دانی که نوشداروی سهراب کی رسید
دی بلبلی گلی ز قفس دید و جان فشاند
بال و پری نزد چو بدام اندر او فتاد
سوزوگداز شمع و من و دل اثر نداشت
ماه از حصار چرخ سر باختر نداشت
فرصت گذشته بود و مداوا اثر نداشت
آنکه که او ز کالبدی بیشتر نداشت
بار دگر امید رهائی مگر نداشت
این صید تیره روز مگر بال و پر نداشت

پروانه جز بشوق در آتش نمیگداخت
 بشنو زمن که ناخلف افتاد آن پسر
 خرم نکرده بوده کسی موسم درو
 من اشک خویش را چو گهر پرورانده ام
 میدید شعله در سر و پروای سر نداشت
 کز جهل عجب گوش به بند پدر نداشت
 در مزرعی که وقت عمل برزگر نداشت
 دریای دیده تا که نکوئی گهر نداشت

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست
 بکاخ دهر که آرایش است بنیادش
 همی ز عادت و کردار زشت کم کردن
 ز بهر بیهده از راستی ببری نشدن
 برون شدن ز خرابات زندگی هشیار
 رهی که گمرهیش در پی است نسپردن
 برای خاطر بیچارگان نیاسودن
 مقیم گشتن و دامان خود نیالودن
 هماره بر صفت و خوبی نیک افزودن
 برای خدمت تن روح را نفرسودن
 ز خود پرفتن و پیمانهای نپیمودن
 دری که فتنه اش اندر پس است نگشودن

سرو عقل گر خدمت جان کنند
 بکهند گردیده و دل ز آز
 بداروغه و شحنة جان بگویی
 بتن پرور و کاهل ار بگروی
 هزار آزمایش بود پیش از آن
 گرت فضل بوده است رتبت دهند
 گرت گله گره است و گر گوسفند
 چو آتش بر افروزی از بهر خلق
 بمعمار عقل و خرد تیشه ده
 برانند خود بینی و جهل و عجب
 بزرگان نلغزند در پیچ راه
 بسی کار دشوار کاسان کنند
 بسا نرخها را که ارزان کنند
 که دزد هوارا بزندان کنند
 ترا نیز چون خود تن آسان کنند
 که بیرون از این دبستان کنند
 ورت جرم بوده است تاوان کنند
 ترا بر همان گله چوپان کنند
 همان آتشت را بدامان کنند
 که تا خانه جهل ویران کنند
 که عیب ترا از تو پنهان کنند
 کز آغاز تدبیر پایان کنند

ای کنده سیل فتنه زبنیادت
وی داده باد حادثه بر بادت
در دام روزگار چرا چو نمان
شد پای بند خاطر آزادت
تنها نه خفتن است و تن آسانی
مقصود ز افرینش و ایجادت

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی

بگفت ای بی خبر مرگ از چه خوانی زندگانی را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی

که گردونها و گیتی هاست ملک آن جهانی را

(سفر اشک)

اشک طرف دیده را گردید و رفت
اوفتاد آهسته و غلطید و رفت
بر سپهر تیره هستی دمی
چون ستاره روشنی بخشید و رفت
گرچه دریای وجودش جای بود
عاقبت یک قطره خون نوشید و رفت
گشت اندر چشمه خون ناپدید
قیمت هر قطره را سنجید و رفت
من چو از جور فلک بگریستم
بر من و بر گریه ام خندید و رفت
رنجشی ما را نبود اندر میان
کس نمیداند چرا رنجید و رفت
تادل از اندوه گرد آلوده گشت
دامن پاکیزه را برچید و رفت
موج سیل و فتنه و آشوب خاست
بحر طوفانی شد و ترسید و رفت
همچو شبنم در گلستان وجود
بر گل رخساره ای تابید و رفت
مدتی در خانه دل کرد جای
مخزن اسرار جهان را دید و رفت
رمزهای زندگانی را نوشت
شد چو از پیچ و خم ره با خبر
جلوه رونق گرفت از قلب و چشم
دفر و طومار خود پیچید و رفت
عقل دور اندیش بادل هر چه گفت
مقصد تحقیق را پرسید و رفت
میوه ای از هر درختی چید و رفت
گوش داد و جمله را بشنید و رفت

تلخی و شیرینی هستی چشید
 اوفتاد اندر ترازوی قضا
 قاصد معشوق بود از کوی عشق
 از حوادث با خبر گردید و رفت
 کاش میگفتند چندان زید و رفت
 چهره عشاق را بوسید و رفت



حکایت کرد سرهنگی بکسری
 فراریهای چابک را گرفتیم
 بخون کشتگان شمشیر شستیم
 ز جام فتنه هر تلخی چشیدیم
 بگفت این خصم را راندیم اما
 کجا با دزد بیرونی در افتیم
 ز غفلت زیر بار عجب زفتیم
 دویدیم استخوانی را زدنبال
 ندانستیم فرصت را بدل نیست
 که دشمن را ز پشت قلعه راندیم
 گرفتاران مسکین را رهاندیم
 بر آتشهای کین آبی فشانیم
 همان شربت بیدخواهان چشانیم
 یکی زو کینه جو تر پیش خواندیم
 چو دزد خانه را بالا نشانیم
 ز جهل این بار را با خود کشانیم
 سگ بندار را از پی دو اندیم
 ز دام این مرغ وحشی را بر اندیم

فروغ

او از کویندگان برگزیده و آزاده و
مبتکر زمان است که ازدوازده سالگی بساحت
ادب قدم نهاد فروغ فرخ زاد بسال ۱۳۱۲ شمسی
در تهران چشم بزنگی گشود و پس از تحصیلات

مقدماتی نقاشی را در هنرستان کمال‌الملک فراگرفت و در دوزنگی نیز مهارت یافت
همسر او پرویز شاپور (پس از سوم متوسطه) و ثمره ازدواج آندو پسری بنام کاسیاب
است. فروغ طرحی نو در روش سرایندگی بنیاد نهاد دو بیتی‌های تازه او از رنگ و
مفهوم خاصی برخوردار است زیرا وی با احساس خود بیش از قالب و حتی خود
شعر اهمیت و احترام میگذارد و میگوید :

«واژه‌ها برای من در شمار قایهای زرین و زیبائی هستند که من پندار و احساسم
را در آنها می‌نشانم زندگی دوروی بیشتر ندارد: حقیقت و مجاز دامنه مجاز همیشه
بی‌پایان و نامحدود است اما حقایق زندگی هیچگاه از حدود معینی تجاوز نمیکنند
بدون آنکه اراده ما بتواند کوچکترین دست‌اندازی در ماهیت آنها بنماید من از
حقیقت نمی‌ترسم و پلاس عقل بردیوانگیهای بشر نمی‌پوشانم من بند از پای دلم
بر میدارم و هرچه درد دارم میگویم خواهش اینست که همه مردم مانند من احساس
کنند یا دست کم بدانند من چه احساس کرده‌ام ..» و باز اضافه میکند: «زندگی
یکنواخت برای شاعر آفریده نشده است من از زندگی که خود خبر داشته باشم
می‌میرم ازین گذشته مگر شاعری می‌تواند لحظه‌ای تخیل خود را ترك کند؟ زندگی
حقیقی من تخیل است زندگی و دنیای مادی برای من زنگ تفریح است تفریحی

که برای آسودن از خستگیها و اشتغال برویاها و تخیلات خود گاه گاه بآن می‌نازیدم»
 راستی فروغ با این طرز پندار شاعری بی‌پروا و بدون اعتنا بمقررات اجتماعی و
 عرف و عادت، زندگی حقیقی خود را بصورت کلماتی موزون متجلی میساخت و
 هرگز پردهٔ اختفا بر اعمال خود نمی‌پوشید از کسی و اهمه نداشت و از همهٔ روی-
 دادهای حیات اعتیادی نمودارهایی باقی گذاشت بهمین جهت بعضی با دیدهٔ بغض
 بدو می‌نگرند و گروهی حقیقت‌گوئی و بی‌باکی او را می‌ستایند زنی مؤدب و مهربان
 افسرده و با احساساتی آتشین بود. فروغ به مولانا جلال‌الدین محمد و حافظ عشق
 می‌ورزید و ژیدو بودلر و امیل زولا از گویندگان و نویسندگان بزرگ مغرب‌زمین مورد
 احترام و علاقه او بودند اکنون نمونه‌هایی از اشعار او را می‌آوریم. او نخستین اثر
 خود بنام «اسیر» و پس از آن (دیوار) را چاپ و نشر کرد در این آثار زیبایی و حسن
 انتخاب و تألیف کلمات و انگیزه و تخیل شاعر نقشهای اصلی را ایفا میکنند. شعر او
 نمودار روح و جان و رفتار و کردار و قدرت اندیشه اوست :

چون سایه گشته خواب و نمیافتد	در دامهای روشن چشمانم
سرتا پیا در این تب شادی بخش	می‌سوزم و هنوز نمیدانم

پیشانی ارزداغ گناهی سیه شود	بهرتر زداغ مهر نماز از سر ریا
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب	بهر فریب خلق بگوئی خدا خدا

ما را چه غم که شیخ شبی در میان جمع	بر رویمان بیست بشادی در بهشت
او می‌گشاید او که بلطف و صفای خویش	گوئی که خاک طینت ما را ز غم سرشت

طوفان طعمه خندهٔ ما را زلب نشست	کوهیم و در میانهٔ دریا نشستیم
---------------------------------	-------------------------------

چون سینه‌جای گوهر یکتای راستیست / زین رو بمدح حادثه تنها نشسته‌ایم

آن آتشی که در دل ما شعله میکشد / گرد در میان دامن شیخ اوفتاده بود
دیگر بما که سوخته‌ایم از شرار عشق / نام گناهکاره رسوا نداده بود

بگذار تا بطعنه بگویند مردمان / در گوش هم حکایت عشق مدام ما
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

طفلی غمبن و در بر من بیمار / با گونه‌های سرخ و تب آلوده
با گیسوان در هم و آشفته / تا تیمه شب ز درد نیاسوده

هر دم میان پنجه من لرزد / انگشت‌های لاغر و تبارش
من ناله میکنم که خداوندا / جانم بگیر و کم بده آزارش

ز جمع آشنایان میگریزم / بکنجی می‌خزم آرام و خاموش
نگاهم غوطه‌ور در تیرگی‌ها / با هنگ دل خود میدهم گوش

کتابی، خلوتی، شعری، سکوتی / مرا لطف و نشان زندگانی است
چه غم‌گر در بهشتی ره ندارم / که در قلبم بهشت جاودانی است

از بهر حقوق خویش میکوش ای زن / بنمای ز عفت و شرف جامه بتن
از علم و هنر وجود خود زینت کن / تا مرد نکو پیروری در دامن

(موی آشفته)

جانا دگر آشفتنگی از موی که داری / آویخته دل در غم گیسوی که داری

لحنین دلت از خنجر مژگان که باشد
 مجروح دل از تیغ دو ابروی که داری
 جز بر رخ خوبت نگهم سوی کسی نیست
 ای سنگدل آخر نظری سوی که داری
 از قامت چون سرو تو بریاست قیامت
 خود پا بگل از قامت دلجوی که داری
 بس دیده یعقوب که روشن شده از بوت
 ای یوسف گل پیرهنم بوی که داری

که شاعر را دلی دبوانه داده

مرا می بخشد آن پروردگاری

ازدواج و طلاق

و مقررات

آن در ایران

پیوند زناشویی که زیر بنای مطمئن

سازمان جوامع بشری و والاترین وسیله رفع
نقایص زندگی و نردبان سعادت و کمال و مایه

آسایش و آرامش است از دیرباز در وطن
بی آغاز ما، از زمانیکه آریاهـ افسلات مقدس

ایران را جولانگاه کوشش پی گیر خود برای

ساختن و آبادانی قرار داده اند، از دوره مادها تا

عصر ما وظیفه ای انسانی و آسمانی بشمار

بوده است و بدان و به تشریفات دل انگیزش (۱) با نظر علاقه و احترام نگریسته اند

(۱) در عصر کنونی ازدواج از پشت پرده تشریفات تاحدی بیرون آمده ولی پیوسته

این هرسش مطرح است: آیا زناشویی سبب تأمین سعادت است یا نه؟.. جانسون دانشمند

علم الاجتماع انگلیسی و جمعی دیگر بر آنند سعادت و نشاط در محصوره زندگانی زناشویی

بدست میاید. با این وجود باید در آغاز کار طرفین با تمام قلب خواستار ازدواج باشند و

گر نه با بی تفاوتی کانون خانواده برپا ساختن و بامید جلوه گershدن چهره خوشبختی روز

شماری کردن با از میان رفتن شور و مسرت کوتاه جوانی باید در تمام عمر با حس ترحم سر

کنیم و یا رشته ناپایدار مواصلت را از هم بگـ لیم بهین جهت هیچکس حق ندارد تحت تأثیر

غرایز جسمانی و حیوانی زندگی مشترک ترتیب دهد در آمریکا ۷۵ درصد اینگونه زناشویی ها

بناکامی انجامیده و ۶۰ درصد ازک انیکه آمادگی کاسل نداشته اند سربار پدر و مادر خود بوده

و ۳۸ درصد بجدائی منجر شده و والدین هم دخالت مستقیمی نه در آغاز و نه د پایان نداشته اند

در صورتیکه اگر برای پسر تاحدی بتوان از اعمال نفوذ شخصی خودداری کرد در مورد

دختر باید تمام معایب و محاسن تشریح و با توافق همه جانبه تصمیمی عاقلانه اتخاذ نمود.

زرتشت پیامبر باستانی در مراسمی که بمناسبت آیین همسری پورچیست دختر خود با جاماسب بر پا میسازد (در سنای ۵۳ که از کهن ترین آثار مدون بشری است) چنین پند میدهد :

اینک تو ای پورچیست ای جوانترین دختر زرتشت ، او (زرتشت) بامنش پاك و راستی و مزدا از برای تو جاماسب را که یاور دینداران است برگزید اینک برو و با خود بیندیش و با پندار پاك مقدس ترین اعمال پارسائی را بجای آور او در پاسخ پدر میگوید :

«البته در عشق نسبت باو پاکدل خواهم بود با پدر و شوهر و بزرگان رسم وفا بکار خواهم بست و مانند يك زن درستکار وفادار خواهم ماند ...» پس از او جاماسب اظهار میدارد :

«من او را بایمان دلالت میکنم تا مانند پاك پاکان نسبت به پدر و شوهر و بزرگان خدمت بجای آورد . مزدا پاداش با شکوه منش پاك را برای ایمان نیکش همواره ارزانی او کند ...» و همینکه عروس و داماد نسبت بیکدیگر سوگند وفاداری بجای میآورند زرتشت برای حاضران موعظه میکند :

«ای دختران شوی کننده و ای دامادان اینک بیاموزم و آگاهتان سازم پسندم را بر صفحه خاطر خویش نقش بندید و بدلها بسپرید با غیرت تمام از پی زندگانی پاك بکوشید هر يك از شما باید در کردار نيك بردیگری پیشی جوید و ازین روز زندگی خود را خوش و خرم سازد ...»

در اوستا شرایط ازدواج یکسان قلمداد شده است تا پیش از زناشویی آموزش دینی را باید مادر بدختر یاد دهد ولی حق شوی دادن پسر و پس از او به مادر تعلق دارد و هرگاه پدر و مادر از دنیا رخت بر بسته بودند خویشاوندان نزدیک بترتیب تقدم این حق و وظیفه را اعمال میکنند و بهر تقدیر بمجرد رسیدن دختر بسن بلوغ باید او را بخانه شوی فرستاد چه منع دختر از توالد و تناسل گناهی

نابخشودنی بشمار است .

مراسم نامزدی متداول و بیشتر در دوران طفولیت و وقت ازدواج سن رشد بود در وصلت واسطه‌ای وجود داشت تا مهر و سایر شرایط را معلوم کند آنگاه داماد مبلغی بپدر دختر می‌پرداخت و به‌ر صورت پدر نمیتوانست جز با موافقت دختر همسری برای او برگزیند و در صورت سرپیچی وی از میراث محروم‌ش‌سازد . ازدواج که آنرا و وظیفه‌ای ملی و دینی و وسیلهٔ استحکام بنیان خاندان و سعادت اجتماعی می‌پنداشتند با تشریفات عملی می‌گردید که از کم و کیف آن خبر قطعی نداریم ولی روش امروزی پارسیان یزد و کرمان و تهران بطور قطع دنباله و نمودار آداب گذشته بشمار است :

هم اکنون هنگام اجرای خطبه عقد دو جـار در دو جانب آینه می‌گذارند و در یکی شمعی بنام عروس و در دیگری باسم داماد قرار میدهند و روشن مینمایند (بمنظور بزرگداشت روشنائی و آتش) و در همان هنگام هفت جواهر در هاون میسایند و روی منقل و قهوه جوش دو تخم مرغ در هفت ادویه به نیت اولاد میجوشانند و فردی خوش قلب بالای سر عروس با نخ هفت رنگ (بخاطر هفت مقدس امشاسپنتان) زبان مادرشوهر و خواهر شوهر را میدوزد ...

هنگام مراسم عقد هر داماد و عروس ایرانی از اهورامزدا درخو است میکنند. فرزندان مهربان باو ارزانی کند .

هردت پس از زور آزمائی در میدان نبرد بزرگترین افتخار را برای هر ایرانی داشتن فرزندان بسیار بحساب آورده است و مینویسد پادشاهان برای خانواده هائی که بچه زیاد داشتند سالانه هدایائی میفرستادند ...

از دوره‌مادی‌ها که نخستین سلسلهٔ پادشاهی ایران بشمار است خبری صحیح از مراسم زناشوئی نداریم تنها میدانیم در آن عصر زنان با صورت و روئی گشاده بدون حجاب می‌گذشتند، پیراهنی تنگ و کوتاه می‌پوشیدند و در همه فعالیتها و شادوش

مردان شرکت می‌کردند چون دوران هخامنشی دنبالهٔ عصرمادی هاست بطور قطع رسوم و آداب ازدواج در هر دو دوره یکسان است که شمه‌ای از آن در فصول پیشین آمده است و تشریفات آن در این زمان در فصل آینده خواهد گذشت و تنها باید بنظر آورد شرط جواز تعدد زوجه نازائی زن نخستین بوده و در هر صورت بعلم اقتصادی و بنیهٔ مالی بستگی کامل داشته است چنانکه پارسیان هند بواسطه وضع بد مالی پیوسته از روش يك زنی پیروی کرده‌اند در بارهٔ وصلت با اقارب (که پیشتر در معنی لغوی آن که آیا محارم است یا نزدیکان تردید و اشکال روا داشتیم) اصولاً پیوند با نزدیکان مناسب و مفید تشخیص و در تفسیر دین کورت در این باره گفته شده است: گناهان دشوار و سخت را جبران می‌کند و تنها اهریمن می‌تواند آدمی را از این نوع مواصلت بازدارد و این کار برای آسایش و نیکبختی و پایدار ماندن نژاد سودمند است و نیز اظهار نظر گردیده است که زیبایی و برومندی و فرزاندگی و سایر ملکات نیکوی کودک تناسب مستقیم با پیوند خویشاوندی دارد بعضی عقیده داشته‌اند زن و شوی در چنین وضعی یکدیگر را بیشتر دوست میدارند مرد در بسارهٔ اموال خود کمتر خست بخرج می‌دهد جهاز و مهریه لزوم چندانی ندارد و جدائی هم کمتر اتفاق می‌افتد ولی بهر صورت این کار بیشتر بطبقات ممتاز مربوط بوده و علاوه بر آنچه گذشت نزول به طبقهٔ دانی بهر صورتی و لیس ازدواج (۱) ناروا بنظر جلوه می‌کرده است در ایوان اسلامی ازدواج بر مبانی قوانین دین مبین استوار و بهر صورت رعایت تناسب سنی شرط لازمی جلوه می‌کرده است چنانکه سعدی نیز گفته است: «زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری» راستی سنخیت و هماهنگی و تناسب کامل و صفا و صمیمیت شرط اصلی سلامت و سعادت و استحکام

(۱) بعضی از محققان ازدواج با محارم را از عادات ناپسند مغان، مزدکیان و حتی

در دوران اسلامی خاصه خرم دینان دانسته‌اند - و برای محاسن ازدواج با نزدیکان نیز این جمله ورد زبانهاست: «عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان بسته‌اند.»

مبانی زناشوئی است .

در دوران مغول غازان خان بسهولت ازدواج عقیده داشته و مهریه زیاد را سد موصلت می‌پنداشته و بتقلیل آن همت گماشته است. در دوران صفویه زناشوئی تحت نفوذ فتاوی علمای عالم تشیع قرار گرفت و تعصب فراوان بر آن افزوده شد و با اغتنام از فرصت از آن دوران توضیحی بیشتر می‌آوریم :

مراسم محلی ازدواج در ایران اسلامی و بخصوص از دوران جهاننداری صفویان با زمان مابویژه در شهرستانها تقریباً یکنواخت و ثابت و هر رسم و تشریفاتى مبتنی بر سابقه‌ای تاریخی است . جهانگرد معروف فرانسوی «تاورنیه» که در نیمهٔ اول قرن ۱۷ میلادی ایران را دیده و سپس چند بار تا حدود ۱۶۷۰ م این سیر و سیاحت را از سر گرفته و گزارش کار خود را برای لوئی ۱۴ پادشاه مقتدر فرانسه فرستاده است شرح جالبی در باره زنان و آداب زناشوئی در کشور ما نگاشته که برای مزید آگاهی خوانندگان عیناً از ترجمه ابوتراب نوری (نظم الدوله) نقل میشود او نخست در باره دسته‌ای از عیسویان تابع ایران که مشمول عنایات شاهنشاهان صفوی بوده و به پندار وی از پیروان سنت ژان (کسیکه با بابتیست حضرت عیسی را غسل تعمید داده است) و در بصره و شوشتر و دزفول و رامهرمز سکونت گزیده‌اند سخن میگوید آنها را زرگر ، چلنگر و نجار و علاقمند به شهرهائی که دارای رودخانه‌اند می‌پندارد اینان همان صبی‌ها هستند تاورنیه اظهار نظر میکند و مینویسد:

ترتیب عروسی و مزاجت آنها از این قرار است که تمام اقوام و میهمانها باتفاق داماد بخانه عروس جمع میشوند کشیش بزرگ هم حاضر است و دختر در زیر يك عرشه یا کوشکی می‌نشیند (اوک) نزدیک او رفته سؤال میکند آیا دوشیزه هستی اگر دختر اقرار کرد دو باره به او قسم میدهد همینکه او قسم خورد اوک به مجمع حضار برگشته زن خود را با چند زن دیگر که در این قبیل امور خبره هستند میفرستد که دختر را واریسی کنند پس از آنکه زنها متقاعد شدند زن کشیش آمده

در مجمع قسم یاد مینماید که عروس دوشیزه است آنوقت اوک بسا تمام حاضران بکنار رودخانه رفته عروس و داماد را مجدداً غسل تعمید میدهد بعد از آنکه همه بطرف خانه مراجعت میکنند نزدیک خانه در اندک مسافتی می ایستند داماد دست عروس را گرفته هفت مرتبه از آن نقطه که جمعیت ایستاده تا به درب خانه رفته برمیگردند اوک هم کتابی در دست متصل از عقب آنها میرود ودعا میخواند پس از آنکه همگی داخل خانه شدند عروس و داماد رفته زبرعریشه می نشینند درحالتیکه شانه های آنها بیکدیگر چسبیده است و اوک بازدعائی خوانده سه مرتبه سرهای آنها را بهم میزند بعد کتابی (تقویم) بیرون آورده باز میکند و ساعت و روز سعدی برای زفاف تعیین نموده بآنها اطلاع میدهد - او در پایان این فصل میگوید بعضی از مسیحی های این دیار دو زن دارند»

اینک آداب مزاجت ایرانیهای عهد صفویه به نوشته تاورنیه :

ایرانیها عادت دارند که اطفال خود را خیلی زود نامزد کنند یعنی از هشت و نه سالگی و گاهی زودتر اما ارامنه ایران از آنها زودتر به این کار اقدام مینمایند از پنج سالگی پسر و دختر را تزویج کرده از همان وقت در يك بستر می خوابانند مذهب اسلام تا چهار زن عقدی اجازه میدهد که منکوحه نمایند اما يك قسم زن دیگر هم هست که متعه میخوانند و از این قسم زن هر قدر که بتوانند نان بدهند و برای هر مدتی که میل داشته باشند میتوانند بگیرند ولی باید صیغه را قاضی جاری کند اما اولاد همه اقسام زن خواه عقدی ، خواه متعه ، خواه کنیز کاملاً حلال زاده هستند و متساویاً ارث میبرند بدون رعایت حق ارشدیت فقط سهم دو دختر باندازه سهم يك پسر است زنهای منقطعه و قتیکه مدتشان منقضی شد شوهر میتواند آنها را ترك کند ولی باید چهل روز عده نگاه دارند که معلوم شود حامله هستند یا خیر برای زن عقدی يك مهری معین میکنند که غالباً از ملك مزروع و غیره است همچنین يك مبلغی نقد و مقداری پارچه برای لباس زن باید بفرستد دختر هم برای

شوهر بعضی چیزها میفرستد اما کمتر و مبادله این اشیاء بوسیله زنها میشود که در میانه واسطه هستند از اقوام وغیره زیرا که زن و شوهر قبل از وقت هرگز یکدیگر را ندیده‌اند و نباید ببینند روز عروسی که رسید جهاز عروس را بروی مال یادوش حمال با ساز و نقاره بخانه داماد میبرند اغلب با خیلی قال و مقال و طمطراق بی معنی مثل کنترات های مزاجت اروپای ما که آنها هم اغلب ظاهرش پرصداتر از معنی و باطنش است عروس را پیاده بخانه شوهر میبرند در حالتیکه جماعتی از زنها شمعهای مومی روشن کرده بدست گرفته او را همراهی می نمایند و جمعی ساز زن و نقاره چی هم در جلو عروس میزنند و میروند تا میرسند به درب خانه داماد اگر اتفاقاً داماد در وقت عقد مهریه گزاف و کابینی مصلحتاً برای ترضیه خاطر اقوام عروس قبول کرده باشد که نتواند از عهده برآید و فوق قوه و بضاعت خود تصور نماید در رابروی عروس می بندد و میگوید باین قیمت و این مهریه من زن نمیخواهم اقوام طرفین از پشت در بنمای میانجی گری را گذارده بالاخره در مبلغ مهریه موافقت حاصل میکنند آنوقت در را گشوده عروس و زهای همراهش با همه اقوام داخل میشوند در آنجا يك ملائی حاضر است که شرایط مزاجت را ذکر میکند پس از آن عروس و همراهانش داخل حیاط اندرون میشوند زنها علیحده و مردها علیحده بضيافت و جشن و سرور میپردازند ...

تاورنیه فصلی هم در باره زن در دوران صفوی دارد که با اغتنام از فرصت خلاصه‌ای از آنرا میآوریم :

زنهای ایران لباسهای خیلی فاخر می پوشند لباسشان از بالاتنه و پائین تنه مجزا نیست رو بهم و یکسره است و با لباس مردها هیچ تفاوتی ندارد از جلو باز است و از ماهیچه پا بپائین تر تجاوز نمیکنند کمرشان را تنگ نمی بندند آستینشان بدست و بازو چسبیده تا پشت دست میرسد يك کلاه کوچکی بشکل برج بسر میگذارند و هر کس باندازه بضاعت خود و شأنش کلاه خود را بجواهر زینت میدهد

و بعضی‌ها از زیر کلاه يك مقنعه ابریشمی بطرف پشت آویخته دارند که بر حسن و زیبایی آنها میافزاید و گیسوانشان بافته و روی شان هاشان میریزد يك زیر شلواری هم مثل مردها میپوشند که تا پاشنه پا میرسد کفششان هم با کفش مردانه فرقی ندارد زنهای هر مز بواسطه شدت حرارت هوا فقط يك زیر شلواری و روی آن يك پیراهن بلند می‌پوشند زنهای ارمنه مخصوصاً يك نیم‌تنه چسبانی بی آستین شبیه به مال مردها در بر می‌نمایند و سرشان را در يك پارچه نازکی پیچیده می‌آورند روی زنخندان گره می‌کنند گیسوانشان را بافته در يك کیسه از مخمل یا اطلس یا قلابدوزی کرده به پشت سر می‌آویزند که تا زیر کمرشان میرسد متمولینشان خود را با جواهر زیاد زینت میدهند ...

در ایران زنهای جمیله قشنگ زیاد دیده میشود چه گندم‌گون و سفید رنگ زنهای سفید را از لهستان و مسکو و گرجستان و مینگرلی و چرکس و سرحدات تاتارستان کبیر می‌آورند گندم‌گون و سبزه‌ها از مملکت مغول کبیر و کلکته و پیشاور و روسیاه‌ها از سواحل بحر احمر می‌آیند - زنهای در ایران خود را با حدی غیر از شوهر خود نشان نمیدهند وقتی که به حمام عمومی می‌روند در يك چادری سر تا پای خود را مستور می‌نمایند که فقط در محاذات چشمها دوسوراخ دارد که پیش پای خود را بتوانند دید و این کار یعنی بحمام عمومی رفتن مخصوص به فقر است که استطاعت داشتن حمام مخصوص در خانه نداشته باشند زنهای بیشتر در خانه نشسته‌اند و همینکه شخصی از خارج وارد خانه بشود دیگر زنهای با شوهرهایشان در يك سفره غذا نمی‌خورند زنهای و خانم خانه با استعمال تنباکو با قلیان معتاداند و تمام دلخوشیشان اینست که روز حمام لباسهای قشنگ خود را نشان دهند و عصرانه و مأكولات مفصل بحمام ببرند آنها تیکه قوه نگاهداشتن کنیز دارند و وقت خواب باید کنیزشان پاها و بازوهایشان را مشت و مال کنند تا خوابشان ببرد - برای تشریفات خانم سلطانها یا

زنهای بزرگان دو قسم خواجه دارند یکی خواجه‌های سفید که ابداً نزدیک زنها نمیروند خدمات دور دور بعهده آنها محول میشود مثلاً دربان درب اول حرمسرا میشوند و دیگر خواجه‌های سیاه که بسیار کربه‌المنظر و مهیب هستند خدمات داخلی خانها با ایشان است وقتی زن یکی از بزرگان بخواهد از خانه بیرون برود چندین خواجه‌سرا از جلو و عقب او با چوب حرکت و معبر را خلوت میکنند - هر وقت زنهای شاه به صحرا میروند باید تا دو کیلومتر مردم دور باشند - در ایران مردها ابداً نمی‌رقصند فقط دخترهای جوان را در ضیافتها میاورند که با روی گشاده می‌رقصند - در ایران زنان دلاور بس وجود دارد :

امیر جاسک که تابع شاه عباس کبیر و خراجگذار او بود پس از او سر بطغیان برداشت و شاه عباس ثانی در صدد تنبیه او بر آمد ولی لشکریانش که از بیراهه ناشناس حمله کرده بودند شکست یافتند امیر جاسک مغرور و عازم مکه شد خان هرمز که از ماجرا با خبر گردید او را تعقیب و دستگیر گردانید وی با شهامتی وصف ناپذیر همینکه از گرفتاری شوی خود مطلع شد در حدود ششصد سوار انتخاب و با رزمی دلورانه امیر را از زندان موقتش نجات داد و گرچه سردار معروف او کشته شد اما این جسارت و تدبیر زبانزد آن دوران گردید و سرانجام جاسک نیز قبول اطاعت کرد ...

نکاح در لغت بمعنی وطی و عقد و یا پیوستن دو چیز بیکدیگر و از نظر حقوقی پیمانی است که بموجب آن زن و مرد زندگی مشترکی تشکیل میدهند و از اتحاد طرفین خانواده و فرزند بوجود میآید و بهر تقدیر شرط اصلی نکاح وجود شرایط اساسی برای درستی معامله است طرفین باید اهلیت، تمایل و هدف داشته و بسا الفاظی که حاکی از تراضی است موصلت عملی شده باشد - ثبت ازدواج در دفاتر رسمی نیز برای تثبیت و اجرای قانونی شرایط کار است و با آنکه شرعاً نیازی برای عملی ساختن این تشریفات نیست ولی قانونگذار آنرا ضروری تشخیص داده و

برای سردفتری که زناشوئی را در دفتر ثبت نکند طبق ماده ۱۰۰ قانون ازدواج از يك تا شش ماه مجازات قائل شده است .

در قانون مدنی ایران اصول نکاح از فقه شیعه اخذ و بدو صورت: دایم و منقطع تقسیم شده است نوع منقطع که عملی ناپسند هم بشمار بود با تساوی کامل زن و مقررات تازه عملاً از میان رفته است و بهر حال شرعاً نکاح منقطع برای مدت محدودی واقع میشود و میراث و هزینه دوره معین فسخ بز ن تعلق نمیگیرد .

بر آئین نامزدی که اکنون برای آشنائی پیش از ازدواج امری ضروری بحساب میاید جز آشنائی کامل طرفین ب عادات و اخلاق اثری قانونی و نفعی دیگر مترتب نیست و بموجب ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی تا عقد ازدواج بسته نشود هیچیک از طرفین نمیتواند دیگری را ملزم ب امر زناشوئی کند ولی اگر مخارجی شده و بدون دلیل یکی از آنها وضع را برهم بزند با تشخیص دادگاه ب غیر موجه بودن برهان ترك نامزدی زبانهای وارده باید جبران شود ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی چنین است :

هر يك از نامزدها میتواند در صورت بهم خوردن وصلت مورد نظر هدایائی را که بطرف دیگری با ابوبین او بدین منظور داده است مطالبه کند اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت چیزهایی خواهد بود که عادتاً نگاهداشته میشود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف تلف شده باشد» ضمناً باید دانست که مدت مرور زمان دعاوی ناشی از بهم خوردن وصلت منظور دو سال از تاریخ بهم خوردن آن محسوب میشود ماده ۱۰۳۹»

شرایط نکاح مجموعه مسائلی است که قانونگذار وجود آنرا لازم دانسته و برای عدم اجرا ب ضمانت اجرائی قائل شده است مانند نکاح بدون قصد و رضا (یعنی اگر عقد در حالت مستی یا جنون یا بیهوشی یا خواب مغناطیسی واقع شده باشد) باطل است از اینرو اگر کسی را بزور شکنجه ناگزیر از ازدواج کنند یا خود

قدرت درك نيك ويد را نداشته باشد زناشوئی او اثر قانونی ندارد .

اشتباه هم اگر بصورتی مؤثر عملی شود سبب بطلان است زیرا در زناشوئی شخصیت دو طرف برای هم اهمیت دارد و از ماده ۱۰۶۷ قانون مدنی برمیآید که اگر بجای خواهری خواهر دیگر او را با اشتباه یا عمد بعقد ازدواج مردی بیرون آورند حق فسخ نکاح محرز خواهد بود .

قصد و رضا که مبنای اساسی زناشوئی است باید بوسیله الفاظی معین اعلام گردد. ماده ۱۰۶۳ قانون مدنی هم میگوید : نکاح واقع میشود با بجا و قبول با الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید»

لال با اشاره میتواند قصد خود را بیان کند و بعضی از حقوق دانان و تنی چند از فقها لفظ را اگر بفارسی ادا شود و یا همینکه نوشته و امضا گردد کافی برای ابراز قصد و رضا می‌پندارند .

وکالت در نکاح در حقوق ایران معتبر است بموجب ماده ۱۰۷۱ هر يك از مرد و زن میتواند برای عقد نکاح وکالت بغير دهد» و برای دلیل هم شرایطی آمده است از جمله اگر زنی مثلاً بمردی وکالت برای نکاح بدهد و شخص معین را نام نبرده باشد و کیل نمیتواند او را بعقد خود در آورد مگر این اجازه بطور صریح باو داده شده باشد هر گاه یکی از شروط را و کیل رعایت نکرده باشد موکل یا موکله اگر تنفیذ نکنند نکاح اعتبار ندارد .

اهلیت که مهمترین مظهر آن بلوغ است نیز از شرایط تنفیذ نکاح میباشد باستناد ماده ۱۰۴۱ نکاح اناث قبل از رسیدن بسن ۱۵ تمام و نکاح ذکور قبل از رسیدن بسن ۱۸ تمام ممنوع است مع هذا در مواردی که مصالحی اقتضا کند با پیشنهاد دادستان و تصویب محکمه ممکن است استثنائاً معافیت از شرط سن اعطا بشود ولی این معافیت بدختری که کمتر از ۱۳ و پسری که پائین تر از پانزده سال تمام داشته باشند داده نخواهد

شد و در این صورت هم موافقت ولی آنها ضرورت دارد .

موانع صحت و وقوع نکاح در حقوق ایران با تکای حقوق اسلامی برای زن: شوهر داشتن - عده - قرابت تا حد و دمعی - مطلقه به طلاق بودن - کفر - لعان و احرام و برای مرد استیفای عده است (یعنی مردی که چهار زن عقدی دارد همسر پنجمی میتواند بصورت عقدی داشته باشد) ازدواج با محارم که در شرع روشن شده ممنوع است زیرا از نظر زیست شناسی هم موجب ضعف نسل و پیدایش بیماریهاست در باره عده قانون مدنی (ماده ۱۱۵۰) میگوید: عده عبارتست از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمیتواند شوهر دیگری اختیار کند» و این مدت بیشتر برای احترام نسبت باصل ازدواج که با شتاب تغییر صورت نیابد و نیز عدم اختلاط نسل و شاید برای اندیشیدن بعامل متار که واحیاناً بخانه خود برگشتن باشد. مطلقه به طلاق منظور آنست که اگر مردی سه بار زن خود را طلاق گوید و در حقیقت بنیان محکم ازدواج را با سرعتی چون باد درهم بریزد اعتمادی به بار چهارم باقی نخواهد ماند و اما کفر مربوط به زن مسلمانی است که برخلاف ماده ۱۰۵۹ با مردی غیر مسلمان ازدواج کند «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست» ولی نکاح مسلم با غیر مسلمه مانعی ندارد البته فقه شیعه ازدواج مرد مسلمان را با زن غیر مسلمانی که اهل کتاب باشد چون: یهودی، مسیحی، زردشتی مجاز می شمارد .

لعان و احرام که ماده ۱۰۵۲ قانون مدنی درباره اش میگوید: تفریقی که بالعان حاصل شده باشد موجب حرمت ابدی است» عبارت از آنست که مرد بزنی خود نسبت عمل نامشروع بدهد و فرزند او را انکار کند و شاهی هم نداشته باشد در اینصورت بانکای آیات ۷۶ و سوره نور قرآن کریم چهار بار در محضر قاضی باید سوگند یاد کند که نسبتی درست داده است و دفعه پنجم بشرط گزافه گوئی لعنت خدا را بر خود بخورد و زن هم چهار دفعه قسم یاد کند که مرد دروغ میگوید و بار پنجم خشم

خدا را اگر مرد راست گفته باشد جهت خود مجاز بداند پس از این تشریفات (که با مقررات امروزی دیگر صورت عمل بخود نمیگیرد) زن جاودانه بر آن مرد حرام میگردد و فرزند مورد لعان هم بخانهٔ مرد نخواهد رفت ...

آثار نکاح بسیار محکم و تکالیفی است که پس از وقوع قانونی و شرعی ازدواج بر عهدهٔ زن و شوهر قرار میگیرد مبنای اصلی این تعهدات ایمان بحفظ شرافت و دودمان و بیشتر اخلاقی و معنوی است با اینهمه مهریه که نظیر آن در حقوق مغرب زمین دیده نمیشود سنتی ملی و مذهبی است بموجب قانون مدنی اولاً مهر بهای زن نیست بلکه برای استوارتر ساختن پیمان میباشد در ثانی متناسب وضع اجتماعی طرفین تغییر و تبدیل می‌یابد و بهر حال بدو صورت عمده است: مهر المسمی که با توافق زن و شوهر معلوم میگردد (و بدشت آهوی ناگرفته بخشیدن نیست) و حتی ممکن است جنبه معنوی داشته باشد مهر المثل که بگفته قانون مدنی چنین است (ماده ۱۰۹۱) برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت با مائل و اقربان و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود».

مفهوم ازدواج در اسلام و ایران اسلامی پیوندی روحانی است که باتکای تمایل قلبی با محبت طرفین استوار و پایدار میگردد هدف کثرت اولاد و افزایش مسلمانان است حتی حدیثی از پیامبر منقول است که فرمود: ای مسلمانان روز قیامت من به شمار افراد مسلمان بر امتهای دیگر مباحثات میکنم» یا: بدبخت‌ترین شما کسانی هستند که زن نگرفته بمانند و در حال مجرد جهان را بدرود گویند» شاید برای ایجاد نسل و احترام بشخصیت زن تعدد بشرط عدالت (که بالطبع هرگز برای بشر عادی عملی نتواند شد) اجازه داده شده و پیمان ازدواج طبق قرآن با: مادران، دختران، عمه‌ها و خاله‌ها و برادرزادگان و خواهرزادگان و مادرانسی که شیر داده و خواهران

شیری و مادرزن و پرورش یافتگان که در کنار ما هستند و زنان شوهردار و جمع بین دو خواهر در آن واحد نمیتوان بست در فقه اسلامی معمولاً اقل حد سن بتناسب آب و هوای عربستان برای دختر ۹ و برای پسر ۱۵ سال است حنفی‌ها ۱۸ در مرد و ۱۷ سال را در زن بلوغ میدانند و قانون مدنی ما ۱۸ برای مرد و ۱۵ جهت زن را حد رشد تشخیص و توصیه نموده است طبق آماری در ایران ۰/۰۹۰ زنان تا بیست سالگی بخانه شوی میروند تا پنجاه سالگی ۰/۰۹۵ آنان این مرحله را طی کرده‌اند و در مردان تا ۴۵ سالگی تنها ۰/۰۵ ازدواج ننموده‌اند بدیهی است بسیاری از ازدواجها بخاطر نقص در شناسنامه و یا عواملی دیگر ثبت نمیشود و سن هم در دهستانها تا حدی رعایت نمیگردد. قانون مدنی طبق ماده ۱۰۴۹ محدودیتهای تازه‌ای برای ازدواج با نزدیکان آورده است از جمله: هیچکس نمیتواند دختر برادرزن و دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود» اصول تعدد بین کسانی که تحریک شغلی دارند چون بازرگانان، رانندگان و روستائیان (بیشتر از نظر کارگر مجانی) رواج دارد برتر اندر اسل نیز گفته است: «نخستین ضربه بوحثت تأهل از جانب عوامل اقتصادی زده شده است زیرا در اجتماعات اولیه زن جزء دارائی مرد بحساب میامد و داشتن چند زن او را قویتر میساخت بهمین جهت قدمامیکو شیدند چند زن داشته باشند» استقلال اقتصادی زن، عدم توجه بکثرت اولاد، رفع حجاب و تنظیم روابط اجتماعی بموازات قوانین مترقی این عصر در ایران امر تعدد را بخودی خود از میان میبرد و نکاح منقطع تقریباً بکلی منسوخ شده است.

هنگام ازدواج باید اسنادی آماده داشت از جمله: شناسنامه که خود بسیاری از موانع را روشن و برطرف میسازد - گواهی سلامت مزاج از پزشک (ماده دوم قانون ازدواج مصوب ۱۳ آذر ۱۳۱۷) - حضور صاحب دفتر و عروس و داماد یا وکیل آنان و دو تن شاهد - طرز اجراء صیغه عقد که در قانون مدنی ما با فقه اسلامی

اندکی (در عدم رعایت لفظ یعنی یا بر زبان راندن جمله‌های مشخص) اختلاف مشهود است با این وجود یتما انکحتک یا زوجتک در جانب ایجاب و قبلت التزویج یا قبلت النکاح در طرف قبول گفته میشود .

صاحب دفتر از قباله ازدواج دو نسخه تهیه و بدو طرف تسلیم مینماید که طرز و محتوی آن بسال ۱۳۰۷ تنظیم و در ۱۳۴۴ در آن تغییراتی حاصل شده است و چند نکته آن قابل یادآوری است: یکی آنکه نام عقد منقطع (صبغه) از آن حذف شده است و دیگری مرد موظف است بگوید همسر دیگر دارد یا نه و در صورت کذب به شش ماه تا دو سال زندان محکوم خواهد شد. همچنین به زن و مرد اجازه شرطهای خاصی داده شده مانند آنکه وکالت بلاعزل برای جدائی بگیرد و باحق مسکن برای خود قائل گردد ...

و اما طلاق که در دین و عرف عملی ناپسند محسوب است بر اثر اختلافات و نشیب و فرازهای زندگانی زناشویی پیش میاید و طبق فقه اسلامی که قانون مدنی هم در بیشتر موارد از آن تبعیت کرده بدین صورتها بیرون میاید :

طلاق بائن که مرد در آن حق رجوع ندارد و در چند مورد صورت می پذیرد یکی قبل از موصلت قطعی - دیگر آنکه زن در دوران یائسگی سر کند و یا مرد زن راسه طلاق متوالی بدهد ..

طلاق رجعی که بدرخواست مرد صورت میگیرد و مرد باید همه حقوق زن را باضافه هزینه خوراک و پوشاک و مسکن برای صدروز بپردازد مرد درین نوع طلاق حق رجوع دارد و با برگشت وی جدائی از میان برمیخیزد .

طلاق خلعی که زن بر اثر سلب علاقه از شوی خود در برابر بخشیدن تمام یا قسمتی از حقوق خویش بشوهر از او جدا میشود درین صورت اگر زن طی صدروز اول بموضوعات موهوب خود برگردد مرد نیز میتواند بزوجیت خویش مراجعت کند

درینصورت طلاق باطل و ازدواج رسمی میگردد .

طلاق مبارات که زن و شوهر هر دو از یکدیگر سردبشوند و زن مالی بمرد
ببخشد تا او را رها سازد .

بموجب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی: مرد میتواند هر وقت بخواهد زن خود را
طلاق گوید» ولی قانون حمایت خانواده موقعیت و شخصیت زن را تشبیت و از
نابسامانی وضع جدائی جلوگیری کرده است و ما برای اکمال این فصل عین مواد
قانون مربوط بازدواج و طلاق و قوانینی را که بزن ارتباط دارد از قانون مدنی
استخراج و قانون حمایت خانواده را نیز نقل میکنیم و سپس درفصلی دیگر برسوم
جالب خواستگاری و عروسی در شهرها و ایلات و عشایر می پردازیم :

قانون ازدواج و طلاق و آنچه بدین دو امر پیوسته است مستخرج از قانون مدنی ایران

ماده ۱۰۳۴ هر زنی را که خالی از موانع
نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود .

ماده ۱۰۳۵ وعده ازدواج ایجاد علقه
زوجیت نمی‌کند اگر چه تمام یا قسمتی از
مهریه که بین طرفین برای موقع ازدواج مقرر
گردیده پرداخته شده باشد بنابراین هر يك از
زن و مرد مادام که عقد نکاح جاری نشده می‌تواند
از وصلت امتناع کند و طرف دیگر نمی‌تواند
بهیچ وجه او را مجبور بازدواج کرده و یا از
جهت صرف امتناع از وصلت مطالبه خسارتی
نماید .

ماده ۱۰۳۶- اگر یکی از نامزدها وصلت
منظور را بدون علت موجهی بهم زد در حالیکه
طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر با اعتماد
وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده

باشند طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده بر آید و لای
خسارت مزبور فقط مربوط بمخارج منعارفه خواهد بود .

ماده ۱۰۳۷- هر يك از نامزدها می‌توانند در صورت بهم خوردن وصلت
منظور هدایائی را که بطرف دیگر یا ابوین او برآید و وصلت منظور داده است
مطالبه کند .

اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایائی نخواهد بود که عاده نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

۱۰۳۸- مفاد ماده قبل از حیث رجوع بقیمت در موردی که وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها بهم بخورد مجری نخواهد بود.

۱۰۳۹- مدت مرور زمان دعاوی ناشی از بهم خوردن وصلت منظور دو سال است و از تاریخ بهم خوردن آن محسوب می‌شود.

۱۰۴۰- هر يك از طرفین می‌توانند برای انجام وصلت منظور از طرف مقابل تقاضا کنند که تصدیق طبیب بصحت از امراض مسریه مهم از قبیل سیفلیس و سوزاک وسل ارائه دهد.

ماده ۱۰۴۱- نکاح اناث قبل از رسیدن بس ۱۵ سال تمام و نکاح ذکور قبل از رسیدن بسن ۱۸ سال تمام ممنوع است معذک در مواردی که مصالحی اقتضا کند با پیشنهاد مدعی العموم و تصویب محکمه ممکن است استثنائاً معافیت از شرط سن اعطا شود ولی در هر حال این معافیت نمی‌تواند به اناثی داده شود که کمتر از ۱۳ سال تمام و بدکوری شامل گردد که کمتر از ۱۵ سال تمام دارند.

ماده ۱۰۴۲- بعد از رسیدن بسن ۱۵ سال تمام نیز اناث نمی‌توانند مادام که به ۱۸ سال تمام نرسیده‌اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند.

ماده ۱۰۴۳- نکاح دختری که هنوز شوهر نکرده اگر چه بیش از ۱۸ سال تمام داشته باشد متوقف با اجازه پدر یا جد پدری او است هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد باو شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرارداد شده بدفتر ازدواج مراجعه و بتوسط دفتر مزبور مراتب را بپدر یا جد پدری اطلاع دهد و بعد از ۱۵ روز از

تاریخ اطلاع دفتر مزبور می‌تواند نکاح را واقع سازد ممکن است اطلاع مزبور بوسیله دیگری غیر از دفتر ازدواج پدیر و یا جد داده شود ولی باید اطلاع مزبور مسلم شود .

ماده ۱۰۴۴- در مورد ماده قبل اجازه را باید شخص پدر یا جد پدری بدهد و اگر پدر یا جد پدری دختر بعلمتی تحت قیمومیت باشد اجازه قیم او لازم نخواهد بود .

ماده ۱۰۴۵- نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است اگر چه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد :

۱- نکاح با پدر و اجداد و با مادر و جدات هر قدر که بالا برود .

۲- نکاح با اولاد هر قدر که پائین برود .

۳- نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر که پائین برود .

۴- نکاح با عمات و خالات خود و عمات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدات

ماده ۱۰۴۶- قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح در حکم قرابت نسبی است

مشروط بر اینکه :

اولا - شیرزن از حمل مشروع حاصل شده باشد

ثانیا - شیر مستقیماً از پستان مکیده شده باشد .

ثالثا - طفل لا اقل يك شبانه روز و یا ۱۵ دفعه متوالی شیر کامل خورده باشد

بدون اینکه در بین غذای دیگر یا شیرزن دیگر را بخورد .

رابعا - شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد .

خامسا - مقدار شیری که طفل خورده است از يك زن و از يك شوهر باشد

بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر يك زن و مقداری از شیرزن دیگر بخورد

موجب حرمت نمی‌شود اگر چه شوهر آن دوزن یکی باشد و همچنین اگر یکزن

يك دختر و يك پسر رضاعی داشته باشد كه هر يك را از شیر متعلق بشوهر دیگر شیر داده باشد آن پسر با آن دختر برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آنها از این حیث ممنوع نمی باشد .

ماده ۱۰۴۷ - نکاح بین اشخاص ذیل بواسطه مصاهره ممنوع دائمی است:

۱- بین مرد و مادر و جدات زن او از هر درجه كه باشد اعم از نسبی و رضاعی

۲- بین مرد وزنی كه سابقا زن پدر و یا زن یکی از اجداد یا زن پسر یا زن

یکی از احفاد او بوده است هر چند قرابت رضاعی باشد .

۳- بین مرد با اناث از اولاد زن او از هر درجه كه باشد ولو رضاعی مشروط

براینكه بین زن و شوهر زناشوئی واقع شده باشد .

ماده ۱۰۴۸ - جمع بین دو خواهر ممنوع است اگر چه بعقد منقطع باشد .

ماده ۱۰۴۹ - هیچكس نمیتواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد

مگر با اجازه زن خود .

ماده ۱۰۵۰ - هر كس زن شوهر دار را با علم بوجود علقه زوجیت و حرمت

نكاح و یا زنی را كه در عده طلاق یا در عده وفات است با علم بعده و حرمت نكاح

برای خود عقد كند عقد باطل و آن زن مطلقا بر آن شخص حرام مؤبد میشود .

ماده ۱۰۵۱ - حكیم مذکور در ماده فوق در موردی نیز جاری است كه عقد از

روی جهل به تمام یا یکی از امور مذكوره فوق بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد

در صورت جهل و عدم وقوع نزدیکی عقد باطل ولی حرمت ابدی حاصل نمی شود .

ماده ۱۰۵۲ - تفریقی كه با لعان حاصل می شود موجب حرمت ابدی است .

ماده ۱۰۵۳ - عقد در حال احرام باطل است و با علم بحرمت موجب حرمت

ابدی است .

ماده ۱۰۵۴ - زنای با زن شوهر دار یا زنی كه در عده رجعیه است موجب

حرمت ابدی است .

- ماده ۱۰۵۵- نزدیکی بشبهه وزنا اگر سابق بر نکاح باشد از حیث مانعیت نکاح در حکم نزدیکی بانکاح صحیح است ولی مبطل نکاح سابق نیست .
- ماده ۱۰۵۶- اگر کسی با یسری عمل شنیع کند نمی تواند مادریا خواهر یا دختر او را تزویج کند .
- ماده ۱۰۵۷- زنیکه سه مرتبه متوالی زوجه بکنفر بوده و مطلقه شده بر آن مرد حرام می شود مگر اینکه بعقد دائم بزوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت فراق حاصل شده باشد
- ماده ۱۰۵۸- زن هر شخصی که به نه طلاق که شش تای آن عدی است مطلقه شده باشد بر آن شخص حرام موبد می شود.
- ماده ۱۰۵۹- نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست
- ماده ۱۰۶۰- ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول با اجازه مخصوص از طرف دولت است.
- ماده ۱۰۶۱- دولت می تواند ازدواج بعضی از مستخدمین و مأمورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارج باشد موکول با اجازه مخصوص نماید.
- ماده ۱۰۶۲- نکاح واقع می شود بایجاب و قبول بالفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید .
- ماده ۱۰۶۳- ایجاب و قبول ممکن است از طرف خود مرد و زن صادر شود و یا از طرف اشخاصی که قانوناً حق عقد دارند.
- ماده ۱۰۶۴- عاقد باید عاقل و بالغ و قاصد باشد .
- ماده ۱۰۶۵- توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است.
- ماده ۱۰۶۶- هر گاه یکی از متعاقبین یا هر دو لال باشند عقد با اشاره از طرف لال نیز واقع می شود مشروط بر اینکه بطور وضوح حاکی از انشاء عقد باشد .

- ماده ۱۰۶۷- تعیین زن و شوهر بنحوی که برای هیچیک از طرفین در شخص دیگر شبهه نباشد شرط صحت نکاح است .
- ماده ۱۰۶۸- تعلیق در عقد موجب بطلان است .
- ماده ۱۰۶۹- شرط خیار فسخ نسبت بعقد نکاح باطل است ولی در نکاح دائم شرط خیار نسبت بصداق جایز است مشروط بر اینکه مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آنست که اصلاً مهر ذکر نشده باشد .
- ماده ۱۰۷۰- رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هرگاه مکره بعد از زوال کره عقد را اجازه کند نافذ است مگر اینکه اکراه بدرجه ای بوده که عاقد فاقد قصد است .
- ماده ۱۰۷۱- هر يك از مرد و زن می تواند برای عقد نکاح وکالت بگیرد .
- ماده ۱۰۷۲- در صورتی که وکالت بطور اطلاق داده شود وکیل نمی تواند موکله را برای خود تزویج کند مگر اینکه این اذن صریحاً باوداده شده باشد .
- ماده ۱۰۷۳- اگر وکیل از آنچه که موکل راجع بشخص یا مهر یا خصوصیات دیگر معین کرده تخلف کند صحت عقد متوقف بر تنفیذ موکل خواهد بود .
- ماده ۱۰۷۴- حکم ماده فوق در موردی نیز جاری است که وکالت بدون قید بوده و وکیل مراعات مصلحت موکل را نکرده باشد .
- ماده ۱۰۷۵- نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد .
- ماده ۱۰۷۶- مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود .
- ماده ۱۰۷۷- در نکاح منقطع احکام راجع بوراثت زن و مهر او همان است که در باب ارث و در فصل آتی مقرر شده است .
- ماده ۱۰۷۸- هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملك نیز باشد میتوان مهر قرار داد .

ماده ۱۰۷۹- مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها باشد معلوم بشود .

ماده ۱۰۸۰- تعیین مقدار مهر منوط بتراضی طرفین است .

ماده ۱۰۸۱- اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تأدیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود نکاح و مهر صحیح ولی شرط باطل است .
ماده ۱۰۸۲- بمجرد عقد زن مالک مهر میشود و می تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید .

ماده ۱۰۸۳- برای تأدیه تمام یا قسمتی از مهر می توان مدت یا اقساطی قرار داد .

ماده ۱۰۸۴- هر گاه مهر عین معین باشد و معلوم گردد قبل از عقد معیوب بوده و یا بعد از عقد و قبل از تسلیم معیوب یا تلف شود شوهر ضامن عیب و تلف است .

ماده ۱۰۸۵- زن می تواند تا مهر باو تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر احوال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود .

ماده ۱۰۸۶- اگر زن قبل از اخذ مهر با اختیار خود بایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود دیگر نمی تواند از حکم ماده قبل استفاده کند معذک حقی که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد .

ماده ۱۰۸۷- اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می توانند بعد از عقد مهر را بتراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهر المثل خواهد بود .

ماده ۱۰۸۸ - در مورد ماده قبل اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچگونه مهری نیست .

ماده ۱۰۸۹ - ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در اینصورت شوهر یا شخص ثالث می تواند مهر را هر قدر که بخواهد معین کند .

ماده ۱۰۹۰ - اگر اختیار تعیین مهر بزن داده شود زن نمی تواند بیشتر از مهر المثل معین نماید .

ماده ۱۰۹۱ - برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت با مائل و اقربان و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود .

ماده ۱۰۹۲ - هرگاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مثلاً یا قیمتاً استرداد کند .

ماده ۱۰۹۳ - هرگاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهر المتنعه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مهر المثل خواهد بود .

ماده ۱۰۹۴ - برای تعیین مهر المتنعه حال مسرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می شود .

ماده ۱۰۹۵ - در نکاح منقطع عدم ذکر مهر در عقد موجب بطلان است .

ماده ۱۰۹۶ - در نکاح منقطع موت زن در اثناء موت موجب سقوط مهر نمی شود و همچنین است اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکی نکند .

ماده ۱۰۹۷ - در نکاح منقطع هرگاه شوهر قبل از نزدیکی تمام مدت نکاح را

ببخشد باید نصف مهر را بدهد .

ماده ۱۰۹۸ - در صورتیکه عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته شوهر می‌تواند آنرا استرداد نماید .

ماده ۱۰۹۹ - در صورت جهل زن بفساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهر المثل است .

ماده ۱۱۰۰ - در صورتیکه مهر المسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا مالک غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مهر المثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید .

ماده ۱۱۰۱ - هرگاه عقد نکاح قبل از نزدیکی بجهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد مگر در صورتیکه موجب فسخ عنن باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح زن مستحق نصف مهر است .

ماده ۱۱۰۲ - همینکه نکاح بطور صحت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود .

ماده ۱۱۰۳ - زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند .

ماده ۱۱۰۴ - زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود بیکدیگر معاضدت نمایند .

ماده ۱۱۰۵ - در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است .

ماده ۱۱۰۶ - در عقد دائم نفقه زن بعهده شوهر است .

ماده ۱۱۰۷ - نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن بداشتن خادم یا

احتیاج او بواسطه مرض یا نقصان اعضاء .

ماده ۱۱۰۸- هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود .

ماه ۱۱۰۹- نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده برعهده شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در اینصورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت .

ماده ۱۱۱۰- در عده وفات زن حق نفقه ندارد .

ماده ۱۱۱۱- زن می تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه بمحکمه رجوع کند در اینصورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را بدادن آن محکوم خواهد کرد .

ماده ۱۱۱۲- اگر اجرای حکم مذکور در ماده قبل ممکن نباشد مطابق ماده ۱۱۲۹ رفتار خواهد شد .

ماده ۱۱۱۳- در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر اینکه شرط شده یا آنکه عقد مبنی بر آن جاری شده باشد .

ماده ۱۱۱۴- زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل بزن داده شده باشد .

ماده ۱۱۱۵- اگر بودن زن یا شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می تواند مسکن علیحده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت بمنزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن بمنزل مزبور معذور است نفقه برعهده شوهر خواهد بود .

ماده ۱۱۱۶- در مورد ماده فوق مادام که محاکمه بین زوجین خاسته نیافته

محل سکناى زن بتراضى طرفين معين مى‌شود و در صورت عدم تراضى محکمه با جلب نظر اقرباى نزديك طرفين منزل زن را معين خواهد نمود و در صورتیکه اقربائى نباشد خود محکمه محل مورد اطمینانى را معين خواهد کرد .

ماده ۱۱۱۷ - شوهر مى‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتى که منافی مصالح خانوادگى یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند .

ماده ۱۱۱۸ - زن مستقلا مى‌تواند در دارائى خود هر تصرفى را که میخواهد بکند .

ماده ۱۱۱۹ - طرفين عقد ازدواج مى‌توانند هر شرطى که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینى غائب شود یا ترك انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتارى نماید که زندگانى آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائى خود را مطلقه سازد .

ماده ۱۱۲۰ - عقد نکاح بفسخ یا بطلاق یا ببذل مدت در عقد انقطاع منحل مى‌شود .

ماده ۱۱۲۱ - جنون هر يك از زوجين به شرط استقرار اعم از اینکه مستمر یا ادوارى باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است .

ماده ۱۱۲۲ - عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشوئى باشد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود .

۱- عنن بشرط اینکه بعد از گذشتن مدت یکسال از تاریخ رجوع زن بحکم رفع نشود .

۲- خصى .

۳-- مقطوع بودن آلت تناسلی .

ماده ۱۱۲۳-- عیوب ذیل درزن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود:

۱-- قرن

۲-- جذام

۳-- برص

۴-- افضاء

۵-- زمین گیری

۶-- نابینائی از هر دو چشم

ماده ۱۱۲۴-- عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب

مزبور در حال عقد وجود داشته است .

ماده ۱۱۲۵-- جنون و عنین در مرد هر گاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق

فسخ برای زن خواهد بود .

ماده ۱۱۲۶-- هر يك از زوجین که قبل از عقد عالم بامراض مذکوره در طرف

دیگر بوده بعد از عقد حق فسخ نخواهد داشت .

ماده ۱۱۲۷-- هر گاه شوهر بعد از عقد مبتلا بیکي از امراض مقاربتی گردد زن

حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع بعلت مزبور مانع حق

نفقه نخواهد بود .

ماده ۱۱۲۸-- هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد

معلوم شود که طرف مذکور فاقد مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد

بود . خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد .

ماده ۱۱۲۹-- در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم

محکمه و الزام او بدون نفقه زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم

شوهر او را اجبار بطلاق مینماید .

همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه .

ماده ۱۱۳۰- حکم ماده قبل در مورد ذیل نیز جاری است :

۱- در مواردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را وفا نکند و اجبار او هم بر ایفاء ممکن نباشد .

۲- سوء معاشرت شوهر بحدی که ادامه زندگانی زن را با او غیر قابل تحمل سازد .

۳- در صورتیکه بواسطه امراض مسریه صعب‌العلاج دوام زناشوئی برای زن موجب مخاطره باشد .

ماده ۱۱۳۱- خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حقیق فسخ دارد بعد از اطلاع بعلت فسخ نکاح را فسخ نکند خیار او ساقط می‌شود بشرط اینکه علم بحق فسخ وفوریت آن داشته باشد تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده بنظر عرف و عادت است .

ماده ۱۱۳۲- در فسخ نکاح رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست .

ماده ۱۱۳۳- مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد

ماده ۱۱۳۴- طلاق باید بصیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد .

ماده ۱۱۳۵- طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق بشرط باطل است .

ماده ۱۱۳۶- طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد .

ماده ۱۱۳۷- ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی علیه زن

او را طلاق دهد .

- ماده ۱۱۳۸- ممکن است صیغه طلاق را بتوسط وکیل اجرا نمود .
- ماده ۱۱۳۹- طلاق مخصوص عقددائم است و زن منقطعه با انقضاء موت یا بذل آن ازطرف شوهر اززوجیت خارج می‌شود .
- ماده ۱۱۴۰- طلاق زن درمدت عادت زنانگی یا درحال نفاس صحیح نیست مگر اینکه زن حامله باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد بطوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند .
- ماده ۱۱۴۱- طلاق در ظهر واقعه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامله باشد .
- ماده ۱۱۴۲- طلاق زنی که با وجود اقتضای سن عادت زنانگی نمی‌شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن سه ماه گذشته باشد .
- ماده ۱۱۴۳- طلاق بر دو قسم است: بائن و رجعی .
- ماده ۱۱۴۴- در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست .
- ماده ۱۱۴۵- در موارد ذیل طلاق بائن است :
- ۱- طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود .
 - ۲- طلاق یائسه .
 - ۳- طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع بعوض نکرده باشد .
 - ۴- سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی بعمل آید اعم از اینکه وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید .
- ماده ۱۱۴۶- طلاق خلع آنست که زن بواسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که بشوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد .
- ماده ۱۱۴۷- طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد و لسی در

اینصورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد .

ماده ۱۱۴۸- در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است .

ماده ۱۱۴۹- رجوع در طلاق بهر لفظ یا فعلی حاصل می شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اینکه مقرون بقصد رجوع باشد .

ماده ۱۱۵۰- عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی تواند شوهر دیگر اختیار کند .

ماده ۱۱۵۱- عده طلاق و عده فسخ نکاح سد طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در اینصورت عده اوسه ماه است .

ماده ۱۱۵۲- عده فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دوطهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت ۴۵ روز است .

ماده ۱۱۵۳- عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است .

ماده ۱۱۵۴- عده وفات چه در درائم و چه در منقطع در هر حال ۴ ماه و ده روز است مگر اینکه زن حامل باشد که در اینصورت عده وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر اینکه فاصله بین فوت شه هر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد والا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود .

ماده ۱۱۵۵- زنیکه بین او و شوهر خود نزدیکی واقع نشده و همچنین زن یاثسه نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح ولی عده وفات در هر دو مورد باید رعایت شود .

ماده ۱۱۵۶- زنیکه شوهر او غایب مفقود الاثر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عده وفات نگاه دارد .

ماده ۱۱۵۷- زنی که بشبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه دارد.
 ماده ۱۱۵۸- طفل متولد در زمان زوجیت ملحق بشوهر است مشروط
 براینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه
 نگذشته باشد .

ماده ۱۱۵۹- هر طفلی که بعد از انحلال نکاح متولد شود ملحق بشوهر است
 مشروط براینکه مادر هنوز شوهر نکرده و از تاریخ انحلال نکاح تا روز ولادت طفل
 بیش از ده ماه نگذشته باشد مگر آنکه ثابت شود که از تاریخ نزدیکی تا زمان ولادت
 کمتر از شش ماه و یا بیش از ده ماه گذشته باشد .

ماده ۱۱۶۰- در صورتیکه عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً
 شوهر کند و طفلی از او متولد گردد طفل بشوهری ملحق می شود که مطابق مواد
 قبل الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق طفل
 بهر دو شوهر ممکن باشد طفل ملحق بشوهر دوم است مگر آنکه امارات قطعیه
 برخلاف آن دلالت کند .

ماده ۱۱۶۱- در مورد مواد قبل هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار با بوت
 خود نموده باشد دعوی نفی ولد از او مسموع نخواهد بود .

ماده ۱۱۶۲- در مورد مواد قبل دعوی نفی ولد باید در مدتی که عاده پس از
 تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل برای امکان اقامه دعوی کافی می باشد اقامه
 گردد و در هر حال دعوی مزبور پس از انقضای دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از
 تولد طفل مسموع نخواهد بود .

ماده ۱۱۶۳- در موردی که شوهر مطلع از تاریخ حقیقی تولد طفل نبوده
 و تاریخ تولد را بر او مشتبه نموده باشند بنوعی که موجب الحاق طفل با او باشد و
 بعدها شوهر از تاریخ حقیقی تولد مطلع شو مدت مرور زمان دعوی نفی دو ماه از

تاریخ کشف خدعه خواهد بود .

ماده ۱۱۶۴ - احکام مواد قبلی در مورد طفل متولد از نزدیکی بشبهه نیز جاری است اگرچه مادر طفل مشتبه نباشد .

ماده ۱۱۶۵ - طفل متولد از نزدیکی بشبهه فقط ملحق بطرفی می شود که در اشتباه بوده و در صورتیکه هر دو در اشتباه بوده اند ملحق بهردو خواهد بود .
ماده ۱۱۶۶ - هرگاه بواسطه وجود مانعی نکاح بین ابوین طفل باطل باشد نسبت طفل بهر يك از ابوین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت بدیگری نامشروع خواهد بود .

در صورت جهل هر دو نسبت طفل بهردو مشروع است .

ماده ۱۱۶۷ - طفل متولد از زنا ملحق بزانی نمی شود .

ماده ۱۱۶۸ - نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوین است .

ماده ۱۱۶۹ - برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت باطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود .

ماده ۱۱۷۰ - اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا بجنون شود

یا بدیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود .

ماده ۱۱۷۱ - در صورت فوت یکی از ابوین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیسم معین کرده باشد .

ماده ۱۱۷۲ - هیچیک از ابوین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل بعهده آنها است از نگاهداری او امتناع کنند در صورت امتناع یکی از ابوین حاکم باید بتقاضای دیگری یا بتقاضای قیم یا یکی از اقرباء و یا بتقاضای مدعی العموم

نگاهداری طفل را بهر يك از ابوین که حضانت بعهدہ او است الزام کند و در صورتیکه الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را بخرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد بخرج مادر تأمین کند .

ماده ۱۱۷۳- هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد محکمه می تواند بتقاضای اقربای طفل یا بتقاضای قیم او یا بتقاضای مدعی العموم هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند اتخاذ کند .

ماده ۱۱۷۴- در صورتیکه بعلت طلاق یا بهر جهت دیگر ابوین طفل در يك منزل سکونت نداشته باشند هر يك از ابوین که طفل تحت حضانت او نمی باشد حق ملاقات طفل خود را دارد تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط بآن در صورت اختلاف بین ابوین با محکمه است .

ماده ۱۱۷۵- طفل را نمی توان از ابوین و یا از پدر و یا از مادری که حضانت با اوست گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی .

ماده ۱۱۷۶- مادر مجبور نیست که بطفل خود شیر بدهد مگر در صورتیکه تغذیه طفل بغير شیر مادر ممکن نباشد .

ماده ۱۱۷۷- طفل باید مطیع ابوین خود بوده و در هر سنی که باشد باید بآنها احترام کند .

ماده ۱۱۷۸- ابوین مکلف هستند که در حدود توانائی خود بتربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آنها را مهمل بگذارند .

ماده ۱۱۷۹- ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند ولی باستناد این حق نمی توانند طفل خود را خارج از حدود تأدیب تنبیه نمایند .

ماده ۱۱۸۰- طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می باشد و

همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتیکه عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد .

ماده ۱۱۸۱- هر يك از پدر و جد پدری نسبت با اولاد خود ولایت دارند .

ماده ۱۱۸۲- هرگاه طفل هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا بعلمتی ممنوع از تصرف در اموال مولی علیه گردد ولایت قانونی او ساقط می شود .

ماده ۱۱۸۳- در کلیه امور مربوطه با اموال و حقوق مالی مولی علیه ولی نماینده قانونی او می باشد .

ماده ۱۱۸۴- هرگاه ولی قهری طفل لیاقت اداره کردن اموال مولی علیه را نداشته باشد و یا در مورد اموال او مرتکب حیف و میل گردد بتقاضای اقربای طفل یا بتقاضای مدعی العموم بعد از ثبوت عدم لیاقت یا خیانت او در اموال مولی علیه بطرفیت مدعی العموم در محکمه حاکم يك نفر امین به ولی منضم میکنند همین حکم در موردی نیز جاری است که ولی طفل بواسطه کبر سن یا مرض یا امثال آن قادر بداره کردن اموال مولی علیه نباشد .

ماده ۱۱۸۵- هرگاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی العموم مکلفست مطابق مقررات راجعه بتعیین قیم قیمی برای طفل معین کند .

ماده ۱۱۸۶- در مواردی که برای عدم امانت قهری نسبت به دارائی طفل امارت قویه موجود باشد مدعی العموم مکلف است از محکمه ابتدائی رسیدگی بعملیات او را بخواهد محکمه در این مورد رسیدگی کرده در صورتیکه عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده ۱۱۸۴ رفتار می نماید .

ماده ۱۱۸۷- هرگاه ولی قهری منحصر بواسطه غیبت یا حبس یا بهر علتی نتواند بامور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد

حاکم یکنفر امین به پیشنهاد مدعی العموم برای تصدی و اداره اموال مولی علیه و سایر امور راجعه باو موقتاً معین خواهد کرد .

ماده ۱۱۸۸- هر يك از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری میتواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشند وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگاهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید .

ماده ۱۱۸۹- هیچک از پدر و جد پدری نمی تواند با حیات دیگری برای مولی علیه خود وصی معین کند .

ماده ۱۱۹۰- ممکن است پدر و یا جد پدری بکسی که بسمت وصایت معین کرده اختیار تعیین وصی بعد از فوت خود را برای مولی علیه بدهد .

ماده ۱۱۹۱- اگر وصی منصوب از طرف ولی قهری بنگاهداری یا تربیت مولی علیه و یا اداره امور او اقدام نکند یا امتناع از انجام وظایف خود بنماید منعزل می شود .

ماده ۱۱۹۲- ولی مسلم نمی تواند برای مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کنید .

ماده ۱۱۹۳- همینکه طفل کبیر ورشید شد از تحت ولایت خارج می شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او معین می شود .

ماده ۱۱۹۴- پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده می شود .

ماده ۱۱۹۵- احکام نفقه زوجه همان است که بموجب فصل هشتم از باب اول از کتاب هفتم مقرر شده و یا برطبق همین فصل مقرر می شود .

ماده ۱۱۹۶- از روابط بین اقارب فقط اقارب نسبی در خط عمودی اعم از صعودی بانزولی ملزم بانفاق یکدیگرند .

ماده ۱۱۹۷- کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند بوسیله اشتغال

بشغلی و وسایل معیشت خود را فراهم سازد.

ماده ۱۱۹۸- کسی ملزم بانفاق است که متمکن ازدادن نفقه باشد یعنی بتواند نفقه بدهد بدون اینکه از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود .

ماده ۱۱۹۹- نفقه اولاد برعهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او بانفاق بعهده اجداد پدری است بارعایت الاقرب فالاقرب در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه برعهده مادر است .

هرگاه مادر هم زنده و یا قادر بانفاق نباشد با رعایت الاقرب بعهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجه اقریب مساوی باشند نفقه را باید بحصه مساوی تأدیه کنند .

ماده ۱۲۰۰- نفقه ابوین بارعایت الاقرب فالاقرب بعهده اولاد و اولاد اولاد است .

ماده ۱۲۰۱- هرگاه یکنفر هم در خط عمودی صعودی و هم در خط عمودی نزولی اقارب داشته باشد که از حیث الزام بانفاق در درجه مساوی هستند نفقه او را باید اقارب مزبور بحصه مساوی تأدیه کنند بنابراین اگر مستحق نفقه پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید پدر و اولاد او متساویاً تأدیه کنند بدون اینکه مادر سهمی بدهد و همچنین اگر مستحق نفقه مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید مادر و اولاد متساویاً بدهند .

ماده ۱۲۰۲- اگر اقارب واجب النفقه متعدد باشند و منق ن تواند نفقه همه آنها را بدهد اقارب در خط عمودی نزولی مقدم بر اقارب در خط عمودی صعودی خواهند بود .

ماده ۱۲۰۳- در صورت بودن زوجه و یک یا چند نفر واجب النفقه دیگر زوجه

مقدم بر سایرین خواهد بود .

ماده ۱۲۰۴- نفقه اقارب عبارتست از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت بقدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق .

ماده ۱۲۰۵- واجب النفقه اعم از زوجه و اقارب می تواند برای مطالبه نفقه خود بمحکمه رجوع کند .

ماده ۱۲۰۶- زوجه در هر حال می تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر زن مقدم بر غرما خواهد بود ولی اقارب فقط نسبت بآئیه می توانند مطالبه نفقه نمایند .

اصلاحات و ملحقات قانون ازدواج و طلاق

ماده ۱- (اصلاحی سال ۱۳۱۶) در
نقاطی که وزارت عدلیه معین و اعلام مینماید
هر ازدواج و طلاق و رجوع باید در یکی از
دفاتری که مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه
تنظیم میشود واقع و به ثبت برسد در نقاط
مذکور هر مردی که در غیر از دفاتر رسمی ازدواج
و طلاق مبادرت با ازدواج و طلاق و رجوع نماید

بیک تا ششماه حبس تادیبی محکوم میشود و همین مجازات درباره عاقدی مقرر است
که در این نقاط بدون داشتن دفاتر رسمی با اجرای صیغه ازدواج یا طلاق یا رجوع
مبادرت نماید (مصوب مرداد ۱۳۱۰ شمسی).

(جمله الحاقی سال ۱۳۱۷) در جوزه‌هایی که آگهی فوق‌الذکر از طرف
وزارت دادگستری نشده است شوهر مکلف است در صورتیکه در غیر دفاتر رسمی
ازدواج و طلاق مبادرت به ازدواج یا طلاق یا رجوع نماید تا بیست‌روز پس از وقوع
عقد یا طلاق یا رجوع بیکمی از دفاتر رسمی ازدواج و طلاق رجوع کرده قبale
مزاجت یا طلاق‌نامه یا رجوع را بثبت برساند و الا بیکماه تا شش‌ماه حبس تادیبی
محکوم خواهد شد .

تبصره (الحاقی سال ۲۰) رسیدگی بتخلفات اداری سردفتران ازدواج و طلاق
و تعیین کیفر آنها طبق آئینامه‌ای که وزارت دادگستری مقرر خواهد داشت بعمل میاید.

آئین نامه تخلفات

سردفتران

ازدواج و طلاق

وزارت دادگستری نظریه تبصره مصوب

۲۱ مردادماه ۱۳۲۰ الحاقی بماده اول قانون ازدواج اصلاح شده در ۱۳۱۶ مقرر می‌دارد:

ماده ۱- مرجع بسازرسی و رسیدگی مقدماتی نسبت بتخلفات وشکایات واصل از سردفتر ازدواج وطلاق اداره امور اسناداست و دادرسی انتظامی آنان در دادگاه انتظامی و

تجدید رسیدگی آن در دادگاه تجدیدنظر که بتخلفات سردفتران و دفتریاران اسناد رسمی رسیدگی مینماید بعمل خواهد آمد .

وظایف دادستانی را دادستان دادگاه نامبرده انجام میدهد .

ماده ۲- طرز تعقیب سردفتران ازدواج و طلاق همان است که در فصل هفتم

آئین نامه قانون دفتر اسناد رسمی در مواد ۲۱ تا ۳۵ مقرر شده و ماده ۳۹ و ۴۰ قانون دفتر اسناد رسمی در باره سردفتران ازدواج و طلاق نیز رعایت میشود .

ماده ۳- مجازات انتظامی تخلف سردفتران ازدواج و طلاق بقرار زیر است :

۱- توبیخ زبانی

۲- توبیخ کتبی

۳- کیفر نقدی از سی ریال تا پانصد ریال

۴- انفصال موقت ازدوماه تا یکسال

۵- انفصال دائم از شغل سردفتری ازدواج یا طلاق یا هر دوی آنها و رای

دادگاه بدوی نسبت بسردفتر در قسمت فقرات ۳ و ۴ و ۵ قابل تجدیدنظر و تکرار

تخلف موجب تشدید است .

ماده ۴- در ضمن رسیدگی بتخلف سردفتران ازدواج و طلاق دادگاه میتواند بصلاحت علمى و عملى و اخلاقى سردفتر راجع به امور ازدواج و طلاق رسیدگی نموده و رای شایسته را صادر نماید .

ماده ۵- در صورتیکه تخلف جنبه کیفرى داشته باشد رسیدگی انتظامى موكول به حصول نتیجه قطعى رسیدگی کیفرى است و چنانچه سردفتر در دادگاهى که مرجع رسیدگی کیفرى است برائت حاصل نمود در دادگاه انتظامى به تخلف وی رسیدگی میشود .

ماده ۶- این آئین نامه در تهران ده روز پس از انتشار مجله رسمى وزارت دادگستری و در شهرستانها با رعایت مسافت قانونى قابل اجرا میباشد .

ماده ۱۰۵- اقامتگاه زن شوهردار همان

مستخرج از قانون اقامتگاه: اقامتگاه شوهر است معذالك زنی که شوهر او

اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنیکه با

رضایت شوهر خود یا با اجازه محکمه مسکن

علیحه اختیار کرده میتواند اقامتگاه شخصی علیحه نیز داشته باشد .

مستخرج از قانون سجل احوال :

ماده ۹۹۳- امور ذیل باید در ظرف مدت و بطریقی که بموجب قوانین یا

نظامات مخصوصه مقرر است بدایره سجل احوال اطلاع داده شود:

۱- ولادت هر طفل و همچنین سقط جنین که بعد از ماه ششم از تاریخ حمل

واقع شود .

۲- ازدواج اعم از دائم و منقطع

۳- طلاق اعم از بائن و رجعی و همچنین بذل مدت

۴- وفات هر شخص

از قانون تابعیت :

ماده ۹۷۶- اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب میشوند :

هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند .

ماده ۹۸۴- زن و اولاد صغیر کسانی که بر طبق این قانون تحصیل تابعیت ایران

مینمایند تبعه دولت ایران شناخته میشوند ولی زن در ظرف یکسال از تاریخ صدور

سند تابعیت شوهر و اولاد صغیر در ظرف یکسال از تاریخ رسیدن بسن هیجده سال

تمام میتواند اظهاریه کتبی بوزارت امور خارجه داده و تابعیت مملکت سابق شوهر

و یا پدر را قبول کند لیکن باظهاریه اولاد اعم از ذکور و اناث باید تصدیق مذکور در ماده ۹۷۷ (باید اظهاریه کتبی تقدیم وزارت خارجه نمایند و تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر باینکه آنها را تبعه خود خواهند شناخت ضمیمه اظهاریه باشد) ضمیمه شود ماده ۹۸۶ - زن غیر ایرانی که در نتیجه ازدواج ایرانی میشود میتواند بعد از طلاق یا فوت شوهر ایرانی بتابعیت اول خود رجوع نماید مشروط بر اینکه وزارت امور خارجه را کتبا مطلع کند ولی هر زن شوهر مرده ای که از شوهر سابق خود اولاد دارد میتواند مادام که اولاد او بسن هیجده سال تمام نرسیده از این حق استفاده کند و در هر حال زنی که مطابق این ماده تبعه خارجه میشود حق داشتن اموال غیر منقوله نخواهد داشت مگر در حدودی که این حق باتباع خارجه داده شده باشد و هرگاه دارای اموال غیر منقول بیش از آنچه که برای اتباع خارجه داشتن آن جایز است بوده یا بعداً بارث اموال غیر منقولی بیش از آن حد باو برسد باید در ظرف یکسال از تاریخ خروج از تابعیت ایران یا دارا شدن ملک در مورد ارث مقدار مازاد را بنحوی از انحاء باتباع ایران منتقل کند و الا اموال مزبور بسا نظارت مدعی العسوم محل بفروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت بآنها داده خواهد شد .

ماده ۹۸۷ - زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت مینماید بتابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر اینکه مطابق قانون مملکت زوج تابعیت شوهر بواسطه وقوع عقد ازدواج بزوجه تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تفریق بصرف تقدیم درخواست بوزارت امور خارجه بانضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق تابعیت اصلیه زن بسا جمیع حقوق و امتیازات راجعه بآن مجدداً باو تعلق خواهد گرفت .

تبصره (۱) - هرگاه قانون تابعیت مملکت زوج زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر گذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت

مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد بشرط تقدیم تقاضانامه کتبی بوزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد .

تبصره (۲) - زنهای ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل میکنند حق داشتن اموال غیر منقول جز آنچه که در موقع ازدواج دارا بوده اند ندارند این حق هم بوراث خارجی آنها منتقل نمیشود مندرجات ماده ۹۸۸ (۲۵) سالگی با تصویب هیئت وزیران ، انتقال اموال غیر منقول باتباع ایرانی) درقست خروج از ایران مشمول زنان نیز خواهد بود

درمیراث زوج و زوجه مستخرج از قانون مدنی :

ماده ۹۴۱ - زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث میبرند .

ماده ۹۱۳ - هر يك از زوجین که زنده باشد فرض خود را میبرد و این فرض عبارتست از نصف تر که برای زوج و ربع آن برای زوجه در صورتیکه میت اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و از ربع تر که برای زوج و ثمن آن برای زوجه در صورتیکه میت اولاد یا اولاد اولاد داشته باشد و مابقی تر که برطبق مقررات مابین سایرورات تقسیم میشود .

ماده ۹۴۲ - در صورت تعدد زوجات ربع یا ثمن تر که که تعلق بزوجه دارد بین همه آنان بالسویه تقسیم میشود .

ماده ۹۴۳ - اگر شوهر زن خود را بطلاق رجعی مطلقه کند هر يك از آنها که قبل از انقضاء عده بمیرد دیگری از او ارث میبرد لیکن اگر فوت یکی از آنها بعد از انقضاء عده بوده و یا طلاق بائن باشد از یکدیگر ارث نمیبرند .

ماده ۹۴۴ - اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف یکسال

از تاریخ طلاق بهمان مرض بمیرد زوجه از او ارث می برد اگر چه طلاق بائن باشد مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد .

ماده ۹۴۵- اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از نزدیکی بمیرد زن از او ارث نمی برد لیکن اگر بعد از آن یا بعد از صحت یافتن از آن مرض بمیرد زن از او ارث می برد .

ماده ۹۴۶- زوح از تمام اموال زوجه ارث می برد لیکن زوجه از اموال ذیل:
۱- از اموال منقول از هر قبیل که باشد .

۲- از ابنیه و اشجار

ماده ۹۴۷- زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آنستکه ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم میگردد .

ماده ۹۴۹- در صورت نبودن هیچ وارث دیگری بغیر از زوج یا زوجه شوهر تمام تر که زن متوفای خود رامی برد لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه تر که شوهر در حکم مال اشخاص بلا وارث و تابع ماده ۸۶۶ (در صورت نبودن وارث امر تر که متوفی راجع بحاکم است) خواهد بود .

ماده ۸۸۰- قتل از موانع ارث است بنا بر این کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع میشود اع-م از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسیب و منفرداً باشد یا بشرکت دیگری (اگر غیر عمدی یا بحکم قانون یا برای دفاع باشد مفاد ماده ۸۸۰ مجری نخواهد بود) .

ماده ۸۸۲- بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند و همچنین فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نمی برد لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از

او ارث میبرند .

ماده ۸۸۳ - هرگاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر او ارث میبرد لیکن از ارحام پدری و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمیبرند .

مستخرج از قانون تذکره، مصوب ۲۰ دی ۱۳۱۱ شمسی

ماده ۹ - باشخاص ذیل تذکره برای مسافرت از ایران داده نمیشود :

الف - اشخاصی که کمتر از ۱۸ سال تمام دارند یا تحت ولایت یا قیمومت میباشند مگر با اجازه کتبی ولی یا قیم .

ماده ۱۱ - برای يك خانواده (زن و شوهر یا هر يك از آنها) با اولاد کمتر از ۱۸ سال میتوان يك تذکره صادر نمود و معادل قیمت يك تذکره دریافت داشت صدور تذکره علیحده برای زوجه بتنهائی یا با اولاد کمتر از ۱۸ سال منوط با اجازه زوج خواهد بود .

مستخرج از قانون قیمومت :

ماده ۱۲۳۳ - زن نمیتواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را

قبول کند .

در حقوق زن بر اثر مفقود الاثر شدن همسر او (مستخرج از قانون مدنی)

ماده ۱۰۲۹ - هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقود الاثر باشد زن او میتواند تقاضای طلاق کند درینصورت با رعایت ماده ۱۰۲۳ (پس از سه بار هر دفعه بمدت يك ماه آگهی در یکی از جراید کثیرالانتشار تهران و سپری شدن يك سال از تاریخ اولین آگهی و خبری بدست نیاوردن) حاکم او را طلاق میدهد .

ماده ۱۰۳۰ - اگر شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضای مدت عده مراجعت نماید نسبت بطلاق حق رجوع دارد ولی بعد از انقضاء مدت مزبور حق رجوع ندارد .

قانون حمایت خانواده

ماده ۱- بکلیه اختلافات مدنی ناشی از امرزناشوئی و دعاوی خانوادگی در دادگاههای شهرستان و نقاطی که دادگاه شهرستان نباشد در دادگاه بخش بدون رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی رسیدگی خواهد شد .

ماده ۲- منظور از دعاوی خانوادگی دعاوی مدنی بین هر یک از زن و شوهر و فرزندان و جد پدری و وصی و قیم است که از حقوق و تکالیف مقرر در کتاب هفتم (در نکاح و طلاق) و کتاب هشتم (در اولاد) و کتاب نهم (در خانواده) و کتاب دهم (در حجر و قیمومت) قانون مدنی و همچنین از مواد ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ قانون مذکور و نیز از مواد مربوطه در قانون امور حسبی ناشی شده باشد.

ماده ۳- دادگاه میتواند هر نوع تحقیق و اقدامی را که برای روشن شدن موضوع دعوی و احقاق حق لازم بداند از قبیل تحقیق از گواهان و مطلعین و استمداد از مددکاران اجتماعی و غیره بهر طریقی که مقتضی باشد انجام دهد .

ماده ۴- دادگاه هر یک از طرفین را که بی بضاعت تشخیص دهد از پرداخت هزینه دادرسی و حق کارشناسی و حق داور و سایر هزینه‌ها معاف نموده و همچنین راساً و کیل معاضدتی برای او تعیین خواهد کرد .

در صورتیکه طرف بی بضاعت محکوم له شود محکوم علیه بموجب رای دادگاه ملزم به پرداخت هزینه‌های مذکور و حق الوکاله و کیل معاضدتی خواهد گردید.

ماده ۵- و کلا و کارشناسان مذکور در ماده فوق مکلف به انجام دستور دادگاه میباشند .

ماده ۶- دادگاه مکلف است بتقاضای هر يك از طرفین موضوع دعوی را باستثنای رسیدگی به اصل نکاح و طلاق بیک تاسه داورارجاع نماید و مدت اعلام نظر داوران به تعیین دادگاه خواهد بود .

در صورتیکه دادگاه تشخیص دهد که تقاضای مذکور برای فرار از رسیدگی و اطاله کار است از قبول تقاضا خودداری خواهد کرد دآوری در این قانون تابع شرایط دآوری مندرج در قانون آئین دادرسی مدنی نمیباشد .

ماده ۷- داور یا داوران سعی در سازش بین طرفین خواهند کرد و در صورتیکه موفق به اصلاح نشوند رای خود را در ماهیت دعوی ظرف مدت مقرر صادر و بدادگاه تسلیم خواهند کرد .

رای داور وسیله دادگاه بطرفین ابلاغ میشود و در مدت ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض است .

در صورتیکه طرفین برأی داور تسلیم باشند یا در موعد مقرر اعتراضی نکنند رای بمورد اجرا گذاشته خواهد شد در صورت اعتراض دادگاه در جلسه فوق العاده به اعتراضات رسیدگی کرده و رای صادر مینماید و این رای قطعی است. در صورت عدم وصول رای داوران تا پایان مدت مقرر، دادگاه در ماهیت امر رسیدگی کرده و رای خواهد داد .

ماده ۸- اجرای صیغه طلاق پس از رسیدگی دادگاه و صدور گواهی عدم امکان سازش صورت خواهد گرفت متقاضی گواهی عدم امکان سازش باید تقاضا نامه ای بدادگاه تسلیم نماید .

در تقاضا نامه مذکور باید علل تقاضا بطور موجه قید گردد پس از وصول

تقاضانامه دادگاه راساً یا در صورتیکه مقتضی بداند بوسیله داور یا داوران سعی در اصلاح بین شوهر و زن و جلوگیری از وقوع طلاق خواهد کرد هرگاه مساعی دادگاه برای حصول سازش نتیجه نرسد دادگاه گواهی عدم امکان سازش را صادر خواهد کرد دفتر طلاق پس از دریافت گواهی مذکور به اجرای صیغه طلاق و ثبت آن اقدام خواهد کرد .

ماده ۹- در مواردی که برای طلاق بین زن و شوهر توافق شده باشد طرفین باید توافق خود را بدادگاه اعلام کنند و دادگاه گواهی عدم امکان سازش را صادر خواهد کرد هرگاه زوجین در اعلامی که بدادگاه میکنند ترتیب اطمینان بخشی برای نگاهداری اطفال و پرداخت هزینه آنان پیش بینی نکرده باشند دادگاه طبق ماده ۱۳ این قانون عمل خواهد کرد در صورتیکه ترتیب نگاهداری اطفال که از طرف زوجین داده شده پس از وقوع طلاق برهم بخورد دادگاه بنا بر اعلام یکی از والدین یا اقربای طفل و یا دادستان شهرستان طبق ماده ۱۳ این قانون عمل خواهد کرد .

ماده ۱۰- در مورد ماده ۴ قانون ازدواج نیز در صورتی که زن بخواهد بوکالت از طرف شوهر خود را مطلقه نماید باید طبق ماده ۸ گواهی عدم امکان سازش از دادگاه تحصیل کند .

ماده ۱۱- علاوه بر موارد مذکور در قانون مدنی در موارد زیر نیز زن یا شوهر بر حسب مورد میتواند از دادگاه تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش کند:

۱- در صورتیکه زن یا شوهر بحکم قطعی بمجازات پنجسال حبس یا بیشتر یا به جریمه که بر اثر عجز از پرداخت منجر به پنجسال حبس شود و یا بحبس و جریمه‌ای که مجموعاً منتهی به پنجسال حبس یا بیشتر شود محکوم گردد و حکم حبس یا جریمه در حال اجراء باشد .

۲- ابتلا بهرگونه اعتماد مضر که به تشخیص دادگاه باساز زندگی خانواده

خلل وارد وادامه زندگی زناشوئی را غیرممکن سازد .

۳- هرگاه زوج بدون رضایت زوجه همسر دیگری اختیار کند .

۴- هرگاه یکی از زوجین زندگی خانوادگی را ترك کند. تشخیص ترك

زندگی خانواده با دادگاه است .

۵- در صورتیکه هر يك از زوجین در اثر ارتکاب جرمی که مغایر حیثیت خانوادگی

و شئون طرف دیگر باشد بحکم قطعی در دادگاه محکوم شود. تشخیص اینکه جرمی

مغایر حیثیت و شئون خانوادگی است با توجه بوضع و موقع طرفین و عرف و

موازن دیگر با دادگاه میباشد .

ماده ۱۲- در کلیه مواردی که اختلاف زناشوئی منجر بصدور گواهی عدم

امکان سازش میشود دادگاه چگونگی نگاهداری اطفال و میزان نفقه ایام عده را با

توجه بوضع اخلاقی و مالی طرفین و مصلحت اطفال معین و مقرر میکند. دادگاه مکلف

است ضمن صدور گواهی عدم امکان سازش تکلیف نگاهداری فرزندان را پس از طلاق

تعیین کند و اگر قرار باشد فرزندان نزد مادر یا شخص دیگری بمانند ترتیب نگاهداری

و میزان هزینه آنان را مشخص بسازد .

نفقه زوجه از عواید و دارائی مرد و نفقه اولاد از عواید و دارائی مردیازن و یا

هر دو حتی از حقوق بازنشستگی استیفا خواهد گردید دادگاه مبلغی را که باید از عواید

یا دارائی مرد یا زن یا هر دو برای فرزند استیفا گردد تعیین و طریقه اطمینان بخشی

برای پرداخت آن مقرر میکند. حق ملاقات با طفل در صورت غیبت یا فوت پدر یا

مادر به اقربای طبقه اول غایب یا متوفی منتقل خواهد شد .

اطفالیکه والدین آنان قبل از تصویب این قانون از یکدیگر جدا شده اند در

صورتی که بطریق اطمینان بخشی ترتیب هزینه نگاهداری و حضانت آنان داده نشده

باشد مشمول مقررات این قانون خواهند بود .

ماده ۱۳- در هر مورد که دادگاه حسب اعلام یکی از والدین یا اقربای اطفال و یا دادستان تشخیص دهد که تجدیدنظر راجع به حضانت طفل ضرورت دارد نسبت به تصمیم قبلی خود تجدیدنظر خواهد کرد در این مورد دادگاه میتواند حضانت طفل را بهر کس مقتضی بداند محول کند ولی در هر حال هزینه حضانت بعهده کسی است که بموجب تصمیم دارگاه مکلف به پرداخت میشود .

ماده ۱۴- هرگاه مرد بخواهد با داشتن زن همسر دیگری اختیار نماید باید از دادگاه تحصیل اجازه کند دادگاه وقتی اجازه اختیار همسر تازه خواهد داد که با انجام اقدامات ضروری و در صورت امکان تحقیق از زن فعلی توانائی مالی مرد و قدرت او را به اجرای عدالت احراز کرده باشد .

هرگاه مردی بدون تحصیل اجازه از دادگاه مبادرت به ازدواج نماید بمجازات مقرر در ماده قانون ازدواج مصوب ۱۳۱۰-۱۳۱۶ محکوم خواهد شد .

ماده ۱۵- شوهر میتواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال بهر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند .

ماده ۱۶- تصمیم دادگاه در موارد زیر قطعی است و در سایر موارد فقط پژوهش پذیر میباشد :

- ۱- صدور گواهی عدم امکان سازش .
- ۲- تعیین نفقه ایام عده و هزینه نگاهداری اطفال .
- ۳- حضانت اطفال
- ۴- حق ملاقات پدر یا مادر یا اقربای طبقه اول غائب یا متوفی با طفل یا اطفال .

۵- اجازه مقرر در ماده ۱۴

ماده ۱۷- مقررات ماده ۱۱ بصورت شرایط ضمن العقد در ورقه عقد ازدواج

قید و در این موارد وکالت بلاعزل زن برای اجرای طلاق تصریح خواهد شد.

این طلاق طبق مقررات قانون مدنی بائن خواهد بود.

ماده ۱۸- زوجین یا هر یک از آنها میتوانند ازدادگاه تقاضا کنند قبل از ورود در ماهیت دعوی مسأله حضانت اطفال یا وضع فعلی یا هزینه نگهداری آنان را مورد رسیدگی فوری قرار دهد و قراری در این باره صادر کند هرگاه چنین تقاضائی بدادگاه برسد دادگاه مکلف است به این موضوع رسیدگی کند قرار موقت دادگاه نسبت بحضانت یا هزینه اطفال قطعی است و فوراً بمورد اجرا گذشته میشود.

ماده ۱۹- پس از اجرای این قانون سردفتران طلاق نمیتوانند برحسب مورد بدون ارائه گواهی عدم امکان سازش یا حکم دادگاه مبادرت به اجرای صیغه طلاق و ثبت آن کنند متخلفین بمجازات انتظامی از درجه ۴ بیالا محکوم خواهند شد.

تبصره - مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش از تاریخ صدور سه ماه است.

ماده ۲۰- رسیدگی بامور خانوادگی در دادگاه بدون حضور تماشاچی انجام خواهد گرفت.

ماده ۲۱- اجرای احکام دادگاه تابع مقررات عمومی است.

ماده ۲۲- آئینامه اجرای این قانون را وزارت دادگستری ظرف سه ماه از

تاریخ تصویب این قانون تنظیم و پس از تصویب هیئت وزیران بمورد اجراء خواهد گذاشت.

ماده ۲۳- دولت مامور اجرای این قانون است.

در پایان این مبحث آماری جالب از ازدواج و طلاق در ایران در این

روزگاران می‌نگاریم:

در بررسی آمار نوزادان و مردگان و نوزادان پسر و دختر و ازدواج و طلاق

در سراسر کشور استان مرکزی مقام اول را دارد. احراز این موقعیت آماری برای

استان مرکزی تنها بعلت قرار گرفتن شهر تهران در این استان است .

آمار طلاق

از نظر طلاق در شهر تهران با صد و چهار هزار و چهار صد و سی و سه اعلامیه طلاق این شهر مقام اول را احراز کرده و از هر سیصد و پنجاه نفر زن در این شهر ، یک نفر طلاق گرفته است .

در این مورد استان های بزرگ به ترتیب، آذربایجان شرقی ، خوزستان ، خراسان، آذربایجان غربی، مازندران، گیلان و فارس و اصفهان به ترتیب در ردیف های بعدی قرار گرفته اند. نکته جالب این که مردان اصفهانی کمتر از مردان استان های دیگر زنها را طلاق داده اند .

در استان های درجه دوم از نظر طلاق کرمانشاه مقام اول را دارد و سپس به ترتیب همدان، بنادر جنوب، کرمان و کردستان و سیستان و بلوچستان قرار گرفته و مردان بلوچ زنان خود را طلاق نداده اند.

در میان شهرها و مناطق کوچکتر ایران مردان بویراحمد سازگارترین مردان ایران هستند و کمتر آمار طلاق در سراسر ایران از بویراحمد گزارش شده است. در ردیف مناطق کوچک ایران مردان زنجان ناسازگارترین مردان ایران هستند و سپس چهار محال بختیاری، سمنان، یزد و ایلام قرار دارند .

تهرانی ها

از نظر آوردن نوزادان پسر، زنان تهران با در نظر گرفتن تعداد جمعیت مقام اول را دارند و سپس زنان خراسان، آذربایجان، خوزستان، اصفهان، کردستان ، بلوچستان و سیستان و دیگر استانها در ردیف بعد قرار گرفته اند و زنان تهران، خراسان، آذربایجان، اصفهان، خوزستان، مازندران، فارس، از نظر آوردن نوزاد دختر بر

زنان دیگر استانها پیشی گرفته‌اند .

تعداد مرگ و میر در بویبر احمد و ایلام و دامنه زرد کوه از سراسر نقاط ایران کمتر و در تهران از هر نقطه دیگر بیشتر است. بعد از تهران: خراسان و آذربایجان، مازندران، گیلان، اصفهان و خوزستان بیش از همه تلفات داده‌اند .

از نظر ازدواج نیز مردم تهران و آذربایجان و خراسان سدعادی را شکسته‌اند و همدان در آمار ازدواج با وجود کمی جمعیت بالاترین شمار را دارد و سمنانی‌ها و بلوچ‌ها چندان استقبالی از ازدواج نمی‌کنند .

آداب و رسوم زنانشوئی و شرایط آن در شهرها و روستاهای ایران

عروسی که امر اجتناب‌ناپذیر و مطبوع و از خاطرات دلپسند دوران زندگانی است بمناسبت عدم آمیزش کافی بین دختر و پسر پیش از عروسی به رسومی پیوسته است که هم مایه خرسندی دودمانها و هم هر قسمت آن دارای ریشه‌ای کهن و بیشتر بمنظور انس و رفع بیگانگی و نشاط‌انگیزی این آئین بزرگ اجتماعی است .

در مراسم عروسی بعضی آداب باید رعایت و اجرا شود و حتی روشنفکرترین افراد نیز از انجام آن ناگزیرند و از بجا آوردن کارهایی هم‌خاصه در دوران اسلامی می‌پرهیزند تا چهره شفاف زندگانی مشترك تیرگی نیابد از جمله :

باید از انجام مراسم عروسی در ماههای محرم و صفر که مخصوص برپاداشتن مجالس تعزیه و سوگواری و نیز تا حدی ماه رمضان که ویژه عبادت است خودداری شود .

بهمین جهت بیشتر تشریفات، خواستگاری، نامزدی و عروسی به پیش‌یاب‌س از ایام عزا و یا عبادت موکول میگردد .

همه میکوشند روز جشن عقد و شب زفاف با میلاد پیامبر اسلام یا یکی از ائمه

هدی و یا جشنهای دینی و لااقل عیدهای ملی همزمان باشد تا تشکیل خانواده با مبارکی و فرخندگی توأم و سعادت زوجین تأمین گردد. از پنجشنبه و جمعه نیز (گاهی که میلاد یا عیدی در کار نباشد) استفاده میکنند.

در روستاها بیشتر زفافها با اواخر تابستان که خرم‌ها جمع آوری شده و در آمدی بدست آمده است موکول میگردد و نزد ایلات و عشایر و بعضی از شهر نشین‌ها برای تعیین روز عقد استخاره و با خدا مشورت میکنند گاهی هم طوایف کوه نشین که معمولاً بتناسب فصول: گرمسیر و سردسیر دارند بین راه در جائی خوش آب و هوا بساط عقد و حتی عروسی برپا میسازند و این آیین در خور وضع مالی و موقعیت عشایری و خانوادگی طرفین ازدووسه حتی تا ده روز امتداد می‌یابد.

یافتن همسر و خواستگاری نیز اصول و قاعده‌ای داشته و دارد شاید طوایف اولیه آریائی در آغاز کار همسر را می‌ربوده و بعدها چون اکثر اقوام کهن بخریداری پرداخته اند گاهی مرد ناگزیر بوده برای شیربھائی که خاندان عروس معلوم میکرده است مدتها بکارهائی سخت تن در دهد تا با پرداخت وجهی سپاس قلبی خود را از خاندان همسر آینده نشان دهد داستان قبول شبانی از طرف بعضی از پیغمبران بنی - اسرائیل و سالها با رمة پدرزن آینده در دامان کوهستانها و دشتهای سر کردن بهترین نمودار این روش ممکن است بحساب آید ...

صورت دیگر گریزانیدن عروس بوده که اینک به اسب‌تازی بین دهستانها مبدل شده است و گریستن مادر هنگام ترك خانه توسط دختر و اشکهای او و امر داماد بخروج همه بدین عادت پیوستگی دارد و درجه دلپسندتر آن است ...

وظیفه خواستگاری معمولاً برعهده مرد است و پدر دختر فوری پاسخ نمیگوید و کار را بوقت دیگری موکول مینماید و خود او موافقت یا مخالفت خویش را بوسیله

یکی از نزدیکان باستحضار خاندان دختر میرساند در صورت پذیرفتن پیشنهاد ازدواج تعیین شیربها از مراحل مشکل‌عروسی است زیرا زن ارزش اقتصادی در ایل نشین‌ها و روستاهای ایران دارد .

در بعضی جاها شیربها صرف خریدجهیزیه میشود در ایل باصری این مبلغ را (عروس‌بها) گویند که به پدرعروس پرداخت میشود و او وسایل زندگی را از این محل تهیه مینماید - در اکثر ایلات ایران اختیار پسر برای انتخاب محدود و بیشتر مطیع اوامروالدین است و گاهی هم بی آنکه پسر دختری را ببیند کسان او افرادی را برای مذاکره و اتمام کار انتخاب و اعزام میکنند زنان در بختیاری قبلاً بخانه دختر میروند و پس از جلب موافقت باردیگر عده‌ای زن و مرد با انگشتری و شال و کیسه حنا برای خواستگاری رهسپار میگردند - ولی در شهر بمناسبت استقلال اقتصادی هر يك از دو طرف مواصلت و رشد فکری بیشتر تصمیم نهائی بسا پسر و دختر و گاهی برخلاف میل خاندان است .

بله‌بران برای تعیین حدود مهر به و مخارج کار و شیربها و جواهر است و مانند دادوستدهای فروشندگان و خریداران انعطاف‌ناپذیر بسیار سخن رد و بدل و حتی کدورت‌های موقتی هم ایجاد میشود .

چون ممکن است معامله سرنگیرد در بعضی خانواده‌های تهران حتی تعارف شیرینی و پذیرائی را به بعد از قطع شرایط بله‌بران موکول میکنند و پس از اتمام کار بله‌بران جلسه‌باشکوهتری بنام شیرینی‌خوران که شال و انگشتری و پارچه پیراهنی نیز باید بخانه عروس آینده برد یرپا میشود و دختر و پسر شاید برای بار اول یکدیگر را می‌بینند و اگر خانواده‌ها سخت متعصب باشند ممکن است این جلسه و بخصوص دیدار دختر و پسر تا پیمان زناشوئی بسته نشود عملی نگردد با اینهمه امروز در میان

طبقات روشن خود دختر و پسر با یکدیگر قبلاً در همه امور توافق میکنند آمدورفت مرد بخانه زن بکرات اتفاق میافتد. در دهستانها هم که از کودکی یکدیگر را آزادانه می بینند و بخصوصیات اخلاقی یکدیگر آشنا میشوند و نیز در ایلها و هنگام حرکت پسران و دختران یکدیگر را می بینند و نیازی به پنهان کردن و ندیدن باقی نمی ماند در ایلات شیرینی خوران با قند و چای و سیگار و یکدست لباس در خانه عروس انجام می یابد و در جریان نامزدی معمولاً دیگر یکدیگر را نمی بینند و حتی اگر داماد آینده بچادر پدر عروس وارد شود دختر از آنجا خارج میشود فیروز آبادیها شیرینی خوران را کفش انگشتری (یا گوش انگشتر) می نامند پس از اتمام بله بران و شیرینی خوران عقد کنان با تشریفات خاصی در هر یک از نقاط کشور عملی میگردند مثلاً بختیار بها عقد را (شیرینی اشکنون) نامند و خویشاوندان عروس و داماد همه حضور دارند و کرنا و دهل مینوازند و چند روز (توشمال)ها یا (میرشکال)ها که همان نوازندگان خستگی ناپذیر ایل اند بنواختن اشتغال دارند بعد بله بران عملی و خطبه عقد اجرا میشود و برای بله گرفتن از عروس باید داماد مبلغی زیربانی بپردازد و این زیربانی و شیربها هم ممکن است نقدی نباشد و حیوانات متمر یا خانه و ملک و اگذار گردد در بندر عباس هنگام اجرای صیغه عقد تمام دکه های لباس عروس و داماد باید گشوده و با اصطلاح گره های زندگانی آنان با این تفاعل باز شود. در اکثر شهرها صبح روز عقد عروس را بحمام میبرند صورتش را بند میاندازند و سر خاب و سفید آب بکار میبرند و سمه برابروها میکشند لباسهای ارسالی داماد را برتن او میاریند و بعد از ظهر دختر را جلوی سجاده می نشانند در برابر او یک آینه قدی و چراغ و خوانچه اسپند دیده میشود و دو کله قند توسط زنی سپید بخت بهم سائیده میشود تا روی سر و حتی صورت عروس ریخته گردد و صاحب دفتر که صیغه ازدواج را هم بر زبان جاری میکند و در این

مورد باو (آقا) میگویند همراه یکی از نزدیکان عروس پشت در اطاق میاید و بفارسی تمایل اورا برای همسری با... با مهر خاص و شرایط معین (اگر شرطی باشد) جویا میشود و سه بار این کار را تکرار میکند تا عروس «بله» بگوید که گاهی تا زیر لفظی نگیرد بله نخواهد گفت و وقتی یقین کرد که بله از زبان عروس شنیده شده بمجلس عادی برمیگردد و صیغه عقد را جاری میکند و اتمام آن با کف زدنهای همگانی و آهنگ مبارکباد یا لا اقل شنیدن صفحه این آهنگ اعلام و داماد وارد اطاق عروس میشود در برابر او یک جلد کلام اله مجید چند تخم مرغ با بشقابی پراز پنیر و سبزی، طبقی نان سنگک که با ذوقی خاص تزئین شده است قرارداد داماد بمجرد ورود و نشستن در کنار عروس هدیه ای باو میدهد و مادر یا یکی از نزدیکان عروس پارچه توری را از چهره او برمیدارد و عروس و داماد شیرینی در دهان یکدیگر میگذارند و معانقه ای هم انجام میشود محل اطاق عروس بعقیده بعضی از مردم شهرها باید طاق دار و زیر آن پرباشد تا مبنای مواصلت استحکام پذیرد .

یکی از مراسم جالب عروسی بیشتر در شهرستانهای ایران (حنا بندان) است و این کار پس از بنداندازی اجرا میشود و در حقیقت بجای لاک ناخن امروز بردست و پای عروس حنا می بندند و معمولاً در شب پیش از عروسی اتفاق میافتد و بتناسب اهمیت خانوادگی و تعداد مدعوین از هفت تا چهل جام برنجی حنا خیس میکنند و سکه بر روی آنها میگذارند و با خوانچه بمنزل عروس میفرستند عروس هم بیشتر سابقاً با هفت تن از همسالان خود با تخت روان بحمام میرفت و دنبال اوسینی های پراز آجیل و شیرینی و میوه و شربت بحمام گسیل میگردید در حمام ناخنهای دست و پا را حنا می بستند و کف پارا با نقش و نگار از حنا رنگ میزدند گاهی هم این بیت را که
 خالی از لطف نیست بر کف پا می نگاشتند :

رنگ حناست بر کف پای مبارکت یاخون عاشق است که پامال کرده‌ای

اکثر شام در حمام با شادی تمام صرف میشد و غروب همان‌روز جهیزیه بسا تشریفات لازم بوسیله طبق کش‌های متعدد بخانه داماد گسیل میگردد و امروز نیز در بعضی نقاط حنا بندان وجود دارد از جمله در بندر عباس در شب عروسی بر دست و پای عروس حنا میگذارند و زنان خانواده با دستمال‌های رنگین ترانه‌های محلی میخوانند و عروس را بحمام میبرند در فیروز آباد عروس دوبار حمام میرود در اولی او را (دزده) یعنی منفرد و در دومی (آشکارا) و بسا عده بسیاری بحمام میبرند و همینکه بخانه برگردد همه زنها برای دیدار او بمحل اقامتش هجوم میاورند در این منطقه وسیله پذیرائی چون برنج و روغن بوسیله داماد و بخانه عروس فرستاده میشود و در جشن عروسی هم از سرشناسان و اقوام دوطرف دعوت بعمل میاید و طرز دعوت آنست که شخصی با نعلبکی پراز برگ نارنج بمنزل اشخاص مراجعه میکند اگر صاحب‌خانه يك برگ بردارد شرکت خود را اعلام داشته است در مشهد هم نقل و برگ گل در ظرفی میفرستادند تا برداشتن يك دانه دلیل بر حضور بحساب آید در بندر عباس میانه عقد و عروسی يك شب فاصله است در شب زفاف اقوام عروس با لباسهای رنگارنگ بخانه داماد میروند و همینکه پشت در خانه رسیدند سه بار (گیلی لی لی) میکشند و داماد باید خود در را بر روی آنان بگشاید و برای صرف شیرینی بدرونشان ببرد این دسته از آنجا برمیکهیزند و بخانه تك تك دوستان برای دعوت بعروسی (از طرف داماد) میروند و از نو بخانه داماد برمیکردند و با پارچه‌هایی که داماد خریده و در خوانچه‌ای گذارده و پارچه سبزی بر آن پوشیده شده با ساز و آواز بخانه عروس میبرند و هدایای داماد را نشان میدهند و هر يك قطعه‌ای از آن را با خود برمیدارد تا برای عروس

چیزی بدوزد - در بختیاری باید سوخت برای شب عروسی تهیه کرد و دو جوانان داوطلب با رضای کامل از کوهستانها چند روز بمراسم مسانده هیزم لازم را آماده میکنند و ضمن سفر کوهستانی خود دوغ و ماست و کشک و کره از گله داران برای داماد میگیرند برگشت آنان با فریادهای شادی زنان و چوب بازی مردان ده توام است شلیک تیر تفنگ هم مدتهاست متداول است و قربانی کردن جلوی پای عروس نیز معمول و مهم است ضمناً در بختیاری بیشتر مخارج عروسی را اقوام می پردازند در روستاهای ایران هر کس وارد جلسه شود و دعوت را بپذیرد چیزی میاورد که تقریباً با این روش پسندیده تمام نیازهای ساده عروس و داماد تأمین میگردد در عشایر عرب زبان فارس و خوزستان همینکه عروسی انجام یافت چادر عروس و داماد از خاندان جدا و مخارج هم مجزی میشود و اموال و گوسفندان خود را نیز از حیطة قدرت پدر خارج میسازند. در لرستان و بسیاری از ایلات همینکه شرایط عروس معلوم و همه تشریفات جز بحجله رفتن عملی گردید شخص واردی را بسو کالت بر میگزینند تا نزد ملای نزدیکترین محل برود و صیغه عقد را جاری کند و غالباً برای عده زیادی این مأموریت یکجا انجام میگرفته است. کاغذ مهر و امضاء شده همینکه میرسد داماد در چادر خود که حجله نامیده میشود میرود و پرچم سرخی بر فراز آن با احترام در میاورد و خود کنار حجله می نشیند و مردان طایفه نزد او جمع میشوند و ساز و نقاره میزنند و سلمانی قبیله با سینی مسی حضور می یابد و سر داماد را اصلاح میکند و پیش از اصلاح دستمال قرمزی بر بازوی او می بندد و یکی با ذکر محسنات داماد برای او پول جمع آوری میکند و سرمایه مختصری بدست میاورد سپس دو نفر از پیرترین مردان داماد را وسط چادر حجله راهنمایی میکنند و دو تن زن کهنسال نیز عروس را

بهمانجا میاورند و داماد تیری با تفنگ خود برای اعلام عروسی که معمولاً ۴۸ ساعت بطول میانجامد شلیک می‌نماید و زنان و مردان در خارج چادر برقص و یایکوبی می‌پردازند .

ابزار و اسبابی که برای عروسی بکار میرود و نیز قیافه و خلقت او منشأ خرافات و اوهامی شده که هنوز هم بعضی کمابیش رواج دارد و یا لاقلاً آنرا بر زبان می‌رانند مثلاً سربزرگ خوش یمن و پای دراز و بزرگ موجب تیره‌بختی است دندانهای پیشین اگر جدا باشد نشانه‌گشایش زندگی است سبزچشمان را بدذات و کسانی را که دیدگانی گود دارند شورچشم بحساب می‌آورند سفره بخت اگر بر سر دختران دم‌بخت تکانده شود گره از بخت آنان باز میشود در مشهد لقمه‌ای نان و پنیر و سبزی پدر عروس بر کمر دختر خود می‌بندد و عروس باید بمجرد رسیدن بخانه داماد آنرا تناول کند تا هرگز رقیبی (هوو) نیابد داشتن کودک و بارور بودن زن بسیار مهم است و ریشه تاریخی دارد بهمین جهت برای آنکه قوای اهریمن بچه رانند اگر زایمان روز باشد وقتی که آفتاب در افق غرب پنهان میشود برای رفع خطر جن و آل، ماما با سیخی که از پیاز گذرانده است دور بستر زائو خط میکشد آنها که بدیدار او می‌روند نباید دسته کلید و طلا با خود داشته باشند و نخی نیز از لباس خود باید بردارند و بیکی از نزدیکان زائو بدهند این نخها شب با اسپند دود میشود ...

نکته جالبی که از سنن ملی و دلبستگی و احترام جاودانه بشاهنشاهان سرچشمه میگیرد و برای همه طبقات غرور آفرین و افتخارانگیز است اطلاق موقت عنوان «شاه» به داماد است و همه با لذتی وصف‌ناشدنی (شاه داماد) را بکار می‌برند و شاید صرف نظر از تقدیس واژه بیشتر بخاطر آنست که همه از دل و جان و با نهایت خضوع قلب و ایمان برای آسایش و بزرگداشت و رفاه داماد میکوشند و با آنچه

بخواهد و اراده کند موافقت کامل نشان و با علاقه کامل خدماتی ارزنده انجام میدهند .

شاعری نیز نیکو گفته است :

شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست بشرط آنکه بسر را پدر کند داماد
اینک قسمتی از مراسم اختصاصی عروسی را در کشور پهناور و جاودان
خود میاوریم :

ازدواج در شهرستانها

مسأله انتخاب شريك زندگى از كهن -
ترين ادوار تاريخى بمنظور رفع نقايص خلقت
مورد توجه بوده است. افراد انسان از آدم
ابوالبشر گرفته تا مردم امروزي همه نياز به زن
داشته و ناگزير بوده اند بكمك جنس لطيف
ناملايمات حيات را تحمل نمايند و بر مشكلات

فايق آيند بنا بر اين بحث از لزوم زن براى دنيايى كه لطف و صفا را در نهاد اين
موجود ظريف جستجو مى كند زايد است تنها بايد بنظر آورد كه قوانين دينى و
مقررات اجتماعى براى آنكه جلو طبع سر كش مرد را بگيرد و مانع هوى و هوس
نفسانى گردد ازدواج را به ميان كشيده و مرد را مقيد ساخته است كه اگر از عهده
تعميم عدالت بر نيايد ببيك زن اكتفا جويد و اداره امور زندگى را از او بخواهد
ناگفته نماند كه گرفتارى زندگى و گراني و قوانين و مقررات تازه و كار بسيار موضوع
تعدد را تقريباً براى مردان امروزي منتفى ساخته است و جنس لطيف مى تواند از
اين حيث با فراغت خاطر بخود پردازد و از مزاحم و رقيب نهراسد زيرا: چنان
قحط سالى شد اندر دمشق، كه ياران فراموش كردند عشق بهر حال بحث ما از
انتخاب شريك زندگى در شهرستانها و روستاهاست كه نخست از مسقط الرأس خويش
آغاز بكار ميكنيم :

بروجرد ما بواسطه قدمت تاریخی در امر زناشویی که مهمترین حادثه زندگی اجتماعی است رسوم و آداب خاصی دارد و ما عمده این عادات را در مقدمه همین مبحث ضمن ذکر رسمهای سایر شهرها یاد کردیم و اکنون بتفصیل بیشتری می پردازیم :

همینکه دختری بسن بلوغ رسید بمناسبت موقعیت اجتماعی و دارائی و ساختمان طبیعی خویش خواستگاران می یابد ولی حد رشد نزد همه طبقات یکسان نیست دختران تهی دست بحکم جبر زندگی از ۱۲ سالگی بالغ می شوند و گاهی میان این طبقه دوشیزگانی دیده شده اند که در ۱۰ سالگی برخلاف قانون و بطور پنهانی بخانه همسر رفته اند البته محرك پدر و مادر در این موارد فقر و عدم توانائی به نگاهداری دختر است و می خواهند باصطلاح يك نانخور کم کنند بدیهیست نتیجه این ازدواجها معلول شدن دختر و در نتیجه نسل ناتوانی بار آوردن است... سالها پیش همنبده شد دختری ۱۰ ساله را بمردی مسن شوهر می دهند شبانگاه عروس کوچک فرار را برقرار اختیار می کند و در خیابانی پشت دری بخواب می رود بدیهیست او را می یابند و پس از تادیب بسیار از نوروانه شکنجه خانه اش می سازند. قریب ۳۰ سال پیش اقوام دختری ۱۱ ساله نزد نگارنده بشکوه آمده بودند معلوم شد داماد زورمند دست و پای دختر معصوم را می بندد و بر زمین میخکوب می کند تا کامدلی بعنف بر آورد...

در گذشته داماد باید هر چه ممکن است زودتر از حجله خارج شود و دستهای پدر و مادر خود را ببوسد و اگر تاخیر روا می داشت بخصوص نزد خانواده های قدیمی و عامی پیرزنی با دوك پنبه ریزی پشت در می نشست آداب دیگری هم رواج داشته که از لحاظ عفت قلم از شرح آن می گذریم در بروجرد جشن عروسی سه روز ادامه می یابد عصر روز سوم بانوان شرکت کننده در جلسه ای باشکوه بنام پای تختی

حضور می‌یابند عروس را نیز می‌آرایند و بآنجا می‌آورند و از برابر فرسرد فرد حاضران می‌گذرانند همه باید با او روبوسی کنند و هر يك هدیه‌ای مطابق شئون خود اهداء نمایند. (۱)

در شهرستانها و بروجرد ازدواجهای نارسا در دفاتر رسمی ثبت نمی‌شود و اگر هم ثبت کنند شناسنامه عوضی یا سجلی که چند سال بزرگتر گرفته شده است بکار می‌برند.

نزد طبقات مرفه بلوغ از ۱۴ به بالاست و دختر همینکه از این سن تجاوز کرد چون تا نیم قرن پیش چندان با مدرسه و اجتماع هم سروکاری نداشت آماده ازدواج می‌شد و این آرزو و انتظار تا ۱۵ سالگی با او همراه بود و همینکه از این سن می‌گذشت و گره بختش در اصطلاح باز نمی‌شد دیگر تمام آرزوهای او نقش بر آب می‌گردید و بصورت تارکان دنیا بیرون می‌آمد و خود را بکارخانه سرگرم می‌ساخت.

این گونه دختران رسیده که اکثرشان هم از نعمت زیبایی طبیعی و دارائی

(۱) عروسی بهر تقدیر با تشریفات خاصه خود دلنشین است اما گمان می‌رود قیود بی‌حد مانع ازدواج بموقع و بسیار گردیده باشد در نتیجه عده بیشماری ازدختران بی‌شوهر و پسران بی‌زن باقی مانده‌اند باید عقلای قوم حتماً چاره‌ای بیندیشند روحانیان و واعظان و دانشمندان و متنفذان و شاید دولت باید سعی کنند اصل جهیزیه از میان برود تا هر کس هر مبلغی برایش مقدور است بنام و بحساب دو طرف ببانک بسپارد و خود آنان مطابق نیاز حقیقی نقایص زندگی را بر طرف سازند - همینکه نجابت مرد و نیروی او برای یافتن وسیله معاش محرز گردید باید قید سهریه زیاد را زد و از او چیزی نخواست در برابر مردم اگر دختری را مناسب خود تشخیص داد و به خاندان او عقیده پیدا کرد باید دور جهیزیه قلم بکشد و با از میان بردن جنبه‌های مادی و خرید و فروش باید کانون سعادت زن و مرد جوانی را از تیرگی نجات داد. معامله درزن‌ناشوئی نه تنها لذت معنوی را از میان می‌برد بلکه مایه دلتنگی و موجب وام و بسیار در نتیجه فقر و نیاز می‌گردد باید قید از میان برود و رفاه آینده زندگی مورد توجه قرار گیرد ...

بی بهره بودند اتفاقاً هنرمندترین زنان شهر بشمار می آمدند نوشتن و خواندن خوب می دانستند و از خیاطی و آشپزی و بچه داری و مجلس آرائی بهره کافی داشتند ...

چون پسری رشید می شد (بلوغ نیز نزد متعینان از ۱۶ سالگی بیابا و برای کم مایگان از ۲۰ فزونتر بود و یا مردی بمرگ عیال دچار می گردید مادر، خواهر، خاله، عمه و حتی همسایگان همه رسماً بکار خواستگاری می پرداختند مقدمات امر از دید و بازدیدهای خانوادگی شروع می شد. در پذیرائی ها معمولاً دختران چای و قلیان می آوردند و خود نیز درس خویش را بخوبی می دانستند یعنی همواره احترامات فائقه را تقدیم زنی که فرزند یا برادر یا حویشاوند نزدیک یا به بختی دارد می کردند. در مجالس زنانه همیشه عمل خواستگاری از طرفین با اصطلاح فرنگیها با شانتاژ (رجز خوانی) آغاز می گردد بدین معنی که خواسته یا ناخواسته مادری از دختر یا پسر خود تمجید می کند .

بیائید مجلسی را در نظر بگیرید که عده زیادی زن مسن و جوان روی زمین گرد هم بتناسب سن نشسته اند پرسش حال یا تعارفات روزانه نزد ما بروجردی ها از همه جای دیگر ایران مفصل تر است و حتی کار احوال بررسی گاهی به سؤال از حال مرغهای خانه و اینکه در روز چند تخم می گذارند منجر می شود البته مردم بیکار و در عین حال خونگرم و متاسفانه کم سواد در اجتماعات سرگرمی باید بیافرینند و جز اینهم چاره ای ندارند .

مسن ترین زنان ربه صاحب خانه می کند و از او طرز کبار و مخصوصاً حال اطفالش را جویا می شود بقیه باید شکیبائی نشان دهند تا نوبت بانان برسد بعد همه بترتیب همین آداب را بی ذره ای تغییر در نحوه تعارف با میزبان انجام دهند و او باید پاسخ همگان را بدهد و به نوبه خود از متعلقان آنان پرسش کند پس از احوال بررسی معمولاً قلیان بکار می افتد و شیرینی خوردن آنهم با اصرار صاحب خانه آغاز و رجز شروع می شود :

« محمد ماشاءاله هزار ماشاءاله مردی شده گل باجی جان نمی‌دانی چقدر با معرفت است هر وقت از در وارد می‌شود تا سلام نکند نمی‌نشیند حالا دیگر تمام کارهای خانواده ما بر عهده این پسر است:» یکی از میان مجلس بین حرفش می‌دود و می‌گوید: بچشم برادری شکلش هم خوب است در کوچه مثل آقاها راه می‌رود و منت بر زمین می‌گذارد ...

دیگری که دختری در اختیار دارد خودی داخل می‌کند و می‌گوید چشمانش مانند چشم مهین است اما مال مهین اندکی بزرگتر و با حالت تراست دیگری اظهار می‌دارد ابرویشان نیز مثل هم است یکی از او آخر مجلس با تبسمی پر معنی اضافه می‌کند عیناً مانند سببی هستند که از وسط دو قسمت شده باشد راستی خانم مثل اینکه عقد اینها را در آسمان بسته‌اند مادر دختر با لحن اعتراض آمیز ظاهری و در عین حال با لطافت و ملاحظت پاسخ می‌دهد نه خانم دختر ما لیاقت ندارد ناچار مادر پسر اظهار می‌دارد برعکس پسر من قابل او نیست و صحبت بهمین جاها خاتمه می‌یابد ...»

مادر پسر از این رهگذر موضوع جالبی برای مذاکره با شوهر خود یافته است و همینکه مرد بخانه وارد می‌شود باب سخن باز می‌گردد و مخصوصاً بدین نکته که جوان باید سرانجامی بیابد تکیه می‌کنند تا در آغاز زندگانی در اندیشه کارهای نامشروع نباشد و بندش بحرام باز نشود. پدر گوش می‌دهد و چون سماجت و اصرار زن از حد بگذرد بنای کار را براستخاره می‌گذارند و هر دو آرزو می‌کنند یگانه انتظارشان در زندگی که داماد کردن فرزند است عملی شود و بحکم آنکه: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست تصمیم قطعی اتخاذ می‌شود و چند زن روزی معین برای خواستگاری بمنزل دختر می‌روند اینجا دیگر کار شکل دیگری بخود می‌گیرد و همانطور که خوی ذاتی زن است که با دستی میراند و با چشم بجانب خود

می‌خواند اول از بیخ عرب می‌شوند و همینکه دیدند ممکن است طرف میدان خالی کند بدو نزدیک می‌گردند و چانه‌زدن آغاز می‌شود .

در بر و جرد جهیزیه باید زیاد و مهریه زیادتر باشد متأسفانه جهیزیه هرگز مناسب با زندگانی مختصر حاضر نیست مثلاً حتی جلد قلمدان و یا جلد ساعت و یا شب کلاه ترمه که مدتی است بر اثر پیدایش قلم خودنویس و ساعت مچی و موی بلند از میان رفته باید تهیه و برای تمام اقوام داماد یک‌دست لباس بعنوان خلعتی دوخته شود. ضمن اناثه: گلاب‌پاش، مردنگی، تسبیح داماد که حتماً سر آنرا باطلا زینت داده باشند نباید فراموش شود. حمامیها بخصوص انعام و خلعت می‌خواهند . بقچه‌های جانمازی باید بسیار تهیه گردد که اگر روزی عروس بیست زن نمازخوان میهمان کرده باشد بتواند بدون مراجعه به همسایه خود سجاده برای همه پهن کند چادر نماز نیز بهمین تعداد ضروری است بطور خلاصه همینکه دختری بعروسی موفق گردد در خانه‌ای که آنجا نشوونما یافته است دیگر چیزی یافت نمی‌شود مال و منال همه بخانه داماد نقل مکان می‌کند و قرض زیاد هم باقی میماند که غالباً منجر به ورشکستگی می‌شود وضع داماد متأسفانه بدتر است زیرا در برابر لوازم زندگی که بهیچ دردی نمی‌خورد طی چند شبانروز باید بعده بشمارای غذا برساند، بخشش‌ها کند و بخصوص با رنج تشریفات قیود شب عروسی و حنا بندان دست و پنجه نرم نماید .

شب قبل از عروسی را حنا بندان گویند این کار از نظر استحباب است که بدست و پای داماد و عروس حنا می‌گذارند البته طبقه متجدد زیر این بار نمی‌روند و بهر حال این شب در حقیقت عروسی حمامیهاست زیرا حمام خود را می‌آرایند شربت و شیرینی آماده می‌سازند نوازنده دعوت می‌کنند و بیشتر مداحی حاضر می‌شود و جلو عروس یا داماد می‌افتد و مصرع معروف: « که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات» را می‌خواند گاهی عمل حنا بندان در عصر شب زفاف اتفاق می‌افتد و

نزدیکان داماد و عروس بهر حال با آنان همراهند. شب عروسی نخست جهیزیه را درخوآنچه‌های متعددی می‌گذارند و بمنزل داماد می‌آورند مداح در جلو می‌خواند و تماشاگران بعد افراط حضور می‌یابند و از همه جالبتر در یکی از خوآنچه‌ها کلاه یا عمامه‌ای است که روی آن بقچه ترمه‌ای کشیده‌اند و زیر آن دستمالی ابریشمین با شاخ نباتی قرار دارد این تحفه را نزد بزرگ مجلس خاصه که دو بخته نباشد (یعنی با بیش از یک زن سر نکنند) می‌گذارند داماد احضار می‌گردد و با حالت ادب جلوی صدر نشین زانو می‌زند او کلاه را بر می‌دارد و بر سر او می‌گذارد و دستمال و شاخه نبات را خود بجیب می‌زند سپس خوآنچه‌ها جمع و انواع شیرینی در سفره‌ای ریخته و بین حاضران توزیع می‌شود پس از صرف شام جمعی داماد را همراهی می‌کنند و دنبال عروس می‌روند دو جوان همسال معمولاً دو بازوی داماد را می‌گیرند و او را تا اطاقی که عروس در آن قرار دارد با خود می‌برند و در آنجا عروس را که پارچه توری بر سر و صورتش کشیده‌اند روی صندلی می‌نشانند داماد جلو صندلی می‌ایستد نخست پسر بچه‌ای بندی را به نیت ۷ پسر و ۳ دختر یا بیشتر یا کمتر (بسته به تعدادی که تعلیم دهند) بر کمر عروس گره می‌زند و معمولاً شاخ نباتی بدست می‌آورد و سپس بند را می‌برد تا گره گشوده شود پس از آن داماد باید کفش پای راست عروس را بیرون آورد و جوراب را خارج سازد و انگشت بزرگ پای راست زن را با آفتابه لگنی که قبلاً حاضر شده است بشوید بعد پا را خشک نماید و سپس جوراب و کفش را بر پای عروس بپوشاند و موظف است مشت پولی میان کفش بریزد یا بر سر عروس بپاشد تا حاضران که همه زنند با شادی و اشتیاق بر چنینند بسدی هستند در تمام این مدت زنها کیل می‌زنند و با اصطلاح برو جردی‌ها گیلی‌لی‌لی که مظهر نشاط است بر زبان می‌رانند و بداماد متلک می‌گویند بعد پسر به صحن حیاط می‌رود و بدوستان خود می‌پیوندد و عروس نیز آماده حرکت می‌شود آئینه بزرگی که آئینه بخت است مقابل عروس حمل می‌گردد و هر قدر راه دور هم باشد باید عروس و داماد آنرا

پیاده طی کنند عروس را نیز دو زن جوان هدایت می کنند. چراغهای متعدد لاله با شمع اطراف را روشن می سازد و گیلی لی لی ادامه دارد در هر چند قدمی که عروس با ناز تمام جلو می رود همراهان او را مجبور به توقف می سازند و گاهی روی صندلی می نشاندند و داد می زنند بیاریتش (یعنی او را بیاورید) ناگزیر داماد را با استقبال می برند و این عمل از خانه عروس تا منزل داماد بیش از صد بار تکرار می شود. گاهی نزدیکان داماد بجای او کسی دیگر را جلو می برند که همه همراهان عروس فریاد می کشند بابا غوری است اصلی را بیاورید.

هرگاه در مسیر عروس اصطبل یا باشد اسبی بیرون می کشند و جلوی راه را سد می کنند و تا انعامی شایسته نگرفته اند راه را نمی گشایند و این عمل را کمند نامند. همینکه داماد بدرج منزل خود رسید با عجله بوسیله نردبان بردیواری که در زیر آن درودی قرار دارد صعود می کند تا عروس از زیر پای او بگذرد و معتقد است باین ترتیب همواره بر عروس مسلط خواهد بود پس از ورود عروس گاهی هم بعد از کمی استراحت عروس و داماد را دست به دست می دهند ابتدا عروس کنار دیوار می ایستد و داماد نیمه کله قندی باید بالای سر او بردیوار بکوبد که گاهی هم اگر نشان غلط باشد ممکن است سر آن بیچاره شکسته شود. شخص محترمی که بیش از یک زن نگرفته باشد و معمولاً پدر داماد یا عموی او دست عروس را در دست داماد می گذارد و باید سه دور گرد تخت بگردند و هر یک بکوشند پاروی پای دیگری بگذارند تا سلطه آینده خویش را تأمین سازند پس از این تشریفات عروس و داماد را به حجله می برند داماد به عروس امر می دهد درب را ببندد و او اعتنا نمی کند حتی تسوری را تا هدیه شایسته ای نگیرد بر نمی دارد. داماد نخست دو رکعت نماز می گذارد و از خدا درخواست اولاد زیاد و شایسته می نماید. هرگاه پدر در قید حیات باشد و هزینه گران کار را بر عهده گیرد انتظار داماد از خدای بزرگ هنگام نماز کمتر و در غیر این صورت ادای قروض عروسی هم بر آن مزید می گردد.

روز بعد از شب عروسی از خانه مادر عروس حلوای خاصی که بسیار مطبوع و پرروغن و تاحدی روان است بنام (زیره جوش) برای عروس و داماد و همه کسانی که در میهمانیهای عروسی در خانه آنان گرد آمده اند فرستاده می شود .

آخرین مراسم عروسی در بروجرد «داماد سلام» نام دارد که معمولاً روز چهارم یا هفته بعد از زفاف داماد با تنی چند بیدار پدر عروس می رود و پذیرائی شایسته ای از او بعمل می آید و پدر زن ناگزیر است هدیه مناسبی به او بدهد - سرانجام پس از دو هفته همه شرکت کنندگان درجه اول جشن عروسی بافتخار عروس و داماد میهمانی مفصل ترتیب می دهند که معمولاً باطنزهای دلنشین سپری می شود ...

در ارسباران برای خواستگاری تنی چند از بزرگان و ریش سپیدان خاندانی بخانه عروس می‌روند و او را برای پسر خود خواستگاری می‌کنند پس از موافقت و صرف شیرینی همه را جهت شرکت در مراسم عروسی دعوت مینمایند جشنها پنج تا ده روز بطول می‌انجامد و همینکه فردی سرشناس وارد مجلس بزم عروسی گردید با ساز و دهل از او استقبال می‌شود سپس رامشگری با ظرفی تهی می‌گردد و افراد حاضر باراده خود کمی نقدی بداماد می‌کنند و اقوام نزدیک شتر و گاو و گوسفند اهدا مینمایند .

در ایل جلالی یکی از ریش سپیدان خاندان بخانه عروس آینده خود می‌رود و پس از جلب رضایت بزرگان آن دودمان، تنی چند با کله‌های قند در مجلس شرکت می‌کنند و درباره شیربها سخن بمیان می‌آورند و این موضوع متناسب شخصیت و ثروت بزرگان خانواده به ۵۰ تا ۲۰۰ گوسفند، چند اسب و گاو و تعدادی سکه طلا و لباس منتهی می‌شود جشن عروسی نیز سه روز به طول می‌انجامد و در پایان مراسم عروس را سواره بخانه داماد راهنمایی می‌کنند و کسانی که بخوانند او را ببینند باید هدایائی بپردازند .

نزد حیدرانلوه‌ها هر گاه پسری دختری را بپسندد لچک او را بر میدارد و دیگر کسی بخواستگاری این دختر نمی‌رود و در نتیجه پدر و مادر یا ولی این جوان خواه ناخواه تقاضای همسری دختر را برای پسر خود می‌کنند و وجه نقد یا

گوسفند و گاهی چیزهای دیگر بعروس آینده می‌بخشد و چون تشریفات با موافقت طرفین پایان یافت مجلس با اعلام «مبارك باد» پایان می‌پذیرد و خانواده پسر برای دودمان دختر شیرینی و خلعت با ساز و دهل و سرنا و کمانچه می‌فرستند. هنگام عروسی دستمالی بزرگ در خانه داماد پهن می‌شود و حاضران بتناسب قدرت مالی خود مبلغی روی آن می‌گذارند.

شاهسون ها هنگام خواستگاری دوریش سفید بچادر عروس می‌فرستند و عهد و پیمانی می‌بندند که در حفظ آن بسیار کوشا هستند در جلسه خواستگاری پس از صرف شیرینی دیگر دیداری بین عروس و داماد اتفاق نمی‌افتد تنها افراد برجسته خانواده پسر بمکان دختر رهسپار می‌گردند و آئینه، گردنبند، روسری کلاغی، پارچه و شیرینی همراه خود می‌برند و پس از چند روز شرکت کنندگان در جلسه عروسی را دعوت مینمایند. میهمانان همه شب عروسی را باید در منزل داماد بگذرانند و مبلغی به آشپز و آبدار انعام بدهند و این مراسم چند روز ادامه می‌یابد و در آخرین روز دعوت شدگان در مکان عروس حضور می‌یابند و او را همراه خود به چادر داماد هدایت می‌کنند هنگام خروج یکی از بچه‌های خان‌دان کمر بند زیبای طلائی به کمر وی می‌بندد و عروس در حالتی که آئینه در جلو و همه جهیزیه دنبال او حرکت می‌کند و کشتی‌گیران و سوارکاران و رامشگران هر يك به هنر نمائی اشتغال دارند بخانه داماد می‌زسد طلاق هم نزد این طایفه کاری ناپسند است و به ندرت اتفاق می‌افتد در میلان طرز خواستگاری چنین است که با حضور تنی چند از خاندان دو طرف از دختر رضایت و اقرار بموافقت با همسری می‌گیرند شیر بهسا را نیز تعیین و پرداخت می‌کنند سپس از افراد دو دودمان دعوت بعمل می‌آورند و وجوه

و اموالی را که از نزدیکان عروس و داماد دریافت می‌دارند همراه دختر بخانهٔ پسر می‌فرستند .

در طایفه مکانلو نیز وضع شبیه میلانلوهاست با این تفاوت که هر قدر مبلغ مهریه زیادتر باشد پدر و مادر دختر سرافرازی زیادتری دارند مراسم عروسی و آغاز آن نیز با آهنگ طبل و تنبور همراه است. بعد از دو روز جشن و شادمانی دختر را با شلیک چند تیر هوایی سوار بر اسب می‌نمایند و بخانه داماد می‌برند و دختر بمحض ورود با داماد برقص و پایکوبی می‌پردازد و حاضران پول زیادی بر سر آنان می‌ریزند و همه کس می‌تواند آنها را جمع آوری کند .

در ایل کلهر پسر خود دختر را انتخاب می‌کند سپس زن و مردی چند از خاندان وی بخانهٔ او می‌روند و پس از مذاکره و کسب موافقت روز عقد تعیین می‌شود و دو روز زودتر از موعد جشن، داماد مخارج پذیرائی، شال ترمه و انگشتری با ساز و دهل بمنزل عروس می‌فرستد و بعد از صرف شام و ناهار مفصل انگشتری را در دست و شال را بر سر عروس جای می‌دهند و مبارک باد می‌گویند روز عروسی نیز فقط خاندان داماد شرکت دارند و از خانواده عروس کسی حضور ندارد در این هنگام یکی از بزرگان دودمان داماد شالی بکمر او می‌بندد و چادری بر سرش می‌افکند و او را بر اسب سوار می‌کند و با ساز و دهل بخانه داماد راهنمایی می‌نماید . داماد بمجرد نزدیک شدن عروسی کمی آب بر سر وی می‌پاشد سپس بحجله می‌روند .

در پشتکوه لوستان مهمترین موضوع درخواستگاری گشودن زبان پدر و مادر دختر است تا راضی بگفتگو وخواستگاری شوند پس از این موافقت که چندان هم آسان نیست مراسم حنا بندان انجام می‌گردد بر تن دختر لباس نو

می‌پوشند و با زر و زیور او را می‌آرایند و روز بعد عده‌ای سواره و پیاده مرکب از مرد و زن پی او می‌روند و بخانه دامادش راهنمایی می‌کنند .

دربویر احمد علیا خواستگاری بیشتر برای تقویت نفوذ محلی و یافتن طایفه و ملک و مال تازه انجام می‌گردد بهمین دلیل دختر ۲ تا ۳ ساله را بعقد پسر ۱۰ تا ۱۲ ساله درمی‌آورند تشریفات نیز جلب موافقت پدر عروس و پدر داماد است مراسم عقد بسیار ساده است و بوسیله ملای محل که مختصر سواد دارد صیغه عقد جاری می‌شود و بیدرننگ پدر عروس قطعه‌ای ملک یا مزرعه کاملی با مقداری گاو و گوسفند بعنوان چشم‌روشنی دریافت می‌دارد برای انجام عروسی کسان داماد سواره بخانه عروس می‌روند و شادی کنان او را براسب می‌نشانند و با همراه داشتن جهیزیه وی که معمولاً مقداری گاو و گوسفند و چهار پا و اسباب خانه است بمنزل داماد انتقالش می‌دهند .

ممنسی ها همینکه درصدد خواستگاری دختری از افراد قبیله برای پسر خود برمی‌آیند ریش سفید خانواده را محرمانه نزد پدر دختر می‌فرستند و تمایل او را می‌پرسند چنانچه جواب مثبت بود بیدرننگ عده‌ای زن و مرد با مقداری قند، چای، روغن، برنج یک گوسفند و مبلغی پول یا سکه طلا و چند دست لباس دوخته بخانه دختر می‌روند هدایا را نخست تحویل می‌دهند و یکی از لباسهای دوخته را برتن او می‌پوشانند و با این ترتیب ضمن صرف ناهار مراسم خواستگاری پایان می‌پذیرد و فاصله آن با عروسی بسیار زیاد و گاهی به ده سال می‌گردد شب عروسی هم پس از آمادگی خاندان عروس و داماد و تعیین پرداخت شیربها معلوم و با اجرای مراسم موافقت می‌شود .

در ایلات سیرجان پدر داماد یکی از بزرگان طایفه را نزد پدر دختر می‌فرستد

و همینکه از طرف او با امر خواستگاری موافقت شد يك دست لباس با يك انگشتری جهت عروس آینده بعنوان نشانه اندازی می فرستند جلسه عقد کنان در خانه پسر دختر پس از تعیین میزان مهریه که طلا و نقره و شتر و ملك است و شرح آنرا در عقدنامه می نگارند عملی می شود و از آنروز برای حفظ شئون طایفه تا مراسم شب زفاف دختر باید خود را از داماد پنهان سازد حتی اگر پسر بخانه یا چادر پسر دختر طبق رسوم محلی وارد شود دختر باید پشت بدو کند و خارج گردد و چنانچه عکس این رویه عمل شود دختر در خور سرزنش همگان خواهد بود. اجرای مراسم عقد و عروسی نزد آنان هزینه سنگینی در بر دارد.

نزد بختیاری های چهارلنگ ازدواج بدون رعایت رضایت پسر و دختر
برای حفظ موازنه سیاسی محلی و تأمین نفوذ عملی میشود بهمین جهت همینکه دختری در خانواده ای قدم بعرضه وجود نهاد خاندان دیگری که پسر بزرگتر دارند با اصطلاح خود آنها کاغذ میگیرند و «نام گذاری» میکنند و در حقیقت دختری را بنام پسر «ناف» میبرند گاهی هم پسر و دختری که بحکم زندگانی بی آرایش روستائی یکدیگر را پسندیدند آشنا میشوند و این نزدیکی ها به پیشنهاد ازدواج منجر میشود یعنی پدر داماد بخانه دختر میرود و چند تن از کلانتران و ریش سفیدان هم حضور دارند و قرار کار را میگذارند ...

در ایلات کورد تقریباً امر نکاح بصورت استبدالی است یعنی کسیکه میخواهد از خاندانی دختری برای پسر خود بگیرد باید دختری هم از خود یا نزدیکانش به پسر از آن دودمان بزنی بدهد درینصورت هزینه هم اندک و خرج بکمترین صورتی مبدل میشود با اینهمه شیر بها متداول است و طرفین می پردازند (این مبلغ غیر از

مهریه است که جای خود دارد) نزد این دسته از هموطنان ما بیشتر بخاطر اسم و شهرت و خصوصیات اخلاقی بخواستگاری می‌پردازند همینکه با شرایط تسوافت یافتند دختر بدون چون و چرا نظر پدر را می‌پذیرد و عده‌ای از معتمدان روز عقد شرکت میکنند و پس از مراسم عروس را سوار اسبی مینمایند و بخانه داماد حرکت میدهند و اگر ردوبدل کردن دختر در میان بود طوری موب عروسها را ترتیب میدهند که بین راه دودسته بهم برسند و هر اجتماعی عروس خود را تحویل بگیرند و بخانه داماد ببرند.

لرستانیها هم پس از موافقت کسان دختر بمنزل او میروند و بمقتضای وضع مادی خود هدایائی همراه میبرند و خواستگاری مینمایند «ناف بران» نیز بین اکثر طوایف متداول است و باید هر ساله ارمغانهایی بخانه دختر بفرستند همینکه دختر به ۹ سالگی رسید عقد عملی و بخانه شوهر رهنسپار و مراسم زفاف بعدهسا و پس از استیناس کامل علمی میشود گاهی هم دختر منزل پدر می‌ماند تا به بلوغ واقعی برسد سپس با ساز و دهل و آهنگهای محلی و رقص چوبی که خود آنرا «چوکه» نامند جشن عروسی بحد اعلای شور و نشاط خود میرسد در این نوع رامشگری دایره واحدی تشکیل میدهند وزن و مورد با دستمالهای رنگین و آهنگ نشاط انگیز و مهیجی که گاهی تندتر و زمانی نرم تر اجرا میگردد با نظم خاصی که در حرکت پا و چرخیدن در دایره معین دیده میشود میرقصند این نوع پای افشانی را میتوان زیباترین طرف رقص ملی (فولکلوریک) ایران دانست - در بعضی از طوایف (الیگودرز) ضمن رقص جمعی «چوب بازی» که چون ورزش شمشیر بازی با حمله و دفاع و شکست دادن طرف توام است عملی میگردد و بسیار جالب و هیجان انگیز میباشد همچنین کسان عروس هنگام ورود او میکوشند کلاه داماد را بر بایند سواران

همراه پسر از صمیم قلب بدفاع برمیخیزند و اغلب کار بمشاجره میکشد تا هنگام ورود عروس که داماد او را روی دست قرار میدهد و بخانه میبرد برخی از طوایف لرهمینکه عروس بخانه داماد نزدیک شد پسر از بالای سر همسر خود قند و شیرینی پرتاب میکنند و کسانی که در جشن شرکت دارند بجمع آوری آنچه در دسترس قرار گرفته است می پردازند گاهی هم داماد با چوبی که در دست دارد بر سر عروس میزند و اگر حواس خود را جمع نکرده باشد ممکن است ضربه منجر بشکستگی سر دختر شود .

نزد قشقائیها اگر پسر و دختری بهم تمایل نشان دهند نخست تحقیق میشود که آیا کسی از خاندان دختر بدو دل بستگی دارد یا نه در صورت نفی بوسیله زنان خانواده رضایت مادر دختر جلب و پس از آن با فرستادن ریش سپیدان مراسم خواستگاری انجام میگردد در این جلسه نخست شیربها مطرح میشود که پول نقد، شتر، مادیان و پارچه است و میزان آن بر حسب تمکن مالی تغییر می پذیرد و ریش سپیدان برای تقلیل آن بحث زیاد بعمل میاورند. عقد و عروسی غالباً در این طایفه توامان انجام میشود مدت جشن معمولاً سه و گاهی هفت شبانروز ادامه می یابد روز پایان مراسم که باید در صورت امکان با یکی از روزهای سعید همزمان باشد بستگان داماد و ریش سپیدان سواره بخانه پدر دختر میروند و خواربار، سوخت، شیرینی، قند و چای و گوشت همراه میبرند یا قبلاً میفرستند مراسم عقد مانند آنچه در شهر میگردد با اجرای صیغه نکاح عملی و با اجازه پدر و مادر عروس براسب میزین سوار میشود و پسری ۷ تا ۸ ساله را پشت سر خود می نشانند و مرد محتشمی مهاراسب را بدست میگیرد و با شادی و هلهله و اسب دوانسی و تیراندازی سوارکاران قبیله داماد بطرف خانه او رهسپار میگردند و همینکه عروس نزدیک شد داماد وعدهای

سوار و پیاده تیراندازان با استقبال او میروند و بسا اسب‌دوانی و سوار خوبی دامساد نارنجی بطرف سینه عروس پرتاب و فرار میکند بی‌درنگ سواران همراه عروس او را تعقیب مینمایند و اگر باسارتش توفیق یافتند با چوب ضرباتی بر او وارد میسازند سر انجام عروس بحجله‌ای که با نهایت سلیقه تزئین شده وارد میگردد و دامساد و بستگانش هدایائی از قبیل اسب، گوسفند یا قباله مزرعه و ملکی بوی اهدا میکنند...

زن ایرانی در نیم قرن اخیر

قرن معاصر بمناسبت ارتباط نزدیک با مغرب -
زمینی‌ها ، اعزام دانشجو باروپا ، تاسیس
دارالفنون، ایجاد روزنامه و چاپخانه و بیداری
مردم وطن گلزار آزادی ساکنان این سرزمین
را که با خون شهیدان راه حریت آبیاری شده و

رنک و جلاو نشو و نمای تازه‌ای یافته بود جانفزا و ایرانیان را بحقوق اساسی آشنا ساخت
و در خاندان بشری جائی مناسب جهت آنان تعیین و معرفی کرد . دختران بمدرسه
راه پیدا کردند و با علوم عصر آشنا شدند سازمانهای کشوری بوجود این طبقه مفید
احساس نیاز کردند و کم کم دست روزگار زمینه ظهور سردار نامدار تاریخ ایران
رضا شاه کبیر را فراهم آورد و در سخت ترین دوران زندگی ملت باستانی کشتی
شکسته میهن بدست ناخدائی توانا افتاد و کشتی نشینان را بساحل نجات هدایت
کرد شاهنشاه فقید فرمان تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ را صادر فرمود و ازین رهگذر جمعیت
فعال کشور را به دو برابر افزایش داد . در آن روز بزرگ که ملکه پهلوی ر شاهدختها
نیز با چهره باز زیب مجلس جشن دانشسرای مقدماتی بودند نطق سنجیده و آرام
و شمرده ناجی ایران با عنوان : مادران من ، خواهران من آغاز شد و در پایان
چنین بیان داشتند : من میل به تظاهر ندارم و نمیخواهم از اقداماتی که
شده است اظهار خوشوقتی کنم نمیخواهم فرق بین ایران امروز با روزهای
دیگر بگذارم ولی شما خانمها این روز را روزی بزرگ بدانید و از فرصتهائی
که دارید برای ترقی کشور استفاده کنید...» زنان ایران الحق پس از برانداختن
پرده ننگ و جهالت شایستگی خود را از هر جهت نشان دادند و بسا تلاشی بی گیر

برای اثبات و معرفی ارزش اجتماعی خویش کوشیدند وزیر معارف وقت در کانون بانوان ، اجازه نامنویسی دختران را در تمام دانشکده‌های کشور (که با پسران یکجا تحصیل کنند) از طرف شاهنشاه اعلام داشت چادر از میان رفت مدارس و مؤسسات بهداشتی از وجود بانوان تحصیل کرده و علاقمند و خدمتگزار سرشار شد. سرانجام عوارض جنک بین المللی دوم میهن آرام و درجاده کمال حقیقی ما را بسرزمین سختی و تیره بختی و جنک و فقر مبدل ساخت قهرمان تاریخی برای نجات مردم از قهر متجاوزان خاک ایران را ترك گفت و فرزند برومند خود را که دست روزگار برای چنین ایام تیره و تاری در پروراندنش ید بیضا کرده بود بجانشینی انتخاب نمود زنان آزاده هم بیکار ننشستند و حزب آنان که بعدها شورای زنان نام گرفت برای دفاع از حقوق زن و جلوگیری از اندیشه‌های ناپاک کوتاه نظران بنگارش مقالات آتشین و اقامه برهان برای مرتجعان و مزدوران پرداختند و نخستین سازمان همکاری جمعیت‌های زنان را بسال ۱۳۲۲ از ترکیب همه دسته های بانوان بوجود آوردند . دسته های متشکله آن : شورای زنان ، سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر ، جمعیت راه نو ، انجمن معاونت زنان شهر ، انجمن بانوان فرهنگی ، کانون بانوان پزشک ... بودند . این مجمع مهم و مفید اعلامیه ها داد که قسمتی از یکی نقل و از خلال جملات آن پایان دوران سیه روزی زنان و وطن آشکار میگردد :

تحولات اجتماعی نیم قرن اخیر تغییرات شگرفی در سازمانهای اجتماعی وارد ساخته و زنان را در مقابل وظایف و مسئولیتهای سنگینی قرار داده است مسلم است این وظایف و مسئولیتهای اعطای حقوق جدیدی را ایجاب مینماید زن روشنفکر و مترقی امروز ایران نمیتواند خود را از جامعه جدا بداند و مصر او خواهان حقوق حقه خود میباشد ...»

از مجموعه نطقها و نوشته ها و روزنامه ها و مجله های مستقل بانوان پیشرفت همه جانبه زنان کشور محسوس بود و با فشار حکومت نظامی و دسیسه های مرتجعان که زن را در چادر و محبوس و بی اثر میخواستند منشور شاه و مردم و انقلاب سپیدی

که جاودانه بر عارض تاریخ وطن با شکوه تمام خواهد درخشید از افق زندگی زن جلوه گر شد ششم بهمن ۱۳۴۱ برای مراجعه بآراء عمومی تعیین و اعلام گردید تظاهرات مترقیانه زنان بدورترین شهرستانها و حتی روستاهای کشور سرایت کرد و همه از آن پشتیبانی نمودند و برای تحقق بخشیدن بدان آرزو بپا خاستند. و در هشتم اسفند ۱۳۴۱ آخرین ننگ اجتماعی از دامن زنان ایران زدوده و درسخترانی اقتصادی بوسیله شاهنشاه چنین مزدهای داده شد: **این آخرین ننگ اجتماعی ایران را انشاءاله در انتخابات آینده بر طرف خواهیم کرد و قاطبه اهالی این مملکت در سرنوشت خودشان و انتخابات ایران شرکت خواهند داشت»** متعاقب بیانات شاهانه روز ۱۱ اسفند ۱۳۴۱ وزیر کشور وقت در گزارشی که بهیئت وزیران تقدیم کرد باتکلی یکی از مواد قانون اساسی مصوب ۲۱ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری که نوشته است: هر يك از افراد و اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عمومی محق و سهمیم میباشند و بموجب اصل دوم: مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند» عدم شرکت بانوان را در انتخابات بدون مجوز دانست و قید کلمه ذکور از ماده ششم و نهم انتخابات مجلس سنا مصوب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ را حذف و خود را مکلف باخذ مجوز قانونی پس از افتتاح مجلسین اعلام کرد ...

با این اقدام و برگزیده شدن تسی چند برای شرکت در مجلس شورای ملی و مجلس سنا و انتخاب وزیر و چند معاون وعده بیشتری مدیر کل از میان زنان در دستگامهای دولتی نقش زنان در انقلاب شاه و مردم به خوبی باثبات میرسد و شاهنشاه آریامهر با بیانی رسا اثر زنان را در اجتماع ایران چنین نشان میدهند:

«بکار افتادن روز افزون نیروی فعاله زنان ایرانی در شئون مختلف حیات ملی ایران نه تنها اجتماع ما را روز بروز بیشتر بسطح مترقی ترین جوامع جهان نزدیک میکند بلکه بنیاد فکری و روحی اجتماع آینده ایران را نیز قوام و استحکام میبخشد

زیرا این زنان ایران هستند که باید اصول انقلاب را در ذهن فرزندان خویش یعنی در ذهن آنانی که باید ایران فردا را اداره کنند و بنوبه خود مربی نسلهای آینده باشند رسوخ دهند هر قدر سهم زنان امروز ما در آشنائی با اصول انقلاب ایران و اداره اجتماع نوینی که براساس این اصول پی ریزی شده است بیشتر باشد فرزندان که در مکتب ایشان پرورش می یابند با آشنائی بیشتر و عمیقتری باین اصول پا بصحنه اجتماع خواهند گذاشت ...»

جای دیگر میفرمایند :

«اکنون که چهار سال از آن هنگام گذشته میتوانم با خوشوقتی بگویم که این پیش بینی تا حد زیادی تحقق یافته است و زنان کشور ما در کارهایی که شرکت جسته اند شایستگی و وطن پرستی خود را ابراز داشته اند نه تنها در رشته های آموزشی و بهداشتی و امور خیریه روز بروز سهم مهم و مؤثر زنان بیشتر میشود بلکه در رشته های علمی و حقوقی و اقتصادی نیز پیوسته زنان ما سهم بیشتری بعهدہ میگیرند در زمینه های مختلف ادبی و هنری زنان ما موقعیت ممتازی احراز کرده و ذوق و استعداد خود را بهترین نحوی بروز داده اند ، همچنین در سازمانهای مختلف بین المللی بانوان ما با شایستگی شرکت کرده و صلاحیت و تخصص خود را نشان داده اند لازم بتذکر نیست که در فعالیتهای کارگری و کشاورزی کشور غالباً زنان ما دوشادوش مردان شرکت دارند بدین ترتیب روز بروز زنان در فعالیت عظیم اجتماعی و اقتصادی کشور ما و در تجدید بنای اجتماع ایران سهم حساستر و مؤثرتری چه از لحاظ کمیت و چه از حیث کیفیت برعهده میگیرند و این امری است که لازمه اجتناب ناپذیر هر اجتماع پیشرفته و مترقی امروزی است .

آماری که اخیراً توسط سازمان ملل متحد انتشار یافته بخوبی نشان میدهد که این تحول اجتماعی کشور ما تا چه اندازه منطبق با احتیاجات و ضروریات مترقی ترین جوامع دنیای حاضر بوده است ...»

«اکنون شصت سال از اعلام مشروطیت

در ایران میگذرد و با این وصف با اطمینان

میتوان گفت که تا سال ۱۳۴۱ این مشروطیت

فاقد مفهوم واقعی خود بود .

مفهوم واقعی يك دموکراسی چیست؟

مسئله قبل از هر چیز این است که در آن همه

جای دیگر نقش زن را در

اجتماع و عدم توجه به بدین

نیروی خلاقه را در دوران

مشروطیت چنین نشان میدهند:

افراد کشور حق داشته باشند در مسائلی که مربوط به سر نوشت آنها است اظهار نظر

کنند و رای بدهند. ولی در مشروطیت ما نه فقط نیمی از همه مردم کشور یعنی زنان

مملکت حق رای نداشتند بلکه از افراد آن نیمه دیگر نیز عملاً فقط متنفذین و مالکان

و صاحبان سرمایه و بطور کلی افراد طبقه حاکمه بودند که مجلس یعنی کانون

مشروطیت را در دست خود داشتند مقررات مربوط به انتخابات طوری بود که

هیچوقت مثلاً يك زارع ساده یا يك خرده مالک کوچک و یا يك کارگر بنمایندگی

مجلس انتخاب نمیشد و حتی در انتخاب دیگران نیز واقعا دخالتی نمی توانست داشته

باشد زیرا غالباً اینان سواد نداشتند و آراء آنها آرائی بود که عملاً از راه خرید

و فروش در اختیار متنفذین معینی قرار میگرفت .

مقصود این نیست که مشروطیت ایران اصولاً بر اساس حسن نیت و آزادی

خواهی بوجود نیامد زیرا واقعیت این است که عده ای از بنیان تهضت مشروطه-

خواهی مردمی واقعا با ایمان و فدا کار بودند که صمیمانه بخاطر از میان بردن استبداد و تامین آزادی مبارزه کردند و سرخی از آنان در این راه شهادت رسیدند. ولی متاسفانه مجلسی که با چنین فدا کاریها بوجود آمد خیلی زود تیول همان اشراف و متنفذین و فئودالهائی شد که صلاح خود را در عوض کردن ماسک و تظاهر به مشروطه طلبی و آزادیخواهی تشخیص دادند. و در لوای همین نقاب از دموکراسی جدید کشور بهره برداری کردند قدرت و نفوذ این عده از همان آغاز باعث شد که راه نمایندگان واقعی طبقات کسارگر و کشاورز یعنی طبقاتی که اکثریت قاطع افراد مملکت را تشکیل میدادند به مجلسی که حقا در آن سهمی داشتند سد شود و بدین ترتیب پساارلمان ایران تقریبا در بست در اختیار آن اقلیتی که گفته شد قرار گرفت .

قانون انتخابات ما تا قبل از انقلاب ششم بهمن قانونی بود که بهیچوجه منافع طبقات زحمتکش یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمیکرد از جمله مواد این قانون این بود که انجمنهای نظارت انتخابات فقط از اعیان و مالکین و ثروتمندان تشکیل میشد و طبیعی است که در چنین وضعی دست این عده باز بود که جریان انتخابات را بهر نحو که مقتضی بدانند بنفع طبقه خود بگردانند و در صورت تمایل هر صندوقی را که ممکن بود با وجود پر کردن تقلبی به میل آنها نباشد اساسا باطل کنند. از طرف دیگر بموجب مواد و مقررات مختلف همین قانون بکار گزاران حرفه ای امر انتخابات که همواره در خدمت متنفذان و مالکان و یا عمال مرئی و نامرئی بیگانگان بودند امکان همه گونه بندوبست و مداخله آشکارا یا پنهانی در کار رای گیری و در امر قرائت آراء داده میشود. بنابراین در درجه اول انجام يك انتخابات واقعی

ایجاب می‌کرد که قانون انتخابات اصلاح شود و قانون صحیحی که امکان چنین سوء استفاده‌هایی را از متنفذین و از عمال حرفه‌ای آنها سلب کند و راه را برای ورود نمایندگان همه طبقات مردم کشور بویژه کارگران و کشاورزان در مرکز قانون‌گذاری باز نماید جایگزین آن گردد.

از طرف دیگر لازم بود که در چنین انتخاباتی جامعه زنان ایرانی دوش‌بدوش مردان و با حقوق مساوی آنان حق رای داشته باشند و در عین حال از خود ایشان نمایندگان و جود داشته باشند تا بتوانند از حقوق حقه ایشان دفاع کنند....»

زن ایرانی بی‌پاس موهبتی که از این عصر درخشان بدو اعطا شده و نیز برای نشان دادن اندیشه‌ی خلاقه و دقت و بصیرت و بردباری و میهن‌پرستی خود الحق از صمیم قلب کوشیده و امروز در تمام شئون اجتماعی با مرد هم‌دوش و هم‌عنان است بدیهی است اختلاف در وظیفه طبیعی و آنچه دست قدرت برای او معین کرده و نگارنده هم در عین اعتقاد به تساوی محض دو جنس حتی برترین داشتن زن از نظر خصوصیات روحی از پیوسته بمشخص بودن راه و رسم کار و کردار زن و مرد ایمان داشته و معتقدم این دور کن عالم وجود هر یک مکمل دیگری و با پیروی از روش معینی باید بکمال هم چرخهای بزرگ عالم اجتماع را بحرکت در آورند و دنیائی بهتر بسازند خوشبختانه در وطن جاودان ماطی نیم قرن زن محصور در چهار دیواری قیود و تعصب و جهالت و خرافات، شخصیت بارز خود را بر ملاداشت و نقشی افتخار آمیز بر صفحه دفتر کیتی نگاشت بانوان ما اینک هیچ مانعی برای پیشرفت در زندگی اجتماعی سر راه خود ندارند و همینکه شایستگی مختصری نشان دهند درهای ادارات و مؤسسات دولتی و ملی بر روی آنان گشوده می‌گردد تعلیمات عالی خاصه در فنون خانه و هنر و

ادبیات و بهداشت و تعلیم و تربیت کم کم بانحصار آنان درمیآید. همین مدرسه عالی دختران ایران که بدون شائبه مبالغه و مجامله و مدافعه نمودار پیشرفت های پرورشی این عصر درخشان و مظهر اعتلای سطح و عمق دانش و بینش در این زمان و معرف تلاش همه جانبه زنان وطن در جهان پرتلاطم کنونی و در حقیقت عصاره و ثمره عنایت رهبران عالیقدر و ملت مستعد و موقع شناس ایران در نیم قرن اخیر است ما را از ذکر برهانی دیگر برای ابراز لیافت و تعالی فکری بانوان بی نیاز میسازد.

اینک زن ایرانی (علیرغم رفتار غیرانسانی اکثر ملل باستانی جهان با زنان خود) بمقام شامخی که در دوران شاهنشاهی برای او قائل شده اند با دیده احترام و اعجاب می نگرد و از نقش بانوانی برجسته چون: ماندانا مربی واقعی و مادر گورش بزرگ و آئوسا ملکه داریوش کبیر و مادر خشایارشا بر خود می بالد و با آماده بودن وسایل پیشرفت بیشتر و سریعتر عهد مسا میکوشد بنیان تصور باطل عدم تساوی و بی ارزشی زن را (که هنوز بسیاری از گونه بینان جهان بدان معتقدند) نقش بر آب سازد ...

انعکاس مواد منشور شاه و مردم و اصل انقلاب سپید و لزوم تغییر وضع زنان جهان در نظر نمایندگان ملل گیتی سبب تصویب سریع اعلامیه رفع تبعیض از زن در سازمان ملل متحد گردید که متن آنرا میاوریم و یادآوری مینمائیم. در این هنگام که جشنهای باشکوه بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی در جریان است و مراسم تاریخی آن در بیشتر کشورهای جهان و سرزمین مقدس ایران در نیمه دوم مهرماه جاری بصورتی بی سابقه عملی خواهد شد دنیاثیان بر رمز پایداری ایران

و بعظمت اعلامیه حقوق بشر توسط بزرگترین نماینده آریاهای جهان کورش کبیر
 و اکمال آن بوسیله خلف نامسدارش شاهنشاه آریامهر بخوبی پی میبرند و
 هم میهنان ارجمند ما از فخر سر بر کهکشان می‌سایند و نقش مثبت و مفید خود را در
 ارکان دودمان بشری با وضوح تمام تشخیص می‌دهند ...

ای ملت شریف و کهنسال ایران همواره سرفراز و ای کشور جاودانی
 و پرافتخار ما پایدار باش ..

اعلامیه سازمان ملل متحد در رفع تبعیض از زن

اعلامیه رفع تبعیض از زن در تاریخ
هفتم نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب مجمع عمومی
سازمان ملل متحد رسید. این اعلامیه اصول
برابری حقوق زن با مرد را تضمین کرده و
خواهان اقداماتی برای ضمانت اجرایی آنها
گردیده است.

کار تنظیم این اعلامیه از سال ۱۹۶۳
شروع شد و در آن سال مجمع عمومی
سازمان ملل متحد طی قطعنامه‌ای متذکر

گردید که «هنوز تبعیضات قابل ملاحظه‌ای نسبت بزنان اعمال میشود و اگر این
تبعیضات در قوانین گنجانیده نشده باشد در عمل مشاهده می‌شود.»

مجمع عمومی از کمیسیون رسیدگی بوضع زن تقاضا کرد که اعلامیه‌ای
دائر براز بین بردن اینگونه تبعیضات تنظیم نماید. متن مقدماتی این اعلامیه که در
ماه مارس ۱۹۶۶ به تصویب کمیته رسیدگی بوضع زن رسید در همان سال در مجمع
عمومی مطرح شد و مجمع پس از مطالعه، آنرا بکمیسیون بازگرداند تا با استفاده
از مباحثات مجمع و پیشنهادهای اضافی، مجدداً تنظیم گردد.

در ماه مارس ۱۹۶۷ کمیسیون رسیدگی بوضع زن متن اصلاحی اعلامیه را
تصویب نمود و بیست و دومین اجلاس مجمع عمومی این متن را جزو مواد مهم
دستور جلسات خود قرار داد. مجمع عمومی پس از پذیرش توصیه‌های کمیته
سوم خود راجع به اصلاحات بیشتری در متن اعلامیه، آنرا مورد تصویب قرار

داد. تنظیم و تصویب اعلامیه رفع تبعیض از زن گام بلندی است که سازمان ملل متحد در زمینه برقراری مساوات بین زن و مرد در جهت اجرای منشور ملل متحد و اصول مذکور در اعلامیه جهانی حقوق بشر و مقاله نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر برداشته است.

انتظار می‌رود که کمیسیون رسیدگی بوضع زن در آینده با استفاده از کلیه وسایل موجود کوششهای خود را در راه اجرای کامل اعلامیه بکار برد. کمیسیون تشخیص داده است که اولین گام در این راه آنست که آگاهی مردان و زنان جهان را از مفاد این اعلامیه گسترش دهد و آنرا کاملاً مفهوم سازد.

اعلامیه رفع تبعیض از زن - مجمع عمومی سازمان ملل متحد با توجه باینکه ملل عضو سازمان ملل متحد در منشور این سازمان ایمان خود را بحقوق اساسی بشر و مقام و حیثیت شخص انسان و برابری حقوق مرد و زن تأیید نموده‌اند، نظر باینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر اصل عدم تبعیض را تقریر نمود و اعلام داشت که همه افراد نوع بشر از لحاظ حیثیت و حقوق آزاد و یکسان متولد شده‌اند و هر کس حق دارد بدون هیچگونه تمایز، از جمله تمایز جنس، از کلیه این حقوق و آزادیها برخوردار شود، با در نظر گرفتن قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها، مقاله نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های سازمان ملل متحد و کارگزاریهای اختصاصی آن که برای رفع کلیه انحراف تبعیض و بمنظور برقراری حقوق برابر میان مردان و زنان تنظیم و تصویب شده‌اند.

با ابراز نگرانی از اینکه علیرغم منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقاله نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر و سایر اسناد ملل متحد و کارگزاریهای اختصاصی آن، و علیرغم پیشرفتهایی که در زمینه تساوی حقوق بعمل آمده، همچنان تبعیضات قابل ملاحظه‌ای نسبت بزنان بعمل می‌آید؛

با توجه باینکه تبعیض نسبت بزنان باشآن انسانی و رفاه خانواده و جامعه منافات دارد و مانع شرکت زنان در حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور خود بر اساس شرایط مساوی با مردان میشود و مانع توسعه استعداد زنان در خدمت به میهنشان و در خدمت به بشریت میگردد .

با در نظر گرفتن سهم عظیم زنان در زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نقشی که آنها در خانواده بویژه در تربیت کودکان ایفا میکنند .

با اعتقاد باینکه پیشرفت کامل و همه جانبه هر کشور و رفاه جهانی و امر صلح مستلزم حداکثر تشریک مساعی زنان با مردان در کلیه شئون زندگی میباشد .

با توجه باینکه لازم است شناسائی اصل برابری حقوق مرد و زن هم در قانون و هم در عمل تأمین گردد، رسماً این اعلامیه را صادر می کند :

ماده ۱- چون تبعیض نسبت به زنها آنها را از برابری حقوق با مردان محروم و یا آنرا محدود میسازد این تبعیض، اساساً غیر عادلانه میباشد و توهین به حیثیت انسان محسوب میگردد .

ماده ۲- قوانین، رسوم، مقررات و اعمالی که نسبت بزنان تبعیض روا داشته لغو شود و برای برقراری حمایت قانونی کافی جهت برابری زن و مرد میبایستی تدابیر مناسبی اتخاذ گردد، بویژه :

الف- اصل برابری حقوق مرد و زن میبایستی در قانون اساسی گنجانده شود و یا توسط قوانین جاری تضمین گردد .

ب- قراردادهای بین المللی سازمان ملل متحد و کارگزاریهای اختصاصی آن در مورد رفع تبعیض از زنان بایستی هر چه زودتر مورد تصویب و یا پذیرش کشورهای عضو واقع شود .

ماده ۳- برای ارشاد افکار عمومی و هدایت آمال ملی جهت ریشه کنی

تعصبات و برای القای رسوم و اعمالی که بر پایهٔ حقیر شمردن زن قرار گرفته میبایستی همهٔ تدابیر لازم اتخاذ گردد .

ماده ۴- همه گونه تدبیر باید اتخاذ گردد تا برابری زنان با مردان در مورد حقوق ذیل بدون هیچگونه تبعیض تضمین گردد :

الف- حق رأی در کلیه انتخابات و حق انتخاب شدن ر کلیه مجامعی که با انتخابات عمومی تشکیل میشود .

ب- حق رأی در هر مراجعه بآراء عمومی .

ج- حق انتصاب به مقامهای عمومی و انجام کارهای عمومی . این حقوق باید بوسیلهٔ مجالس فانو نگزاری تضمین گردد .

ماده ۵- زنان باید در کسب، تغییر و یا حفظ ملیت خود همان حقوق مردان را دارا باشند. ازدواج با بیگانه الزاماً بر ملیت زن اثر نخواهد گذاشت، یعنی نه از او سلب تابعیت و نه ملیت شوهر باو تحمیل میشود .

ماده ۶- ۱- بدون هیچگونه تبعیض در مورد حضانت یگانگی و هماهنگی خانواده که همچنان واحد اصلی هر جامعه‌ای بشمار میرود میبایستی کلیه اقدامات لازم بویژه با وضع قوانین بعمل آید تا برابری زنان مجرد و یا شوهردار را با مردان در زمینه حقوق مدنی بویژه در زمینه‌های ذیل تضمین نماید :

الف- حق کسب، اداره، استفاده، فروش و یا واگذاری وارث بردن اموال، از جمله اموالی که در دورهٔ زندگی زناشویی بدست آمده است .

ب- حق برابری در اهلیت قانونی و اعمال آن .

ج- برخورداری از حقوق مساوی با مرد در قوانین مربوط به تغییر مکان .

۲- باید کلیه تدابیر لازم اتخاذ گردد تا اصل برابری زنان با مردان در زندگی زناشویی تأمین گردد، بویژه در موارد زیر :

الف- زنان در انتخاب همسر و در ازدواج بطور آزاد و بمیل شخصی از همان حقوق مردان برخوردار خواهند بود .

ب- زنان در دوران زندگی زناشویی و در موقع طلاق و جدایی از همان حقوق مردان برخوردار میشوند . در هر حال مصلحت کودکان مرجع و مقدم خواهد بود .

ج- پدر و مادر در امور مربوط بفرزندانشان حقوق و وظایف مساوی دارند و در هر حال نفع کودکان را بر منافع خود مقدم خواهند شمرد .

۳- عقد کودکان و نامزدی دختران جوان پیش از رسیدن بسن بلوغ ممنوع است و باید اقدامات مؤثر از جمله وضع قوانین بعمل آید تا حداقل سن ازدواج تعیین شود و ثبت ازدواج در دفاتر رسمی ازدواج اجباری گردد .

ماده ۷- مواد کلیه قوانین جزایی گذشته که نسبت بزنا تبعیض روا داشته است بایستی لغو گردد .

ماده ۸- میبایستی هرگونه تدبیر مقتضی از جمله وضع قوانین اتخاذ گردد تا با هرگونه داد و ستد و بهره برداری از فحشای زنان مبارزه شود .

ماده ۹- میبایستی همه گونه تدبیر اتخاذ شود تا برای دختران و زنان اعم از مجرد و شوهر دار از نظر تحصیل دانش در کلیه پایه های تحصیلی ، حقوقی برابر حقوق مردان تأمین شود، بویژه در موارد زیر :

الف- شرایط مساوی برای ورود و تحصیل در همه گونه مؤسسه آموزشی از جمله دانشگاهها و مدارس حرفه ای، فنی و اختصاصی .

ب- چه در مؤسسات فرهنگی مختلط و چه غیر مختلط از حیث برنامه های درس، امتحانات، معلمان، ساختمان و وسایل تحصیلی اختلاف و تبعیض^۲ میان زنان و مردان قائل نشوند .

- ج- امکانات مساوی درخصوص استفاده از مزایا و کمکیهای تحصیلی .
- د - امکانات مساوی در زمینه استفاده از برنامه‌های ادامه تحصیل از جمله استفاده از برنامه‌های نوآموزی بزرگسالان .
- ه - دسترسی بااطلاعات فرهنگی لازم برای بهداشت و رفاه خانواده‌ها.
- ماده ۱۰-۱- همه‌گونه تدبیر باید اتخاذ شود تا زنان شوهردار یا مجرد در زندگی اقتصادی و سیاسی از حقوقی برابر حقوق مردان برخوردار باشند ، بویژه در موارد زیر :
- الف- حق استفاده از تعلیمات حرفه‌ای، گرفتن شغل ، انتخاب آزادانه حرفه و استخدام و همچنین حق ترفیع در کار و حرفه خود بدون آنکه باعث ازدواج و یا بعلل دیگر تبعیض در مورد آنها روا داشته شود .
- ب- شرایط دستمزد مساوی با مرد برای کاری که ارزش آن برابر کار مردان است .
- ج- حق استفاده از مرخصی با حقوق و از مزایای بازنشستگی ، برخورداری از امنیت اجتماعی در مواقع بیکاری، بیماری، پیری و یا ناتوانی در کار .
- د - استفاده از مزایای خانوادگی برابر با مردان .
- ۲- بمنظور جلوگیری از تبعیض نسبت بزنان بسبب ازدواج کردن یا مادر شدن و تأمین حق کار برای آنها بطور مؤثر میبایستی اقدامات لازم بعمل آید تا از اخراج آنان از کار در مواقع ازدواج و زایمان جلوگیری شود و بآنها مرخصی دوران زایمان با استفاده از حقوق و امکان برگشت بکار سابق داده شود و خدمات اجتماعی لازم از جمله تسهیلات نگاهداری طفل برای آنها فراهم شود .
- ۳- اقداماتی که بعلل جسمانی برای حفاظت زنان در پاره‌ای از مشاغل

بعمل می‌آید نمیبایستی تبعیض بنفع زنان محسوب شود .

ماده ۱۱- ۱- مطابق منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر اصل

برابری مرد و زن باید در کلیه کشورها بمرحله اجراء گذارده شود .

۲- بنابراین از دولتها و سازمانهای غیردولتی و اشخاص دعوت میشود که با

استفاده از کلیه مقدمات خود اجرای اصول این اعلامیه را تشویق و حمایت

نمایند ...

طرز تقسیم زنان ایران در سراسر کشور بر حسب فعالیت های اقتصادی و علمی و اجتماعی

در عرف تاریخ اجتماعی وطن پیوسته شمار زنان را با مردان برابر و گاهی بیشتر قلمداد میکردند. اعطای حق آزادی در بهمن ۱۳۴۱ و دخالت روزافزون این طبقه مفید در همه شئون اداری و علمی کشور سبب توجه به اوضاع عمومی زنان و دانستن حالات و فعالیت های آنان گردید خوشبختانه جزوه های بسیار ارزنده سرشماری سال ۱۳۴۵ ایران بکمک ارقام این پرده استتار را بر انداخت و کوشش های همه جانبه زنان را در اعتلای کشور آشکار ساخت. شاهنشاه آریامهر اعتقاد خود را بایفای نقشهای مثبت زنان چنین ابراز میدارند:

«انقلاب ما وظیفه ای را که در مورد زنان ایرانی برعهده داشت با آزاد کردن آنان از قید زنجیرهای کهن و دادن امکان هرگونه فعالیت و پیشرفت ایشان در همه شئون مادی و معنوی اجتماع ایران انجام داد از این پس خود آنها هستند که می باید خویش را شایسته این آزادی و شایسته سنن دیرینه تمدن اصیل ایرانی نشان دهند و تاریخ آینده را بدانسان که درخور گذشته ماست پی ریزی کنند و من ایمان دارم که زنان ایران این رسالت خویش را بخوبی انجام خواهند داد.»

خوشبختانه زبان آمار پیشرفت همه جانبه زنان ایران را از ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴

تاکنون بخوبی آشکار میسازد و نشان می‌دهد که زن در مدتی اندک که از چهار دیواری قیود زندگی خلاصی یافته و استعداد و نبوغ ذاتی خویش را آشکار ساخته است و ما ارقامی را که از رساله‌های آماری بدست آورده‌ایم تا جایی که فرصت اجازه دهد نقل می‌کنیم :

بموجب سرشماری آبان ماه سال ۱۳۴۵ جمعیت ایران بالغ بر ۲۵۰۷۸۱۰۹ نفر گردیده است و از این شمار ۱۲۴۴۳۷۵۶ تن زن بوده‌اند که از آن میان ۴۶۷۱۷۶۸ نفر یا ۰/۳۹۱۶٪ از کل زنان در شهرها و باقیمانده یا ۰/۶۰۸۴٪ روستانشین میباشند. ضمناً از کل زنهای ایران ۲۳۸۵۸۳۵ نفر یا ۰/۲۰٪ در استان مرکزی سر می‌کنند و در برابر آن ۰/۵۸٪ یا ۶۹۲۲۲ تن زن در فرمانداری کل ایلام وجود دارند. در برابر ۰/۲۰٪ زن در استان مرکزی، آذربایجان شرقی ۰/۱۰۴٪ خراسان ۰/۱۰٪، مازندران ۷۵۵ گیلان ۲۴۷ اصفهان ۹۷۶ خوزستان ۳۷۶ فارس ۵۸۲ آذربایجان غربی ۴۳۳ فرمانداری کل همدان ۳۵۴ کرمان ۳۱۵ کرمانشاه ۳۰۴ سیستان و بلوچستان ۱۸۶ چهارمحال ۱۲۰ بنادر و جزایر جنوب ۱۰۳ سمنان ۸۶۰ کهگیلویه ۶۵۰ ایلام ۵۸۰ لرستان ۲۷۳ کردستان ۲۴۵ در صد زنان ایران را در خود جای داده‌اند.

در بین شهرهای ایران از نظر زنان شهرنشین آذربایجان شرقی پس از استان مرکزی با ۱۰۴٪ درصد دوم و اصفهان از نظر تعداد زن در شهر پس از این دو مقام سوم را دارد در استان مرکزی هم با وجود سکونت ۰/۱۴۰۲٪ از زنان کل کشور ۹۸٪ از نسوان در روستاهای این استان زندگی می‌کنند در اصفهان تصادفاً تعادلی بین زنان شهرنشین و روستائی دیده میشود زیرا شهرنشینها ۰/۳۵۷٪ و روستا نشینها ۰/۳۴٪ زنان ایران اند.

از نظر سنی ۱۰۱۴۶۵ تن یا ۰/۱۷۶۴٪ زنان ایران کمتر از پنج سال دارند

دختران ۵ تا ۹ ساله ۰/۱۶۳۶ و ۱۰ تا ۱۴ سالگان ۰/۱۱۷۸ و ۱۵ تا ۱۹ سالگان ۰/۰۵۲۱ و ۲۰ تا ۲۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۲۵ تا ۲۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۳۰ تا ۳۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۳۵ تا ۳۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۴۰ تا ۴۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۴۵ تا ۴۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۵۰ تا ۵۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۵۵ تا ۵۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۶۰ تا ۶۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۶۵ تا ۶۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۷۰ تا ۷۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۷۵ تا ۷۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۸۰ تا ۸۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۸۵ تا ۸۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۹۰ تا ۹۴ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۹۵ تا ۹۹ سالگان ۰/۰۶۴۰ و ۱۰۰ سالگان ۰/۰۶۴۰.

از لحاظ شغل جمعاً ۳۰۶۴۲ تن از زنان ایران بخدمات اداری (در سال ۱۳۴۵) اشتغال دارند که ۱۱۷۱۷۰ نفر آنها در استان مرکزی سرگرم کارند در روستاها ۵۹۸۹۸۳ تن که قریباً ۸۰٪ کل زنان ایران اند کار می کنند.

زنان شاغل ایران بیشتر در روستاها (۱۵/۰۶۶٪) و کمتر در شهرها سر می نمایند (۸۵/۰۳۳٪). از وضع اشتغالی زنان برمی آید که سطح کارهای نسوان بانبسبت تعداد آنان در مملکت منطبق نیست و باید با اشاعه دانش و حرفه و تخصص برای بکارگماشتن زنان محل های بیشتری بوجود آورد.

زنان شاغل ایران جمعاً در سال ۱۳۴۵ شمسی ۹۰۵۴۰۳ تن بوده اند که تعداد ۴۲۵۴۷۵ نفر آنان مزد دریافت میداشته اند در نتیجه ۴۶۹۹ درصد زنان کشور از حقوق و دستمزد برخوردار میگرددیده اند.

در استان مرکزی ۳۸٪ درصد از زنان حقوق بگیر سر میکنند در اصفهان ۲۹٪ خراسان ۲۷٪ و آذربایجان شرقی ۱۸٪ بترتیب جای دارند و در فرمانداری کل ایلام ۰/۰۶ یا ۲۲۸ زن در خدمات مزدبگیری و در درجه آخر شهرها قرار گرفته اند. اصفهان که در آن ۵۷٪ درصد زنان کشور سکونت دارند ۶۸٪ درصد از زنان حقوق بگیر مملکت را بخود اختصاص داده است.

دزگروه سنی ۲۴ تا ۲۱ درصد حقوق بگیران ۱۰ تا ۱۴ ساله هستند و ۴۹ درصد آنها بیش از ۶۰ سال عمر دارند.

توزیع زنان از نظر کارمندی که جمعاً ۲۵۶۶۲۵ تن اند تنها ۲۷۹۹۹ نفر در بخشها و نقاط روستائی کار میکنند (البته سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج که تعدادی

قابل توجه‌اند از این شمار مستثنی هستند) در نتیجه ۰/۰۷۲٪ زنان ایران در خدمات دولتی می‌باشند و ۱۳۲۴ درصد کل حقوق بگیران وطن را تشکیل می‌دهند در استان مرکزی ۵۱۲۶ درصد زنان کارمند کار میکنند در خوزستان ۵۹۵ درصد در فارس ۴۲ درصد در گیلان ۵۰ درصد بخدمت اشتغال دارند از زنان کارمند ۷۷۷ درصد بین ۲۰ تا ۳۹ سال دارند و یک درصد ۵۵ تا ۵۹ ساله هستند. استان مرکزی از نظر وسعت سطح کارمند زن قابل توجه است بدین معنی که ۳۸ درصد زنان حقوق و مزد بگیر کشور در این استان‌اند و از آن میان ۲۶ درصد زنان کارمند ساکن این منطقه می‌باشند.

طبق سرشماری ۱۳۴۵ از زنان ایران ۳۱۱۹۶ تن سواد خواندن و نوشتن داشته‌و از این شمار ۷۹ درصد در استان مرکزی ۷۹۶ درصد در خوزستان و ۷۹ درصد در خراسان سر میکنند .

از زنان باسواد ایران ۸۵۵۸ درصد در شهرها و ۱۴۴۲ درصد در روستاها بصرمی‌برند در روستاها نخست استان مرکزی زنهای باسواد بیشتری (۲۴۰۲ درصد زن باسواد مناطق روستائی) در اختیار دارد درمازندران ۱۲۲۹ درصد در گیلان ۱۰۶۷ درصد زن باسواد توان یافت . تعداد محصلان زن در ایران (سال ۱۳۴۵) معادل ۶۷ درصد کل زنان باسواد ایران است و ۳۳ درصد باقیمانده فارغ - التحصیلان بشمارند . ۸۲۷۰ درصد از محصلان زن در شهرها و ۱۷۳۰ درصد در روستاها بتحصیل اشتغال دارند و ۴۴۰۹ درصد آنان در استان مرکزی و بقیه در سایر استانها درس میخوانند . طبق این ارقام ۴۷ درصد از محصلین دختر ۷ ساله ۲۶ درصد هشت ساله، ۱۲۹ درصد ۹ ساله، ۱۱۴ درصد ۱۰ ساله، ۹۱ درصد ۱۱ ساله و ۷۳ درصد ۱۲ ساله هستند در نتیجه در حدود ۷۰۰۸ درصد دختران درس خوان وطن در دبستانها ۱۷۴۴ درصد در دبیرستانها و ۸۹۶ درصد در دانشگاهها و مدارس عالی کشور درس می‌خوانند و در حقیقت ۱۰۷ درصد از زنان ایران در سال

۴۵ تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند که ۷۴٫۴۵ درصد آن در استان مرکزی ۱۴٫۵ درصد در فارس ۲۸٫۴ درصد در خوزستان ۳٫۷۸ درصد در آذربایجان شرقی و ۳٫۳۲ درصد در خراسان زندگی و کار میکنند ...

جداول گویای سرشماری برای علاقمندان مطالب ارزنده بسیار در باره زن آشکار و پیشرفت‌های چهار ساله آنان را پس از نیل به آزادی کامل پدیدار می‌سازد.

آری! انقلاب مشروطیت با حق آموزش زنان در دوران ابتدائی که شرح آن در قانون اساسی معارف (مصوب سال ۱۲۹۰ شمسی) مندرج است بمنزله بنیان آزادی نسوان بشمار و اقدامات تاریخی رضا شاه کبیر بسال ۱۳۱۴ و باز شدن درهای دانشگاهها بر روی زنان قدم مؤثر و مفید و اساسی دیگر و سال ۱۳۴۰ با آغاز اجرای قانون اصلاحات ارضی در برخورداری زنان کشاورز از انقلاب سپید و تصویب منشور شاه و مردم در ششم بهمن ۴۵ و دخالت بانوان در انتخابات انجمن شهر ۱۳۴۷ و شرکت مؤثر زنان در پذیرش همگانی مواد منشور انقلاب، صدور فرمانهای شاهنشاه آریامهر درباره آزادی کامل و حق انتخاب و تساوی سیاسی زن و مرد، شرکت مؤثر نمایندگان زنان ایران در جوامع بین‌المللی حقوق بانوان در تهران و سایر پایتخت‌های کشورهای جهان، انتصاب بانوان بوکالت دادگستری، مأموریت سیاسی، نیروهای پلیس و هوایی و دریائی و برتر از همه سپاه‌گیری دانش و ترویج و راه‌نمائی دختران و زنان روستاها و در حقیقت خدمت وظیفه عمومی همه مؤید پیشرفت‌های حیرت‌انگیز زنان ایران در نیم قرن اخیر است.

زن ایرانی در فعالیت‌های اقتصادی هم شخصیت بارز خود را طی دهسال اخیر نشان داد از جمله طبق آماری در سال ۱۳۳۸ از ۵۰۳٫۲۲۲٫۶ زن دهساله به بالا ۷۲۹٫۵۲۷ بانوی فعال اقتصادی موجود بوده و برابر آمار مهرماه ۱۳۴۹ از ۹۷۳٫۱۹۴۲ زن فزونتر از دهسال ۳۴۲۱٫۰۵ تن از لحاظ اقتصادی فعال بشمار آمده‌اند

در سال ۱۳۳۹ زنان خانهدار ۰/۰۸۷۶ و ۰/۰۳۲۸ محصل و در سال ۴۹
 ۰/۰۷۸۶ خانه دار بوده و ۰/۰۱۱۴ بتحصیل اشتغال داشته‌اند در سال ۳۸ در مناطق
 شهری ۰/۰۱۸۳ و در روستاها ۰/۰۱۷۸ درس میخوانده‌اند در صورتیکه در سال ۴۹
 از قریب ده میلیون نفر زن افزون بر ده سال ۱۷۲۱۹۰۲ تن بتحصیل در مدارس و
 ۵۹۳۲۷۲۱ نفر در کلاسهای بیکار با بیسوادی و سپاه دانش سرگرم بوده‌اند.

ضمناً از ۰/۰۵۱۹۴۲۱۳ زن فعال از لحاظ اقتصادی قریب ۳ میلیون یا ۹۸ درصد
 شاغل و تنها ۲ درصد بیکارند. از زنانیکه بکار اشتغال دارند ۸۹۴۲ نفر کارفرما و
 ۷۲۷۶۱۲ تن بکارهای مستقل پیشه‌وری و مشاغل آزاد سرگرم و زنهایی که در خدمات
 دولتی هستند ۷۶۷۴۱ نفرند مزدبگیران و کارگران زن در سراسر ایران بر ۸۲۳۹۱۱
 نفر بالغ‌اند و بیسوادان کاهش محسوسی یافته و تا دو سال دیگر با قرب احتمال
 شمار باسوادان ۰/۰۹۷ زنان خواهد بود در سال تحصیلی ۴۱-۴۰ دانش‌آموزان
 دختر دبیرستانها ۱۱۷۴۱۲ نفر بوده و در ۴۸-۴۹ این شمار بالغ بر ۲۸۳۹۷۴ تن
 میباشد. در سال ۴۱-۴۰ در حدود ۹۱۱ تن زن و دختر از مدارس عالییه و دانشگاههای
 کشور فارغ‌التحصیل شده‌اند و در سال ۴۸-۴۷ این شمار بالغ بر ۱۳۷۰۰ تن بوده
 است. اینک بیسی از پانصد بانوی تحصیل کرده در دانشگاهها و مدارس عالییه کشور
 بشغل آموزشی اشتغال دارند و نزدیک ۴۵ هزار بانو و دوشیزه در خدمات فرهنگی سر
 میکنند در حقیقت ده سال اخیر مظهر درخشان پیشرفت زن است در سال ۴۹ بانو
 وزیر و یکی دیگر معاون، ۲ تن سناتور، ۷ نفر نماینده مجلس شورای ملی، ۹ مدیر کل
 و زارتخانه‌ها، ۱۰ بانو مدیر و صاحب امتیاز روزنامه و مجله، ۱۵ زن و کیل دادگستری
 ۱۰ بانو کارمند سیاسی وزارت خارجه، ۲۲ زن بخشدار و شهردار، ۵۴ زن پلیس انتظامی
 و ۷ بانوی خلبان داریم و بقیین تا پایان سال ۱۳۵۰ و بخصوص در انتخابات آینده نقش
 مهمتری زنان میتوانند ایفا کنند و مقامات ارزنده و حساس بیشتری را اشغال نمایند.

با اغتنام از فرصت بیان این نکته مفید فایده و از لحاظ رعایت بهداشت و

سلامت خانواده شایان توجه است :

بموجب آمار اخیر سالی متجاوز از يك ميليون و چهارده هزارتن بر جمعیت کشور افزوده میگردد و تا پایان سال ۱۳۴۹ شمار ساکنان وطن بالغ بر بیست و هشت میلیون و هفتصد و هشتاد هزار و هشتصد و نود و سه تن و جمعیت تهران سه میلیون و یکصد و شانزده هزار و ششصد و بیست و دو نفر بوده و اکنون هموطنان ما از مرز ۳۰ میلیون نفری گذشته‌اند و در بیست سال دیگر ایران پنجاه و تهران پنج میلیون سکنه خواهند داشت و با این ترتیب و توجه عمیقی که بتحصیلات دوشیزگان و بانوان بعمل می‌آید تا دهسال دیگر شمار دختر و پسر درس خوان در يك سطح قرار خواهد گرفت .

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحراست

اینک بدین آمار که پیشرفت سریع تحصیلات دوشیزگان و بانوان ایرانی را طی ۱۵ سال اخیر روشن می‌سازد و از منابع رسمی آموزش و پرورش کشور گرفته شده است توجه فرمائید :

بین سالهای تحصیلی (۳۶-۱۳۳۵) تا (۴۹-۱۳۴۸) دختران دبستانی در سراسر کشور از ۲۷۸۷۰۷ تن بر ۳۳۱۰۶۹ نفر بالغ گردیده و زنان آموزگار که ۱۵۶۴۳ تن بوده به ۳۳۷۲۲۵ نفر رسیده‌اند. دانش آموزان دانشسراها و مؤسسات پرورش معلم در همین زمان از ۳۴۷۰۳۳ به ۶۵۳۳۳ نفر ارتقاء یافته و در سال تحصیلی گذشته بیست درصد ۲۳۹۱۲۳۹ نو آموز خردسال و بیست و هفت درصد از ۷۲۴۱۱ بزرگسال که در مدارس سپاه دانش درس خوانده‌اند دختر بوده و بر شمار بالا افزوده میگردد (سپاهیان دانش دختر نیز در سال تحصیلی گذشته ۲۷۱۵ نفر بوده‌اند) از ۱۵۴۱۸۶۴ تن که در کلاسهای پیکار با بیسوادی در پایان سال ۱۳۴۸ درس می‌خوانده‌اند ۲۳۱۹۲۱ نفر زن

بوده و در کلاسهای سازمان زنان هم ۱۲۴۵۱ نفر در ۴۶۰ کلاس خواندن و نوشتن و هنرهای دستی می‌آموخته‌اند - دختران دبیرستان از ۱۳۱۳ تا ۱۲۰۱ تن در سال تحصیلی (۴۳-۱۳۴۲) در سال تحصیلی (۴۹-۱۳۴۸) بسیصد هزار نفر رسیده است در همین سال ۵۴۱۳ دختر نیز در آموزشگاههای حرفه‌ای و هنرستانها بتحصیل اشتغال داشته‌اند در سال تحصیلی (۴۹-۱۳۴۸) در مؤسسات عالی و دانشگاههای کشور ۱۶۸۵۴ تن دختر سرگرم تحصیل بوده‌اند - بدیهی است هنگام انتشار این کتاب که نامنویسی در مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی پایان یافته است بر شماره‌هایی که گذشت افزایش قابل توجهی خواهیم دید .

نقش زنان ایران در بزرگداشت اصول لایزال شاهنشاهی

تاریخ مدون وطن سرفراز مامشحون از
نقش مؤثر و مفید زنان کشور در اعتلای سنن
ملی و همکاری و هماهنگی با مردان فداکار این
سرزمین است. زن یا خود نقش آفرین یا مشوق
مرد و یا ناخود آگاه محرك احساسات و مایه تلاش
سودآور جنس مذکر است .

همینکه نغمه جان بخش بزرگداشت
اصول شاهنشاهی بگوش جان رسید و دامنه

فعالیت به کوی و برزن و شهر و روستا کشید زنان که آزادی و تساوی و دانش و
بینش خود را ازین منبع فیاض بدست آورده بتکاپو افتادند : آثاری هنری آفریدند ،
شعر سرودند ، کتاب و مقاله و رساله نگاشتند ، ده تن از زنان دانشمند در مراکز
استانها از پیشرفتهای بانوان ایران سخنانی نغز گفتند ، آهنگها ساختند و در حقیقت
قسمتی اساسی از مراسم باشکوه جشنهای شاهنشاهی را در سال کورش کبیر بر عهده
گرفتند که همه از خلال خطوط بیجان جراید و مجلات کم و کیف آنرا خوانده و از
زبان رادیو و تلویزیون شنیده و دیده و در مجامع و محافل کوشش آنانرا با معیار
عقل و احساس سنجیده اند و مابرای نمونه بیانات ارزنده سرپرست ارجمند سازمان
زنان را نقل میکنیم :

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی که ضمن دهها فعالیت ثمر بخش اجتماعی
دیگر رهبری سازمان زنان کشور را در کف کفایت دارند بنمایندگی بانوان ایران در

خرداد ماه امسال از اصول عالی‌انسانی شاهنشاهی ایران و استواری فرهنگ و تمدن ملی سخنانی متین و عمیق و پرشور در تبریز بر زبان راندند که بعنوان نمودار پندار دختران و مادران این سرزمین سحرآمیز زیب صفحات قرار می‌گیرد و مظهری از بزرگداشت اصول جاوید شاهنشاهی توسط نسوان بشمار می‌آید :

در شهر طوس در کنار آرامگاه فردوسی شاعر بزرگ ایران، نقش زن را در ۲۵ قرن شاهنشاهی ایران بیان کردم . در اینجا نیز بنماینده‌گی از طرف تمام زنهای ایران می‌خواهم چند کلمه راجع به ارتباط مستقیم ما با شاهنشاهی ایران و ضرورت و مقام این جشنها با شما خواهران و برادران خودم گفتگو کنم و شما را یکایک به اهمیت این جشن واقف و به زبان ساده و بی‌آلایشی دور از هر گونه گزاف‌گویی و خودنمایی این جشنها را ارزشیابی کنیم .

سلطنت، عامل اتحاد

مطالعه تاریخ طولانی میهن ما نشان می‌دهد که ترکیب اجتماعی ایران در دوران پیش از شاهنشاهی نامتجانس بوده است. در گوشه‌ها و کرانه‌های سرزمین ما، اقوام، جوامع و تیره‌های مختلفی می‌زیسته‌اند که دارای زبان، سنن، و حتی فرهنگ متفاوتی بوده‌اند. عاملی که این اقوام غیرمتجانس را بهم ربط داده است و از ترکیب آنها یک جامعه متجانس با فرهنگ و سنن مشترک بوجود آورده و بعبارت دیگر باعث تشکیل ملت ایران شده، سلطنت و شاهنشاهی ایران بوده است.

از طرف دیگر، ایران بسبب وضع جغرافیائی استثنائی خود، همواره از هر سو در معرض هجوم و حمله قرار داشته است. بر اثر این تعرضات، که هر یک برای انقراض ملل دیگر کافی بود، نقشه جغرافیائی ایران در ادوار مختلفه دچار انقباض و انبساط میشده، یعنی بادست‌اندازی‌ها و حوادث زمان کوچک و بزرگ می‌گردید و دست ولی هرگز از بین نمی‌رفت زیرا باز همان عامل نیرومند یعنی شاهنشاهی، باعث حفظ

موجودیت آن میگشت . علاوه بر آن، سلطنت غالباً بصورت ملجائی برای بسط و اجرای عدالت در مفهومیهای آن زمان بوده است. بنابراین اصلی که برخی از جامعه-شناسان در مورد منشاء و نقش حکومت در اجتماعات وضع کرده اند، و بر حسب آن، رژیم سیاسی را تابع و انعکاسی از رژیم اقتصادی و طبقاتی میدانند، لاقلاً در مورد ایران مصداق نداشته است . زیرا سلطنت نماینده هیچیک از طبقات اجتماعی نبوده و بلکه در رأس همه طبقات قرار داشته است . سلطنت از منافع طبقه خاصی مدافعه نمی کرده، بلکه مصالح ملی را معیار سنجش و داوریهای اجتماعی خود قرار میداده است . باین جهت با از بین رفتن يك طبقه و بوجود آمدن طبقات دیگر ، مداومت شاهنشاهی ایران قطع نشده است . سلسله‌های شاهنشاهی، مانند حلقه‌های ناگسستنی زنجیر ، اقوام ایران را در طول تاریخ بهم ربط داده، و آنها را از گسستن و تجزیه و نابودی باز داشته اند .

در حقیقت شاهنشاهی ایران محور ثابتی است که با قدرت جاذبه خود تمامی عوامل ایجاد کننده ملت و میهن ما را بهم ربط داده است و یکپارچگی و وحدت و قومیت و ملیت ما را از مخاطرات و عوارض خارجی مصون نگهداشته است بر محور ثابت سلطنت، فرهنگ و مدنیت ایران رشد کرده و عوامل بقاء ملی ماتقویت گشته است .

اصول پایدار انسانی

ما به امپراتوریهای بزرگ و نیرومند هخامنشی یا ساسانی که سرزمینهای وسیعی را تحت اختیار خود داشتند از لحاظ عظمت و فتوحات آنها نمی‌بالیم، بلکه به این می‌بالیم که اجداد ما، شاهنشاهی بزرگ و پر قدرت ما، از عظمت و قدرت خود سوء-استفاده نکردند و رفتارشان با اقوام مغلوب همچون غالب و مغلوب نبوده ، بلکه برای آنها اصولی را بارمغان بردند که تازه در قرن بیستم بصورت اعلامیه حقوق

بشر و منشور ملل متحد، در جهت تعیین حقوق اساسی و انسانی مدون گردیده‌اند. افتخار ما از این لحاظ است که اصول عالیه انسانی، مبانی شاهنشاهی ما را تشکیل می‌دهند. ما باین می‌بالیم که قالب حکومتی ما با گذشت زمان کهنه‌نمیشود، و خود را پیوسته با ضرورت‌های جدید هماهنگ می‌سازد، و در پیشاپیش این ضرورت‌ها پیش می‌رود.

آنچه باعث مباحثات ما است قضاوت خارجیان و ایران شناسان است که در باره مداومت ملیت، فرهنگ، سنن و دریاك کلمه، ناسیونالیسم ایران در برابر تجاوزات خارجی بر زبان می‌آورند.

بنظر آنها فرهنگ و ناسیونالیسم ایران از آنچنان اصالت و استحکامی برخوردار است که حتی یورش و حشمتناك و منهدم‌کننده چنگیزی نیز قادر بامحاء آن نبوده است.

ناسیونالیسم و فرهنگ ایرانی، قرن‌ها است که مداومت دارد، و آنچه عامل و نشانه این مداومت بوده و هست، شاهنشاهی است. بهمین دلیل است که ما اینك دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی و تاریخ مدون خود را جشن می‌گیریم.

ما بخوبی میدانیم در قرن بیستم نیز مانند گذشته، شاهنشاهی بهترین قالب حکومتی برای ملتی است که می‌خواهد از برکات امنیت و ثبات که رفاه اجتماعی مولود آنست برخوردار شود و از خطر تجزیه و انقیاد و نابودی مصون بماند.

از طرف دیگر ما میدانیم عامل سلطنت باعث شده مسائل و مشکلات ملی که امروزه حتی در ممالک صنعتی پیشرو نیز بچشم می‌خورد و تعادل و پیوستگی آنها را تهدید می‌کند، در ایران وجود نداشته باشد.

پس می‌توان گفت که سلطنت برای جامعیت و تمامیت ملی ایران يك ضرورت تاریخی بوده است.

استقلال میهن زرتشت

اما در زمان شاهنشاهی برای ایران، بیش از هر زمان دیگر ضرورت اصالت و علت وجودی یافته است. در این عصر، شاهنشاهی نه تنها موجب جامعیت ملی و وحدت و بقا قومیت ما شده، بلکه عامل اساسی تامین استقلال سیاسی و اقتصادی و بسط رفاه و تعمیم عدالت اجتماعی نیز گردیده است. در حیات همین نسل کنونی و اوایل سلطنت برادر تاجدارم، کشور ما بیش از یکبار در ورطه تجزیه قطعی قرار گرفت، ولی عاملی که مرکز تجمع و جرات و وحدت اراده نیروهای میهنی و قوام تمامیت ارضی و جامعیت ملی ایران شد، مقام سلطنت بود.

آذربایجان در بین استانهای ایران، این تمایز را دارد که مصداقهای زنده تری از اهمیت شاهنشاهی ایران را عرضه می کند. در این مهد زرتشت و کانون میهن - پرستی، همواره حوادث تلخی که قربانیان، ضایعات و صدمات فراوانی همراه داشته روی داده است، ولی هر بار خوشبختانه همان عامل وحدت و پیوستگی و جهاد ملی یعنی شاهنشاهی، موجب پایداری و دفع خطر گردیده است.

آتشکده های زرتشت سوزان تر از آن بوده است که عمال و سنت های خارجی بتوانند در این کانون میهن پرستی دوام بیاورند. آخرین بار، عوامل متجاسری که مقاصد شوم تجزیه طلبانه خود را در زیر الفاظ فریبنده مکتوم داشته بودند، در صدد تجزیه این استان، که قسمت عمده تاریخ علائق ملی و نوامیس میهنی ما، با نام و خاک و مردم آن توأم است، برآمدند. اما شاهنشاهی ایران و همت و قیام مردم میهن دوست آذربایجان، دستگاه پوشالی آنانرا در یک لحظه بهم ریخت، در یک طرفه العین طومار زندگی کسانی را که خوابهای شومی علیه تمامیت ایران دیده بودند درهم نوردید و هیولای سیاه قید و اسارت را که بر سر ساکنین این سرزمین سایه افکنده بود، از آسمان آذربایجان دور کرد.

بی‌جهت نیست که پیوستگی عمیقی بین شاه و مردم آذربایجان وجود دارد و مردم این سامان در بین شاهدوستان زبانزد هستند . زیرا آنها موهبت سلطنت را به دست خویش لمس کرده‌اند ، و به رابطه ناگسستنی شاهنشاهی و موجودیت خود وقوف کامل دارند . بسیاری از شما استقبال تاریخی ، بی‌نظیر و فراموش نشدنی مردم آذربایجان را - متعاقب سقوط دستگاه پویشالی تجزیه طلبان - بخاطر دارید . این استقبال که بر اثر آن تمامی آذربایجان از احساسات شاهدوستانه و میهن پرستانه لبریز شد ، بخوبی نشانه‌ای از قدرشناسی قلبی و عمیق مردم آذربایجان از ناجی خطه خود و اعتماد صادقانه آنها به ضرورت و اصالت و اهمیت شاهنشاهی ایران بود .

در سال جاری که سال جشن‌های دوهزار و یانصدمین سال شاهنشاهی ایران است ، یقین دارم که مفهوم عمیق این جشن‌ها در آذربایجان تجلی بارزتری دارد زیرا این خطه و مردم آن از مواهب شاهنشاهی همواره بطور اخص برخوردار بوده‌اند.

آثار بانوان ایرانی

زن ایرانی علاوه بر کوشش در راه
پرورش ابنای وطن در علوم و فنون و هنر و
جهان سیاست و اشاعه علم تلاش بسیار بکار
برده و کتبی سودمند بحلیه طبع آراسته است
که با استفاده از فهرست چاپی کتابهای ایران و

نشریه اختصاصی سازمان زنان و حافظه خود نام مترجمان ، مؤلفان ، مصنفان و
یک نمونه از نتایج افکار هر یک را میاوریم :

ادیب سلطانی بتول دیوان شعر

علیا حضرت فرح پهلوی شهبانو

اسدپور عفت اخلاق و خانه داری

دخترک دریا (ترجمه)

اعتصامی ملکه بانوی ایران

والاحضرت اشرف پهلوی فن پرستاری

اعتصامی پروین دیوان اشعار

آملی طلعت شناسائی علی (ع)

امامی ابهری فاطمه هدیه فاطمیه

آهی (ایمن) لیلی روش تدریس زبان

امید شفا فرنگیس راهنمای کتابداری

فارسی

امیر ابراهیمی منصوره نوش جان کنید

اباصلتی پری انگلیسی فوری

امیر شاهی مهشید کوچه بن بست

ابوضیاء پروین راهنمای روزنامه های

امیری منیژه کمکهای نخستین

ایران

امین فخرالسادات اثر برنامه های تلویزیون

آزمون مهین فرزندان فردا

انشاء عالماتج تغذیه مخصوص

اتابکی فاطمه گلستان محمدی

افشار عصمت والدین (ترجمه)

احتشامی ایران اهمیت انضباط

- امامی گللی روزی که بماء بروم (ترجمه)
ایزدبار فریده هیتلرونوژ (ترجمه)
ایمن قخری اندازه گیری در روانشناسی
(ترجمه)
- انوار پروین مترجم دو داستان
آمونا وجیهه مترجم لئونارد داوینچی
انصاری توران سخنان حضرت فاطمه
ایرانلو گیتی پنجره بسته
الهام ماه منظر مطبوعات عطائی
اهری مهری ایندیرای هند
باغچه بان تهمینه (پیر نظر) تدریس کتاب
اول دبستان
باقرزاده ستاره ناکام
بامداد بدرالملوک هدف پرورش زنان
بایگان هایده راهنمای طباطبائی
برهان مهلقا دستور خیاطی
بصاری دکتر طلعت دستور زبان فارسی
بقائی کرمانی ملکه زنهای چه میگویند
بهبهانی سیمین چلچراغ (شعر)
بهبهانی نوری (شیدا) بیست داستان
- بهرامی گلوشین گل اندوه
بهنام مینا آفرینندگی در زندگی کودک
(ترجمه)
بهنام پریوخ فن کلاس داری
بیرجندی دکتر پروین روانشناسی
بیاتی شیرین تاریخ آل جلایر
بهروزیان مرضیه خود آموز بافتنی ها
بیاتی ملکزاده تاریخ سکه
پارسای دکتر فرخ رو زن در ایران باستان
پاکروان امینه آغامحمد شاه قاجار
پروانه خاطره کرشمه ساقی
پرویزی فرنگیس افسانه های هفت گنبد
پسیان ماه طلعت زن در کشور قضا و قدر
پورزینال ماهرخ خشم شاعر
پورشیرازی اختر ترانه کودکان
بیهقی هما رفاه خانواده و کودک
تیمورتاش بدری فن پزشکی
ثابتی پروین اندیشه نو در پرورش جوانان
ثمری عالم تاج گل های وحشی
ثمره ناهید بهداشت
جزنی (مهران) نیر زیباتر از پیروزی
جناب زاده فاطمه انقلاب سپید ایران
- بهرامی توران گوهر
بهرامی سیمین زنبق ناچین

- جواهر کلام شمس الملوك زنان نامی
 در اسلام
 حبیبی طلعت جانورشناسی
 حسن زاده پورانداخت وقایع آذر ۴۲
 حجازی قدسیه ازدواج در اسلام
 حقیقی ثریا اندازه گیری ویتامین در خون
 حکیمی ثریا آئین آشپزی
 خادمی نصرت زن در نظر بزرگان
 خانلری (کیا) دکتر زهرا داستانهای
 دل انگیز ادبیات
 خدادوست (فروغی) طاهره گزارش
 نویسی
 خطائی پورانداخت آلرژی
 دارائی دکتر بهین آئین املا و اشتقاق
 دانا میمنت آهنگ جدائی
 دانش مرضیه راهنمای بهداشت
 دانشور سیمین آتش خاموش
 دولت آبادی صدیقه آداب معاشرت زنان
 دولت آبادی مهدخت کره اسب سیاه
 دیده بان زهرا اداره امور دبستان
 درویش حشمت اثر شعری
 رادپور پروین رامین کوچولو
 راستگار اختر عشق و حقیقت
 راستگار فخری فهرست کتب مجلس
 رافعی مهین گلزار جاوید
 رحمانی اختر مالکیت در ایران
 رضائی منش آموزش خیاطی
 رهنما فریده یکشنبه شوم
 رهنما آذر سپیده فردا
 ساوجی مریم اختلاف حقوق زن و مرد
 در اسلام
 ساوجی فرخنده دیوان شعر
 سپانلو مهین راهنمای بهداشت کودکان
 سپه پور افسانه سازگاری دانشجویان
 تهرانی و شهرستانی
 سدیدی (شهابی) راضیه خودشناسی
 سرخوش پریوش نوجوان موجودناشناخته
 سرخوش نوشین نهضت همپی
 سرفراز ناهید چکمه های سیاه
 سروری مهین بررسی قدرت بینائی
 دانشجویان
 سکندری مهین عطش
 سلطانی پوری راهنمای مجله های ایران
 سواد کوهی ماه منظر پرواز خیال

- سعیدی نیره ترجمه داستانهای لافونن
 بشعر
- سیاح فاطمه احوال فردوسی
- شاهرخی گیتی کتابهای مناسب برای
 کودکان
- شایانی عطیه ندا
- شجعی زهرا نمایندگی مجلس
- شریفی شهین زندگی پوشالی
- شعله‌ور فرشته آنجا کسی نیست
- شجعی دکتر پوران طرح دست‌ود زبان فارسی
- شفیعی هما راهنمای گلدوزی
- شکوه هور آسا تغذیه و بهداشت
- شهاب فروغ پخت و پز
- شهرزی قمر شمع و جنگ
- شیبانی فاطمه استرپتوما سین درد امپزشکی
- شیبانی مهراندخت دور کوه
- صادق شایسته مقام زن در ایران و ترکیه
- صدری مریم عصر طلائی
- صدریه افشار عفت تاریخ مختصر شاعران
- صرافزاده ناهید خانواده
- صفارزاده طاهره رهگذر
- عامری حبیبه افسونگر
- عسکر پور فخر الزمان گلسازی
- علوی (شیوائی) بتول روابط خانوادگی
- علی آبادی صغرا درد ملت
- عنقا (اعتماد مقدم) طلعت تذکره طلعت
- غضنفر پور پریش هما نو کریف
- غفاری مهرا قدس عروس سیاه پوش
- غنی بتول غم دل
- فاوا نیمتاج پیام، مریم جان
- فخرائی ناهید خانه شماتهران
- فرجام فریده حسنی
- فرخزاد فروغ آثار شعری
- فرمانفرمایان جودی میهمان ناخوانده
- فرمانفرمایان ستاره نیاز کودکان
- فرهنگی فخری بهار جاوید
- فرید طاهره دستور زبان فارسی
- فلاحی رستگار گیتی ادبیات کودکان
- فهیمی عصمت روابط خانواده
- قائم مقامی عالمتاج زاله شعر
- قاجاریان فلورا مرداب
- قدسی ایران بارقه حقیقت
- قریب عفت نوای نی

- کازرونی صدیقه شعرای معاصر اصفهان
 منتظمی رزا آشپزی
- کردستانی مستوره تاریخ اردلان
 منتظمی فرنگیس دانستنیهای دختران و
 مادران
- گلبو فریده جاده کور
 منصور پروین طوطی سخنگو
- گوهریان شکوه تغذیه و اثر آن
 منگنه نور الهدی آداب معاشرت
- ماه سیما زنجیرهای تقدیر
 منوچهریان دکتر مهر انگیز تساوی حقوق
 زن و مرد
- معدی جمیله سرگذشت نفت
 مودت کریمی غفت آثار ادبی قرون ۵ و
 ۶ هجری
- مرسده افسانه‌هایی از حاتم طائی
 مشتری خار خیال
- مشکوٰه مهین نمونه‌ای از غزل و مثنوی و
 مهاجرانی (میر حیدر) دره مبانای
 رباعی جغرافیای سیاسی
- مصاحب دکتر شمس الملوك همه بهتر
 معتمدی نادره تاثیر عصارة غدرد داخلی
 زندگی کنیم مهستی بحرینی روز مادر
- مصطفوی (رجالی) دکتر سیمین روانشناسی
 مهستی گنجوی دیوان شعر
 معلم میر صادقی میمنت آزاده
- معرفت شیرین سه پسر زرنگ
 معرفت قمر الملوك منظومه واقعه کربلا
 مقدم آزاده داستان هفت سین
- ملکه جهان برهان الایمان
 میرهادی فهیمه گفتگوی درختها
 منتخب الایاله معصومه قارچه‌های محیط ماه
- منتصری میترا مویه یک رهگذر
 میرهادی (دکتر ناهید) مریم خاطرات
 لندن
- نطاق فرنگیس فاجعه عشق

- ناطق هما نظر آقا و نامه‌های او
 نبوی مهوش ژرفای غم
 نفیسی همدم پرستار
 نوائی نژاد عفت بچه‌داری
 نیا فروغ طباحی گیلان
 نیری صفورا سبز
 ناصر قمر زنان نامی
 والا لعبت تا وقتی که خروس میخواند
 وجدی شاداب سرودی برای دستنهایی
 کوچک
 وزیری فردوس قصه نخودی
 وطوقی سهیلا تازیانه زندگی
 هادی پور بتول نظر الهی
 یحیائی کیواندخت جوانی
 یکتائی مهین گناه من
 یوسفی حشمت راه‌دل
 افشار شیرازی اقدس فرهنگ جهانگیری
 دولت آبادی مهدخت گنجشک و مردم
 راسخ دکتر مهری موسیقی درمانی
 مارسلان آملیا نیایش زن یهودی
 مینوی ماه‌منیر شوهر خاله خدیجه
- وحیدی سیمین‌دخت شعر و اندیشه
 آتابای بدری دیوان‌حافظ
 نفضلی مسعوده شیرینی‌پزی
 منتخب اسفندیاری صبا خیاطی
 آذری صغرا بیماریه‌های زنان (ترجمه)
 آفرین مترجم شبهای مراکش
 آگاه طلیمه مترجم اصول مراقبت‌های
 پرستاری
 اصفیا منیر مترجم مادام کوری
 امیرارجمندی لیلی مترجم پانصد کلاه
 اهور پریوش مترجم کشفیات نوین
 پزشکی
 بانمانقلیچ مهین مترجم عروس
 بزرگ‌نیا فاطمه مترجم ماه و آتش
 بهار ماه‌ملك مترجم سرگذشت مقررات
 جامعی‌نسترن مترجم سایه‌مرگ
 بهرامی ویکتوریا مترجم من احق هستم
 پیامی ژاله مترجم آتلینا
 پیشوازاده فرزانه مترجم ژئوپولیتیک
 تربیت‌هاجر مترجم دختر مونتروما
 جلالی فرشیده مترجم برگ‌های طلائی

داوری روح انگیز مترجم آمریکا	حسام شه رئیس مترجم روح زن
دواچی فرح مترجم آرزوهای بزرگ	حکمت پریچهر مترجم بگذارد کودکان
دولت آبادی مهدخت مترجم در جستجوی	سرمیز صحبت کنند
فسیل زنده	حکمت فروغ مترجم گاریبالدی
روحانی نگار مترجم مامان کوچولو	حکمت فوری مترجم مربیان پرورشگاهها
زاهدی هما مترجم اگر گفتی عشق چه	حصنی مهین مترجم سفر به کره ماه
رنگست	خلیلی مهین مترجم آرتور شاه
زرنگار بدری مترجم آئین شوهرداری	خواجه نوری فرح مترجم ماجراها

فهرست اعلام (۱)

رضا شاه کبیر ۶،۱۶۱ - ۱۰،۴۱۳ - ۸،۴۳۳
 شاهنشاه آریابهر چهار، ۴ - شش، ۱۰ - ۲۱،۲۴۶ - ۲۰،۴۱۵ - ۱۱،۴۲۹ -
 ۲،۴۲۱ - ۱۳،۴۳۳
 شهبانو فرح پهلوی چهار، ۵ - ۱،۲۴۶ - ۱۵،۲۴۷ - ۳،۲۴۸ - ۷،۲۴۹ -
 ۱۵،۲۴۷ - ۷،۲۵۶ - ۱،۲۵۲ - ۱۰،۲۵۰
 والاحضرت ولایتعهد ۱۷،۲۴۸ - ۱۰،۲۴۹ - ۱۸،۴۳۷
 شاهدخت اشرف پهلوی ۱۸،۴۳۷

الف

انوشیروان ۲۱،۱۸۹ - ۱۷،۴ - ۱۴،۱۹ - ۱،۵	اهوراسزدا ۱۷،۱۲۷ - ۱،۵۲ - ۱۵،۹۲
۱۱،۱۹ - ۱۱،۲۲۳ - ۹،۲۲۶ - ۴،۲۳۶	۹،۴ - ۸،۱۷ - ۷،۸ - ۱۲،۹ - ۱۶،۳۴۴
۸،۷۵ - ۱۰،۱۳۷ - ۳،۱۳۸ - ۳،۱۳۹	۶،۱۹۵
افراسیاب ۸،۱۰۹ - ۱۵،۱۱۸ - ۷،۱۲۱	آدم ۲،۴۹ - ۷،۵۰ - ۱۱،۵۱ - ۱۳،۵۲
۲،۱۲۲ - ۱۰،۱۲۳ - ۲۰،۱۲۴	۱۷،۵۳ - ۱۲،۵۵ - ۱۳،۵۶ - ۵،۵۷
آماتراسو ۷،۵۶	۶،۵۹ - ۶،۶۳ - ۱۰،۹۳
آ ۱۵،۵۸	ابلیس (اهریمن) ۱۳،۵۰ - ۷،۵۱ - ۱۰،۵۳
ابراهیم ۷،۶۳	۸،۵۴ - ۱۷،۵۵ - ۱۰،۵۶ - ۹،۳۳۶
اسمعیل دوم (شاه صفوی) ۱۶،۲۳۸	اسفندیار ۲۴،۱۰۹ - ۱۶،۱۲۷ - ۲۴،۱۰۹
آسوربانیپال ۹،۱۴	۱۲،۲۱۸ - ۱،۱۲۹
اسکندر ۲۴،۱۲۵ - ۲۲،۱۲۶ - ۱،۱۲۷	اردشیر ۱۶،۱۲۷ - ۱۴،۲

در فهرست نام‌های مندرج در این کتاب رقم اول نمودار صفحه ورقم دوم که با علامت ()، نموده شده نماینده سطر است و (-) مظهر صفحه‌ها و سطور متعددی است که از شخصیتی بدفعات نام برده شده است.

- ۱۶،۳۰۵ اقبال آشتیانی (عباس)
- ۲۴،۱۰ ادگار آلن پو
- ۱۰،۱۱ اقبال پاکستانی (محمد)
- ۶،۱۵ آقامیرک
- ۱۵،۲۱۸-۷،۱۹ ابن بلخی
- ۴،۱۹ ابوحیان
- ۵،۲۰۱ اصفهانی (جمال الدین)
- ۱۶،۲۳۲-۲۲،۱۷۵ اصفهانی (جمال الدین)
- ۳،۱۶۷-۱۰،۲۰۹-۱۱،۱۱ امرسون
- ۱۶،۱۲ اخفش
- ۲۰،۲۰۲ اسیر (جلال)
- ۲۰،۱۷ آربری
- ۶،۳۰۱ ادیب المعالمک فراهانی
- ۲۲،۶۲ ادیبوس
- ۴،۲۰۹ استاندال
- ۱۰،۲۰۹-۱۰،۱۹۱-۲۱،۱۸۹ افلاطون
- ۲۰،۳۲۳
- ۱۸،۱۰۵-۱۶،۲۲۱ ابوبکر
- ۱۰،۲۲۵-۱۹،۲۲۴-۳،۲۲۲ آزرسی دخت
- ۱۰،۲۲۶
- ۱۳،۲۰۹ اسمایلز (ساموئل)
- ۱۰،۲۸۱-۶،۲۷۳-۱۶،۲۰۹ انوری
- ۱۰،۲۳۴ اتابک ازبک
- ۹،۲۳۲ اثیرالدین اومانی
- ۱۰،۲۹۴-۱۲،۲۴۰ اکبرشاه
- ۱۰،۲۳۶ آزاد
- ۱۳،۲۸۱ اثیرالدین اخسیکتی
- ۳،۱۹۳-۱۲،۲۷۵ ابوسعید ابوالخیر
- ۱۱،۲۲۸ ایل ارسلان
- ۲۴،۲۰-۱۵،۳-۲۰،۸۶-۲،۷۸
- ۱۰،۶۹ اسکندر باشی
- ۱۷،۲۸۶ افضل (خواجه)
- ۱۰،۳۱۵ احسانی (شیخ احمد)
- ۳،۳۱۲ اعتماد السلطنه
- ۱۶،۸۳ اردالک ویراز
- ۱۰،۳۰۳ اورنگ زیب
- ۲۱،۷۸ آناهیتا
- ۱۴،۸۴ آمی تیس
- ۲۳،۸۶ امید
- ۲۳،۸۶ آتور باد
- ۲۱،۸۶ آتور فرنیج
- ۲۲،۱۵۳ آفاق
- ۱۸،۶۹ انوریک
- ۱۱،۹۳ ابوالمعالی
- ۲۰،۱۲ ابوحاتم سیستانی
- ۲۰،۳۱۱ اسپیتسکا
- ۲۰،۲۶ اشعیاء
- ۱۰،۲۳ استر
- ۱۲،۲۵-۲۱،۲۲ (ج. ه)
- ۲۴،۲۱ استندال
- ۱۰،۱ امتیاز (ایخ توویگو)
- ۱۱،۵۹ آز
- ۱۱،۵۸ آپسو
- ۱۴،۲ اردوان
- ۱۰،۱۱۴-۱۵،۱۱۳-۱۲،۲ ایرج پیشدادی
- ۲۰،۱۶-۷،۶ ابن سینا
- ۱۴،۲۸۱-۱۲،۲۸۰ ابن خطیب (احمد)
- ۱۱،۲۶-۲۳،۱۰ آشیل

اباقا ۲،۲۳۱	الغسلطان ۱۲،۲۳۱
آشفته ابروانی ۲۱،۲۰۳	اعتصامی (پروین) ۷،۳۲۳-۸،۳۲۲-۴،۳۲۱
(ب)	۳،۳۲۰-۱،۳۱۹-۱۳،۲۸۸-۵،۳۲۵
بایزید بسطامی ۳،۱۹۳	اعتصام الملك (یوسف) ۶،۳۲۰-۴،۳۱۹
بیهقی (ابوالفضل) ۱۲،۲۳۳-۱۰،۲۴۳	اعتصامی (ابوالفتح) ۱۹،۳۲۱
بیژن ۱۲،۱۳۲-۳،۱۹۸	اسد (پهلوان) ۷،۲۳۵
بالزک ۴،۲۰۸-۱۰،۱۶۴-۱،۱۶۵ -	ایرج میرزا ۲،۳۲۲
۲،۱۶۷-۲۳،۱۶۶	آصفی کرمانی ۲۲،۱۷۳
بیگم ۲،۳۰۵-۱۳،۲۸۶	آسیه ۱۵،۳۱۲
بایتیست ۱۴،۳۳۷	الگانت ۶،۱۶۶
بهار (محمدتقی) ۱۹،۳۲۱-۱۳،۳۰۷-۱۹،۳۰۹	امیر علی شیر نوائی ۵،۲۹۵-۲،۳۱۴-۱،۳۰۹
بابک ۱۵،۱۹	اردلان (خسروخان) ۲،۲۹۶
بودلر ۸،۳۳۰	اسفرائینی ۲،۱۷۶
بنو ۸،۲۹	ابوالحسن بیک ۱۰،۲۹۶
بدرین حسنویه ۲۲،۲۲۸	آهی جغتائی ۱۶،۲۰۴-۱۸،۱۷۶
بکتاش ۷،۲۷۶-۱۸،۲۷۵	امید تهرانی ۱۶،۲۰۴
بسمل ۴،۱۹۹	آنوسا ۱۱،۴۲۰
بازان ۱۸،۲۳۶	انصاری (خواجه عبداله- پیرهری) ۴،۱۷۷
بیضاوی ۱۸،۱۲	ابن مقفع ۲۲،۱۹
بوتر ۲،۱۶۱	ابن اسفندیار ۱۴،۱۹
بلعمی (ابوعلی) ۲،۲۲۰-۴،۲۱۹-۱،۲۱۸	اردشیر (دراز دست) ۵،۷۸
بناتریس ۶،۱۹	ابن عباس ۱۰،۱۰۴-۲۲،۱۰۱
بیدلی (بی بی) ۱،۲۹۵	ارنواز ۱۹،۱۰۸
بخت النصر ۱۳،۲۱	آرزو ۲۰،۱۰۸
باریل (ارنست) ۲،۱۶۳	ابونواس ۱۴،۱۴۲
بخاری (محمد بن اسمعیل) ۱۸،۱۲	ابن الکلبی ۸،۱۳۵
بیرونی (ابوریحان) ۲،۸۲	ابن خردادبه ۸،۱۳۵
بهرام ۳،۸۹	اشکش ۱۸،۱۲۴
	ابن الندیم ۲،۵۹

۱۱،۱۷-۵،۱۲-۱۴،۱۰ پوپ	بهرام چو بینه ۱۷،۸۳-۱۲،۱۳۵-۱۰،۱۳۶-
پورداد ۱۳،۹۲	۱۸،۱۳۹
پرینتون ۹،۲۰	بوذرجمهر ۱،۱۳۷
پیرنیا (مشیرالدوله) ۱۵،۸۷	بابا افضل کاشانی ۱۰،۲۰۳
پیران ۲۱،۱۲۵-۲،۱۲۳-۲،۱۲۲-۹،۱۰۹	برزمهرین ۷،۱۳۸
پشنک ۵،۱۱۴	بیجه ۱،۳۰۹
پولس ۴،۶۵	برزین (خراد) ۱۷،۱۲۴
پیغولد ۱۴،۷۳	بیکن (فرانسیس) ۴،۱۶۶
پانکو ۱،۱۵۸	برهن ۴،۵۲-۴،۵۳-۳،۵۴-۱،۵۵-۱۰،۶۱
پروسته ۴،۵۸	بارتلمه ۱،۸۲-۱،۸۳-۱۱،۸۶-۱۰،۸۷-
	۶،۹۳-۱،۹۰-۲۱،۸۸
(ت)	برفریاد ۱۳،۵۹
تااو ۱،۵۷	بایقرا (سلطان حسین) ۱،۳۰۱-۲،۳۱۴
تین ۱،۵۷	بهمن ۱۰،۸
تیجات ۱۱،۵۸	بردیا ۱۵،۸۴-۱،۸
توران ۱،۲۴۴	بنونیسیت ۲،۲۲
توران شاه ۱،۲۴۴	بویه ۳،۲۲۷
تهمینه ۵،۱۰۹-۸،۱۱۶	بیدل ۲۳،۲۰۴-۲،۱۹۹
تور ۲۰،۱۰۸-۱۵،۱۱۳-۷،۱۲۱-	برنار (تریستیان) ۹،۱۶۲
۱۱،۰۲-۱۲،۱۲۴	(پ)
تاسیت ۴،۶۶	پیامبر اسلام (محمّدص) ۱۷،۵۷-۲۰،۵۳-
تاهیس ۲۲،۶۵	۱۶،۲۲۱-۱۰،۷۲-۷،۷۱-۸،۶۹-
تم (عمو) ۵،۷۴	۱۰،۱۶۷-۱۵،۱۶۱-۷،۲۳۷-۷،۲۲۳-
تنسر ۸،۱۹-۱۷،۸۷	۱۶،۱۸۴-۱۷،۳۴۵-۱۳،۳۱۲-
توپیناز ۱۹،۳۵	۲۰،۳۸۷
تاگور ۹،۱۸۱۱-۱،۱۱	پرویز(خسرو) ۱۰،۲۲۱-۱۰،۲۲۲-۵،۲۲۱-
ترمدی ۱۲	۱۵،۱۸-۳،۲۳۷-۸،۲۲۶-۱۵،۲۲۵-
تی مایر ۱،۲۰۹	۱۷،۷۹-۱،۸۰-۳،۱۲۹-۹،۱۳۰-
تاج بیگم	۱۰،۱۴۰-۱۷،۱۳۹-۱۹،۱۳۶-۴،۱۳۱
تغول شاه ۱،۲۱۹	۲،۱۵۰-۲۱،۱۴۵-۹،۱۴۸

(ج)

چندل ۳،۱۱۲
چهرآزاد (همای) ۲،۲۲۰-۴،۲۱۹-۱۰،۲۱۸
چخوف ۲۰،۱۶۴

(ح)

حوا ۶،۱۹۵-۶،۴۹-۱۷،۵۲-۷،۵۳
۱۵،۵۴-۱۰،۵۵-۱۳،۵۶-۵،۵۷
۶،۵۹-۶،۶۳-۱۰،۱۰۱
حافظ ۳،۱۹۳-۹،۱۹۶-۹،۱۹۷-۷،۳۳۰
۹،۲۸۸-۴،۱۷۴-۵،۱۷۹-۱۰،۱۸۲
۲۰،۱۸۳-۱۹،۱۹۱-۱۹،۱۱-۱۰،۱۲
۸،۱۴۱-۹،۱۴۶-۷،۳۰۷-۶،۲۹۱
۵،۲۹۶

حارث ۷،۲۷۶-۱۶،۲۷۵
حفصه ۱۸،۱۰۵
حنوك ۲،۴۹
حسنك ۶،۲۴۳
حكيمه ۱۱،۵۹
حيرت ۸،۱۹۹
حسنا ۶،۳۱۲
حكيمه ۱۱،۵۹
حمزه ميرزا ۱۱،۲۳۸
حزين ۶،۲۰۶
حاکم نيشابورى ۱۸،۱۲
حاجب الدوله (مصطفى قليخان) ۳،۳۰۷

(خ)

خشایارشا ۱۱،۴۲۰-۱۷،۲۳۱-۱۰،۸
خیام ۲۰،۲۸۱-۱۹،۲۰۰

ترکان خاتون ۹،۲۳۰-۱۰،۲۲۸

تكش ۱۱،۲۲۸

تربيت (محمدعلى) ۱۸،۲۸۰

تولستوى ۲۱،۱۶۴

تواين (مارك) ۱،۱۶۶

(ث)

ثعالبى نيشابورى ۲۱،۱۰۹-۶،۱۰
۱،۱۳۵-۳،۱۳۷-۶،۱۳۸-۸،۱۴۸-۹،۹۳

(ج)

جانسون انگليسى ۱۱،۲۳۳
جامى ۱۱،۳۱۶-۱۰،۳۰۹-۱۰،۲۸۶-۹،۳۲۳
جنت (ايران الدوله) ۳،۳۰۸-۱۰،۳۰۷
جهان پهلوان ۲،۲۳۴
جاماسب ۶،۱۳۸-۲۲،۳۴۴
جبريل ۱۶،۴۹-۹،۲۱۲
جان (پادشاه انگليس) ۱۳،۱۴
جلال الدين محمدسولوى ۷،۹۸-۱۹،۹۷
۸،۱۴۶-۷،۳۳۰-۹،۳۲۳-۴،۲۸۰
۸،۲۰۱-۳،۱۹۳-۶،۱۸۳-۱۳،۱۸۴
۴،۱۸۵-۳،۱۸۶-۱۰،۱۸۸-۱۷،۱۹۱
جريره ۹،۱۰۹-۱۰،۱۲۳-۱۷،۱۲۲
جانوسيار ۹،۱۲۶
جمشيد ۸،۱۴۷-۱۹،۱۰۸-۴،۱۲۸
جهانگير ۳،۲۴۱
جيمز (ويليام) ۱۱،۱۹۱
جشنسده (فسروخ) ۱۷،۲۲۱-۲،۲۲۲
جمالى دهلوى ۱۲،۲۰۲

(ر)

رستم ۳،۱۹۸-۱۸،۱۱۵-۲،۱۱۶-۵،۱۱۷-

۱۳،۱۲۴-۱۴،۱۱۸

رضوان ۹،۵۲

روفریار ۳،۵۹

رشتی (سید کاظم) ۹،۳۱۵

روح القدس ۴،۶۴

رابعه قزدارى ۱۶،۲۰۲-۱۰،۲۷۵-۶،۲۷۶-

۱۳،۲۸۳-۸،۲۷۹-۸،۲۷۸-۱۷،۲۷۷

۱،۱۹۶

رودكى ۵،۲۷۶

رابعه عدويه ۱۵،۳۱۲

رومن رولان ۲۱،۱۶۶

رنان ۴،۱۶۷-۱۴،۱۶۵

رستم فرخهرمز ۱۵،۲۲۵

رکن الدوله ۳،۲۲۷

رينولد (فردريك) ۱۸،۱۶۵

روسو (ژان ژاک) ۱۶،۲۰۷

راسل (برتراند) ۲۴،۱۰۵-۱۷،۲۰۷-

۱۲،۳۴۶

راسين ۱۰،۱۴۱-۴،۱۴۲-۱۹،۱۴۳-۱۹،۱۴۴

روشنك ۲۵،۱۲۵-۱۵،۱۲۶-۳،۱۲۷

رهام ۱۸،۱۲۴

رزهرى ۱۸،۱۲۷-۱۰،۱۲۸-۴،۱۳۹

رودابه ۱۰،۱۰۹-۱۱،۱۱۴-۱،۱۱۵

راولنسون ۲۰،۸۰

راغب اصفهانی ۱۹،۱۲

رشحه ۱۶،۲۷۳-۱۰،۳۰۵-۱،۳۱۶

خواجه ۱۷،۲۰۱

خسروی (قاجار) ۲۳،۲۰۳

خانم كوچك (خان) ۱۳،۲۷۳

خيرالنساء (مهديليا) ۱۰،۲۳۹-۵،۲۳۸

خليل ۱۶،۳۰۳-۱۶،۱۲

خوبرخ ۷،۱۰۹

خديجه ۱۴،۱۰۵

خوئی (تاجر باشی) ۲،۳۱۸

خاقانی ۱۳،۱۳۱-۱۰،۱۳۶

(س)

داریوش کبیر ۱۸،۲۵-۲۲،۲۹-۳،۳۰-

۱۷،۴۲۰-۲،۳۱

دارا ۴،۱۲۶

دلرس بانو ۲،۳۰۳

داراب ۸،۲۱۸

ديبا (سهراب) ۵،۲۴۶

دانته ۶،۱۹۱

ديودردوسيسيل ۱۰،۲۸

دانونزيو ۷،۱۶۲

داستایوسكى ۱۳،۲۰۷-۲،۱۶۵

ديدرو ۳،۱۶۴

دهقان سامانی ۱۸،۱۷۳-۵،۲۰۲

دولت شاه ۱۳،۲۸۱

دورانت (ویل) ۷،۷۰

دوما (آلكساندر) ۲۲،۱۶۶-۸،۱۶۴

(ذ)

ذوقی ۱۰،۲۰۲-۱۶،۲۰۵

ذویزن ۴،۲۳۶

سرخوش ۱۰،۱۹۹-۶،۲۰۴-۱۴،۱۷۳ -

۵۰،۲۹۶-۱۵،۲۹۱

سلمی شیرازی ۱۷،۲۰۱

ساند (ژرژ) ۱۰،۲۰۷

سلیم ۲۰،۱۷۴

سلیمان ۱۹،۲۹۶-۱۹،۱۹۱

سلن ۴،۱۶۲

سهراب ۲۱،۳۲۵-۵،۱۰۹-۱۲،۱۱۶

سروشیان (جمشید) ۲۸۸

سعیده ۸،۲۲۷

سیده خاتون ۱،۲۲۱

سلطان شاه ۱۲،۲۱۸

سلطان حسین میرزا صفوی ۶،۱۷۳

سلجوق ۷،۲۳۳

سیف ۸،۲۳۶

سلیمان (اعتمادالدوله) ۱۹،۲۳۸-۱۱،۶

سودابه ۳،۱۰۹-۷،۱۱۷-۹،۱۱۸

سلم ۲۰،۱۰۸-۱۸،۱۱۳-۱۲،۱۲۴-۱۱،۲

سیندخت ۴،۱۱۵-۱۶،۱۱۴-۱۰،۱۰۹

سیاوش (سیاوخش) ۱۵،۱۲۱-۳،۱۲۲ -

۳،۱۲۳-۲،۱۲۴-۳،۱۲۵-۷،۱۰۹

سایکس (سرپرسی) ۲۳،۱۴۹-۹،۷۹-۵،۸۰

سروشاه ۱۰،۱۱۲-۳،۱۱۳

سینکویچ ۱۳،۱۶۴

سروانتس ۱۳،۱۱

سمیعی (حسین - ادیب السلطنه) ۱۳،۳۰۷

سیبویه ۱۶،۱۲

سلماسی (حاج وزیر) ۲۲،۳۱۸

سالمانسر ۱۵،۲۳

رازی (شمس قیس) ۵،۲۷۷-۱۴،۲۸۸

رازانی (ابوتراب) ۱۱، ۱۶-۵۵-فت

(ز)

زین العابدین (امام چهارم ع) ۳،۲۳۸

زرتشت ۱۵،۸۶-۱۲،۹۲-۳،۱۶-۶،۳

۱۰،۳۴۴-۴،۵۰-۱،۴۴۱

زلیخا ۱،۱۹۶

زال ۱۰،۱۰۹-۱۱،۱۱۴-۱،۱۱۵

زمشخری ۱۶،۱۲

زیدان (جرجی) ۱۴،۱۲

زرگراصفهانی ۱۰،۱۷۴-۱۴،۱۷۶ -

۱۳،۲۸۱

(ژ)

ژونال ۹،۲۰۸

ژید ۸،۳۳۰

ژان (سن) ۱۴،۳۳۹

ژاله (عالمتاج فراهانی) ۱۰،۳۰۱

(س)

سعدی ۸،۶-۱۲،۱۱-۴،۶۰-۲،۱۴۲ -

۷،۱۶۲-۹،۱۴۶-۹،۱۵۲ -

۸،۱۵۴-۱۱،۱۵۷-۶،۱۵۹-۴،۶۰ -

۶،۱۹۵-۱۰،۲۱۴-۶،۲۱۶-۷،۲۷۳ -

۱۸،۲۷۷-۶،۲۸۸-۱۱،۹۷-۳،۳۲۳ -

۱۸،۳۳۶-۲۰،۲۰۹-۲۱،۱۷۷ -

۷،۳۰۷-۱۴،۱۸۰

سلیمان (شاه صفوی) ۱۳،۲۸۶

سنائی ۱۸،۱۸۲-۷،۲۰۰-۳،۱۹۳

۱۹-۳۱۲-۳۰۸۹-۳۰۱۵۱

شاطرعباس ۲۴،۱۷۵

شمعون ۱۰،۶۴

شاهرخ میرزا ۲،۲۹۱

شیت ۲،۴۹

شیرخان ۲،۹۴

شیخ مفید ۱۳،۹۳

شیخ طوسی ۱۴،۹۳

شاهنواز صفوی ۳،۳۰۳

شجره الدر ۱،۲۴۴

شیخ عبدالله ۱،۲۹۵

شیدوش ۱۸،۱۲۴

شیخ زاده انصاری ۲،۲۹۵

شمیل شیلی ۹،۱۰۱

شهرناز ۱۹،۱۰۸

شیخ صنعان ۴،۱۹۶

شاه سوید ۴،۱۴۲

(ص)

صدیقه کبری ۱۳،۳۱۲

صادق (امام جعفر ع) ۱،۱۰۲-۱۹،۹۳

صائب تبریزی ۷،۱۹۸-۲۲،۶۳-۴،۲۱۰

۱۵،۳۱۰-۴،۱۸۰-۸،۱۷۵

صابر (ادیب) ۱،۲۸۱

صادق الملك (علی اکبر) ۱۰،۲۱۶

صلاح الدین ایوبی ۱،۲۴۴

صاحب بن عباد ۱۲،۹۳

(ط)

طهمورث ۷،۱۱۱

سلماسی (نیمتاج) ۱۰،۳۱۸

سجایی (استرآبادی) ۱۴،۲۰۴

سیلاکس ۱۴،۳۰

سعدین زنگی ۵،۲۳۳-۱۰،۲۳۲

سوشیانت ۱۲،۷۶

سقراط ۱،۱۹۱

سیدناصر ۶،۲۹۴

(ش)

شاپور بزرگ ۴،۱۲۷-۲،۲۷

شیرویه ۱۲،۱۳۱-۱۰،۱۳۰-۱۵،۲۲۳

۱۸،۱۵۰-۱۰،۱۳۲

شمس الدوله ۲۱،۲۲۹

شیطان ۱۹،۳۲۳

شیرافکن ۱۴،۲۴۰

شهریار ۷،۲۳۷-۱۸،۲۳۶

شاه شجاع ۵،۲۳۵

شهربراز ۳،۲۳۱

شاو (برنارد) ۷،۱۶۶-۵،۲۰۹

شلملی ۱،۱۶۳

شوینهاور ۲۱،۱۶۳

شاپورتهرانی ۱۶،۱۷۳

شکسپیر ۱۳،۱۱-۱۲،۱۶۵

شیلر ۸،۱۶۵

شاوران (زنگه) ۱۵،۱۲۴

شمس تبریزی ۱۹،۱۸۴

شیرین ۱۶،۷۹-۵،۱۵-۶،۱۹۸-۱۷،۱۸۳

-۱۶،۱۳۹-۱۰،۱۳۲-۱۲،۱۳۱-۱۰،۱۲۹

-۱۰،۱۵۰-۱۰،۱۴۹-۶،۱۴۸-۳-۱۴۰

عبدالقادر کرگانی ۱۹،۱۲

عالی شیرازی ۱۷،۲۰۳

عراقی ۱۸،۲۰۲

عذرا ۲،۲۹۰

عزالدين ابيك ۴،۲۴۵

عرفی ۴،۲۰۳-۲۲،۲۴۱

عزرا ۲۲،۲۶

عزازيل ۲۴،۵۰

علاءالدوله (اتابك) ۵،۲۳۳

عبرت ۹،۲۰۰-۱۸،۱۷۵-۶،۱۷۴

عادلخان گرائی ۵،۲۳۹

عنسی (اسود) ۱۲،۳۳۱

عالی (نعمتخان) ۸،۲۰۴

(غ)

غياثالدين سبزواری (اعتمادالدوله) ۱،۲۴۰

غازانخان ۲،۳۳۷

غياثی (درويش) ۸۲،۱۷۶

غالب ۱،۱۱

غزالی ۱۶،۱۰۶ - ۴،۱۰۳-۲۳،۹۷

۱۱،۱۰۷

غافل ۱۲،۲۰۳

غزالی شهدی ۲،۲۰۳

(ف)

فخرالدوله ۷،۲۲۹-۱۴،۲۲۸-۲،۲۲۷

فرخهرمز ۱۵،۲۲۵

فروغ فرخزاد ۲،۳۳۰-۱،۳۲۹

فیروز خسرو ۴،۲۲۲

طوس ۹،۱۲۵-۱۷،۱۲۴-۶،۱۲۰

طغرل ۱۰،۲۳۴

طبری (محمدین جریر) ۲۳،۲۲۲-۷،۱۳۵

طوقی تبریزی ۴،۱۷۵

طیبه ۱۰،۳۱۰

طیفون ۴،۲۸۸

طوقی تبریزی ۴،۱۷۵

طایر شیرازی ۱۳،۲۰۱-۱۶،۱۹۹

(ظ)

ظهیر ۱۵،۲۰۳

ظهیرالدوله ۴،۳۲۲

(ع)

علی (ع) ۱۸،۱۰۵ - ۲،۱۰۱-۶،۹۸

۱۸،۱۶۱-۱۲،۱۰۶

عیسی (ع) ۱۵،۲۷۸ - ۲۰،۹۸ - ۱،۶۵

۱۸،۱۸۲ - ۱۰،۱۶ - ۱۴،۹ - ۱۲،۱۲

۲،۳۳۷-۸،۲۹۷-۶،۱۳

عوفی ۵،۲۷۵

عطار ۲،۲۰۱-۳،۱۹۳-۲۲،۱۰۹-۹،۲۷۵

۲،۲۱۰

عاقل رازی ۷،۳۰۳

عبدالواسع جبلی ۱،۲۸۱

عایشه ۱۸،۱۰۵-۱۹،۱۰۱

عثمان ۱۸،۱۰۵

عمر ۲۱،۵۷-۱۸،۱۰۵

عشتار ۲۳،۶۶

عبدالحمید (سلطان) ۴،۲۹۱-۱۱،۶۹

- فیروزآبادی ۱۸،۱۲ - ۳،۱۲۳ - ۲۲،۱۲۲ - ۹،۲۱۹
 فروغی بسطامی ۲۰،۱۹۹ - ۸،۱۰۹ - ۲۰،۱۲۵
 فنای اصفهانی ۲،۲۰۲ - ۲۲،۱۶ - ۱۶،۰۷ - ۲۴،۵ - ۱۷،۲
 فرج شبستری ۱۲،۱۹۹ - ۱۳،۱۱۳ - ۲۰،۱۲۱ - ۱،۱۰۸ - ۱،۸۹
 فرانس (آنانول) ۹،۲۰۷ - ۴،۱۳۴ - ۱۰،۱۳۲ - ۱،۱۳۰ - ۱،۱۲۹
 فاطمی (دکتر کریم) یک، ۲ - چهار، ۹ - شش، ۱۴ - ۴،۱۷۰ - ۷،۱۶۴ - ۸،۱۴۸ - ۶،۱۳۵
 (ق) ۵،۴۳۸ - ۱۸،۲۷۶ - ۱،۲۲۴ - ۱۹،۰۲۹۱

- فیروز دیلمی ۱۴،۳۳۷
 فریود ۲۲،۶۲ - ۱۱،۱۹۰ - ۴ ۱۸۱
 فاتح‌الملک (سیرزا احمدخان) ۷،۲۸۸
 فرصت ۱۴،۱۸۳
 فاطمه سلطان خانم ۱،۳۱۲
 فرهاد ۳،۱۲۹ - ۱۷،۱۸۳
 فرانک ۲،۱۱۰
 فرانسوا ۵،۷۰
 فرانکلین (بنیامین) ۱۵،۱۱
 فنلون ۱۴،۷۲
 فرود ۹،۱۰۹
 فریدون ۱۵ ۱۱۳ - ۳،۱۱۲ - ۲،۱۱۰ - ۱۲،۱۲۰
 ۱۰،۱۲۴ - ۵،۱۲۲ - ۵،۱۲۱ - ۱۲،۱۲۰
 ۱۱،۲ - ۴،۱۳۹
 فسونی ۲۲،۲۰۲
 فرامرز ۹،۱۲۵
 فقیر دهلوی ۱،۲۸۶
 فریب اصفهانی ۱۸،۲۰۴
 فتحعلیشاه ۱،۳۱۰ - ۵،۳۰۵ - ۵،۲۸۸
 فیلاکت (تنو) ۱۵،۱۸
 فرینی کارس ۸،۲۶
 فخررازی ۱۸،۱۲
- قباد ۱۱،۱۲۲
 قاسم‌انوار ۲،۲۰۶
 قآنی ۱۸،۱۷۶ - ۲،۲۸۸
 قزوینی (طاهر) ۱۲،۳۱۶
 قبطی (ماریه) ۷،۱۰۵
 قائن (قاییل) ۱۰،۹۵
 قیصر ۱۰،۲۲۳
 قره‌العین ۱۲،۳۱۷ - ۳،۳۱۶ - ۱،۳۱۵
 قبلائی قآن ۴،۶۸
 قوشتمور ۵،۲۳۴
 قطب‌الدین ۵،۲۳۰ - ۲،۲۳۵
 قراختائی (ملکه) ۱۵،۲۲۸
 قائم‌بقام فراهانی (سیرزا ابوالقاسم) ۱،۳۱۲ - ۲،۳۰۱
 قرما ۱۶،۲۲۸

(ک)

- کورش‌کبیر ۲،۲۹ - ۱،۲۸ - ۴،۲۶ - ۱۸،۲۵
 ۹،۱۶ - ۱۴،۰۶ - ۱،۲۰ - ۵،۱۳ - ۱۴،۳
 ۲۰،۱۰ - ۴،۱۸ - ۱۴،۸۴ - ۱،۲۴
 ۱۰،۲۳ - ۹،۲۳ - ۱،۸ - شش، ۱۱ - ۱،۴۲۱ - ۱۱،۴۲۰

کاوه ۸،۳۱۸	کمبرجیه ۱۰۰۸-۹،۱۳-۱۵،۸۴-۱۶،۷۶-
کورنک ۴،۱۲۸	۱،۷۸
کلثوباترا ۴،۶۶	کریستن سن ۲۲،۲۲۲-۱،۸۳-۲۲،۸۰
کعب (زین العرب) ۵،۲۷۵	کعب احبار ۱۶،۲۲۳
کدینو ۱۲،۳۰	کیکاوس بن اسکندر بن قابوس ۸،۲۲۷
کمال الملك ۵،۳۲۹-۱۰،۳۰۷	کاکوبه (ابوجعفر) ۲۰،۲۲۹
(ک)	کیخاتو ۱،۲۳۱
گاندی ۲۲،۶۷-۱۱،۱۶۶	کنفوسیوس ۱،۱۶۲
گل ۱۳،۲۲۹-۱۲،۱۴۱	گرزوس ۱،۱۶۴
گوزل نظام ۱۰،۶۹	کتری (ساشا) ۲۴،۱۶۶
گلبسبر ۲۳،۶۵	کار (آلفونس) ۱۹،۱۶۵
گلشهر ۹،۱۰۹-۸،۱۲۲	کاکستون ۱۸،۱۷
گردآفرید ۶،۱۰۹-۱۱،۱۱۸-۱۳،۱۱۹	کنت (اگوست) ۱۸،۲۰۷
گیو ۲۰،۱۱۹-۱۸،۱۲۰-۱۶،۱۲۴-	کشته (سیرزا احمد) ۳،۳۰۵
۹،۱۲۵-۲۱،۱۲۵	کیورث ۵،۵۰-۹،۱۵-۵،۲
گودرز ۲۱،۱۱۹-۱۴،۱۲۴	کیخسرو کیانی ۱۰،۲-۸،۱۰۹-۱۴،۱۲۳
گرسیوز ۱۲،۱۲۰-۶،۱۲۱-۹،۱۲۴	کرویزر ۲،۱۰
گرگین ۱۷،۱۲۴	کریستوفر (جان)
گسثم ۱۷،۱۲۴	کرنی ۲۱،۱۶۲
گوهر ۱،۲۸۸	کلیم کاشانی ۴،۲۰۳
گوهر ملك ۳،۳۰۱	کنزیاس ۱۴،۸۴
گیرشمن ۱۸،۶۱	کردویه ۱۷،۸۳-۱۲،۱۳۵-۱،۱۳۶
گزنفن ۶،۲۴-۵،۲۳-۲۰،۱۹	کاساندان ۱۴،۸۴
گشتاسب ۱۹،۲	کانت ۲۲،۷۱
گویینو ۷،۱۱	کارکیا (گرگانی-سیدحسین) ۳،۲۹۴
گروه ۹،۱۷	کردی ۱۸،۱۳۶
گونه ۲۲،۲۰۸	کیکاوس ۳،۱۰۹-۷،۱۱۷-۱،۱۱۸-۱،۱۲۱
گردیزی ۱۲،۲۱۸-۶،۲۲۶	۴،۱۲۲-۱۳،۱۲۴-۸،۱۲۵
	کدهم ۶،۱۰۹-۱۸،۱۱۸

معتمدالدوله ۳،۳۰۷
 مونتسکیو ۲۳،۱۶۵-۱۸،۲۷-۲۳،۱۰-
 ۳،۱۱
 سیرابوطالب ۱۰،۱۷۳
 متوکل عباسی ۲،۹۷
 ماه آزادخوی ۲۰،۱۰۸
 ماه آفرید ۲۰،۱۰۸
 سهراب ۱۲،۱۱۴-۱۰،۱۰۹
 سریم ۱۰،۱۴۰-۱،۱۳۰-۲۰،۱۴۹-
 ۱۴،۳۱۲
 مردان سینہ ۱۴،۱۳۵
 مسعودی ۱۰،۱۳۵-۸،۱۰۸
 محمودغزنوی ۱۲،۲۴۳-۱۹،۲۸۰-۷،۱۳۵
 ۴،۲۲۹-۱۰،۲۲۸-۱۸،۲۲۷
 منیژه ۱۴،۱۳۲
 منوچهر ۱۱،۱۲۴-۹،۱۱۴-۱۰،۱۰۹
 ماهیار ۹،۱۲۶
 مہرک ۴،۱۲۷
 ملک (سیدہ بیگم) ۱۰،۲۹۴
 موسیٰ ۱۶،۶۵
 مزینتی ۱۴،۱۱
 مارکوپولو ۱۴،۲۷-۴،۶۸
 مستوره (ماه شرف خانم) ۳،۲۹۷-۱۰،۲۹۶
 ۸،۳۰۰-۲،۲۹۹-۶،۲۹۸
 محمد اول (سلطان عثمانی) ۱۵،۶۹
 محمد دوم ۱۵،۶۹
 مراد (سلطان عثمانی) ۱۸،۶۹
 معرفت (یحییٰ) ۱۱،۲۹۶
 میل (استوارت) ۶،۷۲

گیلان‌نشاہ ۱۷،۲۲۷
 گوهرشاد (آغا) ۳،۲۹۱
 گی‌دوموپاسان ۱۸،۲۰۸

(ل)

لوط ۱۰،۱۵۲
 لویان ۱۱،۶-۱۳،۶۷
 لاپرویر ۲،۲۰۹
 لایپ‌نیتز ۸،۲۰۹
 لیلی ۱۳،۱۵۷-۷،۱۶۵-۷،۲۲۷-۲۲،۲۰۵
 ۲۲،۲۱۵-۶،۱۹۱-۹،۱۸۵
 لاروش فوکلد ۱۴،۲۰۸
 لاری (صحبت) ۱۱،۳۱۶
 لافنتن ۲۳،۱۰
 لودویک (امیل) ۱۷،۱۱
 لرمانتف ۲۳،۱۰
 لیلی (ام کلثوم) ۱۹،۶۹
 لوین (گوستاو) ۴،۳۵
 لاسارتین ۲۳،۱۶۴
 لانک (نروژی) ۱۱،۱۹۱

(م)

ماندانا ۱۰،۴۲۰
 میلی‌ترک ۲۲،۱۷۵
 منصور (حلاج) ۱۳،۱۷۷
 مجنون ۲۲،۲۱۵-۶،۱۹۱-۸،۱۸۵
 مالرب ۱۹،۱۶۲
 ماتیس ۲۲،۶۵-۲۰،۱۶۵
 میلٹون ۲۲،۱۰-۱۱،۱۶۵

محیط قمی ۲،۲۰۵	مادام دواستال ۲،۷۳
میکل آنژ ۱۰،۲۰۷	مشیه ۴،۵۱
مان (توماس) ۱۹،۲۰۸	مشیانہ ۴،۵۱
مولیر ۱۵،۲۰۸	مسعود سعد ۴،۲۷۳
ملکہ سلجوقی ۱،۲۳۴	مہستی ۱۹،۲۷۳ - ۱۶،۲۸۰ - ۲۰،۲۸۱ -
مخدوم شاہ (قتلغ) ۱،۲۳۴	۷،۲۸۵ - ۱۴،۲۸۴ - ۱۳،۲۸۳
مبارز الدین محمد ۴،۲۳۵	مانی ۱۲،۲۰۴ - ۱۴،۲۸۸ - ۵،۲۷۵
مؤید الدین آی ابہ ۷،۲۳۵	محمود (برادرزادہ سنجر) ۱۰،۲۸۰
مہر النساء (نورجہان) ۱،۲۴۰	مستوفی (حمدالہ) ۲۸،۲۸۰
محمد میرزا ۳،۲۳۸	محمد اسمعیل (فرزند سلا احمد خوانساری)
مہین دخت ۹،۲۱۹	۷،۲۸۸
مجدالدولہ ۲۱،۲۲۹ - ۱۵،۲۲۸ - ۱۳،۲۲۷	موسی خان قاجار ۴،۲۸۸
نحفی (زیب النساء بیگم) ۲،۳۰۴ - ۱،۳۰۳	میرزا فتح اللہ ۱،۳۰۳
(ن)	مایا ۱،۵۶
نظام الملک ۱۹،۲۳۲	مردوخ ۱۳،۱۳ - ۱۷،۵۸
ناصر الدین شاہ ۵،۳۱۶	موزا ۲۰،۷۹
ناصر الدین مشی ۱،۲۳۰	ماندویل ۵،۲۷
نراقی (ملا احمد) ۲۱،۱۰۴	مورس ۱۵،۱۸
ناصر عباسی ۵،۲۳۴	مجمر ۲،۲۰۱
ناصر خسرو ۲،۳۲۳	مہری بہر النساء ۱۱،۲۹۲ - ۱۰،۲۹۱
ناصر علی ہندی ۴،۲۰۵	ممتاز (احسان) ۱۴،۱۹۹
نثاری تبریزی ۸/۲۰۶	مشتاق ۱۰،۱۹۸
ناصر علی ہندی ۳۰۴	ملہمی ۷،۲۰۳
نورجوان ۱۳،۲۴۱ - ۱۳،۴۲۲	مینو چہرہ ۵،۱۶ - ۵،۱۶
نجم الدین ایوب ۱،۲۴۴	مسعود ۱۳،۲۴۳
نظامی (گنجوی) ۱۵،۲۸۱ - ۱۰،۹۶ - ۶،۱۵	مستعصم ۲،۲۴۵
نصیر الدین (خواجہ) ۱۰،۱۹	
نظام حیدرآباد ۱،۳۳	

وینیی (آلفرد دو) ۱۱،۲۰۸	نیرالدوله ۲،۳۰۷
وهرزدیلمی ۹،۲۳۶	نهانی ۷،۲۸۶
وشی ۶،۷۸	نشاط ۱۰،۲۷۳
ونوس ۲۲،۶۵	ناپلئون ۸،۶۵-۴،۱۶۲-۱۹،۱۶۶-۹،۱۶۷
وزیری (احمد علی) ۱۶،۱۳۵	۱۱،۲۰۸
ویس ۱۵،۱۴۴-۱۹،۱۴۳-۴،۱۴۲-۱۰،۱۴۱	نبو ۸،۲۹
۲،۱۴۵	نبونید ۱،۲۹
والرین ۲،۲۷	نیوریمانو ۱۲،۳۰
ویلسن (وددرو) ۷،۲۱	یتجه ۷،۱۹۰-۹،۱۶۵
(۵)	نعمان ۲۴،۵۲
هوشنک پیشدادی ۲۲،۱۶۱-۲۴،۱۳۱-۴،۲	نظیری ۱۹،۱۷۲
هووخشتره ۸،۳	نوذر ۱۶،۱۲۰
هندوشاه ۲۳،۲	ناصر ۸،۱۷۳
هرا ۳،۵۸	نرسی ۲۱،۷۹
هاییل ۱۰،۵۹	نصرین ناصرالدین (ابوالمظفر) ۶،۱۳۵
هانری هشتم ۱۰،۶۵	نوح ۱۶،۳۱۸
هردت ۱۵،۶-۷،۲۰-۱۳،۲۶-۸،۲۱-	نظام وفا ۱۱،۳۰۴
۱۴،۸۴-۱۸،۸۰-۱۴،۶۶-۵،۲۳-	(۹)
۱۴،۲۳۱	ولتر ۲۲،۱۰-۱۲،۲۰۹
هابورابی ۱۰،۷۶-۱۳،۶۸	وینتز ۱۱،۱۲
هارت بیگراستو ۵،۷۴	وحشی ۲۱،۱۹۸
هارون الرشید ۳،۹۷-۴،۱۵۳	وقوعی تبریزی ۱۹
هاروت ۱۳،۱۳۳	وصال ۴،۲۰۶-۸،۲۰۲
هچیر ۱۸،۲۲۳-۱۶،۱۱۸	وامق ۲،۲۹۰
هرتسفلد ۴،۴۵-۱۲،۲۳-۳،۱۰	ویرزیل ۴،۲۷
هوگو (ویکتور) ۱۹،۱۶۲-۲۲،۱۰-	ولف ۱۹،۲۰
۱۴،۳۱۹-۱۶،۱۶۷-۱۸،۱۶۶	ویلبر (دونالد) ۳،۳۰

هکسلی ۱۱،۷۲	هرتل ۱۵،۱۸
(ی)	همدی ۱،۳۱۴
یزدگرد ۱۷،۲۲۵-۲۲،۰۲	هوراس ۲۲،۱۵
یوسف ۱،۱۹۶-۱،۱۹۹-۶،۱۹۱	هگل ۱۲،۱۸-۲۳،۱۵
یزید ۸،۹۷	هاینه ۲۳،۱۵
یعقوبی ۸،۱۳۵	هاشمی دهلوی ۱۳،۱۸۳
یانک ۱،۵۷	هاتف ۱۶،۲۵۹-۱۶،۲۰۵-۲۰،۳۰۵
یانسانی (انگلیسی) ۱۹:۱۹۰	همای ۸،۹۳
	هلاکو ۱۹،۲۳۲-۳،۲۳۳-۶،۲۴۵

فهرست ماخذ

کتابها و نوشته‌ها و آثاری که درورای حافظه برای تدوین کتاب حاضر مورد
استناد و استفاده قرار گرفته بدین تفصیل است :

مؤلف یا مترجم	نام کتاب
دکتر صادق کیا	آریامهر
دکتر ذبیح‌اله صفا	آیین شاهنشاهی ایران
پیرنیا (مشیرالدوله)	تاریخ ایران باستان
	زن و آزادی و ضرب‌المثل‌های
دکتر نصرت‌اله حکیم‌الهی	ملل راجع به زن
	عصر پهلوی و تحولات آن
یحیی نوری - سعید فراهانی	حقوق زن در اسلام و جهان
ترجمه مهذب	زن و آزادی (تحریر المرئنه)
غلامرضا انصاف‌پور	قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ
	حقوق زن از آغاز تا اسلام

نام کتاب	مؤلف یا مترجم
قانون و داد گستری در شاهنشاهی ایران باستان	سناتور اشرف احمدی
آیین زناشوئی در ایران باستان	هیربد جمشید کاووس کاتراک
اخلاق ایرانیان عهد باستان	دینشاه سیلیستر
ایران در زمان ساسانیان	گریستن سن ترجمه رشید یاسمی
تاریخ ماد	دیاکونف ترجمه کریم کشاورز
تاریخ اجتماعی زن	سعید نفیسی - مرتضی راوندی
زنان نامی اسلام	شمس الملوك جواهر کلام
زن در حقوق ساسانی	بارتلمه ترجمه دکتر صاحب الزمانی
ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان	پروفسور عباس شوشتری (مهرین)
ایران و ایرانیان	ج. ک. ریمان
تاریخ طبری	ترجمه ابو علی بلعمی بتصحیح محمد تقی بهار
تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی
مشرق زمین گاهواره تمدن	ویل دورانت ترجمه مهرداد مهرین
میراث باستانی ایران	ریچارد فرای ترجمه دکتر مسعود رجب نیا
ماتیکان هزار داستان	تنظیم فرخ وهرامان
زن در ایران باستان	پور داود
مقام زنان زرتشتی در عهد قدیم	داراب دستورپشوتن
زن و آزادی	سیدرضا صدر
فرهنگ بهدینان	جمشید سروشیان
زن ایرانی از مشروطیت تا انقلاب سپید	بدر الملوك بامداد

مؤلف یا مترجم	نام کتاب
	قران مجید
	تورات
	اوستا
	شاهنامه فردوسی
	شاهنامه ثعالبی
	کلیات سعدی
	دیوان حافظ
	خمسه نظامی
دکتر علی اکبر شهابی	نظامی شاعر و داستان سرا
فخرالدین اسعد گرگانی تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب	ویس و رامین
جلیل ضیاء پور	مقالات
محمد جناب زاده	عشق و عرفان
کشاورز صدر	از رابعه تا پروین
علی اکبر مشیر سلیمی	زنان سخنور
ترجمه دکتر هادی هدایتی	تاریخ هردت
شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی تبریز	نشریه های اول و دوم
جمع آوری سیف اله گلکار	دوره کامل قانون مدنی
	نشریه سازمان زنان زرتشتی
ترجمه دکتر محمد معین وعده ای دیگر	میراث ایران سیزده تن از خاورشناسان
خواجه نظام الملک	سیاستنامه
غزالی	کیمیای سعادت

نام کتاب

مؤلف یا مترجم

جلال‌الدین محمد مولوی

مثنوی

نشریه‌ها و اعلامیه سازمان ملل متحد درباره زن

گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین

ایران از آغاز تا اسلام

حسن صدر

حقوق زن در اسلام و اروپا

حائری شاه باغ

شرح حقوق مدنی

دکتر بهنام - دکتر راسخ

طرح مقدماتی جامعه شناسی ایران

پالو ترجمه محمد سعیدی

انسان در تکاپوی تمدن

دکتر شیرین بیانی

تاریخ آل جلایر

ترجمه و انتخاب دکتر جنتی عطائی

سخنان بزرگان

(غلطهای چاپی)

با وجود دقتی که در اسر تصحیح بعمل آمدستأسفانه اشتباهاتی زیاد دیده میشودنا گزیر قسمتی را (که در آن نقطه یا نقاطی کم و زیاد شده و یا حرفی افتاده و درست آن برای خوانندگان کتاب آشکاراست) نادیده انگاشتیم و صحیح غلطهای باقیمانده را با ذکر صفحه و سطر نگاهاشتیم:

صفحه	سطر	صحیح	صفحه	سطر	صحیح
يك	۱۲	ثعالبی	۱۳۰	۲۲	زیبای
۱	۷	پیشدادی	۱۳۲	۲۲	آنگه
۵	۲۰	لواصع الاشراف	۱۳۴	۸	شبهه
۱۰	۲	کرویزر	۱۴۰	۱۱	بمسموم
۱۰	۲۴	کرنی	۱۴۴	۱	وگر
۱۲	۳	سیلی خور	۱۵۵	۱۶	در
۱۲	۷	کچ بریها	۱۵۹	۲۰	نیز
۱۲	۱۲	واو (زیاد است)	۱۶۹	۷	عمد
۱۳	۲۲	ئیکه	۱۷۰	۲۳	مانند
۱۵	۱۶	سعرقی	۱۸۹	۳	خود
۱۷	۳	این	۲۱۹	۷	خمانی
۳۵	۱۶	میماند	۲۸۱	۷	با حذف الف
۳۸	۱۰	ترز	۲۸۳	۱۵	در
۴۹	۲۱	اسجدوا	۲۹۳	۱۰	بردم
۶۱	۱۲	گل	۲۹۴	۱۳	استغناء
۸۲	۹	سذره	۳۱۶	۱۵	شوقك
۸۶	۱۳	از	۳۲۶	۹	برقن
۸۶	۲۲	کرده (افتاده است)	۳۲۹	۶	کاسیار
۹۸	۲۳	علی	۳۲۹	۱۰	قباها
۱۰۹	۹	جریره	۳۳۱	۷	نیمه
۱۰۹	۱۶	دانا	۴۰۳	۲۰	گزارد
۱۱۲	۱۳	را	۴۱۹	۱۳	او
۱۲۰	۱۲	پروزم			